

نشریه مجمع عرفان

# سفرینہ عرفان

مطالعائی دربارہ آثار سب ارکھ و معتقدات بہائی

دقرچہ پارم



عصر جدید

نورساز چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان (به زبان فارسی) در امریکا در مدرسه بهائی لوهلن در میشیگان و در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا، و در اروپا در مرکز مطالعات بهائی آکوتو در ایتالیا تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این مجلد درج شده در مجامع مذکور ارائه شده است.

\* مطالب و عقائد مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.  
\* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مکاتباتی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
U.S.A.  
Phone: 1-(847)-7333501  
Fax: 1-(847)-7333502  
E-mail: <iayman@usbnc.org>

سفینه عرفان

نشریه مجمع عرفان

دفتر چهارم

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

چاپ اول: ۶۰۰ نسخه

۱۵۸ بدیع - ۱۳۸۰ شمسی - ۲۰۰۱ میلادی

## فهرست مندرجات

۵		۱- پیشگفتار
		۲- فقراتی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله
۷		در باره سجن عکاء
۱۳		۳- دو لوح از الواح نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه
		۴- لوح نازله از قلم اعلیٰ در اوائل ورود ادرنه
۱۸		به افتخار نبیل اعظم زرنندی
۲۲	شاپور راسخ	۵- مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
		۶- مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی
۳۳	شاپور راسخ	خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
۵۰	محمد افغان	۷- سورة غضن و عهد و میثاق بهائی
۵۸	روح الله خوشبین	۸- زمینه تاریخی لوح احتراق
۶۷	منوچهر سلمان پور	۹- مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
۸۷	مونا علی زاده	۱۰- سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف
		۱۱- برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی
۱۰۷	سیامک ذیحی مقدم	لوح رئیس و لوح فواد

- ۱۲- شأن و لزوم اجرای احکام الهی  
ایرج ایمن ۱۳۴
- ۱۳- ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کنز  
معین افغانی ۱۵۸
- ۱۴- نظری به لوح قناع  
وحید رأفتی ۱۷۰
- ۱۵- مروری بر الواح حضرت بهاء الله  
خطاب به محمد مصطفی بغدادی  
کامران اقبال ۱۹۲
- ۱۶- رشحات عرفان  
الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری  
ب - نقطه و حرف در معارف بیانی  
ج - سراج و سراج  
د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم  
به ذبیح کاشانی  
تنظیم و تدوین: وحید رأفتی ۲۰۳
- ۱۷- شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی  
به حضور حضرت بهاء الله جلّ جلاله  
محمد افنان ۲۰۸
- ۱۸- فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ  
نازله در اوائل دوره عکاء (۱۲۸۵-۱۳۰۰ هـ ق)  
محمد افنان ۲۱۰
- ۱۹- فهرست دفاتر قبلی سفینه عرفان  
تنظیم و تدوین: وحید بهمردی ۲۱۱
- موهبت الله هائی ۲۱۳
- ۲۲۰

فرد احد می فرماید:

به جناحین عرفان در هوای محبتِ رحمن طیران نما که  
شاید از رحمت سابقه و فضل محیطه اش به مطلع اسماء  
حسنی و مرجع صفات علیا فائز شوی. قدم ظاهر این  
مسافت را طی ننماید و پره‌های ظاهره از طیران در این  
هوای روحانی عاجز ماند. پس به پر معنوی و قدم  
حقیقی آهنگ مقصود کن. این منتهی سفر قاصدان و  
منتهی وطن عاشقان بوده و خواهد بود. از حق می طلبیم  
که کل را به این مقام که اعلی مقام است فائز فرماید و از  
رحیق وحی روزی نماید.

(آیات الهی، جلد دوم، صفحه ۳۴۸)



## سر هر داستان نام یزدان است

با توسل به آستان قدس یزدان و اتکا به همکاری ارزشمند محققان، چهارمین دفتر عرفان را به علاقه‌مندان تقدیم می‌کنیم و امیدواریم اقدامات و نشریات عرفان با برخورداری از پشتیبانی و مساعدت دوستداران و حامیان مطالعات تحقیقی در کتب مقدسه و در نصوص و الواح مبارکه و نیز در زمینه اصول معتقدات بهائی، همچنان ادامه یابد. مجامع عرفان در حال حاضر سالی شش بار، سه بار به زبان فارسی و سه بار به زبان انگلیسی در اروپا و امریکا برگزار می‌شود و هر سال در حدود یکصد موضوع توسط دانشمندان و پژوهندگان آثار امری در این مجامع مطرح می‌شود که مندرجات سفینه عرفان مشتمل بر نمونه‌هایی از این تفحصات و مطالعات است. علاوه بر این سایر نوشته‌های تحقیقی از این گونه پژوهش‌ها که به دفتر مجمع عرفان واصل شود نیز در سفینه عرفان و یا به صورت جداگانه انتشار می‌یابد.

دفتر چهارم سفینه عرفان همزمان با آغاز نهمین سال مجمع عرفان و شروع عهد پنجم از عصر تکوین و در ابتدای قرن نوبین و هزاره‌ای جدید منتشر می‌شود. این دفتر با چند اثر از آثار قلم اعلی آغاز می‌شود که قبلاً انتشار نیافته و به جز یکی از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان عنایت شده است. این الواح مربوط به پاره‌ای از احوال و رویدادهای دوران اقامت جمال اقدس ابهی در ادرنه و عکاست. همچنین شامل لوحی است در همین زمینه که به لطف یکی از دوستان ارجمند در اختیار مجمع عرفان قرار گرفته است.

تعدادی از مقالات این دفتر به معرفی و شرح آثاری اختصاص یافته است که در عکاء از قلم اعلی عزّ نزول یافته است. در صدر این مقالات شرحی است در باره مقولات گوناگون کتاب مستطاب اقدس، ام

الکتاب آئین بهائی. تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی مندرجات الواحی که به سلاطین و رؤسای ارض نازل و صادر شده است و نیز شرح و سوابق "سوره غصن" و الواح "رئیس"، "فؤاد"، "حکمت"، "احتراق" و "آشرف" در مقالات جداگانه ارائه شده است.

از انواع دیگر مطالعات در الواح مبارکه، یکی شرح اعلام و اصطلاحات مندرج در آثار است که در مقاله "نظری به لوح قناع" ملاحظه می‌شود. نوع دیگر شرح و تفصیل مجموعه الواحی است که به افتخار یک خاندان از اجباء عزّ نزول یافته است. در این دفتر مجموعه الواح نازله به اعزاز آقا محمد مصطفی بغدادی و افراد خاندان ایشان مورد مطالعه تحقیقی و تحلیلی قرار گرفته است. دیگر بررسی و تدوین آثار مبارکه در باره یک موضوع معین است که نمونه آن مقاله مطالعه مقدماتی در باره پایگاه احکام و حدود در آئین بهائی بر اساس نصوص مبارکه، مخصوصاً آثار قلم اعلی است.

از مطالب جالب توجه تاریخی که در این دفتر آمده شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی نجف آبادی به ساحت اقدس ابهی است که به قلم فقید سعید جناب موهبت‌الله هائی نگارش یافته و از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان ارسال شده است.

در دفتر چهارم سفینه عرفان بخش "رشحات عرفان" که از دفتر سوم آغاز شده بود ادامه یافته است. در این بخش قسمت‌هایی از آثار نشر نشده فاضل فقید جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری همراه با یادداشت‌هایی که ضمن تدوین و تنظیم به آنها منضم شده و متن نامه‌ای از جناب موسی کلیم که سندی تاریخی و حاوی شرح نامالیعاتی است که بر جمال اقدس ابهی در دوران ادرنه وارد می‌آمده و نیز دو یادداشت محققانه دیگر درج شده است.

در پایان لازم است از بانیان صندوق‌های یادبود و متصدیان مؤسساتی که فعالیت‌های مجمع عرفان را پشتیبانی و مساعدت می‌کنند سپاسگزاری شود. نشریات مجمع عرفان با استفاده از مساعدت مخصوص "صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند" طبع و نشر می‌گردد. جلسات مجمع عرفان نیز با بهره‌مندی از کمک صندوق مزبور برگزار می‌شود و از مساعدت "صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت" و دفتر امور اجبای ایرانی و دفتر تربیت امری و مدارس بهائی در امریکا نیز برخوردار است. همچنین تبرّع اهدائی به یادبود نورالدین ممتازی به تشکیل جلسات مجمع عرفان به زبان فارسی در اروپا یاری می‌دهد.

امیدواریم که این دفتر و دیگر دفاتر سفینه عرفان مطبوع طبع دوستان دانش‌پژوه واقع گردد و از این طریق مجمع عرفان بتواند سهمی ناچیز در اعتلاء سطح معارف جامعه که این همه مورد تأکید معهد اعلی است داشته باشد.



## فقراتی از آثار مبارکۀ حضرت بهاء الله در بارۀ سجن عکاء

۱

هو الله تعالى

سبحانک اللهم یا الهی تری ابتلائی فی کلّ الايام قد حبستنی مع سبعین انفس من عبادک بما نزلته فی الواح امرک من مبرم قضائک. و منهم من کان ناظراً الیک و خاضعاً لک و خاشعاً لامرک و منهم من یعلو مرّة و یسفل اخرى. اسئلك بالذین فتحت ابصارهم و یرون فی کلّ حین آیات قدرتک و بینات عظمتک بأن تعفو عن الذین غفلوا فضلاً و کرامةً للذین یطوفون فی حولک و یتسّیء و جوهم من انوار وجهک و تقلّب قلوبهم باصبعی قدرتک و انک انت العزیز الکریم.

۲

بسم الله الاقدس المتعال

ان یا ایها الناظر الی الوجه، فاعلم بأننا وردنا مع سبعین انفس فی حصن العکاء و انها اخرجت البلاد کلّها و عند خروجنا عن مدينة السرّ قطع احد حنجره عوضاً للفداء و فی حین الدّخول فی هذه الارض نبذ احد نفسه فی البحر حزناً للفراق و ظهر من فعلهما فرع الاکبر فی المقامین فسبحان من یقلب العباد کیف یشاء و یقدّس من اراد بفضله و أنّه لهو العزیز المقتدر الوهاب.

بسم الله المقتدر على ما يشاء

سبحانک یا الهی تری بانّی حبست فی هذه المدينة التّی لم یسکن فیها احد الا اهلها و أنّها اقبح مدن الدّنیاء و اخرجها و منعنا الغافلون عن الخروج منها و سدّوا علی وجوهنا کلّ الابواب. فو عزّتک لست اجزع من ذلك لانّی قبلت فی حبّک البلیایا کلّها و اخترت فی سبیلک القضایا بأسرها ولكن حیرنی بعض قضائک و تقدیرک فکّیت ختم اناء المسک بین الذّین لا یعرفون فوحاته بل یفرون منه. و اشهد یا الهی بأنّ فی کلّ فعلک لحکمة بعد حکمة و سرّ بعد سرّ تکشفها فی حینها و تظهره فی وقته. اسئلک بنفسک بان لا تمنع من احبّک عن هذا المسک الّذی سطع اریاحه و أنّک انت المقتدر المهیمن القیوم.

لله الحمد و له الشّکر و له الفضل و العطاء و الرّحمة و البهاء بما انزل فی هذه الايام من سحاب جوده امطار عنایتیه... یا حسن، امروز ندا از افق عکاء مرتفع و این سجن بر مداين مزینة رچه منقشه مشیده افتخار می نماید چه که ذرات این مقام به افصح بیان به قد اتی الرّحمن ناطق. از حقّ می طلبیم تو را تأیید فرماید بر خدمت امر به شأنی که ظالم های عالم قادر بر منع نباشند. ان ربّک هو المبین العلیم الحکیم...

سبحانک یا من باسمک سرع الموحّدون الی مطلع انوار وجهک و المقرّبون الی مشرق آیات احدیتک... بر هر نفسی لازم که خالصاً لوجه الله آنچه شنیده بگذارد و به آثار رجوع نماید و همچنین در قوت و قدرت و قیام و آنچه که از نفس ظهور ظاهر شده تفکر کند. امروز روزی است که ذکرش در جمیع کتب الهی بوده و همچنین ذکر ظهور حقّ در این اراضی. حضرت داود در زبور می فرماید: رنّموا للرّبّ السّاکن فی صهیون. و صهیون در این اراضی واقع. و همچنین می فرماید: طوفوا بصهیون و دوروا حولها عدّوا ابراجها ضعوا قلوبکم علی متارسها تأملوا قصورها. انتهى. و همچنین می فرماید: یا فلسطین اهتفی علیّ من یقودنی الی المدینة المحصّنة. انتهى. باب فلسطین عکاء و همچنین مدینة محصّنه می فرماید و آن عکاء و حصن اوست و بسیار محکم بنا شده و در الواح شتی به

حصن متین مذکور. حضرت اشعیا می فرماید: و يكون في ذلك اليوم ان الرب يطالب جند العلاء في العلاء و ملوك الارض على الارض و يجمعون جمعاً كأسارى في سجن و يغلق عليهم في حبس ثم بعد أيام كثيرة يتعهدون و يخجل القمر و تخزي الشمس لأن رب الجنود قد ملك في جبل صهيون و في اورشليم و قدأمه شيوخ مجد. انتهى.

یا اهل الارض، به بیانات الهیه که از قبل در کتب سمائیّه نازل شده نظر نمائید و تفکر کنید که شاید از بیوت عنکبوتیه به مدینه محصنه که الیوم مقرّ عرش است توجه نمائید. می فرماید خداوند در آن روز در علیین بر جنود علیین و همچنین در زمین بر تمامی ملوک سیاست می فرماید چنانچه در ایامی که مقرّ عرش باب اورشلم واقع شد جمیع ملوک و مملوک را به اعلی النداء به افق اعلی دعوت فرمودند به شأنی که جمیع ملأ اعلی آن ندای احلی را اصفا نمودند و به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گشتند. از جمله لوحی بود که به حضرت سلطان ایران ارسال شد مع قاصد. اگر نفسی در سور ملوک و همچنین لوح حضرت سلطان نظر نماید و تفکر کند بر سیاست حقّ مطّلع شود و بر قدرت و عظمتش گواهی دهد. لعمر الله به شأنی بیانات رحمن او را جذب نماید که خود را از امکان و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کند و به کمال ایقان و اطمینان به وجه واحد به وجوه اهل بهاء توجه نماید و ملأ انشاء را به بقعه نور هدایت کند. و همچنین می فرماید جمیع به مثل اسیران جمع شده و به حبس خانه بسته خواهند شد. حال ملاحظه نمائید در آنچه از قلم اعلی در اوّل ورود سجن نازل شده. می فرماید عزّت از دو طائفه اخذ شد از ملوک و علما، و این مضمون مکرّر نازل و نفوس عارفه مستقیمه فائزه دیده و شنیده اند طوبی للفائزین. اثر آن یوماً فیوماً در ارض ظاهر چنانچه اگر نفسی به بصر حقّ ملاحظه کند ملوک را اسیر و محبوس مشاهده می نماید. در ملک پاریس تفکر نمائید که چگونه اخذ شد. آنچه در باره او نازل حرف به حرف ظاهر گشت. و همچنین در امپراطور روس مشاهده کنید. امر به مقامی رسید که یکی را به کمال ذلّت بر خاک انداختند و دیگری در قصر را بسته و مقرّ جلوس را وطن قرار داده و جرأت خروج نه، مگر با حفاظ و حراس کثیره. لعمر الله قبر از آن قصر اولی و احسن است. ای اهل ارض، در قدرت حقّ مشاهده نمائید که چگونه ذلّت جمیع را احاطه نموده. ای کاش سور ملوک و سوره مبارکه رئیس و الواح مقدسه که در اوّل ورود در سجن اعظم نازل شده اهل عالم ملاحظه می نمودند تا بر قدرت و قوّت و عظمت و علم حقّ آگاه می شدند و به کمال استقامت بر خدمت امرش

قیام می کردند. امپراطور المانیا که امروز شخص اول عالم است به لسان خود در ملأ عام به این کلمه نطق نمود: از برای ما در استقبال امنیت باقی نمانده چه که مشاهده شد ملک اعظم امپراطور روس و رئیس جمهور امریکان را به کمال جرأت و جسارت به ذلت تمام به قتل رساندند و این اضطراب و اغتشاش در جمیع جهات سرایت نموده و می نماید. طوبی از برای سلطانی که الیوم به حق توجه کند و از حق جل جلاله طلب عزت و قدرت و ثروت نماید. من دون این فقره چاره ای نبوده و نیست. کتب الهی جمیع را آگاه می نماید اگر به او توجه نمایند. در این ظهور به کمال تصریح ذکر شده آنچه که ادراکش از قلب و بصر مستور بوده. **لله در منصف انصف فی الله و قرأ ما انزله الرحمن فی الکتب و الزبر و الالواح انه من اولی الابصار لدى الحق العزیز المنیع.** و این قوت و قدرت و عظمت در وقتی ظاهر که در قشله عسکریه جمال احدیه محبوس و باب هم مسدود و ضباط قائم به شأنی که وقتی حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء اراده فرمودند که از باب قشله خارج آن را مشاهده نمایند ضباط عسکریه منع نمودند لیتم ما نزل من قبل فی کتب المرسلین. آنچه واقع شده جمیع در کتب الهی مذکور و مسطور و این عبد چون به اختصار ناظر لذا به این چند کلمه کفایت نمود. عظمت این یوم را به شأنی ذکر نموده اند که فی الحقیقه اس سکون مترزع گشته. از حق این فانی می طلبد که نفس آن محبوب را مؤثر فرماید تا از میاه حکمت و بیان اشجار وجود را سقایه نماید که شاید به فواکه جنیه و اثمار لطیفه مزین شوند و به مقام اظهار ثمره که منتهی مقام است فائز گردند. این است که در عظمت ایام و عظمت امر اشعیاء نبی می فرماید: **ادخل الی الصخرة و اختبئی فی التراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته. انتهى.**

مقصود از این اذکار آنکه جمیع بدانند که اخبار این ظهور اعظم حتی ورود سجن و مشی بر مشارف ارض و امثال آن در کتب قبل نازل و الا باید به اذن جان هدیر حمامه بیان را که بر اعلی غصن سدره تبیان مرتفع است استماع نمود و به آن تمسک جست، قوله تعالی: **و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان. انتهى.**

اگر نفسی به انصاف در این فقره نظر نماید اعترف بما اعترف به الله و یشهد بما شهد به الله. **و الحق یقول انه لن یعرف بدونه و لا یری ببصر غیره و الذی اراد عرفانه ینبغی ان ینظر الیه بعینه و السلام علی من اتبع الحق منقطعاً عما عند الخلق...**

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهودی را لایق و سزااست که ضوضای علما و اعراض فقها و شؤونات امرا او را از اراده اش منع ننمود... چند سنه قبل این کلمه مبارکه از ملکوت بیان الهی ظاهر، فرمودند ارض سجن در ظاهر ساکن و لکن در باطن مضطرب و متحرک، سوف یقوم باطنها مقام ظاهرها و ظاهرها مقام باطنها. و فرمودند اگرچه این ارض مقدسه در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است و لکن اهلش اشر اهل عالم و در کتب قبل به اولاد افاعی نامیده شده اند مگر نفوسی که به قدرت الهی خرق حجاب ظلمانی نمودند و به افق ابهی متوجه گشتند، ایشان از اعلی الخلق لدی الحق مذکورند. و حال این مظلوم مابین افاعی ندا می نماید و اهل عالم را به افق اعلی می خواند. طوبی للسامعین و طوبی لمن عرف مولاه فی هذا الیوم الذی نزل حکمه من قبل: یوم یقوم الناس لرب العالمین...

حمد بساط مبسوطه ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از برای اولیاء سجن اعظم را مع آنکه به این اسم نامیده تبدیل فرمود و باب لقاء را مفتوح داشت و ابرازاً لقدرته باب ظاهر را هم گشود به شأنی که در لیالی و ایام متصل باز و مفتوح لیدخل من اراد و یخرج من شاء رغماً لانفسی که در اول ورود باب قشله را که مأوی الاسراء بود بستند لذا لسان بیان در یک مقام به این کلمه ناطق: لا تحزنوا سوف یفتح الله علی وجوهکم باب المدینه لیخرج منه من اراد و یدخل من اراد انه هو العزیز المراد. و لکن حال مدتی است که اظهار حزن از این ارض می فرمایند. العلم عند الله رب العرش العظیم...

### هو المنادی بین الارض و السماء

یا صمد، در سجن اعظم بر مظلوم وارد شد آنچه که شبه و مثل نداشت. ظالمی به اسم عادل بر دست حکومت جالس و به نار ضغینه و بغضا مشتعل. در شقاوت از اشقیای قبل سبقت گرفته، ارتکاب نمود آنچه را که سماء صیحه زد و سدره نوحه نمود. اگر بلایای

وارده را از قبل و بعد ذکر نمائیم وجود از هستی بیزاری جوید و نیستی طلب نماید. آثار بلایا از تمام اعضا ظاهر و هویدا. در جمیع احوال امام وجوه اهل عالم ظاهر و قائم. لسان ناطق و صریر قلم مرتفع، ولكن شؤونات نفس و هوی عباد را در یوم مآب از مالک ایجاد محروم نموده. قل:

الهی الهی اشهد ان من قلمک جری فرات العلم و الحکمة اسئلک ببحر کرمک و سماء جودک ان تؤید عبادک علی الاقبال الیک ثم وفقهم علی التوجه الی انوار وجهک و الاقبال الی افق عطانک ای رب انهم عبادک و خلقک و فی قبضتک لا تمنعهم عن نفحات ایامک فاكتب للمخلصین اجر لقائک و القيام لدى باب عظمتک انک انت الله لا اله الا انت الفضال الکریم.

۹

هندوستان

مخدرة النساء خانم علیها بهاء الله

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

جمیع رجال و نساء منتظر مظهر ظهور الهی و مترصد اشراق نور صمدانی بودند و چون فجر حقیقی ظاهر شد و نیر اعظم از افق عالم طالع گشت جمعی به حجبات نفسانیه از مطلع نور احدیه اعراض نمودند و به هواهای خود تمسک جستند. نفسی که الیوم جمیع عالم را به حق می خواند و به کمال عنایت و شفقت گمگشتگان وادی ضلالت را به افق هدایت دعوت می نماید او را به کمال ظلم و طغیان در این مدینه که اخرج مدن دنیا است حبس نموده اند و لکن این حبس سبب ارتفاع امرالله و اعلاء کلمة اولیة مبارکه خواهد شد چه که حق مهیمن است و آنچه اراده فرموده البته جمیع عالم را احاطه خواهد نمود. باید آن مخدرة به کمال روح و ریحان به ذکر محبوب امکان مشغول باشند چه که آنچه باقی خواهد ماند آن ذکر و عملی است که خالصاً لوجه الله الیوم ظاهر شود. ان شاء الله لم یزل و لایزال به انوار ایمان منور باشند و به طراز محبت الله مزین.

«دائرة مطالعة نصوص و الواح دو لوح مبارک از آثار جمال قدم جلّ اسمه الاعظم را که در ادرنه نازل شده بعد از مطالعه و تحقیق در باره شأن نزول و تعیین مخاطب با اصل مقابله و آماده نموده است و اینک به ضمیمه مقدّمه‌ای حسب هدایت معهد اعلی ارسال می‌گردد تا در سفینه عرفان منظور و نشر گردد.»

از مرقومه دارالانشاء بیت العدل اعظم

مورخ ۱۵ شهر القول ۶/۱۵۷ دسامبر ۲۰۰۰

خطاب به یکی از یاران

## دو لوح از الواح نازله از قلم اعلی در ادرنه

جناب آقا رضا قنّاد<sup>۱</sup> که از ملتزمین آستان مبارک از بغداد تا عکّا بوده و بعد از صعود جمال اقدس ابهی در سایه عنایت حضرت عبدالبهاء عمری خدمت کرده در یادداشت‌هایش شرحی در باره نزول بیانی از فم مبارک در ادرنه نوشته است<sup>۲</sup> و آیه نازله را که بعداً در لوح خطاب به سید علی عرب ذکر شده به شرح زیر یادداشت کرده است: «قل یا قوم تالله الحقّ قد ظهرت عن افق الجبین شمس قد رقم علیها بخطّ الله العلیّ الاعلی الملک یومئذ لله الفرد الواحد المقدر الابهی و هذا سیف لو یضرب به علی ظهر الشیطان لینهزم مع جنوده الی اسفل النّیران کذلک اشرق الحکم عن مشرق السّبحان ان انتم من اولی الابصار.»

سید علی عرب از طرفداران میرزا یحیی بوده و در واقعه درگیری مشارالیه با شیخ احمد خراسانی، میرزا مصطفی نراقی، درویش علی نقی از زائرین که عازم ادرنه بودند به قتل رسیده است.

بیان مبارک مورد بحث در دو لوح از الواح جمال قدم با تفاوتی بسیار مختصر آمده است. دو لوح مزبور یکی خطاب به «علی» است که به احتمال قریب به یقین همان سید علی عرب می‌باشد. لحن کلام جمال مبارک در این لوح حاکی از عفو و شفقت است و مشتمل بر تذکره به اهل بیان می‌باشد و ضمناً اشاره

به تابعیت و استظلال میرزا یحیی در سایه تربیت جمال قدم دارد.

لوح دوّم خطاب به اسم الله جواد است که مقصود محمّد جواد قزوینی معروف می‌باشد. در این لوح نیز همان مسائل و مباحث بیانی مذکور است اما لحن بیان حاکی از مرحمت و عنایت خاصّ به مخاطب است. تاریخ وقایع آن ایّام که مصادف با سنه ۱۲۸۳ قمری (۱۸۶۶-۱۸۶۷ میلادی) است حاکی است که جواد قزوینی نیز در آن واقعه حاضر بوده ولی به شهادت نرسیده است<sup>۳</sup> در حالی که سه نفر دیگر را به علّت اظهار ایمان به امر الهی مقتول ساخته‌اند.

دو لوح مبارک مزبور که اینک شأن نزول و مخاطب آنها معلوم و معین شده است برای استفاده اهل تحقیق ضمیمه این یادداشت شده است.

### یادداشت‌ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفء (حیفا: مطبعة عبّاسیة، ۱۹۲۴ م)، صص ۶۷-۷۱.
- ۲- حسن موقر بالیوزی، بهه الله شمس حقیقت، ترجمه مینو ثابت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، صص ۳۰۵-۳۰۶.
- ۳- ایضاً، ص ۳۰۹ (زیرنویس).



هو المقتدر على ما يشاء يظهر كيف يشاء بأمر من عنده لا اله الا هو العزيز المختار

ان يا على اسمع نداء ربك العلي الاعلى عن جهة العرش ليجذبك الى مقر القدس والجمال وينقطعك على شأن تعزى جسدك عن اشارات ملاء الانشاء وتنطق بين الارض والسماء باسم ربك المقتدر العزيز الجبار. قل يا قوم تالله الحق قد ظهرت عن افق الجبين شمس قد رقم عليها بخط الله العلي الاعلى الملك يومئذ الله الفرد الواحد المقتدر الابهي وهذا سيف لو يضرب به على ظهر الشيطان لينهزم مع جنوده الى اسفل النيران كذلك اشرق الحكم عن مشرق السبحان ان انتم من اولي الابصار. قل يا قوم، ان ربكم الرحمن لهو المختار على ما يشاء ولا يمنعه شيء عما خلق بين السموات والارض وقد اظهر بسلطان القدرة ما انفطرت عنه سموات العلم وشقت سرادق العرفان واضطربت افئدة الابرار. ان يا على ابن الموحدون من اهل البيان الذين زعموا في انفسهم بانهم عرفوا الله بالله؟ قل قد جائكم الامتحان من شطر ربكم العزيز المتان ويغن ديك العرش بأبدع الالحان على افنان سدره التي ارتفعت في سدره الجنان وينطق اوراقها بانة لا اله الا انا المقتدر على ما شاء وانا العزيز المتعالى الغفار. ان يا على طهر افئدة الذينهم احتجبوا باسم من الاسماء من هذا الكون الحيوان ليجذبهم نفحات القدس الى مقر الانس و ينقطعهم عن كل الاشطار. قل يا قوم تالله الحق لن يشته امر الله على احد لانه ظاهر فوق كل شيء ويستضىء كالشمس فى قطب البقاء ولا ينكره الا الذينهم اعرضوا عن الله فى كل الاعصار. ومن الناس من يقرب بانه لهو المختار فى امره يفعل كيف يشاء و اذا يظهر ما يخالف ما عنده يجزع فى نفسه ولا يستشعر كذلك ضرب الله على قلوبهم اكنة من النار. قل تالله يا قوم كل ما سمعتم فى امر الذى حارب مع الله انه قد ظهر من لدنا ويشهد بذلك كل فطن ما حجبه الحجب والاسرار. فاجعلوا يا قوم محضركم بين يدي الله، انتم ان تكفروا بما ظهر ولاح عن افق الامر باى برهان تستدلون بما عندكم اذا فانصفوا يا اولي الانظار. قل يا ملاء البيان خافوا عن الله ولا تجادلوا بالذى قد ورد عليه ما لا ورد على احد من اهل الديار واصابته سهام المشركين فى عشرين من السنين وقام على الامر بسلطنة واقتدار. تالله يا قوم قد ذاب قلبى واضمحل كبدي وقطع حشائى ان ارحمنى يا ملاء الابرار. اياكم ان تختلفوا فى امر الله تفكروا فيما عندكم من حجج الله وفى قرون الاولى وما ظهر عن ناحية البقاء ثم انصفوا يا اولي الافكار. قل ان كان ذنبى ظهورى بينكم تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدى الله المقتدر القهار. و يا قوم تالله قد قمت بين السماء والارض فى ايام التي اضطربت النفوس من سطوة الفجار. فوالله لو يقوم احد سوائى على نصرة الامر لما بعثنى الله ولما ارسلنى و هذا يكفيكم لو يكون عندكم علم الاسرار. قل يا قوم انفقت روحى فى ايام التي حفظتم انفسكم خلف الاسرار فلما ظهر الامر واستقر هيكل الذكر على عرش الاستقلال قد قام على الذى ربناه و علمناه فى العشى والابكار. قل يا قوم افى الله شك ام فى قدرته التي احاطت بالممكنات او فى آياته التي ملئت شرق الارض وغربها؟ اذا فانصفوا يا ملاء الاحبار. كذلك اخبرناك واذ كرناك لتطلع على الامر وتذكر ربك فى الليالى والاسحار والبهاء عليك وعلى الذين شقوا سبحات الوهم باسم ربهم العزيز السخار.

باسم الله الاقدس الاعز الارفع الاعلى الابهى

هذا كتاب من لدى البهَاء الى الذى آمن بالله فى يوم فيه اضطربت الاركان من خشية الامر و انصعقت اهل السموات والارضين الا من تمسك بحبل الله و اعرض عمًا فى ايدى الناس و عرف الله ببصره و انقطع عن العالمين. ان يا مظهر الجود كيف اذ كر لك ما ورد على من الذى خلقناه بامر من لدنا و ارفعنا اسمه بين عبادنا المتذكرين و انه لما شهد علو الامر و اعلاء اسمه بين الناس اراد قتلى فلما ظهر خافية سره صاح فى نفسه ليدخل غل الله فى صدور الممردين. و انك تعلم بانى لو اردت ضر اخى انه لم يكن موجوداً على الارض تالله مع علمى به و اطلاقى بما فى صدره حفظناه بسلطان القدرة و الاقتدار عن ضر المشركين. و انك انت يا مظهر الجود رأيتنى و عاشرت معى و شهدت جبل سكونى و بحر اضطبارى فكر فى نفسك ما اقامنى على الصيحة بين السموات والارضين. فو عمرى لو تفكر فى ذلك لتصل الى مقام الامن و تفر عن هؤلاء المنكرين. اياك ان تحتجب جمال الامر بحجاب الوهم و الهوى فاطلع عن خلفها باسم ربك العلى العظيم. اما سمعت بان كل ذى نور يظلم عند بهائه تالله الحق هذا لبهائه على من فى السموات و الارض و ينطق فى كل شىء بانه لا اله الا انا العزيز المقتر المحيط فمن لم يهتدى بهدى الله فى تلك الايام انه قد اظلم على نفسه و مظلم عند ربك كذلك نزلنا الامر فى كل الالواح و كنت من الشاهدين. قل ا تكفرون بالذى كان مشتاقاً للقائه نقطة الاولى فى ظهوره الاولى و تحرك باسمه و نطق بثناء نفسه الممتع المنيع؟ قل يا قوم ان ياتيكم اليوم احد من اليهود و النصارى بلوح الله و اثره و يناديكم يا قوم باى حجة آمنتم بنقطة الاولى و باى برهان كفرتم به فى ظهوره الاخرى ما تقولون يا ملا الغافلين؟ تالله اذا لن يجدن لانفسهم مفرّاً الا بان يستدلن بما استدلوا به ملا الفرقان حين الذى شقت سحب الاوهام و اتى جمال على بالحق و قضى الامر من لدى الله المقتر العزيز الحكيم. فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم يقولون انه قد ظهر قريباً تالله يلعنهم ما يخرج من افواههم و هم لا يشعرون و يكونون من الغافلين. قل ا كان الله مقتدرًا فى امره ام انتم يا ملا العجزاء؟ ان انتم مقتدرًا فأتوا ببرهانكم يا ملا المحتجين و ان اعترفتم بانه لهو المقتر على ما يشاء قد اظهر مظهر نفسه كيف شاء و اراد و بعنه بالحق و ارسله على العالمين. يا قوم خافوا عن الله و لا تنظروا الى ما عندكم تالله الحق لن يكتفيكم اليوم شىء و لو تمسكون بكتب الاولين و زبر الآخرين. خافوا عن الله ثم انظروا اليه بعينه لا بعين احد من الممكنات. كذلك وصاكم الله فى الواحه المقدس المنير. ثم انظروا بما ثبت به ايمانكم فى كل عهد و عصر و لا تعترضوا على الذى قد خزت لوجهه اهل ملا الاعلى سجداً لنفسه المهيم العلى العظيم. اذا نادى لسان على بين السموات و الارض و يقول يا قوم تالله الحق ان هذا لمحجوب العالمين و مقصود العارفين. و انك انت يا مظهر الجود اسمع قولى ثم مر على الصراط بقدرة ربك ثم نادى بين الناس باعلى الصوت و لا تكن من الصامتين. قل يا قوم تالله الحق قد اشرفت عن افق الجبين شمس قد رقم عليها بخط الله العلى الاعلى الملك يومئذ الله الملك الفرد الواحد المقتر الابهى و هذه الكلمة لسيف لو يضرب به على ظهر الشيطان لينهزم مع جنوده الى

اسفل النيران كذلك اشرق الحكم عن مشرق السبحان ان انتم من الناظرين. قل يا قوم قد انفطرت سماء العلم واتي رب الكلمات على ظلل المعاني اذ انصعقت كلمات اولي الاشارات كذلك قضى الامر ان انتم من العارفين. و انك لو تقرأ هذا اللوح على لحن الذي نزلت آياته بالحق ليستجذب منها افئدة العارفين. فيا ليت تتوجه الى كلمات الذي حارب مع الله و تفكر فيما يخرج من قلمه ولكن بعد ما تجنب جمال القدم عن لقائه لعل تطلع باصل امره و تكون من العارفين. ثم اعلم باننا نزلنا لك لوحاً من قبل و ارسلناه بيد احد من الفاصدين و نسل الله بان يرزقك ما قدر فيه من اثمار هذا الرضوان و انه هو الرزاق المعطى العزيز الكريم. فو عمرك لو تفكر فيما نسبوا المشركون بنفسى لتطلع بهم و بما فى انفسهم لانك عاشرت معى و اطلعت بعض سجيى بين العالمين. فيا لله من ذى بصر و ذى سمع و ذى قلب ليتفقه فى الامر و بما جرى على و ورد على نفسى المظلوم من هؤلاء الظالمين. تالله الحق يا جواد قد جلسن حوريات العز و التقديس فى غرفات تلك الكلمات و اصفرت و جوههن من حزن هذا الغلام و ينادين اهل الامكان باصوات حزين و يقلن يا قوم هذا لودعة الله بينكم و امامته فيكم و انه لجمال على بالحق و كينونة محمد و باسمه ظهرت البحور بالامواج و الاشجار بالاثمار و السحاب بالامطار و كينونة القدم بالاعتدال اياكم يا اولي الابصار لا ترتكبوها ما يجرى عنه الدموع من عين الله المقدر العلى الحكيم. اياكم ان لن تؤمنوا بالذى ظهر بحجة على ثم ببرهان محمد ثم بدليل الروح ثم بايات الكلم لا تقتلوه باسياف الرذ و البغضاء. تالله بما فعلتم قد احترقت اكباد الطاهرات و اذ انوح على التراب روح الامين. و يا قوم قد تحيرت اهل ملا الاعلى من فعلكم تستدلون بما ظهر من عنده و تقتلون نفسه المهيمن المتعالى الفريد. ان يا حوريات الغرفات ان اصمتن فى انفسكن لان نغماتكن الاحلى ولولن تؤثر فى قلوب التى كانت قاسية عن ذكر الله ولكن بذلك احترقت اكباد النيين و المرسلين ان استرن و جوهكن لئلا يطمثكن الذينهم كفروا و اشركوا و لئلا يقع على و جوهكن ابصار المكدرين ان اصبرن على مساكنكن لان جمال القدم قد صبر فى نفسه فى عشرين من السنين و فى كل يوم ما كان غذائه الا من قطعات كبده و شرابه عن قطرات دمه و كذلك قضت عليه الايام و هو كان ساكناً بنفسه فى نفسه الساكن المقدر العزيز العليم. ان اتكلن على الله ثم ارجعن امر المحبوب الى نفسه و لا تجزعن فى انفسكن لئلا يرتفع ضجيج الممكنات الى ساحة عز ميين. كذلك امركن من امر بامرهم كل مأمور و بعث بسطانه كل مبعوث و ارسل من عنده كل رسول مقدر امين. تالله يا مظهر الجود اذ اقد اهترت حقايق الممكنات من الحانهن و جرت الدموع عن عيون المقريين من حزنهن ولكن الذينهم كفروا فى حجابات غليظ. فيا ليت يكون من ذى شم ليجد رايحة التقديس من قميص الله لا فو عمرك لن يجدهن الا المطهرون من اهل الحق و اليقين كذلك القيناك قول الحق ليجذبك نفحات الصديق الى مقر الاستقامة و الانصاف و ينقطعك عن كل كاذب مريب و البهأ عليك و على من سمي بركن الاول من اسمى و على الذين اذا سمعوا نداء الله اجابوه بخلوص ميين.

## لوح نازله از قلم اعلىٰ در اوائل ورود ادرنه به افتخار نبيل اعظم زرندى \*

### هو العزيز الفرد القيوم<sup>١</sup>

سبحان الذى يذكر من يشاء بامر من عنده ويلقى من يشاء ما يريد من علمه لا اله الا هو العلىٰ العظيم، بيده ملكوت كل شىء و يعطى عباده ما يغنيه عن العالمين، يحيى ويميت ثم يميت ويحيى و انه لهو الفرد المتعالى العزيز الجميل، قل ان فى تنزيل البلايا والمحن لايات للمؤمنين، و فى جريان الدّموع على الخدّ و سفك الدّماء لظهورات للعاشقين، ثم اعلم بانّا قطعنا السبيل حتى وردنا فى شاطئ بحر عظيم،<sup>٢</sup> وهذا ما ذكرناه فى سنة القبل ان اتم من العالمين،<sup>٣</sup> ثم استوينا على الفلك و هذا ما قدر من لدى الله المقتدر الحكيم، و سكن البحر عن الامواج حتى وصلوا امانات الله فى ساحل البحر و خرجنا عنه باذن من حميد عليم، و وردنا فى البلد الذى كان مذكوراً عندكم و مكثنا فيه عدّة من الشهور<sup>٤</sup> بما قدر فى الواح قدس حفيظ، الى ان قضى الوعد فيه و تمت ميقاته خرجنا الى ارض اخرى<sup>٥</sup> خلف جبال متين، و هذا ما سألنا الله فى هذا الايام بان يخرجنا عن بين هؤلاء و يحول بينى و بين المنافقين ما ينقطع عن ايدى المبغضين، و لذا أسكنا خلف الجبال فى مقرّ الذى لن يرفع عنا الضجيج و لورفع لن يسمعه آذان المشركين، و رفعت النعمة عن بينهم و رجعت الى كثر الله المتعالى القدير، ولكنّ المؤمنين يسمعون نداءنا و يصل اليهم نجات فى كل حين، قل يا قوم، لا تفرحوا بما غابت الشمس خلف سحاب امر غليظ، و لا تطمئنوا بالدنيا و زخرفها فسوف يأخذ الله عنكم كل ما تفتخرون به اليوم و تكوننّ به لمن المستكبرين، قل فوالله لا يعطيكم بدخشان القدرة ما فقد عنكم من هذا اللعل الدرّى المنير، و لا يهبكم سحاب العزة ما منع عنكم فى غيبتى ان اتم من العارفين، و لن تجدوا فى صدف الامكان ما فقد عنكم من هذا اللؤلؤ الحفيظ، و لا تبدل عليكم اشجار الدهر مثل ما غاب عنكم من هذا الثمر الرطب الجنى اللطيف، قل هل تقدر ان تسدوا نسمات الله أو تحبسوا روائح العزة أو تمنعوا الناس عن صراط الله الحكّم العدل المحيط، لا فوربّ العزة لن تقدروا و لن تستطيعوا و لو يؤيدكم كل من فى السموات و الارضين، قل ان الفرعون و ملاءه اجتمعوا بان يسدوا ابواب الفضل و يمنعوا الناس عن رحمة الله و مكروا فى ذلك بكل ما كانوا مستطعاً عليه فى زمان بعيد، فلمّا جاء

الوعد فتح الله باب العناية في بيته وجرى فيها باب الرحمة ومنع الفرعون عن قطرة منه رغمًا لأنفه وكذلك كان الامر من قبل من لدن سلطان آمر حكيم، وكان الفرعون يتفحص عن موسى في اطراف الارض وهو في بيته وما كان من الشعاعين، كذلك نقض عليك من قصص الحق لتقرّ بها عيناك وتفرح بها وتكون من الموقنين، وتعلم بان الامر بيده والحكم في قبضته والسلطان في ارادته يفعل ما يشاء ولا يمنعه مكر ما كرو ولا تدبير مدبر ولا اعراض معرض ولا انكار كل شيطان مريد، فاطمنن في نفسك ثم امش على اثرى ولا تجاوز عنه ولو يجمع عليك كل معرض شقى فامش على قدمي ولو يخالفك في ذلك عينك فاقلمها ولا تلتفت اليها ان كنت من السامعين، فاحب من احب الله ويطابق فعله قوله ويصدقه اركانه ثم اعرض عن كل مكار لئيم، ثم وص العباد بان لا يفسدوا في الارض ولا يختلفوا في امره ولا يعقبوا كل مرتدائهم، اياك ان لا تمش في الارض الا بالحكمة ولا تكلم الا بالحكمة وكن من المتفرسين، لا تفكك فمك ما لم تجد اذن سمع، وان وجدت اذن واعية فالتق عليها ما القاك الله بوجوده ان كنت من الذاكرين، ولا تفتح عينك الا الى وجه جميل، وان وجدت بصر حديد فاشهد ما ستر فيك من جمال العلم لتكون من المبشرين، ولا تضع بذر الحكمة في اراضي الجزرة ولا تكن من المسرفين، وان وجدت ارض طيبة اودع فيها حب الحكمة والعرفان لينبت منها نبات حسن بديع، ولا تمطر على هياكل الفانية امطار الباقية فامطر على اجساد التي لو تسيل قطرة منه لتحيى باذن الله الملك العزيز الكريم، فاجهد يا اخي في كلمة الله ولا تضعها ولا تنشرها بين يدي الغافلين، لان الناس في علقه غير مخلقة<sup>6</sup> لن يقدرون ان يصلن الى هواء القدس ويدخلن في رفر فر عز مكين، لانهم قطعوا جناحهم بايديهم وبذلك منعوا عن سرادق الخلد وقعوا في ارض الدل مع حسرة عظيم، ومنعوا عن اذانهم نعمات الله وعن عيونهم جمال الله الفرد العليم الحكيم، ثم ذكر من لدنا كل صغير وكبير من الذين تجد منهم روائح الصدق ومن سيماهم نضرة النعيم، ثم استر الامر من الذين وجوههم اليك وقلوبهم الى اعدائك ويمكرون في كل حين، فاعرض عن هؤلاء ولا تأنس معهم ولا تجلس في غرفهم ولا تسكن في مقاعدهم وكن في ستر عظيم، تجنب عن مثل هؤلاء ولا تفرط في جنب الله ولا تجاوز عما امرت ولا تكن من المتجاوزين، ثم ذكر من لدنا احباب الله الذين تفرقوا في اقطار العالم من كل شطر بعيد، في ارض الالف حرف الفاء<sup>7</sup> وفي ارض الباء حرف الواو والصاد<sup>8</sup> وبلغهم ما ارسلناه اليك ليكونن من الذاكرين، ليفرح بذلك قلوبهم ويجدد اركانهم ويجدوا روائح القميص عن هذا اللوح المنيع، ثم الذين كانوا في ارض الشين والصاد<sup>9</sup> ومن دونهما مدائن الله العزيز الغالب القدير، لعل يشدون ظهرهم بنصر الله و يبلغوا الناس ما بلغهم الله وانه لوجود كريم، وكذلك القيناك من كل حكمة ما قدر الله لك لتانس قلبا وتكون من الشاكرين، ثم الذين هم كانوا في حولك وبشرهم بذكرنا اياهم ليسروا في انفسهم ويكونن من المنقطعين، ثم ذكر من لدنا حرف الجيم وكبر عليه وعلى ابنه<sup>10</sup> وعلى الذين هم كانوا حول البيت لطائفين<sup>11</sup> ثم ادع البيت وساكنيها بكل ما ينبغي لك الى ان يظهر الله ما اراد بامرته وانه لهو العزيز القادر الرفيع، وان ما وعدناك حين الحضور بان نرسل اليك ما هو المكنون في اصداق القدرة من لثالي قدس ثمين، ما ارسلنا الى حينئذ وسارسل من بعد اذا شاء الله وانه يوفى اجور

المحسنين، وكذلك القيناك قول الحقّ وانزلنا اليك هذا اللوح حين الّذي عَطَى الوجه من ماء بيض منير، والسلام عليك و على من معك و على من سمع نصح هذا العبد من هذا القلم البديع، ١٥٢.

## يادداشت‌ها

\* يادداشت‌های این بخش به قلم دکتر وحید بهمدی است.

۱- این لوح مبارک در اوّل ورود به ادرنه از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به جناب نبیل زرندي نازل گردید. راجع به شأن نزول لوح مذکور، جناب فاضل مازندرانی در ذیل وقایع سال بیست و یکم ظهور، که مطابق ۱۲۸۰ هـ ق و ۱۸۶۳ م می‌باشد، چنین نوشته است: «... مسافرت به ادرنه مقرر و طلوع یوم الفصل و نفخه امر اعظم اقدس ابهی نزدیک شد و جمال ابهی برای اخبار به احباب جمعی از ملتزمین رکاب را دستور مفارقت داده مرخص نمودند، و ملا محمّد نبیل زرندي را با لوحی که متضمّن واقعات مذکوره و اوضاع جاریه و آتیه و شامل وظائف و تکالیف او و احباب بود روانه عراق و ایران فرمودند، تا صاحبان آذان و اعیه از بایان را برای استماع نفخه عظمی مستعدّ و مهیا سازد، و صورت لوح مذکور این است: «هو العزيز الفرد القيوم، سبحان الّذي يذكر من يشاء بامر من عنده...» انتهى كلامه. ظهور الحقّ، جلد ۴، صص ۲۹۳-۲۹۵، خطّی.

چنانچه ملاحظه می‌شود لوح مذکور از هفت قسمت تشکیل می‌شود و هر قسمت در بیان یک موضوع معین است بدین قرار:

- ۱) خطبه لوح که با تسبیح شروع می‌شود.
- ۲) خطاب به جناب نبیل در بیان سفر مبارک از وقت خروج از بغداد تا رسیدن به سامسون در ساحل دریای سیاه، و سپس ورود به اسلامبول و اخیراً خروج از آن و استقرار در ادرنه. این قسمت دارای جنبه تاریخی است.
- ۳) حکمت الهی در خروج از اسلامبول و رفتن به ادرنه را بیان می‌فرماید.
- ۴) خطاب به دشمنان امر که گمان می‌کردند تبعید جمال اقدس ابهی به ادرنه، که دورترین شهر در غرب دولت عثمانی بود، باعث انتهای امر ایشان خواهد شد. در این قسمت آن‌گونه نفوس را به خسران حقیقی خود یادآوری می‌فرماید. و نیز زندگی حضرت موسی و نصرت ایشان بر فرعون زمان را دلیل می‌آورد بر اینکه حقّ تعالی همیشه امر مظاهر خود را نصرت می‌فرماید علی‌رغم عناد معاندین، هر چند قوی و قدرتمند باشند.
- ۵) به جناب نبیل دستورالعمل مفصل تبلیغ را بیان می‌فرماید. این قسمت شامل جوهر معنی حکمت در تبلیغ است که برای مبلغین امر الله در هر زمان دستور عمل است و فقط مختصّ به جناب نبیل و زمان ایشان نمی‌باشد.
- ۶) ارسال تکبیر به اجنباء با ذکر اسماء بعضی و سرزمین اقامت ایشان. به عقیده نگارنده به این وسیله حضرت بهاءالله خطّ سیر جغرافیایی و سفر جناب نبیل را در ایران معین فرمودند، که شامل اقالیم شیراز و اصفهان و خراسان می‌باشد. تواریخ امر نشان می‌دهد که این سفر جناب نبیل با خطّ سیر جغرافیایی که قلم اعلی، به طور غیر مستقیم از طریق ارسال تکبیر به شخصی در سرزمینی با ذکر رمز حروفی هر دو، بیان می‌فرماید کاملاً مطابق بوده.
- ۷) خاتمه لوح که شامل بیان خصوصی به جناب نبیل است، و القای سلام بر ایشان و کسان دیگری که به نصیحت‌های مبارک گوش دادند.

۲- مقصود بحر اسود است که در شهر ساحلی آن، یعنی سامسون، جمال اقدس ابهی با اصحابی که در رکاب مبارک هجرت نمودند به کشتی وارد شدند و به سوی شهر اسلامبول روانه گشتند.

۳- اشاره به نزول لوح مبارک هودج، یا لوح سامسون، که در سال ۱۲۷۹ هـ ق از قلم اعلی نازل گردید. در آن لوح ذکر سفر بحر را از سامسون بیان می‌فرماید و به فتنه‌ای که مقدر بوده در ادرنه با آن رو به رو شوند اشاره شده است.

۴- مقصود اقامت چهار ماهه مبارک در شهر اسلامبول است.

۵- ارض اخری در اینجا سرزمین رومیلی است که شهر ادرنه در آن واقع است.

۶- علقه غیر مخلّقه: علقه به معنی قطره خون جامد است که در رحم مادر تکوین می‌شود و پس از چهل روز به مضغه تبدیل می‌شود. مخلّقه به معنی شکل خلقت یافتن می‌باشد و بالجمله مقصود از این عبارت این است که مردمان در طور ابتدائی و ناقص خلقت هستند که هنوز اعضا و ارکان، مثل گوش و چشم و غیرهما نیافته‌اند، و لذا نمی‌توانند به مدارج علیای معرفت الهی برسند.

۷- ارض الالف در اینجا اردستان است، و مقصود از حرف الفاء جناب فتح‌الله اردستانی است که از قلم اعلی به فتح اعظم ملقب گردید.

۸- بعید نیست ارض الباء در اینجا بشرویه باشد، و حرف الواو و الضاد ورقة الرضوان یعنی شاهزاده شمس جهان بیگم که لوح فتنه به افتخار ایشان در بغداد نازل گردید. شاید در آن زمان ورقة الرضوان در بشرویه در مصاحبت ورقة الفردوس خواهر جناب ملا حسین باب‌الباب می‌زیسته.

۹- ارض الشّین و الضاد شیراز و اصفهان است.

۱۰- احتمالاً حرف الجیم اینجا جمال بروجردی است. اگر چنین باشد فرزند او، که ذکرش در لوح آمده، حب‌الله

است که بعداً اسم خود را به حبیب‌الله تبدیل نمود.

۱۱- مقصود بیت مبارک حضرت نقطه اولی در شیراز است.

# مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس\*

شاپور راسخ

## مقدمه

کتاب مستطاب اقدس را تنها گنجینه حدود و احکام این دور بدیع نباید تلقی کرد. حضرت ولی امرالله در توفیق قرن بدیع خطاب به اجبای غرب (*God Passes By*) این سفر شریف را منشور نظم بدیع حضرت بهاءالله و منشور مدنیت عالمگیر حضرتش قلمداد فرموده و اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بهاءالله محسوب داشته‌اند. از جمله بیانات مبارکه در توصیف این سفر بدیع این عبارت است: «این سفر کریم مخزن لثالی الهیه و منبع فیوضات سبحانیه، نظر به وضع اصول و تعالیم منیع و تأسیس مؤسسات بدیعه و تعیین وظائف مقدّس مرجوعه به جانشین شارع قدیر در بین صحف و اسفار سماویّه، بی نظیر و مثیل و عدیل است.» به زبان دیگر گفته شود این سفر شریف منشور میثاق خاصّ حضرت بهاءالله است و بنیادگذار تأسیسات عمده امر مبارک چون بیت العدل و مشرق الاذکار و به طور ضمنی مؤسسه ولایت و مؤسسه ایادی امرالله و حاوی مطالب اخلاقی و تعالیم اجتماعی و مباحث روحانی است و نیز اشارات تاریخی در آن متعدّد است که در نتیجه آن کتاب مستطاب را از کتب سابقه مظاهر الهی متمایز می‌کند. خصوصاً اگر توجه کنیم که این کتاب عظیم برای قوم و ملتی خاصّ نازل نشده و متوجّه و معطوف به مصالح همهٔ ابناء بشریت است.

## تاریخچه

در باره تاریخ نزول کتاب مستطاب اقدس نظر محققان یکسان نیست. در حالی که برخی نزول این سفر شریف را به سال‌های متعدّدی که قبل از ۱۸۷۳ واقع و به آن منتهی می‌شود منسوب کرده‌اند (چون دکتر



کامران اقبال در شماره ۱۹۳ پیام بهائی)، برخی دیگر (نظیر دکتر نادر سعیدی در مقاله خود در شماره ۲۳۱ پیام بهائی) بر آنند که آن اثر عظیم در همان سال مورد اشاره حضرت ولی امرالله در توفیق قرن یعنی سال ۱۸۷۳ شرف نزول حاصل کرده است. آنچه مسلم است این است که کتاب اقدس به وقایع و حوادثی اشاره می‌کند که نزدیک به سال ۱۸۷۳ روی داده‌اند فارغ از اینکه در همان سال یا قبل از آن تحریر شده باشد. به ظاهر این کتاب به درخواست عده‌ای از دوستان حق نازل شده و به دنبال سال‌های ادرنه و واقعه فصل از یحیی و پیروان بابی و ازلی او نمودار استقلال آئین جدید بوده. تواریخ بهائی (از جمله کتاب ظهور حضرت بهاءالله اثر گرانتقدر جناب ادیب طاهرزاده) نام این دوستان و پیروان حضرت بهاءالله را چنین ذکر می‌کنند: حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی - ملا علی اکبر شه میرزادی - ملا زین العابدین نجف آبادی (بعداً زین المقرین) - حاجی شاه محمد امین منشادی (اول امین حقوق الله). ضمناً صدور کتاب مستطاب اقدس بعد از استنساخ به جامعه بهائی ایران فوری نبوده بلکه ظاهراً نسخه کامل چند سال بعد از آن به مهد امرالله رسیده است.<sup>۱</sup>

نزول این سفر کریم در بیت عودی خمار که اکنون جزئی از بیت عبود محسوب است یعنی در عکّا صورت گرفته.

## اهمیت

بهترین گواه اهمیت کتاب مستطاب اقدس این است که در آثار بهائی به عنوان ام الكتاب دور بهائی ارائه شده و در آثار مبارکه من جمله خود آن کتاب شریف به القاب شامخ و والائی ملقب گردیده که هر یک در خور تحلیل و بحث جداگانه است: کتاب الله، فرات الرحمه، قسطاس الهدی، صراط الاقوم، سفینه الاحکام، رق منشور، میزان الله، محیی العالم، میزان العدل، حجة عظمی، ام الالواح، مرجع اعلی، مشکوة الفلاح، روح الکتب، برهان الرحمن، ناموس اکبر، لوح اقدس، روح الحیوان.<sup>۲</sup> برخی از این عبارات تعریف به حد است و برخی تعریف به رسم و متأسفانه محدودیت مجال امکان ورود در توضیح و تشریح هر کدام را نمی‌دهد. اصطلاحاتی چون سفینه الاحکام یا کتاب الله و لوح بدیع و مخزن حدود و احکام دور بهائی را می‌توان تعریف به حد دانست. بعضی تعاریف چون مصباح قدم، قسطاس الحق بین الخلق و قسطاس الهدی کاری را که از آن کتاب برمی‌آید بیان می‌کند (تعریف به رسم). برخی عناوین کتاب اقدس هم اشاره به تحقق نبوات گذشته مثلاً در انجیل جلیل است چون ارض جدید و اورشلیم جدید و هیکل رب. پاره‌ای نیز جامعیت آن اثر الهی را می‌رساند چون عبارت جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه. البته تشبیهات زیبا چون مقایسه کتاب با فرات رحمت که سبب سقایه قلوب و ارواح است نیز در این میان به چشم می‌خورد.

ناگفته نماند که در متن کتاب مستطاب اقدس احکام و حدود الهی هم با اوصافی مشخص گردیده و توجیه پیدا کرده‌اند نظیر: اثمار شجره، حصن حصین، روح الحیوان لمن فی الامکان، سبب اعظم برای

نظم عالم و حفظ امم، مصباح حکمت و فلاح، مفاتیح رحمت و سراج عنایت و مانند آن.

## مباحث این سفر شریف

یاد دارم که مرحوم فاضل طهرانی در تدریس کتاب مستطاب اقدس آن سفر منبع را در ۹ مبحث مطرح می فرمودند. مطالعه‌ای تازه تر این بنده را رهنمون شد که در کتاب مذکور ۱۹ مبحث اصلی و مهم تشخیص دهد که بدون ترتیب خاصّ ذیلاً ارائه می شود:

۱- معتقدات روحانی بنیادی چون شناسائی اصل مظهریت و توأم بودن ایمان و عمل و ضرورت اطاعت و قبول بلاشرط کلام مظهر حقّ. ۲- قوانین مدنی چون ازدواج - طلاق - ارث. ۳- قوانین جزائی چون حکم سارق و قاتل و زانی و غیر آنان. ۴- احکام عبادتی چون حجّ و روزه و نماز. ۵- قوانین اجتماعی نظیر ضیافت نوزده روزه و لزوم اشتغال به کار و احتراز از تکدی و قبول دعوت مهمانی. ۶- نظامات اداری و تأسیسات جدید چون بیت العدل محلی و عمومی - مشرق الاذکار و نظایر آن. ۷- میثاق خصوصی حضرت بهاء الله (تعیین حضرت عبداله‌بهاء). ۸- خطوط کلی تمدن آینده. ۹- اصول اخلاق فردی و جمعی. ۱۰- نسخ و فسخ بعضی از احکام و سنن ادیان سابقه و برخی از عرف و عادت گذشته مانند نهی از صعود بر منابر - نهی از ذکرگفتن در کوچه و بازار - نهی از نزاع و جدال و ضرب و اختلاف و فساد و ما یتکدر به الانسان - نهی از استغفار در نزد عباد. ۱۱- برخی مباحث فلسفی چون تمدن - تجدد - آزادی - دموکراسی - عمران بلاد. ۱۲- خطابات به اهل بیان و یحیی ازل و اعوان و انصار او. ۱۳- خطابات به رهبران و زمامداران عصر. ۱۴- نبوت و پیشگویی در باره بعضی شهرها چون برلن و استانبول و طهران. ۱۵- امور سیاسی و حکومتی و رابطه با دولت چون نهی از فساد و نهی از اعتراض بر اولیای امور و احترام حکام. ۱۶- اشاره به بعضی اشخاص مشخص چون شیخ احمد احسانی - شیخ محمد حسن نجفی - ملا محمد جعفر گندم پاک کن - سید محمد اصفهانی. ۱۷- مسائل مربوط به حفظ سلامت و بهداشت و نظافت و اجتناب از عادات مضره. ۱۸- اعتلاء مقام انسان و منع بردگی. ۱۹- تشریح معنی و مفهوم احکام الهی و توجیه آن احکام.<sup>۳</sup>

## الواح متمم کتاب اقدس

می دانیم که رساله سؤال و جواب حاوی پاسخ جمال مبارک به سؤالات عده‌ای از احباء در مورد کتاب مستطاب اقدس است که از طریق جناب زین المقرئین به ساحت اقدس معروض شده. عده‌ای از الواح نازله در دوره عکا را نیز حضرت ولّی امرالله به عنوان الواح مکمل و متمم کتاب مستطاب اقدس نامیده‌اند از جمله الواح اشراقات - بشارات - طرازات - تجلیات - کلمات فردوسیّه و لوح دنیا که بعداً در همین مجمع از آنها سخن خواهد رفت که از یک طرف حاوی بعضی حدود و احکام و تعالیم در تکمیل آن سفر شریف هستند و از طرف دیگر برخی اشارات مجمل در کتاب اقدس از جمله در باره نقش و مقام

بیت العدل عمومی را واضح و روشن می‌کنند و به یک اعتبار همراه با کتاب اقدس، منشور جلیل نظم بدیع و مدنیت آینده را به وجهی که از اندیشه مظهر کلی الهی در این دور جدید تراویده ارائه می‌کنند.

## زمینه‌های احکام در کتاب مستطاب اقدس

این بنده در یک بررسی مقدماتی حدود هشتاد حکم یا تعلیم را که بعضاً جنبه اخلاقی دارد و از دایره محدود قوانین مدنی و جزائی بیرون است به شرح زیر در آن کتاب شریف احصاء و یادداشت کرد. اجزای برخی از این احکام موکول و معلق به تصمیمات بیت العدل اعظم است که تفصیل و نحوه اجرای احکام را با اختیاری که به «تقنین در موارد غیر منصوصه» دارد، معین و مشخص فرماید و مصداق آن احکام جزائی است که در مورد آنها علل و جهات مخففه یا مشدده اصلاً روشن نیست (مثلاً در چه مواردی قاتل مشمول حکم اعدام خواهد بود و در چه مواردی آن حکم را به حبس ابد می‌توان تبدیل کرد).

خود محدودیت عددی احکام کتاب مستطاب اقدس نشانه آن است که اکثریت عظیم حدود و قوانین به تصویب بیت العدل که مقتضیات زمان و مکان را در نظر خواهد گرفت محول و موکول شده است. اما زمینه‌های احکام در کتاب مستطاب اقدس که دوستان می‌توانند با تحقیق دقیق آن را به صورت فهرستی کامل تر و جامع تر عرضه دارند عبارتند از موارد ذیل:

### الف - احکام جدید که بعضاً در کتاب بیان و آثار قبل سابقه دارند<sup>۴</sup>

- ۱- احترام والدین؛ ۲- احکام ارث؛ ۳- اداء حقوق الله؛ ۴- کفن و دفن میت؛ ۵- ارجاع امور مورد اختلاف به شارع امر؛ ۶- ازدواج و احکام آن؛ ۷- طلاق و احکام آن؛ ۸- استحمام در ماء بکر؛ ۹- اشتغال به امری از امور - لزوم کسب و کار؛ ۱۰- جواز موسیقی و اصغاء اصوات و نغمات؛ ۱۱- اطاعت از حکومت - عدم اعتراض بر حکام و اولیای امور؛ ۱۲- منع از اعتراض بر دیگران و مجادله؛ ۱۳- احتراز از غیبت و افترا؛ ۱۴- منع افیون؛ ۱۵- جواز تحصیل السن مختلفه؛ ۱۶- تلاوت ۹۵ مرتبه الله ابهی در روز؛ ۱۷- حکم نماز؛ ۱۸- تلاوت آیات در هر صبح و شام؛ ۱۹- حکم مشورت؛ ۲۰- رعایت ایام متبرکه؛ ۲۱- صیام؛ ۲۲- منع خرید و فروش برده و غلام؛ ۲۳- احتراز از بطالت و کسالت (تنبلی)؛ ۲۴- تعلیم و تربیت اطفال؛ ۲۵- تشکیل بیت العدل در هر شهر؛ ۲۶- لزوم پاکیزگی لباس؛ ۲۷- تجدید اسباب بیت هر ۱۹ سال؛ ۲۸- تحصیل علوم و فنون نافع؛ ۲۹- تعلیم اطفال؛ ۳۰- تعمیر دیار و بلاد در سبیل اعزاز امرالله؛ ۳۱- رعایت ایام هاء؛ ۳۲- بزرگداشت ایام تسعه؛ ۳۳- احتراز از جدال و نزاع؛ ۳۴- احتراز از هم جنس گرانی؛ ۳۵- عدم حمل میت بیش از یک فرسنگ؛ ۳۶- رحم به حیوانات - نهی از ظلم به آنها؛ ۳۷- عدم دخول در خانه‌ای بدون اجازه صاحب خانه؛ ۳۸- مودت و محبت به ذوی القربای حضرت بهاء الله؛ ۳۹- احتراز از حمل ریاضات و مشقات؛ ۴۰- منع زنا و مجازات آن؛ ۴۱- نهی شرب و مسکرات؛ ۴۲- شستن

پا؛ ۴۳- وجوب توجه به قبله حین ادای صلوة (ن ک به ۱۷)؛ ۴۴- صلوة میت؛ ۴۵- صوم از برای قضای حاجات؛ ۴۶- احکام صیام؛ ۴۷- ضیافت نوزده روزه؛ ۴۸- لزوم مراجعه به طیب حاذق؛ ۴۹- استعمال عطر خالص؛ ۵۰- احتراز از غیظ و غضب؛ ۵۱- منع فرو بردن دست در ظرف غذا؛ ۵۲- قتل و مجازات آن؛ ۵۳- تمسک به لطافت در جمیع احوال؛ ۵۴- تحصیل زبان بین المللی؛ ۵۵- مرمت و حفاظت اماکن متبرکه؛ ۵۶- منع افتخار بر دیگران؛ ۵۷- منع از جزع یا شادی در مصائب؛ ۵۸- منع از فساد؛ ۵۹- مهمان نوازی و اجابت دعوت؛ ۶۰- نصرت قائمین بر خدمت امر؛ ۶۱- حرمت نکاح با اقربا؛ ۶۲- تیمم (ن ک به نماز ۱۷) و وضو؛ ۶۳- نوشتن وصیت نامه؛ ۶۴- احتراز از هوای نفس؛ ۶۵- حکم حجّ.

## ب - نسخ احکام و سنن گذشته

۶۶- ارتقاء بر منابر؛ ۶۷- استغفار نزد افراد؛ ۶۸- نهی حمل اسلحه جز در ضرورت؛ ۶۹- منع گدائی و تکدی؛ ۷۰- احتراز از حلق رأس و یا بلند نهادن بی اندازه موی سر؛ ۷۱- نهی تعدّد زوجات؛ ۷۲- منع تقییل ایادی؛ ۷۳- منع ذکر خواندن در کوچه و بازار؛ ۷۴- حلیّت پوشیدن حریر؛ ۷۵- کاربرد ظروف طلا و نقره؛ ۷۶- جواز استخدام دوشیزگان؛ ۷۷- رفع حکم حدّ در لباس و لویه؛ ۷۸- رفع حکم حدّ در محلّ سجود؛ ۷۹- منع گذاشتن صور و امثال در مشارق اذکار؛ ۸۰- رفع حکم عدم طهارت از اشیاء؛ ۸۱- منع محو کتب.

## کتاب اقدس به عنوان سرچشمه قواعد اخلاقی جهان شمول

از مشخصات عمده کتاب مستطاب اقدس آن است که علاوه بر احتواء بر اخلاقیات سنتی که در فلسفه یونان و تمدن مسیحی و آثار اسلامی بدانها اشاره رفته و می توان اصول اخلاقی ابدی محسوب نمود، شامل برخی قواعد اخلاقی است که مناسب و موافق نیازهای جامعه‌ای به ابعاد جهان است که ذیل نمونه‌های از آن قواعد به نظر عزیزان می‌رسد:

- ۱- معاشرت با پیروان جمیع ادیان به روح و ریحان.
- ۲- نسخ حکم عدم طهارت ملل مختلفه.
- ۳- احتراز از حمیت جاهلیه.
- ۴- احتراز از فساد و فتنه - اجتناب از مجادله در قول - احتراز از کبر و غرور - اجتناب از غیظ - مقابله به رفق... (اصل عدم خشونت).
- ۵- وحدت بنیادی آدمیان - اجتناب از تفرقه و تمسک تامّ به اتحاد.
- ۶- تحصیل علوم و فنون نافع به عالم انسانی.
- ۷- مشورت در امور - رجوع به نصوص مبارکه در صورت بروز اختلاف - عدم تمسک به ظنون و اوهام.

۸- قاعدهٔ طلائی: انسان باید آنچه را بر خود روانمی دارد بر دیگران نپسندد.

۹- تشویق به موسیقی به عنوان جناح ارتقاء روحانی.

۱۰- انقطاع - تسلیم و رضا به ارادهٔ الهی - شکیبائی در مصائب و بلایا.

۱۱- عدل و انصاف - حکمت.

۱۲- صداقت و امانت و وفا.

۱۳- ادب - مهمان نوازی - اجابت دعوت به ولائم.

۱۴- تمسک به لطافت و پاکیزگی در همهٔ شؤون.

۱۵- ملازمهٔ لاینفک دو فریضهٔ عرفان مظهر امر و اتباع و اجرای احکام و اوامر او.

در مورد این اصول اخلاقی در مقام مقایسه با فلسفه‌ها و مکاتب اخلاقی و دینی گذشته دانشمند بهائی آلمان جناب دکتر اودو شفر کتابی نوشته است زیر عنوان *Bahá'í Ethics* که امیدوارم به زودی نشر شود و مورد مطالعهٔ ژرفِ دوستان قرار گیرد. اینکه هانس کونگ (Küng) عالم سوسی علم الهی<sup>۵</sup> در جستجوی اصول اخلاقی جدید جهان شمول (global ethics) است کوشش ارزنده‌ای است ولی کاش توجه بیشتری به آثار بهائی می‌کرد و این اصول را از آثار الهی در این ظهور مبارک استخراج می‌کرد.

### کتاب اقدس منشور نظم بدیع

ریشه و منشأ بسیاری از مؤسسات امر الهی را در کتاب مستطاب اقدس می‌توان یافت از جمله بیت العدل محلی - بیت العدل عمومی که در موارد متعدّد به آنها اشاره رفته چون بندهای ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۳۰ - ۴۲ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ و نیز مشرق الاذکار (بند ۳۱) و حقوق الله (بند ۹۷) و ضیافت نوزده روزه و تقویم بیانی (بند ۱۶ و بند ۵۷). مؤسسهٔ ایادی امرالله (بند ۱۷۳) و مؤسسهٔ ولایت به طور ضمنی و سرپوشیده (بند ۴۲) مورد اشارهٔ آن سفر شریف قرار گرفته‌اند و البته از همه مهم‌تر موضوع عهد و میثاقی است که از قاطبهٔ مؤمنان به توجه و اطاعت از مرکز پیمان خود، حضرت عبدالبهاء گرفته‌اند (بند ۱۲۱ و بند ۱۷۴) که بعداً در کتاب عهدی تأیید و تشدید گردیده است.

### کتاب اقدس به عنوان منشور مدنیت جهانی آینده

حضرت بهاء الله در موضعی از این سفر شریف می‌فرماید که ما احکام نازل نکرده‌ایم بلکه رحیق مختوم را مهر از لب برداشته‌ایم. احکام کتاب مستطاب اقدس خود در ارتباط با خطوط اصلی تمدنی هستند که حضرت بهاء الله می‌خواهند در این عالم خاکی به وجود آورند. بنده در اینجا ۱۹ مشخصهٔ اصلی مدنیت جهانی حضرت بهاء الله را چنان که از کتاب مستطاب اقدس استنباط می‌شود به حضورتان عرضه می‌دارم و ملاحظه خواهید کرد که فی الحقیقه اکثر احکام کتاب را می‌توان به یکی از آن مشخصه‌ها یا خطوط راهنما مربوط کرد مثلاً إلغاء بردگی - نهی از اعتراف به گناهان در حضور مردم - نهی از دست بوسی - تساوی

زن و مرد همه به اصل کلی احترام به حیثیت و شرافت انسان و حقوق او مربوط می‌شود. با این تعریف می‌توان همه کتاب اقدس را به عنوان خطوط کلی تمدن فردای بشریت مورد بررسی قرار داد. آن ۱۹ خط اصلی ذیلاً آورده می‌شود ولی مسلماً پژوهندگان دیگر می‌توانند بر آن فهرست، خطوط مهم دیگری را بر اساس تحقیق ژرف بیفزایند.

- ۱- احترام به حقوق و حیثیت انسان (الغاء بردگی - نهی از اعتراف به گناهان در حضور مردمان - نهی از دست بوسی - تساوی زن و مرد - ...).
- ۲- معنای آزادی و نقد آزادی به مفهوم غربی کلمه.
- ۳- ایمان جز به عمل کامل نمی‌شود.
- ۴- مسأله نظافت و لطافت و ارزش جمال در امر (نظافت بدن و لباس و اثاث و رفع منع ظروف طلا و نقره و ...).
- ۵- تأیید اصول و قواعد اخلاق سنتی و افزودن اصول و قواعد جهان شمول.
- ۶- مسأله بهداشت و تندرستی (احتراز از شرب مسکر و افیون و ...).
- ۷- اهمّیت معاشرت با خلق من جمله اصحاب ادیان سایر - ضیافت نوزده روزه.
- ۸- بعد از بلوغ ثروت لازم و لکن طریق مشروع و برای خدمت خلق - کار به منزله عبادت - منع تکدی و بطالت - ...
- ۹- اهمّیت علم و هنر و موسیقی (مراقاة عروج ارواح).
- ۱۰- اهمّیت عقل در زندگی و اندیشه (نهی از تشأم و اعتقاد به خلسه و چشم زخم و به طور کلی احتراز از خرافات و علوم غیبی و ...). ن ک به گنجینه حدود و احکام، صص ۴۵۳-۴۵۵ و خود کتاب اقدس در مورد مدعیان علم باطن و باطن باطن که به لقب کذاب ملقب شده‌اند.
- ۱۱- احتراز از خشونت و شدت عمل (نهی حمل اسلحه - منع از تحمیل بر حیوان ... «لا یعترض احد علی احد و لا یقتل نفس نفساً هذا ما نهیتم عنه ... اتقوا الله و لا تخرّبوا ما بناه الله بایادی الظلم و الطغیان ...»، بند ۷۳).
- ۱۲- تساوی حقوق مرد و زن من جمله در امر تعلیم و تربیت.
- ۱۳- جایگاه والای روحانیت در حیات روزانه مردم. نقش مشرق الاذکار.
- ۱۴- احترام به سایر ادیان که ورای اُکومنیسم امروزی است: «کذلک رفع الله حکم دون الطّهارة عن کلّ الاشياء و عن ملل اخری ... لتعاشروا مع الادیان و تلبغوا امر ربکم الرّحمن ...» (بند ۷۵) و نیز «عاشروا مع الادیان بالرّوح و الرّیحان لیجدوا منکم عرف الرّحمن ... یا کم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة...» (بند ۱۴۴).
- ۱۵- اهمّیت خانواده و تقویت خانواده (قانون ارث).
- ۱۶- احترام برای موجودات زنده چون حیوانات.

۱۷- شیوه تازة اداره امور - نقش مشورت و دموکراسی - توجه به سلطنت.

۱۸- اهمیت ارتباطات و مخابرات - زبان بین المللی.

۱۹- قانون تحوّل نظم جهان که در این جمله مستتر است: «قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و

اختلف التّرتیب بهذا البدیع...»

## تعداد آیات

تعداد آیات کتاب مستطاب اقدس بنا به احتساب علمائی چون جناب اشراق خاوری حدود ۴۷۷ است در حالی که قرآن شامل ۶۳۱۵ آیه است یعنی ۱۳ تا ۱۴ برابر کتاب اقدس.<sup>۶</sup> در ترجمه انگلیسی بیت العدل اعظم الهی که معیار برای همه زبانها قرار گرفته، آیات کتاب اقدس در ۱۹۰ بند یا پاراگراف آورده شده. هرچند کتاب فاقد عناوین و فصل بندی و عاری از نظم متعارف در کتب حقوقی و قضائی است ولی به گفته محققانی چون دکتر نادر سعیدی نوعی روال منطقی در آن دیده می شود. کتاب از عام ترین مطلب که توأم بودن عرفان و عمل است و نیز فلسفه احکام آغاز می شود و بعد وارد احکام عبادتی و مدنی می شود و ادامه می یابد تا سرانجام در بند ماقبل آخر علائم بلوغ عالم را ارائه می کند.

صورت افراد و وقایع تاریخی مورد اشاره در کتاب مستطاب اقدس به صراحت یا به اشاره

۱- اشاره به شیخ احمد احسانی: «سرّ التّکیس لرمز الرّیس» (بند ۱۵۷ کتاب).

۲- اشاره به حضرت اعلی: «بعثنا من بشر النّاس بهذا الاسم» (بند ۱۱۰).

۳- اشاره به یحیی (ازل) (بند ۱۸۴) و ازلی ها (بند ۱۶۴): «قل یا مطلع الاعراض» - نیز ن ک به «یا ارض الکاف و الرّاء».

۴- اشاره به ملا محمد جعفر گندم پاک کن: «من ینقی القمح والشّعیر» (بند ۱۶۶).

۵- شیخ محمد حسن نجفی: «اذ کروا الشّیخ الّذی سمی بمحمّد قبل حسن» (بند ۱۶۶).

۶- حاجی محمد کریم خان کرمانی: «اذ کروا الکریم اذ دعوانه الی الله» (بند ۱۷۰).

۷- اشاره به ناپلئون سوّم: «اذ کر من کان اعظم منک شأناً» (بند ۸۶).

۸- اشاره به سید محمد اصفهانی: «قد اخذ الله من اغواک» (بند ۱۸۴).

۹- اشاره به ویلهلم اوّل پادشاه پروس: «قل یا ملک برلین» (بند ۸۶).

۱۰- اشاره به فرانسوا ژرف امپراطور اطریش: «یا ملک النّمسة» (بند ۸۵).

۱۱- اشاره به خود حضرت بهاء الله، از جمله بند ۱۱۰: «فها تجلّی الرّحمن علی من فی الامکان» و بند

۱۱: «شهر البهاء الّذی جعله الله لهذا الاسم العظیم»، و نظایر آن.

۱۲- اشاره به سلطان عثمانی عبدالعزیز: «یا ایّتها النّقطة الواقعة فی شاطئی بحرین قد استقرّ علیک

کرسی الظلم...» (بند ۸۹).

۱۳- اشاره به حضرت عبدالبهاء (الی من اراده الله) در بند ۱۲۱) و تلویح به حضرت شوقی ربّانی: «و یرجع الحکم الی الاغصان» (بند ۴۲).

### ارتباط با کتب مقدّسه سابقه

مقداری از احکام کتاب مستطاب اقدس مأخوذ از بیان است با اندک تصرّفاتى مانند حکم صوم - ذکر ۹۵ مرتبه الله ابهى - چگونگی تقسیم ارث - وجوب نوشتن وصیت نامه - حقوق الله - عدم جواز صعود بر منابر - وجوب اشتغال به کار - لزوم ترّیص قبل از طلاق و نظائر آن (دکتر آهنگ ربّانی جمعاً ۳۲ حکم از احکام کتاب بیان فارسی و عربی را عیناً یا با تغییراتی در کتاب اقدس باز یافته است - پیام بهائی شماره ۱۵۰). تأثیر احکام قرآنی نظیر حجّ و زکوة در کتاب مستطاب اقدس هم مشهود است. در عین حال ذکر کردیم که بعضی احکام قبل در آن سفر شریف نسخ شده است از جمله با صدور حکم به طهارت نطفه انسان - حلیت لباس حریر برای مردان - حلیت استفاده از ظروف ذهب و فضّه - باطل نکردن موی حیوان و استخوان نماز را - جواز ربیع نقود.

از جمله مواردی که احکام قرآنی دیگر نمی توانست مصداقی در ظهور جدید داشته باشد اینهاست: مسائل مربوط به قتال و غنائم - برده داری - تعدّد زوجات - حکم جهاد - کهنتری مقام و مرتبت زنان - قربانی کردن حیوان. احکام مربوط به تجارت و معاملات در قرآن متعدّد است که در نفس کتاب اقدس معادل آن نایاب است. در احکام جزائی تغییرات محسوس داده شده مثلاً در مورد حکم سرقت - زنا.

### نسخ کتاب اقدس و ترجمه های آن

چنین می نماید که اگر کتاب مستطاب اقدس در سنه ۱۸۷۳ نازل شده باشد به روایتی حدود ۳ تا ۵ سال بعد به طور کامل به ایران رسید و احتمالاً قانون حقوق الله علّت تعویق در ابلاغ آن بوده است.

در مقدّمه نشر جدید انگلیسی آمده که حضرت بهاء الله در سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۰-۱۸۹۱ م) یعنی یک سال قبل از صعود مبارک نسخه های دست نوشته کتاب را به ایران فرستادند و دستور ترتیب چاپ متن عربی را در بمبئی هندوستان دادند. احتمالاً نخستین ترجمه کتاب اقدس توسط کاپیتان الکساندر تومانسکی (Toumanski) روسی انجام شده که کارمند بخش زبان های شرقی ارتش روسیه بود و در باره امر مبارک مطالعه می کرد. تومانسکی با احتیای سرشناس از جمله جناب ابوالفضائل دوست بود و در سال ۱۸۹۹ ترجمه روسی کتاب مستطاب اقدس را همراه با متن عربی و حواشی و یادداشت ها به چاپ رساند.

کتاب اقدس در سال ۱۹۰۰ توسط Anton Haddad به انگلیسی ترجمه شد. این ترجمه نشر رسمی نشد ولی به صورت تایپ شده نزد احتیای امریکا دست به دست می گشت. مسموع شد که هیولیت دریفوس هم کتاب اقدس را به فرانسه ترجمه کرده (اوائل قرن بیستم) و نسخه آن در محفظه ملی فرانسه موجود است.



چاپ‌های متعددی از کتاب مستطاب اقدس (نسخه عربی) در دست است ولی نظر به شرائط زمان، سال نشر و نام ناشر مشخص نیست. حضرت ولی امرالله قطعاتی از کتاب مستطاب اقدس را ترجمه و در توابع خود یا منتخبات الواح مبارکه جمال ابهی (Gleanings) مورد استناد یا استشهاد قرار داده‌اند. بعد از انتشار ترجمه انگلیسی آن کتاب مستطاب در سال ۱۹۹۳ به دستور ساحت رفیع بود که متدرجاً به ترجمه آن کتاب شریف در همه جهان مبادرت رفته است.

اجرای احکام آن کتاب مستطاب در عالم تدریجی بوده و هست. علی العجالة احکام عبادتی و مدنی کتاب شریف مگر آنکه مابینت با قوانین کشور مربوط داشته باشد (قانون ارث) معمول به است با تفاوت‌هایی در شرق و غرب.

## منابع و مآخذ

مطالعه این آثار و کتب و مقالات توصیه می‌شود:

- ۱- جناب ادیب طاهرزاده، "ظهور حضرت بهاءالله"، ج ۳ (آکسفورد: جرج رونالد، ۱۹۸۳ م)، فصول ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷ در باره کتاب اقدس.
- ۲- جناب اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، چاپ سوم (هند: ۱۹۸۰ م).
- ۳- جناب اشراق خاوری، تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس (آلمان: ۱۹۹۷ م).
- ۴- دکتر اودو شفر، نکاتی چند در باره احکام جزائی کتاب اقدس، پیام بهائی، شماره ۱۶۱.
- ۵- شماره ۱۵۰، مه ۱۹۹۲ پیام بهائی که کلاً به بحث در کتاب مستطاب اقدس اختصاص یافته.
- ۶- مقاله "گنجینه گرانمایه معارف بهائی"، پیام بهائی، شماره ۲۰۶.
- ۷- دکتر علی توانگر، "خطاب‌های قلم اعلی به پادشاهان و سرزمین‌ها در کتاب مستطاب اقدس"، پیام بهائی، شماره ۱۵۳.

۸- عنایت‌الله روحانی، "کتاب مستطاب اقدس" در مجموعه محبوب عالم (کانادا: ۱۹۹۲ م).

۹- مهندس حبیب ریاضتی، "شؤون تسعه و کتاب مستطاب اقدس" در پژوهشنامه، سال اول، شماره اول.

## یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.

۱- گفته می‌شود که حکم حقوق الله سبب تأخیر در ارسال کتاب شریف به ایران بوده.

۲- ن ک به مقاله دکتر آهنگ ربانی در شماره مه ۱۹۹۲ پیام بهائی (شماره ۱۵۰) که مخصوص کتاب اقدس است.

۳- رساله تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس که در زمان حضرت ولی امرالله تنظیم آن آغاز شد و بالاخره در ۱۹۷۳ توسط بیت العدل اعظم الهی انتشار یافت، قوانین و قواعد و مطالب آن سفر شریف را به نحو

دیگری طبقه‌بندی و ارائه کرده است.

۴- بعضی از این احکام جنبه اخلاقی دارند تا حدی که ضمانت اجرایی حقوقی برای آنها نباشد مانند حکم‌های نمره ۵۱ و ۵۷ و ۵۸.

۵- هانس کونگ از علمای تنولوژی مسیحی (کاتولیک) است که در دومین پارلمان ادیان کوشش خاصی برای ترویج اخلاقی جهان شمول با منشأ دینی نمود و صاحب آثار فراوان است.

۶- محقق در کتاب راهنمای محتویات قرآن نوشته است که ۱۶/۵ درصد آیات قرآن مربوط به خالق و مخلوق است. ۱۱/۸ درصد مربوط به پیغمبر و قرآن - ۲۳/۲ درصد در ذکر انبیای سلف - ۳/۱ درصد در شرح وقایع تاریخی - ۱۲/۶ درصد مسائل دین و ایمان - ۲۲ درصد مربوط به آخرت و فقط ۱۰/۸ درصد احکام دینی و عبادتی و اخلاقی و اجتماعی و مسائل حکومت و احکام جزائی است یعنی نسبت احکام در کل کتاب قرآن مجید هم بس قلیل است.

# مضامین عمده در الواح مبارکهٔ جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا\*

شاپور راسخ

## مقدمه

سابقهٔ مخاطبه و مکاتبهٔ مظاهر مقدسهٔ الهی با مراکز قدرت اعم از رؤسای مملکتی و دینی به ادیان گذشته از جمله آئین موسوی و دیانت زردشتی و شریعت اسلام باز می‌گردد. می‌دانیم که حضرت زردشت کلام الهی را به گشتاسب شهریار ایران عرضه فرمود و یکی از مخاطبان اولیهٔ حضرت موسی کلیم الله فرعون مصر بود و حضرت محمد رسول الله شش نام به رؤسای زمان خود فرستاد که چون در بارهٔ آن کمتر سخن رفته، به مورد است مجملی که در کتاب خلاصهٔ ادیان<sup>۱</sup> آمده در این جا نقل شود:

«سال هفتم هجرت: در سال هفتم رسول خدا، به دعوت پادشاهان و امیران اطراف جزیرهٔ العرب به دین اسلام اقدام فرمود.

نخست بفرمود تا خاتم یا انگشتری با نگین نقره که بر روی آن در سه سطر عمودی، به صورت محمد رسول الله نقش شده بود بسازند، و نامه‌های خود را با این خاتم مهر می‌فرمود. در قرآن کریم یکی از القاب حضرت محمد (ص) «خاتم النبیین» به معنای «مهرکننده» و به پایان رسانندهٔ کتاب نبوت است. [۱] نامه به هراکلیوس (هرقل) امپراطور روم شرقی را دحیهٔ کلبی نزد والی بصری برد، و او فرستادهٔ پیغمبر را به نزد امپراطور که در آن هنگام به زیارت بیت المقدس رفته بود، اعزام داشت. دحیه مورد احترام هرقل قرار گرفت، و تحفی برای رسول خدا فرستاد.

[۲] نامهٔ پادشاه ایران را عبدالله ابن حدافه سهمی برد، و چنان که معروف است خسرو پرویز نامهٔ او را

بدرید، و رسول خدا نفرین کرد، تاکشور او پاره پاره شود. سید احمد ادیب نیشابوری (۱۲۶۰-۱۳۴۹ هـ ق)، در آن باره چنین گوید:

برویز آن خود کامه مرد      درید آن نامه چو ورد  
انجام چرخ تیز گرد      بر سبلتش تسخر زند

[۳] ولی حاکم رومی مصر، که اعراب وی را المقوقس می‌نامند، و ظاهراً این عنوان را با کیروس، که لقب حاکم اسکندریه در زمان اسلام بود اشتباه می‌کردند، فرستاده عرب را به احترام پذیرفت، و هدایائی برای رسول خدا فرستاد که از آن جمله دو کینز قبطی بود، یکی به نام ماریه که پیغمبر برای خود گرفت، و دیگری شیرین که او را به شاعر مدّاح خود حسان بن ثابت انصاری (درگذشته در ۵۰ هـ ق) بخشید.

اصل نامه پیغمبر به مقوقس در موزه توب قاپو سرای استانبول موجود است.

[۴] نامه نجاشی پادشاه حبشه را عمرو بن امیة ضمری برد. و نوشته‌اند که پادشاه حبشه اسلام آورد، و پسر خود را با عده‌ای برای اظهار ارادت به مدینه روان کرد، و آنان به مقصد نرسیده، در دریای احمر غرق شدند. رسول خدا نامه دومی هم به نجاشی پادشاه حبشه نوشت و در آن از وی خواست، که جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) را با بقیة مسلمانان آنجا نزد پیغمبر روانه کند، و نیز ام حبیبه دختر ابوسفیان را که در حبشه بود و شوهرش مرده بود، برای پیغمبر ازدواج نماید. نجاشی هر دو فرمان پیغمبر را انجام داد و مهاجرین به حبشه، پس از چندی وارد مدینه شدند.

[۵] نامه‌ای هم رسول خدا برای حارث ابن ابی شمر امیر غسان فرستاد. حارث به فرمان امپراطور روم فرستاده را انعامی داده بازگردانید.

[۶] ششمین نامه را پیغمبر به هوزة بن علی حنفی امیر یمامه فرستاد. هوزة فرستاده پیغمبر را احترام کرد، ولی در پاسخ نوشت اگر او را در حکومت با خود شریک می‌کند، اسلام را می‌پذیرد.»

حضرت بهاء الله صدور الواح مبارکه خطاب به ملوک و رؤسای شهر ادرنه آغاز فرمودند و در عکّا ادامه دادند. متن اصلی این الواح مقدسه را در منابع و مآخذ ذیل می‌توان بازیافت:

۱- آثار قلم اعلی، جلد اول، کتاب مبین، نشر مؤسسه معارف بهائی کانادا، چاپ سوم، ۱۹۹۶ م.

۲- الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، چاپ طهران: سنه ۱۲۴ بدیع.

۳- الواح حضرة بهاء الله الی الملوک و الرؤساء، چاپ دارالنشر البهائیه در برزیل، سال ۱۹۸۳ که حاوی خلاصه بیوگرافی مخاطبان الواح مذکور نیز هست.

کتاب مبین که ذکرش رفت حاوی الواح زیر است: سوره هیکل - لوح پاپ پی نهم - لوح ملک پاریس - لوح ملک روس - لوح ملکه ویکتوریا - لوح ناصرالدین شاه و لوح رئیس (عربی).

در مورد سوره هیکل توضیحات زیر مفید تواند بود: سوره هیکل سوره خاصی است که همراه با

الواح سلاطین و به صورت هیكل انسانی<sup>۲</sup> تحریر شده و این الواح مبارکه را در بر می‌گیرد: لوح پاپ پی نهم - لوح ناپلئون سوم - لوح خطاب به تزار الکساندر دوم - لوح ملکه ویکتوریا و بالاخره لوح سلطان ایران.

علاوه بر این در سوره مبارکه یاد شده معنی حروف مرکبه هیكل یعنی ه- ی- ک- و ل بیان گردیده و بشارت داده شده که هیكل منشأ ظهور نژاد تازه‌ای از بشریت خواهد شد و نیز در همین سوره خطباتی به چشم و گوش و زبان و قلب هیكل می‌توان یافت.

۴- کتاب مستطاب اقدس که در حدود ۱۸۷۳ م شرف نزول حاصل کرده حاوی خطباتی به این رجال و نفوس و طبقات مهمه است: فرانسوا ژرف (اطریش و هنگری) - گیوم اول (پروس) - سلطان عبدالعزیز (عثمانی) - رؤسای جمهور امریکا - معشر ملوک - اعضای پارلمان‌ها - قسیسان و رهبانان - رؤسای مذاهب به طور عام و علما و فلاسفه ارض.

می‌دانیم که در دوره ادرنه این الواح مبارکه عزّ نزول حاصل کرد: سوره الملوک، لوح سلطان ایران (که بعد از عکا به ایران صادر شد)، لوح اول ناپلئون سوم (که اصل آن در دسترس نیست ولی مضمون آن تا اندازه‌ای مشخص است) و بالاخره لوح رئیس. علی هذا سایر الواح مبارکه و خطابات مهمینه در عکا شرف صدور یافته است (چون لوح دوم ناپلئون سوم - لوح پاپ پی نهم - لوح الکساندر دوم و لوح ویکتوریا).<sup>۳</sup>

## هدف‌های اصلی در صدور الواح ملوک و سلاطین

شبهه نیست که برای درک مقاصد عمده جمال ابهی از صدور الواح مقدسه به رؤسا و زعما باید به خود متون آن الواح مراجعه کرد و می‌توان با مذاقه در این نصوص مقدسه به حدّ اقلّ ده هدف عمده پی برد:

- ۱- اعلام امر جدید و مأموریت و رسالت خود و دعوت مخاطبان به تصدیق و ایمان و نیز پرده‌برداری از مقام و مرتبت خود که رجعت مسیح و ظهور اب و موعود کتب آسمانی قبل بوده و هستند. مثلاً در لوح الکساندر دوم فرموده‌اند: «قد اتی الاب». «هذا نبأ استبشرت به افئدة النّبین والمرسلین». «ما نزلت الکتب الاّ لذكری». در لوح پاپ صریحاً می‌فرمایند که رجعت حضرت مسیح در سایه جلال پدر (اب) هستند.

- ۲- تظلم یعنی بیان وضع خود و اصحاب و شرح مظالمی که به آنان رفته و درخواست رسیدگی عادلانه.<sup>۴</sup>

- ۳- بیان انتظارات مظهر ظهور از اولیای امور و تعلیم و تفهیم درس مملکت داری و بیان شروط سلطنت و حکومت.

- ۴- تشریح اصول اساسی این امر اعظم و در مواردی بیان دلایل حقایق ظهور مبارک.

- ۵- اشاره به بعضی از تعالیم آن حضرت برای تجدید سازمان جهان که نمونه کاملش در لوح

خطاب به ملکه ویکتوریا مشاهده می شود.

۶- یادآوری مسؤولیت سلاطین و زعمای ملل و تحذیر از قصور و تقصیر در ایفای آن و انداز و اختطاری و پیش بینی آینده پر مخاطره سلاطین ممالک و رؤسای مذاهب.

۷- خطباتی آمیخته به نصیحت و در عین حال انداز به عامه مردم، رؤسای اهل سنت، حکمای مدینه و فلاسفه ارض و بالاخره نمایندگان پارلمان های جهان.

۸- تفکیک حساب اهل بهاء از قدرت طلبان مفسده جوی به خصوص در لوح ناصرالدین شاه.

۹- اجمالی در باره مقام و مرتبت خود به عنوان مظهر الهی و ارتباط خود با ذات منبع غیبی (تکمله نکته اول). مثلاً این عبارات در لوح سلطان: «هذا ورقة حرّكتها ارياح مشية ربك - مرت علي نسام السبحان و علمني علم ماكان - ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز عليم.»

یا در لوح ناپلئون سوم: «قد اتى المختار فى ظلل الانوار ليحيى الاكوان من نفحات اسمه الرحمن و يتحد العالم و يجمعهم على هذه المائدة التى نزلت من السماء (مختار در ظل انوار آمد تا جهان های هستی را احیا کند و عالم را متحد نماید - مضمون بیان مبارک).

۱۰- اشارات مکرر به علم لدنی خود و تجلی قدرت و عظمت الهی در آن وجود مسعود چون اشاره در لوح تزار روسیه به آنکه حضرتش بر اندیشه نهانی ملک روس آگاه است، یا اخبار سرنوشت کشور و سلطان به ناپلئون سوم («بما فعلت تختلف الامور فى مملكتك و تخرج الملك من كفك جزاء عملك») و نیز پیش بینی آینده استانبول، طهران و برلین.

برخی اطلاعات تاریخی را هم در مورد سوانح زندگی آن حضرت از همان الواح می توان به دست آورد مثلاً اشاره جمال ابهی به همدستی سفیر پاریس با سفیر ایران در مخالفت با امر رحمن و درخواست تبعید آن جمال منیر.

## موضوعات عمده این الواح مقدسه

هرچند که تلخیص الواح مقدسه مذکوره بسیار دشوار است برای مزید استبصار عزیزان ۳۸ موضوع عمده را که در خطابات به ملوک و سلاطین از قلم اعلی نازل گشته تحت عنوان ابلاغات عمومی ذیلاً مذکور می دارد:

۱- اعلام ظهور موعود امم و ملل؛ ۲- دعوت به قبول و تبعیت؛ ۳- بیان عظمت این ظهور؛ ۴- خزانن شما، شما را از توجه به روحانیات باز داشته؛ ۵- دعوت به انقطاع؛ ۶- تحذیر از کبر و غرور؛ ۷- نباید خواهش های این جهان شما را از محبوب امکان باز دارد؛ ۸- قصد ما تصرف قلوب مردم است نه سرزمین های شما؛ ۹- وعده برکات الهی به سلطانی که به نصرت برخیزد؛ ۱۰- این کلمات از روی حب است نه برای توقع چیزی؛ ۱۱- ملامت شهریاران از عدم توجه به ظهور و پیام حضرت اعلی؛ ۱۲- شکوه از علمای ایران که حضرتش را محکوم به مرگ کردند؛ ۱۳- به سوی خدا باز گردید؛ ۱۴- افتخار شما در

حاکمیت شما نیست بلکه در تقرب به درگاه الهی است؛ ۱۵- احتراز از بی عدالتی نسبت به رعایا؛ ۱۶- دعوت به تقوی و خشیت الله؛ ۱۷- به جای تکیه بر قدرت و ثروت و قشون خود توکل بر خدا کنید؛ ۱۸- فقرا امانت الهی در دست شما هستند؛ ۱۹- اگر به این نصایح عمل نکنید حکم عدل الهی بر ضد شما صادر خواهد شد؛ ۲۰- دعوت به رسیدگی و بررسی امر بهاء؛ ۲۱- دعوت به اجرای عدالت و حمایت از مظلومین؛ ۲۲- جای افتخار در آنچه مالک هستید نبوده و نیست؛ ۲۳- افتخار حقیقی و جاوید در تمسک به اوامر الهی و رعایت قوانین و حدود اوست؛ ۲۴- حکایت بیست سال دوران تحمل مشقات و بلاهای خود - چرا شما دست ظالم را کوتاه نکردید؟ ۲۵- خدا حکومت خلق را در دست شما نهاده که به عدالت عمل کنید؛ ۲۶- به زودی یومی خواهد رسید که حق امرش را بلند و ارجمند خواهد کرد؛ ۲۷- ما پیروزی و غلبه امر الهی را تأمین خواهیم کرد؛ ۲۸- هر سال به مخارج خود می افزاید و آن را به ناحق بر مردم تحمیل می کنید و این بی عدالتی محض است؛ ۲۹- از آه و اشک مظلومان بترسید. مردم را برای تزئین کاخ های خود غارت نکنید؛ ۳۰- از اوامر الهی ذره ای منحرف نشوید و آنها را نقض نکنید؛ ۳۱- چون شما صلح اکبر (اعظم) را رد کردید لاقبل به صلح اصغر متوسل شوید؛ ۳۲- ای ملوک ارض با هم آشتی کنید تا نیازی به تسلیحات جز در حد دفاع از سرزمین های خود نداشته باشید؛ ۳۳- اگر یکی از سلاطین بر ضد دیگری برخیزد همه باید بر ضد او قیام کنند؛ ۳۴- خداوند قلب انسان را ملک خاص خود می داند، همه دارائی ها و داشتنی های دیگر را به سلاطین ارض واگذارده؛ ۳۵- آنچه امروز مورد نیاز است اطاعت مردم از مراجع قدرت است و تمسک به حبل حکمت؛ ۳۶- وسائل لازم برای حفظ بشر و امنیت او در دست رهبران جامعه ها سپرده شده؛ ۳۷- آرزوی آنکه سلاطین به دفاع این امر پردازند؛ ۳۸- توصیه به اجتناب به پشتیبانی از چنین پادشاهی.

### مضامین به کلی تازه در الواح ملوک

بر اساس اطلاعاتی که از نامه های رسول الله و خطابات مظاهر قبلی به رؤسای امم در دست است برخی از موضوعاتی که مذکور افتاد سابقاً در نامه ها و خطابات انبیاء و اولیاء نیز آمده و لکن الواح ملوک و رؤساکه از قلم اعلی صادر گشته حاوی برخی مضامین و مطالب بالکل تازه و بدیع است که به این ظهور اختصاص دارد. در این زمینه ۹ مطلب اصلی را می توان مطرح کرد:

۱- دعوت به صلح و کاهش تسلیحات، چنان که در سوره ملوک آمده است: «ثم اصلحوا ذات بینکم وقللوا فی العسا کر لیقل مصارفکم و تکونن من المستریحین و ان ترتفعوا الاختلاف بینکم لن تحتاجوا الی کثرة الجیوش الی اعلی قدر الذی تحرسون بها بلدانکم و ممالکم و لا تسرفوا فی شیء و لا تکونن من المسرفین و علمنا بانکم تزدادون مصارفکم فی کل یوم و تحمّلونها علی الرعیة و هذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظیم.» دعوت به صلح اصغر در لوح ملکه و بکتوریا مذکور است و در همان لوح اصل امنیت جمعی چنین بیان شده: «ان قام احد منکم علی الآخر قوموا علیه ان هذا الّا عدل مبین.»

۲- دفاع از حکومت پارلمانی و به طور ضمنی از دموکراسی چنان که در لوح ملکه ویکتوریا فرموده‌اند: «و سمعنا انک اودعت زمام المشاورة بايادی الجمهور نعم ما عملت لانّ بها تستحکم اصول ابناء الامور و تطمئن قلوب من فی ظلك من کلّ وضع و شريف. ولكن ينبغي لهم بان يكونوا امناء بين العباد و يرون انفسهم وكلاء لمن على الارض كلّها.»

۳- دعوت من على الارض به اتحاد چنان که در لوح ملکه ویکتوریا فرموده‌اند: «و الّذى جعله الله الدّرياق الاعظم و السّبب الاتمّ لصحّته [صحّة العالم] هو اتحاد من على الارض على امر واحد و شريعة واحدة.» در لوح ناپلئون سوّم: «فانظروا العالم كهيكل الانسان اعترته الامراض و برئه منوط باتّحاد من فيه.»

۴- معرفی خود به عنوان مصلح عالم (لوح ویکتوریا). اولین بار است که مطمح نظر مظهر الهی دعوت سراسر ابناء بشر در ربع مسکون است.

۵- توصیه خاصّ در مورد فقرا و ضعفا که امانت الهی هستند و باید در حقّ آنان انفاق و ارفاق به کار برد چنان که در سورة ملوک بیان فرموده‌اند.

۶- سفارش مخصوص در حقّ پناهندگان: «اياکم ان تظلموا على الذّين هم هاجروا اليکم و دخلوا فی ظلكم» (سورة ملوک) (ص ۱۰۹).<sup>۵</sup>

۷- اعلام حقوق و آزادی بشر از طريق تأييد و تسجيل حکم الغاء بردگی. در لوح ملکه ویکتوریا آمده است: «قد بلغنا انک منعت بيع الغلمان و الاماء هذا ما حکم به الله فی هذا الظهور البدیع.»

۸- سرزنش سلاطین و زعما به علّت بی توجهی به امر آن حضرت و کوتاهی در تنفيذ عدل و نصفت در حقّ آن حضرت و اصحاب چنان که در لوح ویکتوریا (صص ۶۱-۶۲) - لوح ناپلئون سوّم (ص ۴۵) - لوح سلطان (ص ۸) آمده. در لوح اخير می‌فرمایند: «قل يا سلطان، فانظر بطرف العدل الى الغلام ثم احکم بالحقّ فيما ورد عليه» و نیز رجوع شود به آیات مربوط به فرانسوا ژرف ملک نمسه (ص ۹۵) و سورة ملوک (از جمله ص ۱۰۷) که این عبارات آن عیناً نقل می‌شود: «و انتم يا ايّها الملوك ما تذکرتم بذكر الله فی ايامه و ما اهتديتم بانوار التي ظهرت و لاحت عن افق سماء منير و ما تجسستم فی امره بعد الّذى كان هذا خير لكم عمّا تطلع الشمس عليها... و کنتم فی غفلة عن ذلك ان افتوا عليه علماء العجم وقتلوه بالظلم...»

۹- اعلام عظمت ظهور خود با تصريح آنکه همه کتب قبل برای ذکر آن حضرت نازل شده (لوح الکساندر دوّم، ص ۵۴) و حضرتش موعود کلّ انبيا و اولياي گذشته هستند.

## آئين مملکت داری در الواح ملوک

گفتيم که یکی از هدف‌های صدور الواح ملوک و سلاطین تعليم اصول صحيح مملکت داری بوده است. مطالب الواح ملوک از نظر آئين مملکت داری بسیار در خور توجه است و قابل مقایسه با مطالبی در این زمینه که در کتب سياست مدن و نصيحة الملوك و نظائر آن در ادبيات فارسی به چشم می‌خورد (چون



سیر الملوک یا سیاست نامه خواجه نظام الملک و قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس و اخلاق ناصری و کیمیای سعادت امام محمد غزالی و نصیحة الملوک سعدی شیرازی و دیگر آثار).

بعضی از الواح خطاب به ملوک و سلاطین مطلب مبسوطی در باره اصول مملکت داری در بر ندارد و حال آنکه برخی دیگر به خصوص سوره الملوک لبریز از این بحث مهم سیاسی است:

۱- مضمونی که در الواح ملوک و رؤسا به تکرار می آید این است که سلاطین سایه خدا در زمین هستند و باید قدر این موهبت را بدانند و به اقتضای آن عمل کنند و از حدود الهی تجاوز نمایند و سیل عدل پویند و با مردم به رفق و مدارا رفتار کنند. در لوح سلطان آمده: «یا سلطان، اقسمک برنک الرّحمن بان تنظر الی العباد بلحظات اعین رأفتک و تحکم بینهم بالعدل لیحکم الله لک بالفضل» (ص ۸). و نیز: «ملک عادل ظلّ الله است در ارض، باید کلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند» (ص ۱۸). و همچنین: «ان الله قد جعلک ظلّه بین العباد و آیه قدرته لمن فی البلادان احکم بیننا و بین الذّین ظلمونا من دون بیّنة و لا کتاب منیر» (صص ۸-۹). و در سوره الملوک مسطور: «اتّقوا الله یا ایها الملوک ولا تتجاوزوا عن حدود الله... ایاکم ان لا تظلموا علی احد قدر خردل و اسلکوا سبیل العدل... اعدلوا یا ایها الملوک بین النّاس و کونوا مظاهر العدل فی الارض» (صص ۱۰۸-۱۰۹).

سیرالملوک یا سیاست نامه خواجه نظام الملک چنان که می دانیم همه فصولش در تعلیم آداب مملکت داری و وظایف شهریاران است (تألیف آن را به سال ۴۷۹ هـ ق مربوط دانسته اند). فصل دوم این کتاب اندر شناختن قدر نعمت ایزد تعالی ملوک راست. به اعتقاد خواجه شناخت قدر نعمت الهی نگاه داشت رضای اوست و رضای حقّ تعالی در احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید.

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت ضمن فصلی در زمینه رعیت داشتن و ولایت راندن (در سال های آخر قرن ۵ هجری) از جمله شروط حکومت، صبر کردن از شهوات دنیا و شفقت بردن بر رعیت و نیکو داشتن بندگان خدای را دانسته و ضمن ده قاعده که برای عدل شهریاری شمرده می نویسد: آنچه بر خود نمی پسندد بر رعیت نپسندد. انتظار ارباب حاجات را بر درگاه خود حقیر نشناسد. بنای کارها را تا حدّ امکان بر رفق نهاد نه بر عنف. جهد کند که همه رعیت از او خوشنود باشد. از تکبر پرهیزد و در همه کارها میل به جانب عفو و کرم و بردباری کند. و سعدی در رساله نصیحة الملوک گوید: «عهده ملک داری کاری عظیم است بیدار و هوشیار باید بود و به دل همه وقتی با خدای تبارک و تعالی در مناجات، تا بر دست و زبان و قلم و قدم وی آن رود که صلاح ملک و دین و رضای ربّ العالمین در آن باشد».

۲- جمال مبارک بسیار تأکید می فرمایند که نباید امور مملکت را به دست عمالی سپرد که دین و ایمان ندارند و به دنبال هوای نفس خود می روند. در سوره ملوک آمده است: «فاجتمع من الوکلاء (یعنی وزراء) الذّین تجد منهم روایح الايمان و العدل ثمّ شاورهم.» و نیز فرموده اند: «ولا تدع النّاس و امورهم بین یدی هؤلاء» (یعنی نفوسی که به دنبال هوای دل خویش هستند) و تأکید کرده اند که «فاحسن علی

در فصل چهارم سیاست نامهٔ خواجه نظام الملک آمده که شاه باید به عمال خود وصیت کند که با خلق خدا نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن را نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند. در انتخاب کارکنان و عمال شهری، خواجه سه شرط را ضرور می‌شمرد: بر کار دین شفقت داشتن، از ایزد تعالی ترسان بودن و غرض نداشتن. کیمیای سعادت ضمن قواعد ده گانهٔ عدل تأکید کرده که شاه باید غلامان و چاکران خود را هم از ظلم باز دارد.

۳- از جمله تأکیدات جمال مبارک یکی این است که اصحاب قدرت باید از تعلق به مال و اشیاء فانی دل برکنند. در سورهٔ ملوک ظاهراً خطاب به سلطان عبدالعزیز می‌فرمایند: «تمسک بحب الله و اعرض عن حب ما سواه» و نیز «فوالله لم یکن مقصودی فیما القیناک الا تنزیهک عن الاشیاء الفانیة و ورودک فی جبروت الباقية.»

در خطابی به معشر ملوک فرموده‌اند: «قد شغلتکم الاموال عن المآل هذا لا ینبغی لکم.» در کیمیای سعادت آمده: یکی از قواعد عدل آنکه سلطان در همه چیز قناعت کند و از شهوات بپرهیزد.

خواجه نصیر طوسی در فصل مربوط به سیاست ملک و آداب ملوک فرماید (اخلاق ناصری): که طالب ملک باید مستجمع هفت خصلت باشد از جمله علو همت که بعد از تهذیب قوای نفس و تعدیل غضب و قمع شهوت حاصل می‌آید.

و هم در کیمیای سعادت مذکور: والی باید بداند که دنیا منزلگاه اوست نه قرارگاه او. عاقل آن بود که در منزل دنیا جز به طلب زاد راه مشغول نشود و از دنیا به مقدار حاجت و ضرورت کفایت کند چه هر چه بیش از آن بود همه چون زهر قاتل است.

در لوح خطاب به الکساندر دوم فرموده‌اند: «اتظنون ینفعکم ما عندکم سوف یملکه غیرکم و ترجعون الی التراب من غیر ناصر و معین. لآخر فی حیوة یا تیه الموت و لالبقاء یدرکه الفناء و لالنعمة تتغیر. دعوا ما عندکم و اقبلوا الی نعمة الله الّتی نزلت بهذا الاسم البدیع» (ص ۵۵).

۴- قابوسنامهٔ عنصرالمعالی که بین ۴۵۷ و ۴۶۲ هـ ق تألیف شده در باب ۴۲ در آئین و شرط پادشاهی، شاهان را از آن جمله به این صفات دعوت می‌کند: پارسائی، دوراندیشی، مدارا، احتراز از ظلم و بیداد، رحمت بر خلق، حفظ رعایای خود از اشرار، رسیدگی به درد دل مردم، عدم تقصیر در نیکو داشتن لشکر و رعیت.

حضرت بهاء الله تأکید می‌فرمایند که سلطان باید خود به امور مملکت برسد و در هر امری تجسس و تفحص کند و هر چه را به او گفته‌اند باور ندارد. و در لوح سلطان فرموده‌اند: «امید چنان است که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد.» و در سورهٔ ملوک آمده: «ایاک ان تدع زمام الامور عن کفک و لا تظمنن بهم و لا تکن من الغافلین.» و نیز: «خذ زمام امرک فی کفک و قبضة

اقتدارك ثم استفسر عن كل الامور بنفسك ولا تغفل عن شيء.

قابوسنامه هم ضمن شروط پادشاهی می گوید شاه باید در هر کار تحقیق و تفحص کند و به اقوال نزدیکان بدون غور و بررسی اعتماد ننماید. از حال مملکت خویش با خبر باشد و خاصه از حال وزراء خود خبر گیرد.

۵- حضرت بهاء الله در الواح ملوک بسیار سفارش رعایا به طور عام و فقرا به طور خاص فرموده و آنان را امانت الهی شمرده اند. در حقیقت می توان گفت همه برنامه هائی که از آن زمان به بعد برای تأمین اجتماعی طبقات محروم در دنیا آغاز شده بر طبق مشیت مظهر الهی بوده است. به ناپلئون سوم فرموده اند (لوح دوم): «و اعلم ان الرعية امانات الله بينكم ان احفظوهم كما تحفظون انفسكم.» در سوره ملوک آمده که: «ثم اعلموا بان الفقراء امانات الله بينكم اياكم ان لا تخانوا في اماناته و لا تظلموهم و لا تكونن من الخائنين» (ص ۱۰۹).

در قابوسنامه آمده: «بر خلقان خدای تعالی رحیم باش... بر چاکران خویش به رحمت باش و ایشان را از بد نگهبان باش که خداوندان چون شبان باشند و کهتران چون رمه، اگر شبان بر رمه خویش به رحمت نباشد ایشان را از سباع نگه ندارد.» در عدم تحمیل به رعیت جمال مبارک فرموده اند: «ایاک ان لا تخزب الرعية. اتق من ضجيج الفقراء و الابرار في الاسحار و کن بهم لسلطان شفيق لانهم كنزك في الارض.» و نیز: «ایاک ان لا تعمّر هؤلاء الوكلاء و لا تخزب الرعية.»

۶- از جمله نصایح که در اکثر کتب به ملوک عالم شده این است که کارها را به دست افراد کاردان بسپارند. عنصر المعالی کیکاوس گوید: «چون کسی را شغلی دهی نیک بنگر شغل به سزاوار مرده و بد آنچه تو در باب چاکری معنی باشی شغلی که نه مستحق آن باشد وی را مفرما.» این مضمون به صور مختلف در الواح ملوک آمده است، از جمله در سوره ملوک: «لا تجعل الذئب راعي اغنام الله» یا «لا تجعل الاعزة تحت ایدی الاذلة و لا تسلط الاذنی علی الاعلی.» و در خطاب به سلطان عبدالعزیز مذکور: «ایاک یا ایها الملک لا تجمع فی حولک من هؤلاء الوكلاء الذین لا یبتعون الا هواهم و نبذوا اماناتهم و راء ظهورهم و کانوا علی خیانة مبین» (ص ۱۱۹).

در مورد انتخاب وزراء تأکید فرموده اند که در میان اشخاص مؤمن و متصف به صفت عدل باید نفوس مورد نظر را برگزید: «فاجتمع من الوكلاء الذین تجد منهم روائح الايمان و العدل ثم شاورهم فی الامور» (سوره ملوک) (ص ۱۱۹).

۷- در الواح مبارکه حضرت بهاء الله من جمله الواح ملوک خیلی سفارش دین را به رؤسا و زمامداران ارض فرموده اند. فلسفه صدور سوره الملوک چنین ذکر شده: «الی ملوک الارض... لعل یقطعون عما عندهم و یتوجهون الی مواطن القدس و یقربون الی الله العزیز الجمیل» (ص ۱۰۷).

۸- مرتباً در الواح، ملوک را به قبول دعوت خود و قیام بر خدمت حق تشویق فرموده اند مثلاً به الکساندر دوم: «قم بین الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الامم الی الله العلی العظیم.» و به ناپلئون سوم: «قم

علی خدمة الله و نصرة امره.» و به ملکه و یکتوریا: «ضعی ما علی الارض ثم زینی رأس الملك با کلیل ذکر ربک الجلیل.» و به معشر ملوک فرموده‌اند: «قوموا علی خدمة المقصود الذی خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم مظاهر القدرة لماکان و ما یکون.» و در الواح متمم کتاب مستطاب اقدس توصیه اکید بر دین به رهبران عالم آمده است.

این تأکیدات فصل هشتم سیرالملوک یا سیاست نامه خواجه نظام الملک را به یاد می‌آورد که در آن آمده: بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرائض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن و به کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان را از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزکاران را گرامی داشتن.

از جمله توصیه‌های امام محمد غزالی در کیمیای سعادت یکی این است که سلطان همواره طالب دیدار علمای دین دار باشد و حریص بر شنیدن نصیحت ایشان، و حذر کند از دیدار علمای حریص بر دنیا.

سعدی در نصیحة الملوک فرماید: علما و ائمة دین را عزت دارد و حرمت، و زبردست همگنان نشانند و به استصواب رأی ایشان حکم راند تا سلطنت مطیع شریعت باشد نه شریعت مطیع سلطنت.

۹- این نکته درخور یادآوری است که حضرت بهاءالله ناصرالدین شاه را به تساهل و تسامح دینی دعوت می‌فرماید: «طوائف متعدده و ملل مختلفه در ظل سلطان مستریحند. یک طایفه هم این قوم باشند، بلکه باید علو همت و سمو فطرت ملازمان سلطانی به شأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و مابین کل به عدل حکم رانند.»

۱۰- یکی از معانی عدل اعطای کل ذی حقّ حقّه است. در این مورد جمال مبارک دستوری صریح به ملوک ارض فرموده‌اند: «لا تفرط فی الامور فاعمل بین خدامک بالعدل ثم انفق علیهم علی قدر ما یحتاجون به.» و نیز: «فاعدل بینهم علی الخطّ الاستواء.»

کیمیای سعادت ده قاعده برای عدل شهریاری بر شمرده است که ذیلاً به اختصار آورده می‌شود:

الف - آنچه بر خود نمی‌پسندد بر رعیت نپسندد؛

ب - انتظار ارباب حاجات را بر درگاه خود حقیر نشناسد؛

ج - در هر چیز قناعت کند و از شهوات پرهیزد؛

د - بنای کارها تا حد امکان بر رفق نهد نه بر عنف؛

ه - جهد کند که همه رعیت از وی خوشنود باشد؛

و - رضای هیچ کس بر خلاف شرع طلب نکند؛

ز - بداند که کار ولایت کاری صعب و خطیر است؛

ح - همواره طالب دیدار علمای دین دار باشد و حریص بود بر شنیدن نصیحت ایشان و حذر کند از

دیدار علمای حریص بر دنیا؛

ط - غلامان و چاکران خود را هم از ظلم باز دارد؛

و بالاخره ی - از تکبر پرهیزد و در همه کارها میل به جانب عفو و کرم و بردباری کند.

همه مضامین مندرج در الواح حضرت بهاء الله خطاب به ملوک و رؤسا آمده است که به اجمال قبل از این بدان اشاره کرده ایم.

جمال ابهی می فرماید: «و ینبغی للسلطان بان یکون فیضه کالشمس یربّی کلّ شیء و یعطی کلّ ذی حقّ حقّه و یکون رحمته کالسحاب ینفق علی العباد».

۱۱- نیازی به تأکید در مورد اهمّیت خشیت الله در مواعظ و نصایح حضرت بهاء الله نیست. می فرمایند: «و حاسب نفسک قبل ان تحاسب فی یوم الذی لن یستقرّ فیہ رجل احد من خشية الله» (ص ۱۲۱). به الکساندر دوّم فرموده اند: «طوبی لملک ما منعه الملک عن مالکة». سلاطین ارض را یاد آور می شوند که: «کلّ فقاء لدی باب رحمته و ضعفاء لدی ظهور سلطانه و کلّ من جوده لمن السائلین». و در مقام دیگر: «فاستغن بالله ثم استغن من غناة».

### بررسی تحلیلی مضامین سوره ملوک

نظر به اهمّیت خاصّ سوره ملوک در اینجا مضامین عمده آن را تحت ۸۸ عنوان به نظر دوستان ارجمند می رساند و البته توجه می دهد که برخی مضامین به صورت مکرر آمده است مانند ذکر بلا یائی که بر آن حضرت و اصحاب وارد آمده و تصریح اینکه حضرتش از بلا پروا ندارند و بلا سبب اعتلاء امر آن حضرت است و نیز شکایت از عدم تحقیق منصفانه در امر آن حضرت و دعوت به رسیدگی و نیز رفع اتهاماتی که بر حضرت و یاران از جانب دشمنان وارد شده.

#### الف - خطاب به معشر ملوک

- ۱- دعوت به خدا و عالم روحانی.
- ۲- دعوت به ایمان به ظهور جدید.
- ۳- ملامت از جهت عدم تذکّر به ذکر الله در ظهور حضرت باب.
- ۴- افتخار شما به قرب الهی و اتباع او امر حقّ باید باشد.
- ۵- هدایت الهی آمد اما ملوک غافل ماندند.
- ۶- حال وقت تدارک مافات است.
- ۷- دعوت به تقوی و عدم تجاوز از حقوق الهی.
- ۸- دعوت به عدل و پرهیز از ظلم.
- ۹- دعوت به صلح و در نتیجه کاهش قشون و تسلیحات.
- ۱۰- سفارش رعایت حال مهاجران و پناهندگان.
- ۱۱- عدم اطمینان به لشکر و قدرت ظاهری.

۱۲- فقرا امانات الهی بین شما هستند.

۱۳- دعوت به رسیدگی به وضع و حال خود آن حضرت.

۱۴- فخر انسان در اتباع سنن الهی است.

ب - خطاب به ملوک مسیحی

۱۵- ظهور آن حضرت همان ظهور موعود مسیحیت است.

۱۶- ملامت مخاطبان از جهت عدم استفسار از امر آن حضرت.

ج - خطاب به سفیر ملک پاریس

۱۷- ملامت او از نظر هم فکری و هم دستی با سفیر ایران در امر آن حضرت.

۱۸- اشاره به سفرائی که از آنان اسم و رسمی هم برای عبرت گرفتن باقی نمانده است.

د - مجدداً خطاب به معشر ملوک

۱۹- ذکر بلائی متحمل و گله از عدم مداخله ملوک در منع ظلم.

ه - خطاب به خود

۲۰- «فسوف يرفع الله امره فتوكل في كل الامور على ربك».

و - خطاب به وكلاء

۲۱- دعوت به پیروی از اصول الهی.

۲۲- وعده جزای نزدیک.

۲۳- شما هم بدون نصیر و مجیر به تراب راجع خواهید شد.

۲۴- رفتار شما با ما طبق اصول صحیح نبود.

ز - خطاب به طیر قدس (شخص خود)

۲۵- از احدی هراس مدار.

۲۶- چرا مسؤولان در امر آن حضرت رسیدگی نمی کنند؟

۲۷- ذکر یکی از افتراات وارده (رباخواری).

۲۸- دنیا و زینت آن به زودی به سر می رسد و هر فردی باید حساب پس دهد.

ح - ان يا امراء المدينة

۲۹- «اتقوا الله ولا تفسدوا في الارض ثم اتبعوا الحق».

۳۰- ما را از احدی بیم نیست؛ جان در راه خدا می بازیم.

۳۱- ذکر مشاهدات خود در مدینه (استانبول).

ط - اشاره به عدم بلوغ رؤسا و امرا

۳۲- دعوت آن نفوس به فروتنی.

۳۳- دعوت به عدم تحمیل بر مردم و اینکه برای هیچ کس نخواهند آنچه برای خود نمی خواهند.

- ۳۴- دستور احترام به علمای با عمل.
- ۳۵- بدانید که بلایا همیشه سهم اصفیا بوده.
- ۳۶- بر ما وارد شد آنچه از قبل بر امام حسین وارد شد.
- ۳۷- آرزوی فدا به مثل امام حسین و ستایش از فداکاری آن امام.
- ۳۸- دعوت مخاطبان به رضوان الهی.
- ۳۹- ظالمان به سزای خود می‌رسند.
- ۴۰- دعوت مخاطبان به توبه.

### ی - یا ملاً الوکلاء

- ۴۱- ما نیامدیم که اموال شما را بگیریم.
- ۴۲- «ما یفنی لا ینفعنا».
- ۴۳- «و انتم لا تتبعوا اهلکم و لا بما القی الشیطان فی انفسکم».
- ۴۴- مرآت قلوب خود را از دنیا پاک کنید.
- ۴۵- ما آنچه در دین و دنیا برای شما نافع است القاء کردیم.
- ### ک - ان یا ایها السّلطان
- ۴۶- این وکلای تابع هوای نفس راگرد خود جمع مکن.
- ۴۷- به مردم نیکی کن همچنان که خدا بر تو احسان کرده.
- ۴۸- وزرائی گرد خود آور که صاحب ایمان و عادل باشند.
- ۴۹- آنکه دیانت ندارد امانت و صداقت ندارد.
- ۵۰- ذنب راعی اغنام الهی مکن.
- ۵۱- زمام امور را به کف خود بگیر و در هر امری شخصاً تحقیق و استفسار کن.
- ۵۲- شکر خدا را که چنین مقامی به تو داد به جای آور.
- ۵۳- شکر تو از طریق محبت و حفظ مردم است.
- ۵۴- به خزائن خود مطمئن مباش و به خدا توکل کن.
- ۵۵- عدم افراط در امور و دادن حق هر کسی به اندازه.
- ۵۶- اعزه را زیر دست اذله قرار مده.
- ۵۷- محکومیت ثروت بی حد و فقر بی حد. لزوم مساوات.
- ۵۸- وزراء و وکلاء را به ضرر مردم آباد مکن.
- ۵۹- مردم گنج تو هستند؛ حفظ کن و غافل از احوال آنان مباش.
- ۶۰- میزان الهی را در مقابل خود قرار بده و هر روز به حساب نفس خود برس.
- ۶۱- فیض سلطان باید شامل همگان باشد چون آفتاب و ابر.

- ۶۲- عدم اعتماد بیهوده به اطرافیان.
- ۶۳- تو سایه خداوند در زمین هستی؛ به مقتضای آن عمل کن.
- ۶۴- قلب را از دنیا و زخارف آن پاک ساز.
- ۶۵- بدان که وکلای تو چه بر سر ما آورده‌اند (ظاهراً خطاب به عبدالعزیز است).
- ۶۶- تشریح وضع نابسامان خود و اصحاب در ادرنه.
- ۶۷- هم ذلت ما و هم عزت وکلا گذراست.
- ۶۸- صبر و شکر در بلا یا و توکل و تفویض آن حضرت به حق.
- ۶۹- ای سلطان، ظالمان را از ظلم به مردم باز مدار.
- ۷۰- ما هرگز در برابر تو سرکشی نکرده و نمی‌کنیم.
- ۷۱- اما تو کاری کن که شایسته درگاه توست.
- ل - خطاب به سفیر عجم در مدینه (استانبول)
- ۷۲- گمان مبرکه که به فناء من امر الهی فانی می‌شود.
- ۷۳- این امر از حق است و احدی مانع آن نتواند شد.
- ۷۴- یادآوری یک آیه قرآن و ذکر شدت ظلم دشمنان امر: «هل فعل احد من اهل الارض بمثل ما فعلتم؟ لا فورب العالمین.»
- ۷۵- آیا از خدا نمی‌ترسید؟
- ۷۶- نور الهی را خاموش نمی‌توانید کرد.
- ۷۷- به چه جرمی ما را متهم کردی؟ چه افترائی به ما بستی؟
- ۷۸- از تو بغضی در دل ندارم و در همه موارد به خدا متوکلم.
- ۷۹- اما تو همه در اندیشه زخارف دنیوی هستی.
- ۸۰- بعد از ورود به عراق از ما چه فسادی ظاهر شد؟
- ۸۱- اشاره به فرستاده فاسدی که از طهران آمد<sup>۶</sup> و گزارش دروغ بر ضد آن حضرت به سفیر (یعنی میرزا حسین خان، سفیر ایران نزد دولت عثمانی) داد که وی نیز بدون بررسی پذیرفت.
- ۸۲- کسی که به تراب راجع می‌شود کجا حق استکبار بر اولیای حق دارد؟
- ۸۳- مشایخ قوم را سزد که در طوف مظهر ظهور طائف شوند.
- ۸۴- «اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَانِكُمْ.»
- م - بخش آخرین خطاب به حکماء مدینه و فلاسفه ارض
- ۸۵- حکمت حقیقی همان خشیت الله و عرفان مظهر نفس الهی است.
- ۸۶- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَلِكُمْ عَنْ صِنَائِكُمْ بَلْ عَنِ إِيْمَانِكُمْ وَعَمَالِكُمْ تَسْلُونَ.»
- ۸۷- گله از اینکه معشر علماء در نزد حضرتش نیامدند که نجات روح را بشنوند.



۸۸- نصیحت به آنکه از حدود الهی تجاوز نکنند و متوجه قواعد و آداب مردم نباشند زیرا اینها لا یسمن و لا یغنی هستند.

## نتایج و آثار صدور الواح ملوک

در نصوص مبارکه زیارت کرده‌ایم که نظر به عدم توجه به امر جدید و حتی مخالفت و معاندت با آن عزت از دو طبقه اخذ شد، علما و امرا. صدور الواح ملوک و زمامداران پیامدهای مهمی داشت که خوب است به برخی از آنها در اینجا اشاره شود.

۱- در کشورهای متعددی بساط سلطنت برچیده شد و جمهوریّت بر جای آن استقرار یافت. از جمله در روسیه در سال ۱۹۱۷ و در ترکیه عثمانی در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ و در اتریش و هنگری (امپراطوری) در سال ۱۹۱۶ و در آلمان (پروس) در سال ۱۹۱۸. در فرانسه رجعت به جمهوری سوم در ۱۸۷۰ پیش آمد و حکومت ایران در سال ۱۹۷۹ از سلطنت بدل به جمهوریّت شد.

۲- از مهم‌ترین نتایج صدور لوح مبارک به پاپ پی نهم که مردی بسیار مقتدر بود و سازنده عقیده جزمی کاتولیکی به معصومیت پاپ از دست رفتن قدرت صوری دستگاه پاپی بود (۱۸۷۰).

۳- به دنبال صدور الواح مذکور جریان عرفی شدن حکومت در همه جا شدت گرفت. در فرانسه جدائی میان کلیسا و دولت در سنه ۱۹۰۵ رسماً اعلام شد و می‌توان گفت که در دنیای مسیحیت امروز تقریباً هیچ دولت مذهبی یعنی کاملاً متکی بر مذهب وجود ندارد. اگر بشود گفت که نادر کشورهای چون موناکو و لیختنشتاین یا گوآتمالا یا کوستاریکا و کولومبی هستند که هنوز سلطه والای کلیسای کاتولیک را قبول دارند اما فرانسه، ایتالیا و اسپانیا مدت‌هاست که از این جرگه بیرون آمده‌اند. در ممالک شمالی اروپا یعنی سوئد، نروژ، دانمارک، ایسلند و انگلستان کلیسا از موقعیت ممتازی برخوردار است معذک حاکمیت از آن دولت‌های ملی است. دولت‌های لامذهب هم در دنیا فراوان هستند چون ممالک کمونیستی چین و ویتنام.<sup>۷</sup>

۴- جز در موارد معدودی می‌توان گفت که در همه جا عزت و شوکت روحانیون از میان رفت.

۵- بعضی از مخاطبان الواح ملوک به مجازات استحقاقی خود رسیدند که ناصرالدین شاه قاجار، ناپلئون سوم و سلطان عبدالعزیز از آن جمله هستند.

۶- با صدور این الواح مبارکه جریان مثبتی در دنیا متدرجاً پیش آمد که حرکت به سوی دموکراسی، احترام به حقوق بشر و توجه به حقوق فقرا و مستضعفین و مظلومین از هر قبیله باشد.

۷- بالاخره این الواح مبارکه روند جهانی شدن امور و مسائل و اندیشیدن به مسائل کل بشریت (چون جنگ و مسابقه تسلیحاتی) و چاره‌اندیشی به صورت توسعه حقوق بین‌المللی و استقرار سازمان‌های بین‌الحکومات را تسریع کرد.

آنچه در این مقاله معروض افتاد فقط نگاهی اجمالی به الواح مهمه مهیمه جمال اقدس ابهی خطاب به رؤسا و زعمای دنیا بود چه هر یک از آن الواح مقدسه در خور بحث تحلیلی جداگانه است و این کار با محدودیت زمان این گفتار میسر و مقدور نیست. بحث از تاریخ هر یک از الواح مذکوره و مخاطبان و سرنوشت آنها را<sup>۱</sup> به کتب تاریخ بهائی از جمله کتاب قرن بدیع از حضرت شوقی ربانی - بهاءالله شمس حقیقت اثر جناب حسن موقر بالیوزی - "ظهور حضرت بهاءالله" اثر جناب ادیب طاهرزاده و نظائر آن احاله می کنیم که بی گمان "می نگنجد بحر اندر کوزه ای" و ناچار باید به "قسمت یک روزه ای" اکتفا کرد.

### یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکو تو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.

۱- محمد جواد مشکور، خلاصه ادیان، چاپ ششم (طهران: ۱۳۷۷ ه.ش).

۲- اشاره ای به هیکل موعود مذکور در سفر زکریا.

۳- از نظر ترجمه انگلیسی این الواح مبارکه باید متذکر شد که در سال ۱۹۶۷ م به دستور مرکز جهانی بهائی مجموعه ای زیر عنوان *Proclamation of Bahá'u'lláh* انتشار یافت که به عده ای از رؤسای ممالک نیز اهداء شد. مجموعه مذکور الواح مقدسه ذیل را کلاً یا جزئاً شامل است: سوره ملوک - لوح ناپلئون سوم - لوح تزار الکساندر دوم - لوح ملکه ویکتوریا - خطاب به امپراطور فرانسوا ژرف - خطاب به قیصر ویلهلم یاگیوم اول - خطاب به سلطان عبدالعزیز - خطاب به رؤسای جمهور امریکا - خطابات به وکلای امم و رهبران مذاهب - لوح پاپ پی نهم و نیز لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه. بهترین توضیحات در مورد این آثار مقدسه را در زبان انگلیسی می توان در دو منبع ذیل جستجو کرد: (۱) کتاب قرن بدیع (*God Passes By*) اثر جاودانی حضرت ولی امرالله، (۲) کتاب "ظهور حضرت بهاءالله" (*Revelation of Bahá'u'lláh*) اثر گراندنر جناب ادیب طاهرزاده (جلد سوم). این آثار مبارکه در کتاب جناب طاهرزاده معرفی شده اند: لوح رئیس - لوح فؤاد - لوح ناپلئون سوم - لوح پاپ پی نهم - لوح تزار الکساندر دوم - لوح ملکه ویکتوریا - سوره هیکل و خطابات به رجال و رهبران در کتاب مستطاب اقدس. چنین می نماید که اول نشر سوره ملوک به اهتمام ویکتور روزن در سال ۱۹۰۸ م در سن پیتربورگ انجام شد و بعد در ایران در ۱۲۴ بدیع. ۴- ظاهراً این آثار مبارکه از اولین دادخواهی های تبعیدشدگان است خطاب به عالی ترین مراجع ممالک عالم با استناد به حقوق بشر و اصول عدالت.

۵- صفحات مذکور مربوط است به کتاب الواح حضرة بهاء الله الى الملوك و الرؤسه.

۶- ظاهراً مراد شیخ عبدالحسین مجتهد است که از جانب شاه مأمور تعمیر بقاع متبرکه در عتبات عالیات شد و به عداوت با حضرت بهاءالله پرداخت.

۷- چنان که تاریخ نشان می دهد سال ها بلکه قرن ها طول کشید که علم، سیاست و اخلاق در ممالک غرب از حوزه دیانت و سلطه دین خارج شد. شاید گالیله اول قدم را در خروج علم از حیطه دین برداشت اما عرفی شدن علم و رهائی از تسلط کلیسای کاتولیک تنها در قرن نوزدهم صورت گرفت و این هنگامی بود که پاپ پی دوازدهم به استناد سفر تکوین نظریه علمی داروین را محکوم کرد و نیز نظریه تعدد منشأ و ریشه بشریت را مردود دانست. در وسط قرن نوزدهم بود که هولی اوک (Holyoake) اخلاقیات را از قیومت دین آزاد کرد و اصطلاح secularism یا

عرف‌گرایی را متداول نمود. جنبشی که او به راه انداخت توسط پروتستان‌های لیبرال و لادریون و لامذهبان در انگلستان و بعداً آمریکا گسترش یافت. با ولادت مدرسه جدید ابتدائی غیر مذهبی، فرانسه هم خواستار استقلال اخلاقیات از امور دینی شد. وضع در جهان اسلام متفاوت است چون اسلام مانند آئین یهود مجموعه‌ای از تکالیف و قواعد را شامل است که هم مربوط به مناسک و آداب دین هستند و هم جنبه اخلاقی دارند و در نتیجه عرفی کردن اخلاق هنوز موضوع بحث و گفتگو در محافل روشنفکری است. اکثر ممالک اسلامی سعی دارند که همان قوانین دین خود را در امور مملکتی جاری کنند.

۸- ذکر چند اطلاع مفید تاریخی در اینجا ضرور به نظر می‌رسد: ۱- رئیس جمهور آمریکا در زمان نزول کتاب مستطاب اقدس و آیات مربوط به رؤسای آمریکا به نام گرانت بوده است (*A Basic Bahá'í Dictionary*). ۲- لوح سلطان ایران در سال ۱۸۶۹ توسط آقا بزرگ نیشابوری ملقب به بدیع که بعداً فخرالشهدا خوانده شد به ایران ارسال گردید. ۳- ناپلئون سوم مخاطب دو لوح جمال مبارک در ۱۸۷۰ در جنگ سیدان از آلمان (قیصر ویلهلم اول) شکست خورد. بعد به انگلستان تبعید شد و در آنجا در سال ۱۸۷۳ درگذشت. ۴- در سال ۱۸۷۰ شورای واتیکان نظریه عصمت پاپ را صحه می‌نهد اما به زودی قشون ویکتور امانوئل دوم حمله می‌کند و روم را می‌گیرد و به سلطنت صوری پاپ خاتمه می‌دهد. ۵- بازدید فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش و هنگری از بیت المقدس که در کتاب اقدس به آن اشارت رفته در سال ۱۸۶۹ روی داد. ۶- پایان کار مخاطبان الواح ملوک: ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹۶ به قتل رسید. ناپلئون سوم در ۱۸۷۰ از سلطنت برکنار شد. الکساندر دوم در ۱۸۸۱ به قتل رسید. ملکه ویکتوریا در ۱۹۰۱ درگذشت. عالی پاشا مخاطب لوح رئیس (دو لوح فارسی و عربی) در ۱۸۷۱ فوت کرد. مرگ گیتوم یا ویلهلم اول در ۱۸۸۸ روی داد و از آن سلطان عبدالعزیز در ۱۸۷۶ (وی در آن سال مجبور به استعفا شد و ۵ روز بعد او را مرده یافتند). پاپ پی نهم در ۱۸۷۸ خاموش شد و فرانسوا ژوزف در ۱۹۱۶.

## سوره غصن و عهد و میثاق بهائی

محمد افنان

در آثار مبارکه بهائی که در حقیقت جامع حقایق ظهورات سابقه است به سه مرحله در عهد و میثاق اشاره شده است.<sup>۱</sup> نخست عهد عام که به اصطلاح عهد الست<sup>۲</sup> مذکور شده و حکایت از عهد عرفان و ایمان به حق و اقرار به بندگی دارد. این عهد با عقل و معرفت انسان سر و کار دارد زیرا درک و فهم انسانی به مدد احساسات و معالِم روحانی به این حقیقت متذکر است که وجود ممکنات به مشیت و جود واجب مطلق موجود شده و اقتضای حکمت و عدل این است که همواره این فیض جاودانی سبب تربیت و هدایت و تکمیل عالم امکان گردد و به همین سبب در هر عصری و زمانی کسی که نشان از آن حقیقت بی نشان دارد قیام فرماید و افراد بشر را به تبعیت و اطاعت و توجه به حق بخواند. در آن ایام اهل فؤاد و صاحبان استعداد امر او را تصدیق نمایند یا به عبارت دیگر به پیمان معهود الست اقرار آورند. عهد الست را عهد عام می توان نامید.

عهد ثانی مرحله ای است که هر ظهور و هر دیانت قبلی مردم را به ظهور بعد و مظهر بعد هدایت می نماید و آنان را به کمک شواهد و دلایل و علائم و نشانه ها آماده می سازد تا ظهور بعد را آماده شوند و بشناسند. این مرحله در حقیقت مؤید و مکمل مرحله نخستین است زیرا نقل و شاهد از کلام سابقان و مقدمات مساعد عقل و منطق است و هر صاحب دانش و ادراکی ضرورت ارتباط و وابستگی ظهورات سابق و لاحق را نظر به تشابه در اساس و کلیات و اصول و روش ها تصدیق می نماید. در این مرحله که مکمل مرحله نخستین است توالی و تسلسل به تکمیل و توسعه وحدت کلمه و تحکیم اساس جامعه انسانی منتهی می شود. عهد ثانی عهد خاص است و به ادوار ظهورات الهیه اختصاص دارد.

عهد سوم میثاقی است که هر مظهر حقیقت و شارع دیانتی با پیروان خود برقرار می فرماید تا وحدت

منظور در ظهورات الهی در تمام شؤون حیات اهل ایمان جلوه نماید و آنان را در مسیر ترقی و کمال به کمک توجّه به جهت جامعه و ایجاد هماهنگی راهنما گردد.

شاید با این مقدمه بتوان گفت که اگرچه عهد و میثاق الهی ظاهراً سه جلوه مختلف دارد اما در حقیقت اختلاف آن فقط به علت درجات حیات فکری و اجتماعی انسان است. هدف مراتب سه گانه عهد و پیمان همه یکی است و آن هدایت خلق به حقیقت و ایجاد وحدت و اتحاد و ترقی و تربیت در جامعه انسانی است. عهد اخیر عهد اخصّ است که در هر دور و ظهوری کیفیت و بروزی خاصّ خود دارد. اصطلاح عهد و میثاق در موارد دیگری نیز در آثار مبارکه آمده است از جمله آنکه اجرای احکام و اوامر الهی نیز وفای به عهد شناخته شده. از جمله در کتاب مستطاب اقدس پس از امر به تلاوت آیات در صبح و شام، تهاون در اجرای این فریضه را به بی وفائی تعبیر فرموده اند. از این بیان مبارک چنین می توان دریافت که عهد اطاعت از اوامر و احکام در حقیقت متمم مراتب عهد و میثاقی است که ذکر شد.

لفظ عهد در مقامات و مراتبی که ذکر شد مفهوم خاصّ دارد اما کلمه عهد به طور عموم حاکی از قرارداد و موافقتی دو جانبه است و به همین سبب در رساله مدتیّه<sup>۳</sup> آن را به جای معاهده صلح عمومی به کار برده و به عنوان مخصوص "عهد اعظم" آن را مذکور و ممتاز فرموده اند. فی الحقیقه در این مورد عهد مزبور کیفیتی مخصوص غیر از یک معاهده کلی و عمومی ندارد.

در ادیان سابق اشاره به عهد و میثاق به طور کلی مکرر است. در مزامیر حضرت داود عهد و پیمان الهی مذکور در دور تورات چنین خلاصه شده است: «...بیهوه خدای ماست داوری های او در تمام جهان است عهد خود را یاد می دارد تا ابد الآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است، آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحق خورده است و آن را برای یعقوب فریضه استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی.»<sup>۴</sup>

و در تأیید این حقیقت در قرآن چنین نازل: «یا بنی اسرائیل اذ کروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون و آمنوا بما انزلت مصدقاً لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشرخوا بآیاتی ثمناً قلیلاً و ایای فاتقون»<sup>۵</sup> و «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدوّ مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم.»<sup>۶</sup>

در آثار مبارکه حضرت نقطه اولی نیز اشاره به عهد کلی الهی و عهد بشارت به ظهور بعد مکرر است. در قیوم الاسماء می فرمایند: «اتقوا الله و لا تقولوا فی ذکر الله الا کبر بشیء من دون الله فاننا نحن قد اخذنا میثاقه عن کل نبی و امته بذكره و ما نرسل المرسلین الا بذلك العهد القیم و ما نحکم بالحق بشیء الا بعد عهده فی ذلک الباب الاعظم فسوف یکشف الله الغطاء عن بصائرکم فی الوقت المعلوم هنالك لتنظرن الی ذکر الله العلیّ شدیداً... و ان الذین یوفون بعهد الله و لا یشترون شیئاً من الآیات بشیء من الباطل فاولئک علی هدی من ذکر الله العلیّ و اولئک هم اصحاب الجنة حقاً فی کتاب الله و قد کان الحکم فی ام الكتاب مسطوراً.»<sup>۷</sup> و در بیان فارسی: «هیچ ظهوری نمی شود الا آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان

به ظهور بعد عهد گرفته می شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند.<sup>۸</sup> و «خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کُلّ اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده.»<sup>۹</sup>

به غیر از چند موردی که در فوق از آیات مبارکه بیان استشهاد شد و جنبه کلی و عمومی دارد سراسر آثار حضرت نقطه حاکی از اشارات صریح و مؤکد به ظهور من یظهره الله است که نوع دوم از عهد و میثاق محسوب می شود.

اگرچه بنا بر شواهد تاریخی تنصیب حضرت موسی به یوشع و تأیید حضرت مسیح از پطرس حواری و انتخاب حضرت علی و وعده قیام ائمه توسط پیغمبر اکرم محرز و مسلم است ولی در همه این موارد صرفاً امر به اطاعت و تبعیت از آن نفوس مقدسه شده ولی به شرح و تفصیل مفهوم عهد و میثاق و اهمّیت آن اشاره و تأکید نشده است. امروزه که در نتیجه توسعه و پیشرفت وسائل ارتباط و ازدیاد تعلقات و وابستگی های جامعه انسانی مسأله به هم بستگی و اتحاد از طرفی و سدّ و ردّ عوامل تجزیه و اختلاف از طرفی اهمّیت خاصّ حاصل نموده، تحکیم اساس عهد و میثاق که حافظ کلمه جامعه امرالله است اهمّیتی خاصّ دارد و به همین سبب حضرت بهاءالله در باره آن تأکید فراوان نموده و پایه آن را از همان ابتدا بنیاد فرموده اند.

در آثار مبارکه حضرت بهاءالله موضوع عهد و میثاق به دو کیفیت زیارت می شود. نخست به طور عمومی متضمّن تأکید بر عهد و میثاق و امر به وفای به عهد الهی که در حقیقت شامل همه مراتب و مراحل عهد و پیمان است، دیگر به طور اخصّ که با تنصیب به مرکز عهد همراه است.

سوره مبارکه غصن در ادراکه نازل شده<sup>۱۰</sup> و به انگلیسی نیز ترجمه شده است.<sup>۱۱</sup> ترجمه مزبور به قلم حضرت ولیّ امرالله نیست ولی هیکل اظهارش قسمتی از آن را مستقلاً ترجمه و در رساله دور بهائی و همچنین کتاب قرن بدیع نقل فرموده اند.<sup>۱۲</sup> از قلم حضرت عبدالبهاء در تبیین و توضیح سوره غصن بیانات مهمّه صادر شده. از جمله در خطابه ای از خطابات صادره در امریکا است: «در سوره غصن می فرمایند آنچه او (مرکز میثاق) بگوید آن صحیح است و هر نفسی باید به جانش و قلبش و جانش متابعت غصن نماید؛ ابداً کلمه ای بدون رضای او نگویند. دیگر از برای نفسی مفزّی نگذارند که پیش خود چیزی بگوید بلکه فرمودند آنچه از لسان و قلم او صادر شود آن صحیح است. این نصّ جمال مبارک در سوره غصن است.»<sup>۱۳</sup>

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در صدر عریضه ای که متأسفانه تاریخ آن معلوم نیست لوح مبارک غصن و قسمتی از مثنوی مبارک را نقل و از حضور حضرت عبدالبهاء حقیقت معانی آنها را استدعا کرده است. لوح مبارک در جواب مشارالیه که متضمّن مناجات عربی در اظهار محویت و عبودیت است متضمّن تصریح به این نکته است که: «معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدّس جمال ابهاست و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه

اگرچه مصرّح شواهد مزبور یعنی لوح غصن و ابیات مثنوی مبارک عموماً حاکی از امتیاز مطلق و عظمت شأن و مقام و انفراد شخصیت حضرت عبدالبهاء از جمیع اهل عالم است ولی حضرتش در ضمن تبیین آن را به «عبودیت ملکوتی... که فوق توانائی بشری است» تعریف و تبیین فرموده‌اند.<sup>۱۵</sup> حضرت ولیّ امرالله قسمتی از این لوح را نیز در دور بهائی بعینه نقل فرموده‌اند.<sup>۱۶</sup>

کلمه غصن در عهد قدیم یعنی تورات، مذکور ولی در انجیل و قرآن نیامده است اما مفسران قرآن در تفسیر آیه «کلمه طیّبه کَشَجَرَة طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی السّماء» (سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴) آن شجره را با «سدره المنتهی» (سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۴) یکی دانسته و در تفسیر آن در حدیث آمده است که: «اصلها رسول الله و فرعها امیر المؤمنین و الحسن و الحسین ثمرها و تسعة من ولد الحسین اغصانها و الشّیعة ورقها».<sup>۱۷</sup>

مطالب سوره غصن را می‌توان در دو مطلب اصلی خلاصه کرد. نخست عظمت و استقلال امرالله و دوّم حفظ و صیانت آن به مدد توجّه و تمکین به غصن منشعب از سدره الهی است. اسماء «غصن القدس» - «غصن الامر» - «ودیعه الله بینکم و امانته فیکم و ظهوره علیکم و طلوعه بین عبادہ المقربین» همه اشاره به حضرت عبدالبهاست.<sup>۱۸</sup> حضرتش فضل الهی است که به هیکل انسانی تجلّی و ظهور فرموده و مبعوث اراده جمال قدم است و خوشا به حال آنان که در سایه او آرام گیرند. اصل شجره امرالله که در ارض مشیت مستقرّ است اشاره به جمال اقدس ابهی است و غصن امر که از آن اصل مبارک روئیده و فرع آن کلّ وجود را در ظلّ خود گرفته مقصود حضرت عبدالبهاست. اگرچه به اعتباری ارتفاع فرع منشعب از غصن امر اشاره به استعلاء و احاطه اراده حضرت عبدالبهاء تواند بود ولی به اعتبار موسّع تر و عامّ تر اشاره به حضرت ولیّ امرالله نیز می‌باشد چه که رسالت حضرتش ادامه و اتمام رسالت و مرجعیت حضرت عبدالبهاء می‌باشد.

سوره مبارکه غصن به لحن آیات است و اگرچه قدرت و هیمنه و عظمت خاصّ دارد مملوّ از اصطلاحات مخصوصه و متضمّن لطافت و کیفیتی روحانی است که در قالب صنایع ادبی و ذوقی شکل گرفته و نازل شده است. مقصود از «لحن آیات» کیفیتی است که اختصاص به آثار مظاهر مقدّسه دارد و حکایت از عظمت و هیمنه وحی و الهام الهی می‌نماید. اگرچه اصطلاح آیات در قرآن مجید نیز آمده ولی تعریف آن را باید بر اساس بیان حضرت نقطه اولی دریافت که آثار نازله از قلم مبارک را به پنج شأن آیات - مناجات - تفسیر - صور علمیّه و کلمات فارسیّه تقسیم‌بندی نموده‌اند. مقصود از «آیات»، خطابات مصدر ربوبیت یعنی مظهر ظهور به عباد است همچنان که «مناجات» عرض حال بنده به آستان الهی است.

«هو الباقی فی الافق الابهی» که آغاز آن است یاد آور بیان حضرت نقطه اولی است که «انّی انا حیّ فی افق الابهی» فرموده بود. و «اتی امرالله علی ظلل من البیان و المشرکون یومئذ فی عذاب عظیم» تبیین «لا

تستعجلوه" نازل در سوره نحل در قرآن است که «اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون» فرموده و مشرکان را انذار داده است<sup>۱۹</sup> و حکایت از تحقق وعود الهیّه در ظهور بدیع دارد و «ظلل من البیان» تأویل و تبیین «ظلل من الغمام»<sup>۲۰</sup> نازل در قرآن است. لفظ رحمت بنا به تعریف لغت شناسان به معنی «اراده ایصال خیر»<sup>۲۱</sup> یا توانائی به رساندن خیر و خوبی است و مفسّرین قرآن به رحمت عامّ و رحمت خاصّ آن را تقسیم کرده‌اند. رحمن که از اسماء الهی است دلالت بر رحمت عامّ دارد که شامل همه موجودات است و اسم رحیم الهی حاکی از رحمت خاصّ است که شامل اهل ایمان می‌باشد. در حقیقت رحمت الهی شامل همگان است اما تنها اهل ایمان قدر آن را می‌دانند، همچون آیات الهی که برای همه افراد نازل می‌شود و برای اهل توحید و ایمان خمر حیوان است و مشرکان را سبب افروختن آتش دشمنی در قلوب و صدورشان می‌شود.<sup>۲۲</sup> از این تشبیه و تطبیق بین رحمت و آیات می‌توان دریافت که رحمت در این مقام اشاره به عهد الهی دارد که اهل یقین و تمکین را مایه خیر و اطمینان است. شرک در کتب مقدّسه قبل و آثار بهائی مکرّر مورد اشاره قرار گرفته و اگرچه مفهوم اصلی آن شریک قرار دادن برای حقّ تعالی است اما شرک به حقیقت با عدم شناسائی و اطاعت از مظهر ظهور در هر دور مشخص و متحقّق می‌شود. این مطلب را از قرآن مجید و آثار مبارکه این دور به وضوح می‌توان استنباط کرد. از جمال اقدس ابهی است: «من اعرض عن الله فی حقّه و ادبر و طغی ثمّ کفر و شقی حکم علیه حکم الشّرك و الکفر و الموت و النّار و ایّ شرک اعظم من اقباله الی مظاهر الشّیطان و اتّباعه علماء النّسیان و اصحاب الطّغیان...»<sup>۲۳</sup>

بسیاری از آیات سوره مبارکه غصن متضمّن اشارات قرآنی است. آیه «کذلک بدّلوا نعمه الله علی انفسهم و کانوا من الغافلین» به آیه «الم تر الی الذّین بدّلوا نعمه الله کفراً و احلّوا قومهم دار البوار»<sup>۲۴</sup> اشاره می‌فرماید.

مقصود از «کلمه» اصطلاح معروف قرآنی معمول در آثار بهائی است و کلمه الله بر مظاهر ظهور الهی نیز اطلاق شده است.<sup>۲۵</sup>

اصل و فرع مذکور در سوره مبارکه در حقیقت تبیین و یادآوری آیه قرآنی «کشجرة طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی السّماء»<sup>۲۶</sup> است.

«نفس الله القائمة علی کلّ شیء» یادآور «نفس الله القائمة فیہ بالسنن»<sup>۲۷</sup> مذکور در اثر مبارک «چهار وادی» است و مقصود مظهر ظهور الهی است.

«بعثناه علی هیکل الانسان» اشاره به بدعیّت مقام غصن دارد که بنا بر تبیین حضرت ولیّ امرالله در دور بهائی<sup>۲۸</sup> در ادیان سابق بی سابقه و نظیر است.

«ظّلّ الله» یادآور بیان جمال قدم در لوح سلطان ایران است<sup>۲۹</sup> و متضمّن این حقیقت که ظلّ الله حقیقی مظاهر مقدّسه الهیّه هستند.

جبت و طاغوت بر اساس معارف اسلامی و اشاره به مظاهر طغیان و گمراهی و عدم تمکین و اطاعت



آیات «لا عاصم لاحد من امر الله»<sup>۳۱</sup> و «ما بعد الحقّ الا الضلال المبین»<sup>۳۲</sup> و «من احیی نفساً فی هذا الامر کمّن احیی العباد کلّهم»<sup>۳۳</sup> همه یادآور آیات مشابه قرآنی است.

در موضوع نصرت امرالله و مفهوم آن، آثار و اشارات فراوان در الواح مبارکه آمده و الواحی به طور اخصّ نیز در باره معنی نصرت نازل شده که از جمله یک لوح در متن لوح مبارک سلطان ایران نقل شده است.<sup>۳۴</sup>

در سوره اصحاب این آیات نازل: «اعلموا بانّ النصر لم یکن فی اخراج السیف بل فی تطهیر نفوسکم یا معشر الاصحاب... قل تالله انّ النصر هو انقطاعکم عمّا سوی الله و استقامتکم علی حبّی فی یوم الذی ترزّل فیهِ اقدام البلغاء و یرخرج عن ابکة التفاق شردمة من الذناب.»<sup>۳۵</sup> مبحث و مطلب استقامت در این مختصر نمی گنجد. تنها می توان متذکر بود که همواره در آثار مبارکه تالی معرفت و ایمان مذکور شده است. مفهوم «فساد» از نظر فلسفی نیز تغییر صورت یا آثاری است که با وجود شیء ملازمه دارد<sup>۳۶</sup> و مقصود از منع فساد منع از ایجاد تحوّل و تغییر در امور است که با حقیقت و مقصد آن امور ناسازگار شود. مثلاً تشریح نظام های دینی برای ایجاد وحدت و حسن ارتباط در جامعه انسانی است. اگر وسیله تجزیه و اختلاف قرار گیرد، فاسد شده و کسانی که چنین کنند مخاطب «لا تفسدوا فی الارض» اند و برای حفظ از همین اشتباه مفهوم «لا تجادلوا مع الناس» در آثار مبارکه مکرر و از ارکان دین مقرر شده و قسمتی از کتاب عهدی به طور تخصیص به آن اشاره فرموده است. در قرآن روش هدایت و تبلیغ به حکمت و موعظه حسنه و «جادلهم بالّتی هی احسن» تفکیک و تعیین شده<sup>۳۷</sup> ولی اهل ایمان در دور اسلام مجادله مذکور در آیه را به شدت و حدت و سوء معامله معمول داشته و جدال دینی با نزاع و خصومت یکی شده است. این است که در سوره مبارکه غصن بیان فاصل «ان افتحوا اللسان بالیان الحسنه ثمّ ذکرُوا الناس ان وجدتموهم مقبلاً الی حرم الله و الاّ دعوهم بانفسهم» نازل شده است و در خاتمه به ذکر استقامت، لوح پایان پذیرفته است.

سوره مبارکه غصن متضمّن کلیّه تعالیم و مطالب اصلی و اساسی امر مبارک است. نخست ذکر عظمت ظهور و تحقّق بشارت و سپس بیان مقام غصن نابت از شجره الهیه و مفهوم عهد و میثاق و اطاعت و تمکین به او امر اوست. قسمت اعظم سوره غصن در باره اوست. عنوان غصن در این سوره مبارکه فرد منفرد است و به صیغه مفرد از حضرت تش یاد شده است. جهات و نکات مختلف در باره غصن الهی در این سوره به تفصیل مذکور شده است. مطالب دیگر مذکور در سوره غصن تکلیف تبلیغ امر الهی بر همه اهل ایمان، نهی از فساد در امر و منع از مجادله و امر به حسن بیان و آداب رحمانی است.

چنان که ملاحظه می شود وجه مشترک بین سوره غصن و کتاب عهدی فراوان است. شاید بتوان گفت که سوره غصن تأسیس عهد جمال اقدس ایهی به طور خصوصی و کتاب عهد، بیان آن به کیفیت عمومی است.

سورة مبارکه غصن در جلد چهارم مانده، صفحات ۱۱۵-۱۱۹ (چاپ دوّم) و ایام تسعه، صفحات ۳۶۰-۳۶۶ و رحيق مختوم، جلد اول، صفحات ۷۲۸-۷۳۲ (چاپ دوّم) و آثار قلم اعلى، جلد چهارم، صفحات ۳۳۱-۳۳۵ (نشر دوّم) طبع شده است.

## یادداشت‌ها

- ۱- به مجموعه نصوص مبارکه زیر عنوان عهد و میثاق (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۴ ب) مراجعه شود.
- ۲- اشاره به آیه قرآنی «الست بریکم» مذکور در سورة اعراف (۷)، آیه ۱۷۲.
- ۳- لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۱ بدیع، ص ۷۶.
- ۴- کتاب مزامیر، مزمور ۱۰۵، آیات ۷-۱۰، عهد قدیم.
- ۵- قرآن مجید، سورة بقره (۲)، آیات ۴۰-۴۱.
- ۶- ایضاً، سورة یس (۳۶)، آیات ۶۰-۶۱.
- ۷- قیوم الاسمه، سورة یوسف (۵).
- ۸- کتاب بیان فارسی، واحد سوّم، باب بانزدهم.
- ۹- ایضاً، واحد ششم، باب شانزدهم.
- ۱۰- لوح مبارک قرن (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۳ ب)، ص ۸۶، و کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب)، ص ۳۵۷.
- ۱۱- *Bahá'í World Faith*، ۱۹۷۱، تجدید چاپ، صص ۲۰۴-۲۰۷.
- ۱۲- دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملّی نشر آثار امری، ۱۴۴ ب)، ص ۵۹ و کتاب قرن بدیع، ص ۴۷۹.
- ۱۳- نطق مبارک در بیرونی بیت مبارک در ریورساید، نیویورک، ۱۹ جون ۱۹۱۲، نسخه چاپ عکسی به خطّ جناب محب السلطان روحانی.
- ۱۴- حیات حضرت عبدالهده، جناب محمد علی فیضی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۳ ب)، صص ۵۸-۶۱.
- ۱۵- بیان حضرت عبدالهده در لوح هزار بیته خطاب به جلیل خوئی.
- ۱۶- ص ۶۵.
- ۱۷- بحارالانوار، مجلسی، چاپ جدید، جلد ۲۴، ص ۱۴۱. ایضاً: «قال جبرئیل للنبی انت الشجرة و علی غصنها و فاطمة ورقها و الحسن و الحسین ثمارها» (ایضاً، جلد ۲۴، کتاب الامامة، ص ۱۳۷). اساساً اصطلاح شجره و اغصان در همین مورد و به کیفیت‌های متعدّد در احادیث آمده است و عموماً مبتنی بر تفسیر و توجیه آیه مربوطه به «شجرة طیّبة» مذکور در قرآن است. در حدیثی از پیغمبر اکرم: «انا اصلها و علی فرعها و الانمة اغصانها و علمنا ثمرها و شیعتنا ورقها» (ایضاً، جلد ۲۴، ص ۱۳۹). «سنل عن النبی عن طویبی فقال شجرة فی الجنة و اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة ثم سألوه عنها ثانیة فقال شجرة اصلها فی دار علی و فرعها اهل الجنة فقیل له فی ذلك فقال انّ داری و دار علی غدأ واحدة» (ایضاً، جلد ۳۹، ص ۲۲۶). البتّه مفاهیم شیعه و جنّت را باید بر اساس مذکور در کتاب بیان فهمید و شناخت که مقصود از جنّت «ظهور الله در نقطه مشیّت» (بیان فارسی، واحد دوّم، باب شانزدهم) است و مقصود از شیعه، نفوس خالصه در اسلام است که حضرت نقطه جناب سید کاظم را به عنوان شیعه خالص ذکر فرموده‌اند (ظهور الحقّ، جلد سوّم، ص ۲۲۳، توقيع خطاب به خال اکبر). تنها مورد متفاوت در احادیث وارده در باره اغصان تشبیه سال تقویمی به شجره است و در حدیث آمده: «السنة شجرة و الشهور فروعها و الايام اغصانها و الساعات اوراقها و انفاس العباد ثمرها» (بحارالانوار، جلد ۹۶، ص ۳۵۱).

۱۸- کتاب قرن بدیع، ص ۳۵۷.

۱۹- سورة نحل (۱۶)، آیه ۱، تفسیر: تفسیر صافی، اسلامیة، جلد اول، ص ۹۱۶؛ کشف الاسرار و عدّة الابواب (دانشگاه تهران)، جلد پنجم، ص ۳۵۲.

۲۰- چنین به نظر می‌رسد غمام در این آیه مبارکه به بیان، تأویل و تفسیر شده و حقایق ظهور الهی همچنان که در سایه غمام یعنی تعینات بشری پوشیده است بیان و کلام او نیز پوشیده است و پنهان، و محتاج تبیین و تعلیم است.

۲۱- التّعرفیات، جرجانی، ذیل لفظ "رحمة". مفاهیم مربوطه در آثار مبارکه ظهور بدیع نیز تأیید شده است.

۲۲- در این خصوص اشارات متعدّد در آثار مبارکه نازل که ذیلاً به یک مورد از کتاب بیان فارسی استشهد شده است: «حجّت خداوند بر هر دو سواست زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد. مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقرّ شدند» (واحد دوم، باب چهارم).

۲۳- جواهر الاسرار، آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، ص ۵۱. لوح مبارک ذیل از حضرت عبدالبهاء تبیین همین مطلب است: «هو الله. ای ناطق به نثای حقّ و بلبل گویای حقّ، علیک بهاء الله و ثنانه و نوره و ضیانه. در جمیع الواح الهی قیام ناعقین و ظهور شیاطین مذکور و مشهور. هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال تمیز و تفردی کند آن از آثار نفاق است و علامت نفاق. باید شوون خود را فراموش کرد و در مقام فنای محض آمد و الاّ ملاحظه وجود عاقبت سبب شرک گردد و بادی کفر محض. خضوع و خشوع و محو و فنا و اطاعت و انقیاد مقبول و محبوب. و البهاء علیک. ع» (مجموعه شماره ۸۴، محفظه ملّی آثار، صص ۳۵۶-۳۵۷).

۲۴- سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۸.

۲۵- اصطلاح "کلمه" مفاهیم متنوعی دارد. در این مقام اشاره به آیه ۴۵ سورة آل عمران (۳): «انّ الله یشترک بکلمة منه اسمه المسيح» و آیه ۴۰ سورة توبه (۹): «و کلمة الله هی العلیا» دارد.

۲۶- سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴.

۲۷- آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، جلد سوم، ص ۱۴۲، چهار وادی.

۲۸- ص ۵۳.

۲۹- آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۳ ب)، جلد اول، ص ۷۰.

۳۰- دو کلمه "جبت" و "طاغوت" سابقه قرآنی دارد ولی ظاهراً لغت اصیل عربی نیست و شاید ریشه عبری یا سریانی داشته است. در کتب مفسرین قرآن جبت، به هر آنچه غیر از حقّ پرستیده شود اطلاق می‌شود و طاغوت به مفهوم شیطان گرفته شده است و بعضی محدثین روایت کرده‌اند که جبت مقصود حیی بن اخطب و طاغوت کعب ابن اشرف از سران یهود در عهد پیغمبر اکرم است.

۳۱- از جمله سورة هود (۱۱)، آیه ۴۳.

۳۲- از جمله سورة مریم (۱۹)، آیه ۳۸.

۳۳- از جمله سورة مانده (۵)، آیه ۳۲. در موارد مذکور مفاهیم کلی مطالب مشابهت دارد اما ترکیب آیات یکسان نیست.

۳۴- آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، صص ۶۸-۷۰.

۳۵- آثار قلم اعلیٰ، نشر دوم (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، جلد چهارم، صص ۲۱-۲۲.

۳۶- تعریف فساد از نظر سید شریف الجرجانی چنین خلاصه شده: «زوال الصّورة عن المادّة بعد ان کانت حاصله» (ذیل لفظ "فساد" در التّعرفیات).

۳۷- سورة نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵: «ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتی هی احسن» و سورة عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶: «و لا تجادلوا اهل الکتاب الاّ بالّتی هی احسن الاّ الذّین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالّذی انزل الینا و انزل الیکم و الّهنّا و الّهمکم واحد و نحن له مسلمون.»

## زمینه تاریخی لوح احتراق\*

روح‌الله خوشبین

یکی از الواح مبارکه جمال قدم که مشتمل بر مواضع مهم اعتقادی و دارای اثرات شدید روحانی است لوح مبارک احتراق است. همچنان که در آیات آخر این لوح اشاره شده است رایحه مظلومیت جمال مبارک از آن استشمام می‌شود و بر بلا یای وارده به آن حضرت و احتبای جمال رحمن دلالت می‌کند. این لوح مبارک مملو از تشبیهات و اصطلاحات ادبی و ذوقی و عرفانی است که به نحوی بدیع از پراعه مقدس حضرت بهاء‌الله عزّ نزل یافته است.

شروع این لوح مناجاتی است بسیار روحانی که مملو از راز و نیاز و شکوه از فراق و شرح مصاعب و بلا یا و ظلم و اعتساف اعداء و دشمنان است. این مکالمه بین مظهر امر الهی با مقام مشیت غیبی الهی صورت می‌گیرد.

جملات آیات در این لوح مبارک مختصر و کوتاه و هر یک در حدود یک سطر است. اول هر آیه بیان یکی از بلا یا و مصاعبی است که جمال قدم و احتبای الهی را احاطه کرده و بعد سؤال اینکه کجاست آنکه این مصائب را مرتفع می‌سازد و پایان آیه خطاب به پروردگار است که او را با صفتی و یا اسمی از اسماء الهی می‌ستاید: «قد احترق المخلصون من نار الفراق این تشعشع انوار لقائک یا محبوب العالمین.» «قد ارتفع نباح الکلاب من کلّ الجهات این غضنفر غیاض سطوتک یا قهار العالمین.» «قد غرق البهاء فی بحر البلاء این فلک نجاتک یا منجی العالمین.»<sup>۱</sup>

در قسمت دوم لوح خطاب مقام غیب الهی به هیکل بشری جمال مبارک است که پس از شنیدن ندای آن حضرت، برودت و سردی عالم را موجب حرارت بیان جمال مبارک و ورود بلا را مورث تجلی صبر

اسم اعظم اعلام می فرماید: «ان یا قلم الاعلی قد سمعنا ندائك الاحلی من جبروت البقاء ان استمع ما ينطق به لسان الكبرياء یا مظلوم العالمین... بک ارتفع علم الاستقلال علی اعلی الجبال و تموج بحر الافضال یا وله العالمین.»<sup>۲</sup>

در قسمت سوّم مجدداً جمال مبارک پس از دریافت پیام الهی خطاب به حقیقت مطلق خداوندی بیان می دارند که ای محبوب من ندای تو را شنیدم. رخم از حرارت بلا و همچنین کلمات پر انوار تو افروخته گردید. به وفا در میدان فدا قیام نمودم و به رضای تو ناظرم: «قد سمعت ندائك یا محبوب الابهی اذ انار وجه البهاء من حرارة البلاء و انوار كلمتك النوراء و قام بالوفاء فی مشهد الفداء ناظراً رضائك یا مقدر العالمین.»<sup>۳</sup>

چهار سطر آخر لوح خطاب به جناب آقا سید علی اکبر دهجی از مؤمنین اولیه امر مبارک است. این نفس بسیار ممتاز و مقدّس مورد نهایت محبت و عنایت جمال مبارک بود. چندین بار به محضر حضرت بهاء الله مشرف شد. الواح متعدّدی به افتخارش نازل گردیده که از جمله لوح احتراق است که در اواخر سال ۱۸۷۱ م در جواب عریضه ای که از ایران به حضور مبارک ارسال داشت نازل گردید. در این قسمت می فرمایند که اگر بندگان الهی آن را بخوانند و در مضامین آن تفکر کنند در هر رگی از رگ های آنان آتشی افروخته خواهد شد که همه عالمیان را مشتعل خواهد کرد: «لو یقرئه العباد طراً و یتفکرون فیہ لیضرم فی کل عرق من عروقهم ناراً یشتعل منها العالمین.»<sup>۴</sup>

اگرچه این لوح مبارک در عکاً نازل گردیده ولی سابق مربوط به صدمات و بلاهای وارده به جمال مبارک و امر بهائی از اولین ایام ظهور حضرت ربّ اعلی تا قیام جمال مبارک به تبلیغ امر الهی شروع گردید. در سال سوّم از ظهور حضرت ربّ اعلی نخستین بار حضرت بهاء الله در طهران به زندان افتادند، در مازندران به دستور میرزا تقی خان حاکم آمل پاهای مبارک را به چوب بستند و به قدری زدند که از پاهای مبارک خون روان گردید. بد نیست بدانیم وقتی می خواستند میرزا یحیی را تنبیه کنند هیکل مبارک خواستند که خودشان به جای او نیز مورد زجر و عذاب واقع گردند.<sup>۵</sup>

می دانیم که در سنّه تسع حضرت بهاء الله در سجن انتن طهران مصاعبی تحمّل فرمود که آثارش تا پایان حیات در هیکل مبارک نمودار بود.

هجرت از طهران به بغداد با عائله مبارک و اطفال خردسال خود مصیبتی فراوان بود که نفس مظهر امر تحمّل فرمود. در بغداد مصائب تازه رخ نمود به نحوی که هیکل اطهر به فرموده مبارک «از جان و آنچه متعلق به او گذشته فرداً و واحداً هجرت اختیار» فرمود به قسمی که «جمع در غربت»<sup>۶</sup> ایشان گریستند. باز هم می دانیم مسبب اصلی این بلاها میرزا یحیی بود.

در اسلامبول و بالاحصّ در ادرنه مخالفت دو سلطان مقتدر ایران و عثمانی و وزرا و سفرا و عمالشان بس نبود، حسادت و بغضا و تقنین و فساد یحیی و اعوانش کبد جمال ابهی و قلوب مؤمنین و مظلومین را می گذاخت.

وقتی مقرّ جمال ابهی سجن عکّا شد محن و آلام جدید احاطه کرد. شرح حوادث حزن‌انگیز قشله عسکریّه و مظالم وارده بر هیکل مبارک خود کتابی مفصل است. در پی این مصائب وقوع شهادت حضرت غصن اطهر خود حادثه‌ای جانگداز بود.

پس از این واقعه گرچه شدت نظارت مأموران عثمانی کاهش یافته بود ولی تفتین و فساد یحیی و اعوانش همچنان ادامه داشت. سید محمد اصفهانی، میرزا رضا قلی تفریسی و آقا جان بیک کج کلاه چنان آتش فتنه و فساد افروختند که به فرموده مبارک «علی شأن لا یحصیه القلم و الیّان»<sup>۷</sup> قلم و بیان آن را احصاء نتواند.

لوح مبارک احتراق در ببحوچه نزول بلایای لاتحصی بر جمال قدم نازل گردید. نزول این لوح با توجه به قرائن موجود در لوح استنطاق در فاصله ماه‌های رجب تا ذی‌القعده سنه ۱۲۸۸ هـ ق (۱۸۷۱ م) بوده است.

جالب است که بدانیم از ۳۴ آیه استغاثه و ذکر بلایا در این لوح مبارک فقط ۱۰ آیه مربوط به بلایا و مصائب وارده به شخص جمال قدم است که به اسامی بهاء، مظلوم، عبد، وجه امر، مطلع اسم رحمن و غلام نامیده شده‌اند و ۲۴ آیه دیگر مربوط به اجبائی است که گرفتار وساوس شیطان شده و باب لقا بر وجهشان بسته شده است. فی المثل در مورد مصائب یاران می‌فرمایند (ترجمه به مضمون):

مخلصون از نار فراغ در احتراقند. یا

مقرّبان در تاریکی هجران سرگردانند. یا

دست رجا به آسمان فضل و عطا بلند است.

در باره محن و بلایای وارده به هیکل مبارک می‌فرمایند:

احزان مطلع اسم رحمان را اخذ کرده است.

مشرق آیات در سبحات اشارات گرفتار آمده.

مظهر الهی از بیان ممنوع گردیده.

و در خصوص شرارت و ظلم اعدا می‌فرمایند:

مشرکان به اعتساف قیام کرده‌اند.

مناققان به گردنکشی پرداخته‌اند.

وساوس شیطان احاطه نموده است.

لازم به تذکر است که گرچه متن لوح احتراق در بیان مصائب و بلایای وارده بر مظهر امر و اجبائی مؤمنین و نیز استمداد از نصرت حضرت ربّ العالمین نازل شده است ولی به استناد بیان و تأکید جمال قدم جزای ظالمان و ناقضان قهر الهی است و نه گرفتن انتقام توسط دوستان. حضرت بهاء‌الله به صریح بیان انداز فرمودند که احباب به هیچ وجه مأذون به نزاع و جدال با اهل نفاق نبوده و نیستند. می‌فرمایند:

«بگو ای دوستان، لعمرالله جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک دماء و اعمال خبیثه کلّ نهی شده نهیاً عظیماً فی کتابه العظیم. بلی، از قبل بعضی بیانات... از قلم مطلع نور احدیه نازل شده مثل آنکه در یک مقام فرموده قد طالت الاعناق بالئفّاق این اسیاف انتقامک یا قهار العالمین. مقصود از امثال این عبارات اظهار کثرت خیانت معرضین و منکرین بوده. ظلم معتدین به مقامی رسیده که کلّ دیده و شنیده‌اند. باری، قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن اعظم مشرق و ظاهر است ابداً اراده جمال قدم نزاع و جدال و ما یتکدّر به القلوب نبوده و نیست.»<sup>۸</sup>

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: «فانظر ثم اذکر انا نهینا الكلّ من سفک دماء... قد بلغت الشّوة الی مقام نطق بغتة قلم الاعلی قد طالت الاعناق بالئفّاق این اسیاف انتقامک یا ملیک العالمین. فلما نزلت الآیات اضطربت الاشیاء لذا اخذنا زمام القهر بسطان من عندنا.»<sup>۹</sup> و در یکی از الواح می‌فرمایند جمال قدم «... از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلا یای لاتحصی فرموده تا کلّ را به مدینه باقیه ابدیه کشاند.»<sup>۱۰</sup>

باید دانست که رحمت و عنایت حقّ حتّی از بندگان ناهلش منقطع نمی‌شود. ملاحظه می‌شود که با همه اعراض و عداوتی که ازل نسبت به جمال ابهی داشت و حتّی دست به مسمومیت حضرت بهاء‌الله زد و جناب سلمانی را به قتل مظهر الهی تشجیع و تشویق کرد با این همه باز هم در کتاب مستطاب اقدس با نهایت محبّت او را نصیحت می‌فرمایند و به توبه و انابه دعوت می‌کنند.

حضرت عبدالبهاء با همه شرارت‌هایی که میرزا محمد علی و اعوان و انصارش مرتکب شدند فرموده‌اند بارها شده که سرب‌ی شام زمین گذاشتیم ولی حتّی یک روز سورات خانه محمد علی دیر نشد. ولی چه می‌شود کرد وقتی عشق چشم حقیقت بین را کور می‌کند عاشق به خلاف رضای محبوب به کاری دست می‌زند که تصوّر می‌کند معبود خود را محفوظ نگاه می‌دارد. چنانچه بعضی از یاران نادان خود را اشتباهاً مظهر «اسیاف انتقام مهلک العالمین» فرض کردند و به خیال خود از نفوسی که جمال ابهی را در دریای بلا غرقه ساختند انتقام گرفتند و از محبوب خویش دفع شرّ کردند.

ولی متأسفانه این عمل باعث شد تارنج و ملال جمال ابهی به مراتب افزایش یافت تا جائی که مظهر امر الهی فریاد زد: «لیس ذلّتی سجنی لعمری انه عزّ لی بل الذلّة عمل احبّائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم.»<sup>۱۱</sup>

قصه پر غصه بعدی را همه شنیده‌ایم. مقامات دولت عثمانی در موقع سرگونی جمال ابهی به سجن اعظم عکا، دو نفر از همدستان میرزا یحیی را همراه بهائیان به عکا فرستادند. این دو نفر یکی سید محمد اصفهانی خصم لدود امر مبارک و شیطان رجیمی بود که از ایام بغداد میرزا یحیی‌ای مذذب و ریاست طلب را وسوسه می‌کرد. و دیگری آقا جان بیگ کج‌کلاه (اهل سلماس آذربایجان) افسر سابق توپخانه

ارتش عثمانی بود که گویا ازل به او وعده فرمانداری قسمتی از ایران را داده بود و او را به لقب فاتح عراق ملقب کرده بود.

در ادرنه یکی از زوجات میرزا یحیی، به نام بدری جان یا بدر جهان، از ازل جدا شد و به حضرت بهاء الله پناه آورد و چون اقامتش در ادرنه صلاح نبود به برادرانش میرزا نصرالله تفریسی و میرزا رضا قلی تفریسی ابلاغ شد که برای بردن بدری جان به ایران به ادرنه مسافرت نمایند. میرزا نصرالله که نفس مقدس مؤمنی بود به علت بیماری در ادرنه صعود نمود و میرزا رضا قلی و خواهرش به همراه اصحاب به عکا تبعید شدند.

اما اعمال میرزا رضا قلی به حدی شنیع بود که برادر مؤمنش میرزا نصرالله را نیز مشمئز می ساخت. به هر حال وی نیز با سید محمد و آقا جان کج کلاه همدست شد. شرارت ازلیان و آزار دشمنان آن قدر بالا گرفت که لوح مبارک «قد احترق المخلصون» از قلم اعلی نازل شد. در اینجا بود که بعضی از احبباً مخفیانه در صدد برآمدند تا به همه شرارتها پایان دهند. یکی از بهائیان عرب به نام ناصر که به حاجی عباس معروف بود از بیروت به قصد ساکت کردن ازلیان به عکا آمد که حضرت بهاء الله امر فرمودند بلا فاصله از عکا خارج شود. پس از اخراج حاج عباس عرب عده ای از اصحاب که اوضاع را غیر قابل تحمل می دیدند از حضور مبارک استدعا کردند اجازه فرمایند به آن اعمال شیطانی خاتمه دهند ولی جمال مبارک به آنان تذکر دادند که از هرگونه معامله به مثل و کینه جوئی و انتقام کشی جداً خودداری کنند.

ولی به هر حال هفت نفر از اصحاب تصمیم گرفتند اوامر اکید حضرت بهاء الله را نادیده بگیرند و مسجونین عکا را از شر وجود ازلیان آزادی بخشند. این هفت نفر که آقا حسین آشچی و آقا محمد علی سلمانی جزء آنان بودند سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه و میرزا رضا قلی تفریسی را به قتل رساندند.

پیش آمدهای پس از این واقعه را از متن لوح مبارک استنطاق می توان خواند:

«ساعت یازده از روز غوغا برخاست. مشاهده شد که پاشای بلد با جمیع عسکریه... بیت را احاطه نمودند و همچنین کل اصحاب را اخذ نمودند... در آن اثناء تلقاء وجه حاضر، فرمودند لا تلتفت الی ضوضائهم... غصن اعظم بین یدی حاضر و معروض داشتند که به باب حکومت خواسته اند. جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند... بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر و این عبد [میرزا آقا جان] را هم بردند. بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجاب رفته اند و آقا جان و سید محمد و رضا قلی را کشته اند... لیلۀ اولی حین صلوة عشاء بود که در مجلس پاشا تشریف بردند... در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند.»<sup>۱۲</sup>



توقف جمال مبارک در سرایه حکومت و اقامت اجباری در بیت شاوردی تا مراجعت به بیت عودی خمار جمعاً قریب هفتاد ساعت ادامه داشت. حضرت عبدالبهاء نیز در این مدت مسجون و شب نخست مغلول بودند.

گزارش مجلس استنطاق از جمال مبارک بسیار جالب است. وقتی از مسجون متهم به دادن دستور قتل، نام و موطنشان را سؤال می‌کنند می‌فرمایند: «أَنَّهُ أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ...» مجدّد که سؤال می‌شود می‌فرمایند: «لَا يَنْبَغِي ذِكْرَ الْأَسْمِ فَانظُرُوا فِي فِرْمَانَ الدَّوْلَةِ الَّتِي عِنْدَكُمْ.» بعد با کمال ملامت عرض نمودند خود شما بفرمائید. آنگاه حضرت بهاء الله در کمال هیمنه و اقتدار فرمودند: «اسْمِي بِهَاءِ اللَّهِ وَ مَسْكُنِي نُورٌ إِذَا فَأَعْرِفُوا.»<sup>۱۳</sup>

۲۵ نفر از احبّاء در آن حادثه گرفتار بند و زندان شدند و به جز مسؤولان واقعی که حبس آنها سال‌ها (قریب هفت سال) به طول انجامید بقیه پس از شش ماه که در خان شاوردی تحت نظر بودند آزاد شدند. در این اثناء معلوم شد دو نفر دیگر از ازیان به نام حسین علی کاشانی و حاجی ابراهیم کاشانی نیز کشته شده‌اند. پس از کشته شدن سید محمد و آقا جان و میرزا رضا قلی تفریسی و بازپرسی از احبّاء موضوع قتل این دو نفر بر ملا شد ولی گفته شده که این دو نفر در اثر ابتلاء به وبا مردند و برای اینکه مبادا دیگران را به قرنطینه منتقل کنند آنها را مخفیانه در یکی از اتاق‌های کاروانسرا دفن کردند. مأمورین دولتی اجساد آنها را از قبر خارج کرده و در کنار ازلی‌ها به خاک سپردند.

باز می‌گردیم به لوح احتراق و خطابات مندرج در آن. عنوان لوح «بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَمِ الْأَعْظَمِ» است که شبیه بسیاری از الواح مبارکه به نام ذات باری تعالی، ذات غیب منبع لایدرک با دو صفت اقدم و اعظم شروع شده است. سپس بلافاصله ذکر بلا یای متواتره آمده و سؤال از ضمیر مخاطب «ك»: «این اسیاف انتقامک یا مهلك العالمین.» «قد غرق البهء فی بحر البلاء این فلک نجاتک یا منجی العالمین.»<sup>۱۴</sup> بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که شخصیت‌های مذکور در این لوح مبارک اول ذات باری تعالی با صفات اقدم و اعظم است، سپس اظهارکننده یعنی هیکل ظاهری جمال اقدس ابهی و مخاطب یعنی روح قدس الاهی و در آخر یک شخص بشری یعنی جناب سید علی اکبر دهجی است.

در حقیقت این لوح مبارک یکی از مبانی مهم اعتقادی و فلسفی امر مبارک را در بردارد. می‌دانیم که دیانت بهائی ایمان به آفریدگاری را تعلیم می‌دهد که به کلی مجرد از همه موجودات عالم بوده و به همین جهت قطعاً ناشناس باقی می‌ماند. در عین حال خدائی را موجود می‌شناسد که خود را در همه عوالم و درخور فهم موجودات آن ظاهر و عیان می‌سازد و پس از آن سایر مخلوقات را می‌شناسد که به وسیله کلمه الله موجود گشته‌اند. از بین این موجودات نیز به فرموده حضرت بهاء الله: «انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود.»<sup>۱۵</sup> به عبارت دیگر موضوع مظهریت در این لوح مبارک به نحوی بدیع و زیبا مجسم شده است. لوح مبارک به نام ذات غیب منبع لایدرک یعنی عالم حق شروع می‌شود، محاوره و مکالمه بین مقام عنصری مظهر

ظهور و حقیقت فائضه مکنونه در ذات مقدّس او انجام می‌شود و با خطاب به جناب دهجی یعنی عالم خلق خاتمه می‌پذیرد و بدین صورت عالم حقّ و عالم امر و عالم خلق به یکدیگر پیوند می‌پذیرند. اما قسمت اعظم لوح مبارک مربوط به عالم امر و دو مقام الهی و بشری در نفس مظهر ظهور است. این مطلب در آثار حضرت نقطه اولی نیز مصرّحاً مذکور است که مظاهر الهی دارای دو مقام ربوبیت و عبودیت هستند.

تقسیم عوالم وجود به حقّ، امر و خلق در ادیان گذشته و امر حضرت نقطه اولی سابقه دارد اما تصریح و توضیح کامل آن در امر حضرت بهاء الله اعلام و ابلاغ گردیده است. مفهوم واسطه بین خدا و انسان در عرف بهائی به نحو تشبیه و استعاره "مظهر الهی" یا "ظهور الهی" یا به قولی "مظهر ظهور الهی" نامیده شده است. به موجب این نظریه مظاهر الهیه دارای شخصیت بشری بوده در عین حال محلّ ظهور اسماء و صفات خداوندی نیز قرار گرفته‌اند. البته به موجب آثار بهائی ظهور اسماء و صفات الهی "تجسم" ذات خداوندی و یا "حلول" خالق در موجودات محسوب نمی‌شود.<sup>۱۶</sup> چه ذات الوهیت از دخول و حلول و خروج در جسم فانی بشری منزّه و میرّی است. مظهر الهی همچون آئینه‌ای عاری از غبار، صفات الهی را در هیكل بشری خود منعکس می‌سازد ولی ضمناً این نکته مورد تأکید قرار می‌گیرد که این مظاهر الهی صرفاً یک بشر عادی خطا کار مانند سایر افراد بشر محسوب نمی‌شوند.

به عنوان جمله معترضه در موضوع مظاهر الهی که در عرف ادیان به خصوص رشته مذاهب سامی به نام‌های پیامبر، نبی، مشیت اولیه، کلمه الله، عقل کلّ، نقطه اولی و انسان کامل نامیده می‌شوند باید گفت که گرچه بلاشکّ و حدانیت الهی ریشه در کتاب عهد عتیق دارد ولی آنچه در سفر پیدایش عهد عتیق در موضوع خلقت آدم آمده است در دو داستان مختلف یکی متعلّق به یهوه و دیگری مربوط به الوهیم خدائی را مجسم می‌سازد که به انسان مقتدری شبیه است و گاه خوشحال می‌شود و گاه خشم می‌گیرد، اگرچه در هماوردی با دیگران همیشه غالب است ولی در بعضی مواقع به خصوص در کشتی ممکن است برنده نباشد.

در دیانت حضرت مسیح، پس از یهوه و الوهیم، پدر آسمانی جایگاه خود را در مقام خدائی مستحکم می‌سازد. این خدا که قبلاً فرزند یا فرزندانی به نام یعقوب و اسرائیل داشته است اکنون فرزند دیگری به نام عیسی دارد. چندی نمی‌گذرد که در مورد مقام این پدر و فرزند اختلاف پیدا می‌شود. ناستیک‌ها و عرفای مسیحی به یکباره خدا را از مقام خالقیت عالم معزول می‌کنند و مسیح مجسم و صلیب شدن او را ظاهری می‌دانند. شمعون مجوسی خود را به تنهائی مظهر پدر، پسر و روح القدس می‌خواند و عده‌ای نیز بدو می‌گروند. آرتمیسی عیسی مسیح را فقط یک انسان عادی می‌شناسد. سابلوس می‌گوید خدا اول چون پدر، سپس چون پسر و بعد چون روح القدس خود را ظاهر ساخت. آریوس عقیده داشت مسیح به طور کامل خدا نیست. شورای نیقیه که با حکم امپراطور روم تشکیل گردید با حضور ۳۰۰ اسقف اعتقاد نامه‌ای نوشت که مسیح مولود است نه مخلوق و از ذات پدر به وجود

آمده است. کلیسای انطاکیه اعلام کرد که کلمه خدا جای روح بشری مسیح را گرفت ولی جنبه بشری مسیح از اهمیت بسیاری برخوردار است. کلیسای روم به این عقیده پافشاری می‌کرد که مسیح هم دارای جنبه الهی است و هم دارای جنبه بشری. شورای قسطنطنیه، شورای افسس و شورای کالسیدون هر سه اعلام کردند که مسیح هم انسان کامل است و هم خدای کامل. و این بحث هنوز که هنوز است ادامه دارد. در اسلام گرچه از نظر قرآن کریم الله که در جاهلیت یکی از خدایان غیر مجسم بود به عنوان تنها خدای ذات غیب منبع لایدرک که لم یلد و لم یولد است معرفی و از پیامبر خدا به عنوان بشری مثل سایرین که فقط از جانب الله به او وحی می‌رسد یاد شده ولی بعضی فلاسفه اسلامی با توجه به سایر آیات قرآنی و احادیث و اخبار چه از رسول خدا و چه از ائمه اطهار و یا صحابه، حضرت ختمی مرتبت رانور محمدی، اول صادر از حق و خالق سایر موجودات دانستند.

در امر بهائی، چه در بیانات حضرت ربّ اعلی و چه در الواح نازله از یراعه جمال اقدس ابهی به صراحت به سه عالم حق، امر و خلق یا عالم ملکوت (ذات غیب منبع لایدرک)، عالم امر (مظاهر مقدسه الهیه) و عالم خلق (موجودات سائره) اشاره شده است. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «فسبحانک من ان تشیر بذکر او توصف بثناء او باشارة لان کلّ ذلک لم یکن الا وصف خلقتک و بعثت بامرک و اختراعک و کلّمنا یدکرک الذّاکرون او یرجّ الی هواء عرفانک العارفون یرجعن الی النّقطة الّتی خضعت لسطانک و سجدت لجمالک و ذوّتت بحرکة من قلمک...»<sup>۱۷</sup>

بیانات فوق خدائی را توصیف می‌نماید که با همه علاقه‌ای که به توجه به او وجود دارد، چیزی در باره او دانسته نمی‌شود و همه صفات خداوندی به مظهر امر او راجع می‌گردد. در حقیقت شناخت این مظاهر مقدسه یا به فرموده جمال اقدس ابهی «مشارق وحی و مطالع امر» که قائم مقام ذات الهی در عالم امر و خلق هستند اول پایه الهیات بهائی است و به این طریق شاید بتوان عقاید مذهبی بهائی را نوعی شناخت خدا به وسیله انسان کامل دانست زیرا شناخت ذات غیب منبع ممتنع و محال است.

قبلاً به یکی از آثار جمال مبارک به اسم لوح استنطاق اشاره شد. این لوح مبارک که به مثابه تعدادی از آثار جمال قدم از لسان خادم الله نگاشته شده قریب ۲۰ صفحه و بسیار مفصل است. در ابتدا خطبه‌ای عربی زیر عنوان: «قوله تبارک و تعالی بسم ربنا الامنع الاقدس الاعز الابهی» شروع می‌شود که پس از حمد و تسبیح ذات باری تعالی، مقامات بلند اعلائی مظهر الهی با رجوع به بیانات حضرت ربّ اعلی استدلال می‌شود. سپس از لسان خادم الله ذکر سختی‌ها و مشقات اوائل ورود جمال قدم در سجن عکا و اعمال ناشایسته مدعیان محبت در عراق و ادامه آن تا سجن اعظم و نصایح جمال ابهی که شاید متنبه شوند ذکر می‌گردد که با وجود این در قلوب آنان اثری نداشته است.

در قسمت بعدی این لوح مبارک از اعمال و افعال شنیعه سید محمد و آقا جان و رضا قلی تفریسی شمه‌ای بیان می‌فرمایند و اینکه این اعمال سبب گردید که «جمال قدم در بیت عاکف و امر به سد باب از کل فرمودند.»<sup>۱۸</sup>

در این اثر شرح واقعه احضار مظهر امر الهی به سرایه حکومتی و بازجوئی و بازپرسی از جمال مبارک مفصلاً شرح داده شده و به همین جهت این اثر به نام لوح استنطاق معروف گردیده است. در این اثر مبارک علاوه بر شرارت‌های ازلی‌ها و بازجوئی و استنطاق از جمال مبارک مسائل و موارد مهم دیگری نیز مذکور گردیده که خود محتاج به تشریح مفصل است.

### یادداشت‌ها

- \* این مقاله در دوره بیست و سوم مجمع عرفان در مدرسه بهائی لوهلن (میشیگان - آمریکا) در اکتبر ۱۹۹۹ عرضه شده است.
- ۱- لوح مبارک احتراق، نفحات فضل، جلد دوم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۵ ب، ۱۹۸۸ م)، صص ۷، ۹.
  - ۲- ایضاً، صص ۱۰، ۱۱.
  - ۳- ایضاً، ص ۱۱.
  - ۴- ایضاً، ص ۱۲.
  - ۵- مثل این است که مقزّر گردیده بود از اول امر میرزا یحیی سبب و علت بسیاری از آلام وارده بر هیکل مبارک باشد.
  - ۶- لوح مریم، مانده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، جلد ۴، ص ۳۳۰.
  - ۷- لوح استنطاق، مانده آسمانی، جلد ۴، ص ۲۳۴.
  - ۸- آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب)، جلد ۶، صص ۳۰۲-۳۰۳.
  - ۹- عبارت لوح مبارک از کتابچه خطی نقل شده است.
  - ۱۰- آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، جلد ۷، ص ۵.
  - ۱۱- منتخباتی از آثار حضرت بهله الله (لانگنهان: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۱ ب)، ص ۸۳.
  - ۱۲- لوح استنطاق، مانده آسمانی، جلد ۴، صص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹.
  - ۱۳- ایضاً، ص ۲۴۳.
  - ۱۴- لوح احتراق، نفحات فضل، جلد ۲، صص ۸، ۹.
  - ۱۵- آیات الهی (لانگنهان: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۸ ب)، جلد ۱، ص ۱۵۷.
  - ۱۶- این عقیده با نظر قاطبه مسیحیان که به تجسم و تجسد (incarnation) ذات الهی در هیکل عیسوی معتقدند متفاوت است.
  - ۱۷- منتخباتی از آثار حضرت بهله الله، ص ۱۱.
  - ۱۸- لوح استنطاق، مانده آسمانی، جلد ۴، ص ۲۳۵.

# مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت\*

منوچهر سلمان پور

لوح مبارک حکمت یکی از الواح مهمه صادره از یراعه جمال اقدس ابهی است که سلطان ظهور در عظمت شأن آن می فرمایند: «هذا لوح رقم فيه من القلم المکنون علم ماکان و ما یکون و لم یکن له مترجم الالسانی البدیع»<sup>۱</sup>

این لوح مبارک در لوحی از قلم اعلی به «لوح حکمت» تسمیه شده چنانچه می فرماید: «قد انزلنا من ملکوت بیانی فی لوح الحکمة»<sup>۲</sup> ولی در فهرست کتاب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله چاپ مصر به عنوان «لوح حکماء» مذکور گردیده است. این رُق منشور از کلک گهربار حضرت بهاء الله در مدینه عکا نازل گشته و تاریخ قطعی آن تاکنون معلوم نشده است. در متن لوح حکمت به نزول لوح سلطان ایران اشاره ای شده<sup>۳</sup> و بنابراین میرهن می گردد که این لوح منیع بعد از سال ۱۲۸۶ هجری قمری عز صدر یافته است.

## مخاطب لوح و شأن نزول آن

مخاطب لوح حکمت، آقا محمّد فرزند ملا احمد می باشد که در ۲۳ رمضان سنه ۱۲۴۴ هجری قمری در قریه نوفرست از توابع قائن به دنیا آمد. آقا محمّد پس از کسب مقدمات علم برای تکمیل فقه و اصول در ۱۷ سالگی به مشهد مقدّس رو آورد و سپس در سبزوار نزد حاجی ملا هادی سبزواری<sup>۴</sup> که از علمای عظام و فلاسفه بنام ایران و از جمله بهترین شارحان آثار ملا صدرای شیرازی بود تلمذ اختیار کرد و بعد به نجف اشرف توجه نمود و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری<sup>۵</sup> که مقتدای اهل تشیع جهان بود وارد

شد و مدارج علم و ترقی را طی نمود و از شیخ مرتضی انصاری که به شیخ اعظم مشهور است اجازهٔ اجتهاد به دست آورد. آقا محمد قائی در سال ۱۲۷۴ در مدینهٔ بغداد به شرف لقای جمال قدم مشرف گردید و از محضر انور در بارهٔ اسرار خلقت سؤال نمود و اجوبهٔ کافیه استماع کرد و به سرِّ مقام مظهر ظهور آگاهی یافت و به ایران بازگشت. طلعت ابهی در این لوح غزّاء به اولقب "نبیل اکبر" عطا فرمودند.

## طبع و نشر لوح

این لوح منبع نخستین بار در مجموعه‌ای از آثار حضرت بهاء الله که کتاب اقدس را نیز شامل می‌شد و به "اقدس بزرگ" معروف است توسط میرزا محمد علی غصن اکبر در چاپخانهٔ ناصری به تاریخ محرم ۱۳۱۴ قمری در بمبئی به چاپ رسید (صفحات ۱۷۸ الی ۱۹۰). بعداً الواح کتاب مزبور ضمن مجموعه‌ای تجدید چاپ شد و به کتاب آثار قلم اعلیٰ جلد ۲ معروف گشت و لوح حکمت در صفحات ۱۳۰ الی ۱۴۲ این اثر به طبع رسید. لوح حکمت دیگر بار ضمن کتابی تحت عنوان مجموعهٔ الواح مبارکهٔ حضرت بهاء الله در سنهٔ ۱۳۳۸ قمری به همت محیی الدین صبری کردی سنندجی کانیمشکانی در مطبعهٔ سعادهٔ در قاهره در صفحات ۳۷ الی ۵۳ به زیور طبع در آمد و همچنین در کتابی به عنوان مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده توسط لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی در آلمان در سال ۱۳۷ بدیع صفحات ۸۰-۹۱ به چاپ رسید و ترجمهٔ انگلیسی همین مجموعه در سنهٔ ۱۹۷۸ میلادی چاپ و منتشر گشت و توسط مؤسسات مطبوعاتی بهائی در کشورهای جهان تجدید چاپ شد. ترجمهٔ فرانسوی لوح مزبور نیز به همت مسیو هیپولیت دریفوس تهیه و در دورهٔ میثاق به طبع رسید.

## مواضع اساسی لوح

این لوح عظیم سرشار از مطالب مهمه و حقایق مکنونه و نصایح مشفقانه‌ای است که هر فقرهٔ آن درخور بحث و تحقیق دقیق می‌باشد و ما در این و جیزه بدایتاً مسألهٔ حکمت را از دو جنبهٔ نظری و عملی با جانب اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم و قسمتی از بیانات مبارکه در این زمینه را مذکور داشته، آنگاه رشتهٔ کلام را به موضوع خلقت کشانده، و سپس شرح کوتاهی در بارهٔ حکمائی که نامشان از قلم عزّ در این لوح منبع مذکور گردیده است بیان خواهیم نمود.

## حکمت چیست؟

حکمت در لغت به معانی مختلفی آمده است از جمله دانائی، فرزانهگی، معرفت، علم، بردباری، راست گفتاری، سخن استوار، درستکاری، عدل و داد، حقیقت هر چیزی، کلام موافق حق، سبب و دلیل، سخن به جای گفتن، حزم و احتیاط و اعتدال. حکماء مبنای حکمت را بر دو پایهٔ اساسی استوار داشته‌اند یکی نظری و علمی و دیگری اخلاقی و عملی. حکمت نظری اصولاً شامل مباحث علمی حکمت است و

مسائل اخلاقی و تدبیر منزل و سیاست مدن از مقولات حکمت عملی است.

حکمت نظری: علمای یونان حکمت را به فلسفه (philosophy) تعبیر نموده‌اند که در زبان یونانی از دو کلمه phylos یعنی دوستدار و sophos یعنی حکمت، ترکیب شده و "دوستدار حکمت" معنی گرفته است. حکمت از دیدگاه قدماء دانستن همه چیزها و مجموعه علوم و معارف بشری است و به تعبیر خاص به فلسفه اطلاق می‌شود که عبارت از علم به حقایق موجودات است. خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف حکمت می‌گوید: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید.»<sup>۶</sup>

حکمت عملی: در این مبحث از خصائل و فضائل انسانی سخن به میان می‌آید و موارد ترقی و تعالی بشری و اصول لازم از برای بهبود روابط عمومی مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد. به منظور بررسی این دو جنبه به شرح جامعی که از لسان عظمت در تفسیر یکی از آیات قرآنی نازل و متضمن مفاهیم مختلفه حکمت می‌باشد توجه می‌نمائیم قوله الکریم:

«در ما انزله الرحمن فی الفرقان تفکر نما قوله تعالی "و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً". بعضی برآنند که مقصود از این حکمت احکام الهیه است که در کتاب نازل و برخی برآنند که این حکمت علم طب است و هر نفسی به آن فائز شد به خیر کثیر فائز است چه که این متعلق به انسان است و علم ابدان و این علم اشرف از سائر علوم است چنانچه از قبل لسان حکمت به این کلمه علیاً نطق فرموده: "العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان." [دانائی بر دو پایه استوار است یکی دانش جسم و دیگری دانش دین] علم ابدان را در کلمه مبارکه مقدم داشته و فی الحقیقه مقدم است چه که ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود لذا آنچه سبب و علت حفظ و صحت و سلامتی وجود انسان است مقدم بوده و خواهد بود و این فقره واضح و مشهود است. و بعضی برآنند که حکمت معرفت حقائق اشیاء است که هر نفسی به این مقام فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و حزبی برآنند حکمت عمل بما یتتفع به الانسان است، هر که به این مقام موفق شود او دارای خیر کثیر است و جمهوری برآنند که حکمت آن است که انسان را از ما یدله حفظ می‌نماید و بما یرعزه هدایت می‌کند و شرذمه‌ای برآنند که حکمت علم معاشرت با خلق است و مدارای با عباد علی شأن لا یتجاوز حد الاعتدال و بعضی گفته‌اند که حکمت علم الهیات است که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته‌اند حکمت علم جواهر و اعراض است و همچنین علم هیئت و امثال آن و برخی گفته‌اند حکمت علم به معاش است در دنیا و شرذمه‌ای فائزند بر اینکه حکمت علم به اصول است و نفوسی برآنند که حکمت در شئون عدل است و آن اعطاء کل ذی حق حقه بوده و خواهد بود و برخی برآنند که علم اکسیر است، هر نفسی به آن فائز شد به خیر کثیر فائز است و بعضی برآنند که علم هندسه و امثال آن است و هر حزبی هم به قدر ادراک خود

برهان و دلیل از برای هر یک از آنچه ذکر شد گفته‌اند که اگر به تفصیل این مقامات ذکر شود بر کسالت بیفزاید. سبحان من نطق بهذه الكلمة العلیا. رأس الحكمة مخافة الله چه مخافة الله و خشية الله انسان را منع می‌نماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسان است و تأیید می‌نماید او را بر آنچه سبب علو و سمو است.<sup>۷</sup>

و در مقامی دیگر می‌فرماید اساس حکمت اقرار و اعتراف به آنچه از سماء مشیت نازل گردیده است زیرا مایه استحکام بنیاد سیاست و وسیله حفظ عالم و نجات امم می‌باشد قوله الافخم: «قل اول الحكمة و اصلها هو الاقرار بما بينه الله لان به استحکم بنیان السياسة التي كانت درعاً لحفظ بدن العالم. تفكروا لتعرفوا ما نطق به قلمي الاعلى في هذا اللوح البديع.» و نیز می‌فرماید: «ان اس الحكمة و اصلها من الانبياء و اختلفت معانيها و اسرارها بين القوم باختلاف الانظار و العقول.»<sup>۸</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز در تعریف حکمت می‌فرماید: «حکمت عبارت از اطلاع به حقایق اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه به حقایق اشیاء ممکن نیست جز به حکمت الهیه.»<sup>۹</sup>

از بیانات مبارکه فوق چنین مستفاد می‌شود که حکمت نظری مشتمل بر علم طب، معرفت حقایق اشیاء، علم الهیات، علم جواهر و اعراض، علم هیات، علم حیات، علم اصول، و شؤونات عدل و علم هندسه است در حالی که حکمت عملی علم معاشرت با خلق و مدارای با عباد، علمی که انسان را از ذلت برهاند و به عزت هدایت نماید، علمی که انسان از آن سودمند شود و کشور و سیاست از آن بهره‌مند گردد می‌باشد.

### انبیای الهی مؤسسين حکمت‌اند

یکی از مسائل کلی که مورد اختلاف بین علماء و مورخین شرق و غرب قرار گرفته آن است که فلسفه و حکمت و بلکه دانش و تمدن در کجا و چگونه آغاز گردیده است. الهیون معتقدند که با ظهور مظاهر الهی و انتشار تعالیم روحانی و مبادی رحمانی که پیامبران به انجمن عالم ارزانی داشته‌اند تمدن در بین بشر ریشه افکنده و بنیان دوستی و اخوت برپا شده و بنیاد علم و دانائی مرتفع گشته است. حضرت بهاء الله در تأیید این مطلب می‌فرماید: «دانائی از نعمت‌های بزرگ الهی است تحصیل آن بر کل لازم. این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده.»<sup>۱۰</sup> و حضرت عبدالبهاء در تفسیر و تبیین این موضوع می‌فرماید قوله العظیم:

«ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدنیّت و معارف نافعۀ عمومیۀ بشریه است و اگر به نظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیۀ در مدلول این چند کلمۀ مبارکه داخل قوله تعالی: «و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین.»<sup>۱۱</sup> و همچنین می‌فرماید: «ولکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و



قلم اعلیٰ در این لوح کریم پس از توضیح آنکه مقصد اصلی مظاهر ظهور از تشریح احکام و وضع قوانین اعظم و اساس اقوم، هدایت ملل و امم بوده به کمال و وضوح بیان می‌فرمایند که این وجودات مقدسه دارای علم لدنی‌اند و نیازی به کسب دانش دنیوی نداشته و ندارند. لسان به فطرت می‌گشایند و وقایع و حوادث زمانه و شؤونات مختلفه چون آئینهٔ مجلانی در مقابل وجه منیرشان روشن و آشکار است.<sup>۱۳</sup> و در وصف بینش و دانش مظاهر مقدسه می‌فرمایند که هرگاه اراده نمایم شرح قطعه‌ای از قطعات عالم را بیان نمائیم هر آینه برای ما سهل و آسان خواهد بود.<sup>۱۴</sup>

### فلاسفه و ادیان الهیه

یکی از مواضع مهمه‌ای که جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک بیان فرموده‌اند مسألهٔ اذعان فلاسفه حقیقی به وجود آفریدگار یگانه است که لسان به عظمت و سطوت باری تعالی گشوده‌اند و او را انکار ننموده‌اند لکن برخی از شرف و منقبت عرفان حضرت واجب الوجود محروم مانده‌اند، قوله المنیع: «انَّ الفلاسفة ما انكروا القدیم بل مات اكثرهم فی حصرة عرفانه كما شهد بذلك بعضهم ان ربك لهو المخبر الخیر».<sup>۱۵</sup> باید در نظر داشت که بین مورّخین شرقی و غربی در تعیین اسبقیت زمانی میان حکماء و فلاسفه خداپرست که به متألهین معروفند و فلاسفه طبیعی اختلاف نظر کلی وجود دارد و اینکه آیا فلسفه و حکمت در ابتدا از پیامبران سرچشمه گرفته و یا فلاسفه خود منشأ و مبدع علم و فضل‌اند، اتفاق نظری نیست. مورّخین شرقی معتقدند که فیثاغورث فلسفه الهی را در مصر آموخته و از نظریات انبیای اسرائیل پیروی می‌کرده است.<sup>۱۶</sup> در حالی که مورّخین غربی به مانند دیوجنس لاریتوس این نظریه را مردود شمرده و می‌گویند فیثاغورث در دورهٔ شصتمین المیپاد یعنی در ۵۳۰ الی ۵۴۰ قبل از میلاد می‌زیسته است.<sup>۱۷</sup> حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که حکماء امروزی حکمت را از فلاسفه اولیه که در تأسیس بنیان حکمت و صنایع در عالم مدخلیت کلیه داشته‌اند به دست آورده‌اند و قدماء و حکماء علوم را از کثر نبوت کسب نموده‌اند زیرا پیامبران مطالع حکمت و مظاهر اسرار ربانیه‌اند.<sup>۱۸</sup> حضرت عبدالبهاء نیز در شرح و تفصیل این مطلب می‌فرمایند که: «ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویّه و ظاهریهٔ انسان و مشرق اقتباس مدنیّت و معارف نافعۀ عمومیّه بشریه است».<sup>۱۹</sup>

### تجلی نور حکمت در نقاط مختلفهٔ عالم

از جمله مسائلی که حضرت بهاء‌الله در این لوح منبع بدان اشاره فرموده‌اند آن است که خداوند کریم، ظهور و بروز علم حکمت را به منطقه و یا اقالیم خاصی اختصاص نداده بلکه به فضل و رحمت قدیمه، نور حکمت را در انحاء مختلفهٔ گیتی مشرق و لائح فرموده‌اند و آفتاب دانائی بلازوال تابنده و درخشان

است و بزوغ و سطوعش در وقت معین به اراده‌ی حیّ قدیر در آسمان یکی از اقالیم جهان روشن و منیر می‌گردد قوله البدیع: «أنا قدّرنا لكلّ ارض نصیباً و لكلّ ساعة قسمه و لكلّ بیان زماناً و لكلّ حال مقالاً فانظروا اليونان أنا جعلناها كرسى الحكمة فى برهة طویلة فلما جاء اجلها ثلّ عرشها و كلّ لسانها و خبت مصابيحها و نكثت اعلامها كذلك نأخذ و نعطي، ان ربك لهو الآخذ المعطى المقدر القدیر.»<sup>۲۰</sup> و همچنین لسان شفقت متذکر می‌گردند که خداوند مهربان حکمائی را که اقوالشان در ترقی و تعالی عالم بشریت مفید بوده مشمول عنایت خود قرار داده و تأییدشان فرموده چنانچه می‌فرماید: «أنا نحبّ الحكماء الذین ظهر منهم ما انتفع به الناس و ایدناهم بامر من عندنا انا کنا قادرین.»<sup>۲۱</sup>

## مسأله خلقت

موضوع بدایت خلقت و اسرار آن از مباحث علم حکمت است و علماء و حکماء در ازمنه مختلفه در این زمینه به تفرّس و تفحص پرداخته و نظریات گوناگونی اظهار داشته‌اند. گروهی عناصر اربعه و جمعی عناصر شش‌گانه را مبنای خلقت می‌دانند و بعضی به اصالت وجود معتقد و برخی اصالت ماهیت را توصیه می‌نمایند. هنگامی که نبیل اکبر برای اولین بار در کاظمین به حضور جمال اقدس ابهی تشرّف حاصل نمود هیکل اقدس مطالبی در باره اسرار خلقت و ایجاد ممکنات بیان فرمودند. از نبیل اکبر منقول است که جواهر گفتار حکمای اولین و آخرین در جنب آن مطالب، حکم الفاظ یاوه کودکان را داشت.<sup>۲۲</sup> حضرت بهاء الله در این لوح عظیم مسأله بدایت خلقت را مورد بحث قرار داده و مواضع مختلفه آن را به شرح ذیل توضیح می‌دهند:

اولاً - کلمه الله علت خلق ممکنات بوده و خلقت با کلمه الهیه به وجود آمده و از حرارتی تکوین یافته که از امتزاج فاعل و منفعل احداث گردیده است و کلمه الله مبتنی بر عناصر اربعه معروفه نبوده و در هیات طبیعت و جوهر، ظهور نمی‌نماید و مقدّس از اسطقسات عوالی است و به فرمان آفریدگار یکتا تجلی نموده است.<sup>۲۳</sup>

ثانیاً - آنچه در کتب مقدّسه قبل نیز در باره بدایت خلقت تصریح گردیده صحیح و متین است زیرا از جانب خداوند بیان شده و پروردگار عالمیان از آغاز بوده و عالم ایجاد به اراده او از ازل به وجود آمده است.<sup>۲۴</sup>

ثالثاً - حضرت بهاء الله با بیان دلایل عقلانی انظار را متوجّه نحوه ایجاد عالم خلقت نموده و بیان می‌فرماید که عالم وجود را نهایی نیست و هر لحظه و آنی وقایع جدیده در آن ظاهر و هویدا می‌گردد و البته به دست خالق توانائی ساخته شده چه که هر امری را آغازی و هر بنائی را سازنده ایست.<sup>۲۵</sup>

رابعاً - عالم کون مظهر اسم مبتعث<sup>۲۶</sup> و مکون<sup>۲۷</sup> الهی است که ظهورات و بیروزیات آن به علل مختلفه، متفاوت است و دلالت بر تجلیات اراده و تقدیر و مشیت امکانه دارد.<sup>۲۸</sup>

لوح حکمت شامل ارکان قویّه و اُسس اصلیه و تعالیم الهیه و هدایت‌های سامیه حضرت بهاء‌الله از برای ایجاد وحدت و یگانگی و الفت و تفاهم حقیقی و ترقّی و تعالی در هیأت جامعه و وصول نفوس بشری به مدارج عالیّه اخلاقی و معنوی در پهنه گیتی است. نکاتی از این نصایح مشفقانه و بیانات متعالیه که نمونه بارزی از جمال و فصاحت و کمال و درایت است و از وجوه سامیه حکمت عملی به شمار می‌آید، به مثابه امثله مشهوره در شرع اکرم به ثبت رسیده و منهجی رفیع از برای صحّت و سلامت اخلاقی و اجتماعی است. ذیلاً رؤوس اصلیه بیانات مبارکه رازیب این اوراق می‌نماید.

اول - هدایت‌های مبارکه خطاب به نبیل اکبر

«لا تنظر الی الخلق و اعمالهم بل الی الحقّ و سلطانه انه یدکرک بماکان مبدء فرح العالمین.»<sup>۲۹</sup>

«کن هبوب الرّحمن لاشجار الامکان و مرتبها باسم ربّک العادل الخیر.»<sup>۳۰</sup>

«افرغ جهدک فی احقاق الحقّ بالحکمة و البیان و ازهاق الباطل عن بین الامکان.»<sup>۳۱</sup>

«کن مبلغ امر الله ببیان تحدث به النّار فی الاشجار و تنطق انه لا اله الا انا العزیز المختار.»<sup>۳۲</sup>

دوم - نصایح الهیه خطاب به اهل عالم

«قل یا قوم دعوا الرّذائل و خذوا الفضائل.»<sup>۳۳</sup>

«کونوا قدوة حسنة بین الناس و صحیفة یتذکر بها الاناس.»<sup>۳۴</sup>

«من قام لخدمة الامر له ان یرصدع بالحکمة و یسعی فی ازالة الجهل عن بین البریة.»<sup>۳۵</sup>

«قل ان اتحدوا فی کلمتکم و اتفقوا فی رأیکم.»<sup>۳۶</sup>

«و اجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و غدکم احسن من امسکم.»<sup>۳۷</sup>

«فضل الانسان فی الخدمة و الکمال لا فی الزینة و الثروة و المال.»<sup>۳۸</sup>

«اجعلوا اقوالکم مقدّسة عن الزیغ و الهوی و اعمالکم منزّهة عن الرّیب و الرّیا.»<sup>۳۹</sup>

«قل لا تصرفوا نقود اعمارکم النّفیسة فی المشتیهات النّفسیة و لا تقتصروا الامور علی منافعکم

الشّخصیة.»<sup>۴۰</sup>

«انفقوا اذا وجدتم و اصبروا اذا فقدتم ان بعد کلّ شدّة رخاء و مع کلّ کدر صفاء.»<sup>۴۱</sup>

«اجتنبوا التّکاهل و التّکاسل و تمسکوا بما ینتفع به العالم من الصّغیر و الکبیر و الشّیوخ و الارامل.»<sup>۴۲</sup>

«قل ایاکم ان تزرعوا زؤان الخصومة بین البریة و شوک الشّکوک فی القلوب الصّافیة المنیره.»<sup>۴۳</sup>

«قل یا احباء الله لا تعملوا ما یتکدّر به صافی سلسبیل المحبّة و ینقطع به عرف المودّة. لعمری قد خلقتکم

للوداد لا للضّغينة و العناد.»<sup>۴۴</sup>

«لیس الفخر لحبّکم انفسکم بل لحبّ ابناء جنسکم و لیس الفضل لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ

العالم.»<sup>۴۵</sup>

«كونوا في الطرف عفيفاً وفي اليد اميناً وفي اللسان صادقاً وفي القلب متذكراً»<sup>٤٦</sup>

«لا تسقطوا منزلة العلماء في البهاء ولا تصغروا قدر من يعدل بينكم من الامراء»<sup>٤٧</sup>

«اجعلوا جندكم العدل و سلاحكم العقل و شيمكم العفو و الفضل و ما تفرح به افئدة المقرين»<sup>٤٨</sup>

«طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر في ايام ربه الفياض الحكيم»<sup>٤٩</sup>

«قل ان البيان جوهر يطلب التفوذ و الاعتدال. اما التفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطه بالقلوب الفارغة

الصافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي نزلناها في الزبر و الالواح»<sup>٥٠</sup>

«قل يا ملأ الارض اياكم ان يمنعكم ذكر الحكمة عن مطلعها و مشرقها تمسكوا برنكم المعلم

الحكيم»<sup>٥١</sup>

## حکمای اولیّه

جمال اقدس ابهی برخی از حکمای اولیّه را در متن لوح حکمت نام برده و اشاره کوتاهی به افکار و منزلت آنان می فرماید. این نفوس شامل ایدقلس، فیثاغورث، بقراط، سقراط، افلاطون، ارسطو، بلیوس، مورطس و هرمس می باشند و ذیلاً شرح بسیار مختصری در باره هر یک از آنان درج می گردد.

### ایدقلیس یا انباذقلس (Empedocles)

ایدقلیس از فلاسفه اولین کشور یونان است و در شهر آکراگاس (Acragas) که امروزه به نام Agrigento معروف می باشد و در جزیره سیسیل واقع است در حدود ۴۹۰ سال قبل از میلاد به دنیا آمد و حدود سال ۴۳۰ قبل از میلاد وفات نمود. او اولین کسی است که از ترقی و تطوّر حیات و جریان خون در هیکل انسان سخن به میان آورده است. تعالیم وی رنگ دین به خود گرفت. علماء و فلاسفه او را کاشف اسرار می دانند. جمال اقدس ابهی در باره او می فرماید: «ان ایدقلیس الّذی اشتهر فی الحكمة کان فی زمن داود»<sup>۵۲</sup> ایدقلیس اولین کسی است که عالم را از عناصر چهارگانه آب، آتش، هوا و خاک می داند و دو اصل متضاد یعنی مهر (love) و کین (strife) را بر این عناصر حاکم می داند که با دو گوهر خیر و شرّ در آئین زردشت شباهت دارد.

### فیثاغورث (Pythagoras)

فیثاغورث در جزیره ساموس در یونان متولد شده و بین حکماء شرق و غرب در باره تاریخ تولّد او تفاوت نظر بیکران است. غربی ها معتقدند که وی در حدود سال ۵۸۲ قبل از میلاد به دنیا آمده است و ابو الفتح شهرستانی نیز ۵۷۰ و یا ۵۸۰ قبل از میلاد را ذکر نموده است ولی بعضی دیگر او را معاصر حضرت سلیمان ابن داود می دانند که بالمآل فرق فاحشی در میان است.<sup>۵۳</sup> فیثاغورث حکیم و ریاضیدان بنامی است. جدول ضرب متداول امروزی از قرار معلوم به او اختصاص دارد. با شاگردان خود به تنظیم انجمن سرّی پرداخت که مورّخین گفته اند دارای جنبه های اخلاقی و سیاسی و دینی بوده است. از جمله

اعتقادات آنان امتناع از تناول گوشت جانوران و پیروی از افکار تناسخ است. فیثاغورث به عدد توجه خاصی داشت و شکل‌های گوناگون از اعداد می‌ساخت. کشف شکل عروس در هندسه به او منسوب است. عدد یک را محترم می‌شمرد و معتقد بود که چون ترکیب اصوات در تولید نغمات تأثیر کلّی دارد و اصوات خود تابع تناسب عددی هستند، بنابراین موسیقی نیز به مانند هندسه و نجوم از رشته‌های ریاضی محسوب می‌گردد. فیثاغورث به کرویت زمین پی برده بود. ملاً صدرا فیلسوف شهیر ایران در توصیف و تمجید فیثاغورث می‌گوید که وی اولین کسی است که کلمه فلسفه را به این نام خوانده است.<sup>۵۴</sup> یکی از اقوال فیثاغورث که در تاریخ باقی مانده است این است که انسان عالم اصغر است و عالم کون عالم اکبر. جمال اقدس ابهی نیز این مطلب را در هفت وادی ذکر می‌فرماید:

اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر<sup>۵۵</sup>

طلعت ابهی در باره فیثاغورث می‌فرماید: «و فیثاغورث فی زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمة من معدن النبوة و هو الذی ظنّ انه سمع حقیف الفلک و بلغ مقام الملک ان ربک یفصل کل امر اذا شاء انه لهو العلیم المحیط.»<sup>۵۶</sup> حضرت عبدالبهاء در باره فیثاغورث می‌فرماید: «در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود.»<sup>۵۷</sup> فیثاغورث شاگرد لیمان حکیم و معاصر گشتاسب بوده و بیشتر سازهای موسیقی را می‌شناخته است. علم و دانش او جهانگیر شد و اکثریت مردم نظریات ریاضی و فلسفی او و شاگردانش را قبول نمودند و او را ابوالحکمة نامیدند.

### بقراط (Hippocrates)

بقراط به سال ۴۶۰ قبل از میلاد در جزیره کوس (Cos) در یونان به دنیا آمد و به سال ۳۷۷ قبل از میلاد وفات نمود. بقراط معروف‌ترین طبیب زمان خود بوده است و دو علت اساسی از برای مرض تعیین نموده یکی هوا و دیگری غذا و توجه زیادی به نوعیت غذا دارد و ورزش را یکی از بهترین وسائل جلوگیری از امراض می‌داند. حضرت بهاء الله در شأن او می‌فرماید: «انّ بقراط الطیب کان من کبار الفلاسفة و اعترف بالله و سلطانه.»<sup>۵۸</sup> حکمت و افکار بقراط که ضمن جملات قصار ترتیب یافته سودمند و قابل توجه است. از جمله «گوارا بدارید مرگ را چه که تلخی مرگ از بیم و هراس اوست» و «فقر با آسایش ارزنده تر است از غنای با ترس و وحشت.» بر بالین مرگ گفت: «حقیقت علم را از من بیاموزید، آن که خوابش بیشتر و طبیعتش آرام تر و چابک تر و چالاک تر، عمرش دراز تر است.» بعضی از تألیفات بقراط به زبان عربی نیز ترجمه شده است.

### سقراط (Socrates)

سقراط اهل آتن پایتخت یونان است. مورّخین غرب میلاد او را حدود ۴۷۰ قبل از میلاد و وفاتش را به سال ۳۹۹ قبل از میلاد ذکر نموده‌اند. شهرستانی نیز همین اقوال را تأیید نموده<sup>۵۹</sup> در حالی که ابوالفداء

سال وفات وی را ۳۶۹ قبل از میلاد قلمداد کرده است.<sup>۶۰</sup> از سقراط تألیفاتی در دست نیست و گفته می‌شود که این نابغه فرزانه فقط به شرح و بسط شفاهی مطالب می‌پرداخته و هیچ‌گاه نظر به تألیف و تصنیف نداشته و آنچه امروزه از آراء و افکار او در دست است افلاطون شاگرد هوشمندش که در مجلس درس استاد عالی قدر حاضر بوده اکثراً جمع‌آوری نموده و پس از وفات استاد به رشته تحریر درآورده است. سقراط ایمان و ایقان به وحدانیت حضرت رحمن داشت و سعی نمود اهالی یونان را نیز به راه راست و پرستش خدای یگانه هدایت و رهبری نماید. دانش و بینش و زهد و تقوایش مورد تمجید و تقدیر حضرت ذوالجلال قرار گرفته و در لوح حکمت در شأن او چنین مذکور: «انّه کان حکیمافاضلاً زاهداً اشتغل بالریاضة و نهی النفس عن الهوی و اعرض عن ملاذ الدنیا و اعتزل الی الجبل و اقام فی غار و منع الناس عن عبادة الاوثان و علمهم سبیل الرحمن.»

جمال اقدس ابهی او را سید فلاسفه خوانده‌اند و می‌فرمایند او در خدمت علم و فلسفه و حکمت راه صواب پیموده و از اقران پیشی گرفته و از بحر اعظم علم لدنی جرع‌ای به دست آورده و به حقیقت طبیعت معتدله که آن را «غلبه» نامیده و شباهتی به روح انسانی دارد پی برده است. «هو الذی اطلع علی الطبیعة المخصوصة المعتدلة الموصوفة بالغلبة و انها اشبه الاشياء بالروح الانسانی قد اخرجها من الجسد الجوانی و له بیان مخصوص فی هذا البیان المرصوص.»<sup>۶۱</sup> یادآور می‌شود که القابی مانند سید فلاسفه و ابوالفلاسفه و یا سرآمد فلاسفه در بین دانشمندان موارد گوناگونی دارد و تنها به سقراط اختصاص نداشته ولی در آثار جمال اقدس ابهی محتملاً این لقب فقط به سقراط عنایت شده است. حکمائی چون ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا در تألیفات خود ارسطو را نیز به سید الفلاسفه توصیف کرده‌اند. درباره طبیعت معتدله جناب اشراق‌خاوری می‌گوید که: «مقصود از طبیعت معتدله اکسیر اعظم است که روح ذهب ابریز است زیرا به عقیده حکماء، ذهب معتدل‌ترین فلزات از حیث مزاج است و این اعتدال را از روح خود که به اکسیر اعظم تعبیر می‌شود حاصل کرده و همین روح اعتدال است که هر فلزی را به درجه کمال می‌رساند و حکماء از ماده ذهیبیه به جسد تعبیر کرده‌اند و جسد جوانی به اصطلاح حکماء عبارت از طلای خالص و ذهب ابریز است و در مقابل به طلای مغشوش و زر ناسره، جسد بَرّانی می‌گویند.»<sup>۶۲</sup>

### افلاطون (Plato)

افلاطون در آتن پایتخت یونان در سال ۴۲۷ یا ۴۲۹ قبل از میلاد به دنیا آمد و نام اصلیش اریستوکلیس (Aristocles) است و چون جوانی ورزشکار و تنومند بود او را افلاطون یعنی صاحب کتف وسیع لقب دادند. او در دوره اردشیر پسر دارا می‌زیسته و حکمت را نزد سقراط آموخته و به ذرّوه شهرت رسیده و به تألیف کتب مختلفی در شرح و بسط فلسفه و حکمت پرداخته و به برپا ساختن دارالعلوم که به آکادمی (Academy) موسوم است همت گمارده و به یکتا پرستی و حسن اخلاق و تهذیب افکار و پاکی سلوک و رفتار اهمّیت فوق‌العاده داده است. کتاب‌های او به نام‌های جمهوریت

(Republic) و محاورات (Dialogues) به زبان‌های گوناگون جهان ترجمه شده است. لسان عظمت در شأن وی در لوح حکمت به این بیان احلی ناطق: «و بعده افلاطون الالهی انه کان تلميذا لسقراط المذكور و جلس على كرسي الحكمة بعده و اقر بالله و آياته المهيمنة على ماكان و ما يكون»<sup>۶۳</sup>

از جمله عقاید افلاطون این است: «عالم وجود را خالق است ازلی و واجب الوجود که عالم و محیط به جمیع اشیاء است، از یوم ازل بوده و لایزال خواهد بود.» و ایضاً در کتاب نوامیس وارد آمده که انسان باید در عالم وجود به برخی از اشیاء توجه دقیق داشته باشد مثلاً عالم کون را آفریدگاری به وجود آورده که از برای او شبه و مثلی نیست. افلاطون در کتاب دیگری به نام فیدو (و یا به قولی فیدون) (Phaedo) شرح کامل مذاکرات سقراط را با شاگردانش تدوین نموده و فلسفه سقراط را با بیانی ساده و متین توضیح داده است.<sup>۶۴</sup> مؤلفات افلاطون جوانب مختلفه فلسفه را در بر گرفته و در زمینه سیاست و تعلیم و تربیت و قانون کتاب‌هایی تألیف نموده است. آکادمی افلاطون مرکز علم و فضیلت و منبع نشر دانش و معرفت گردید و در آن مدت مدتی بالغ بر یک هزار سال ادامه یافت. افکار و نظریات افلاطون انقلاب فکری در جهان ایجاد نمود. فلسفه فکریه<sup>۶۵</sup> و نظریه معرفت<sup>۶۶</sup> و «علم ماوراء الطبیعه»<sup>۶۷</sup> هسته مرکزی نظریات اخلاقی و عقاید سیاسی افلاطون را تشکیل می‌داد. افلاطون در ۳۴۷ قبل از میلاد در آن در سن هشتاد و یا هشتاد و یک سالگی بدرود حیات گفت. افلاطون کسی است که روح را psyche نامید. برخی از علماء، اساطین فلاسفه یونان را تا افلاطون می‌دانند و سایرین از قبیل ارسطو را در زمره حکماء متأخرین محسوب می‌دارند.<sup>۶۸</sup> مسعودی که یکی از مورّخین بنام و عالی قدر شرق است در معرفی افلاطون می‌گوید: «بر در انجمن صابئان در حرّان بر کوبه در دیدم سخنی از افلاطون به سربانی نوشته بود که مالک بن عقبون و دیگران آن را چنین ترجمه کرده‌اند: «هر که خویش را شناخت به خدائی رسید» که مفهوم حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است.»<sup>۶۹</sup>

### ارسطو (Aristotle)

ارسطو که در زبان عربی ارسطوطاليس است اصلاً اهل استاگیرا واقع در شبه جزیره آتوس از ایالات ایونیه یونان است و در ۳۸۴ قبل از میلاد تولّد یافته و به سال ۳۲۲ قبل از میلاد وفات نموده است. وی مدت بیست سال تمام شاگرد مدرسه آکادمی افلاطون بود و سپس در آن خود مدرسه‌ای به نام لیسیم (Lyceum) برقرار ساخت. ارسطو مرتبی اسکندر مقدونی بود و با وی نیز قرابت داشت. ارسطو بنیانگذار حکمت مشائی است و در حکمت طبیعی از برای «حرکت» رکن اصلی قائل است و آن را یکی از جنبه‌های فلسفه طبیعی خود می‌داند که بیش از هر بخش دیگری مورد موافقت و یا مخالفت فلاسفه قرار گرفته است. ارسطو اساس علم منطق را پایه گذاری نمود و در بین سایر علوم وارد کرد و اصرار ورزید که منطق باید از ارکان اصلی ادراکات علمی و فلسفی قرار گیرد. نظریه «قیاس منطقی» (Syllogism) ارسطو شهرت جهانی یافت و او را از رویه افلاطون مجزاً ساخت. ارسطو در باره نفس ناطقه انسان می‌گوید که

نوع آن نه از جسم است و نه از قوه‌ای که در متون جسم نهاده شده بلکه وجودش با قوه اختیار در هیکل انسان اثبات می‌شود. همچنین متذکر می‌گردد که اگر نفس ناطقه مسیر کمال را ببیماید آیتی از کمال عالم حق خواهد شد.<sup>۷۰</sup> حضرت بهاء الله در باره ارسطو می‌فرماید: «و بعده من سمی بارسطوطالیس الحکیم المشهور و هو الذی استنبط القوه البخاریة.»<sup>۷۱</sup>

ارسطو می‌گوید که آنچه از اجسام سفلی به سوی جو علیا متصاعد می‌شود دو نوع است، یکی دودهای آتشی که از تابش آفتاب ایجاد می‌شود و دیگری بخارهای مرطوبی است که به آسمان رو می‌آورد و با وزش باد به هم می‌پیوندد و افزایش می‌یابد و در نتیجه ابر و مه تشکیل می‌گردد و در اثر برودت به باران و برف و تگرگ تبدیل می‌شود.

### بلیوس (Pliny یا Apollonius of Tyana)

در کتب تاریخ فلسفه شرق و غرب اختلاف نظر نسبت به هویت بلیوس به چشم می‌خورد. برخی او را Pliny می‌نامند که در عربی به «بلیوس» شناخته شده و برخی دیگر او را به نام Apollonius می‌خوانند که در زبان عربی «ابولونیوس» گفته می‌شود. طلعت ابهی او را بلیوس خطاب می‌فرماید قوله العظیم: «و هو الذی یقول انا بلیوس الحکیم صاحب العجائب و الطلسمات و انتشر منه من الفنون و العلوم ما لا انتشر من غیره.»<sup>۷۲</sup>

بلیوس از اهالی طوانه (Tyana) از بلاد روم می‌باشد. از وقایع زندگی و تألیفات بلیوس اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی گفته شده است که او به چند زبان تکلم می‌کرده و از شهر انطاکیه و از کشورهای سوریه و ایران نیز دیدن نموده است. حضرت بهاء الله مراتب ایمان و ایقان او را نسبت به خداوند متعال تأیید می‌فرماید و قسمتی از یکی از مناجات‌هایش را نقل می‌نماید که در ضمن آن مراتب خضوع و محویت کامله اظهار داشته است: «اقوم بین یدی ربی فاذکر آلائه و نعمائه و اصفه بما وصف به نفسه لان اکون رحمة و هدی لمن یقبل قولی الی ان قال یا رب انت الاله و لا اله غیرک و انت الخالق و لا خالق غیرک. ایدنی و قونی. فقد رجف قلبی و اضطربت مفاصلی و ذهب عقلی و انقطعت فکرتی فاعطنی القوه و انطق لسانی حتی اتکلم بالحکمة الی ان قال انک انت العلیم الحکیم القدیر الرحیم انه لهو الحکیم الذی اطلع علی اسرار الخلیقة و الزموز المکتونه فی الالواح الهرمیة.»<sup>۷۳</sup>

جابر بن حیان ده مجلد در شرح عقاید و آراء بلیوس صاحب الطلسمات تألیف نموده و ادعا می‌کند که بلیوس اولین کسی است که در باره طلسمات سخن گفته و کتاب او در باب طلسم‌هائی که در نقاط مختلف جهان عمل کرده مشهور است. در تألیفات گوناگون فارسی نام بلیوس به چشم می‌خورد<sup>۷۴</sup> از جمله در اشعار زیر که از نظامی گنجوی است:

بلیاس دانا به زانو نشست	زمین را طلسم زمین بوسه بست
نخستین طلسمی که پرداختند	زمین بود و ترکیب از او ساختند



## مورطس یا مورسطوس (Myrthus یا Myristus)

در باره این دانشمند اطلاعات دقیقی به دست نیامده و آنچه را فلاسفه شرق و غرب ذکر نموده‌اند اکثراً در زمینه آلت موسیقی است که او ساخته و به شکل بوقی بوده و "آرغنون" نامیده می‌شده و صدای آن از مسافت شصت میل به گوش می‌رسیده است. جمال اقدس ابهی در باره این حکیم در لوح حکمت می‌فرماید: «انا نذکر لک نبأ مورطس انه کان من الحكماء و صنع آلة تسمع علی ستین میلاً».<sup>۷۵</sup>

## هرمس یا ادریس (Hermes)

اگرچه نام هرمس در لوح حکمت از جمله حکماء اولیّه مذکور نگردیده ولی از آنجا که جمال اقدس ابهی در رابطه با بلینوس اشاره‌ای به الواح هرمسیّه فرموده‌اند لذا چند کلمه در معرفی مشارالیه بیان می‌گردد. بیان طلعت ابهی که حاوی ذکر الواح هرمسیّه می‌باشد فوقاً زیب این اوراق گردید. شخصیت هرمس مورد بحث علماء و حکماء بسیاری قرار گرفته است که شرح آن به درازا می‌گراید و از حوصله این مختصر خارج است. همین قدر می‌توان گفت که هرمس همان "طاط" (Thoth) نزد مصریان و اخنوخ (Enoch) نزد یهودیان و هوشنگ (کی خسرو) در بین ایرانیان قدیم و ادریس پیغمبر نزد مسلمانان به شمار می‌آید. یونانیان هرمس را فرزند زئوس (Zeus) و مایا (Maia) می‌دانند. اولین اشاره به مکتب هرمسی در نامه مانو به بطلمیوس دوّم که پیش از سال ۲۵۰ قبل از میلاد نوشته شده وارد آمده و از او به فرزند آغاناذیمون (روح نیک) یاد شده است.<sup>۷۶</sup> شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق در کتاب تلویحات خود هرمس را والد الحكماء و اب الآباء می‌خواند.<sup>۷۷</sup> در دائرة المعارف تشیع مذکور است که «ادریس نام یکی از اجداد نوح پیامبر بود. ادریس در حکمت خلقت و عظمت آسمان و زمین بسیار می‌اندیشید».<sup>۷۸</sup> یاد آور می‌شود که «اینخ» و «اخنوخ» کلمه عبری است و آنندراج معتقد است که هرمس، اورمزد است که نام خدا و نام ستاره مشتری نیز می‌باشد. ناگفته نماند که بعضی او را هُرْمُس خوانند و گویند که این اسم نیز نام سه حکیم معروف و مشهور است که اولی ادریس پیغمبر که او را هرمس الهرامسه گویند و مثلث النعمه خوانند که جامع نبوت و سلطنت و حکمت می‌باشد و دو حکیم دیگر نیز که هرمس نامیده شده‌اند یکی از اهل بابل و دیگری از کشور مصر اند. در ادبیات ایران نیز نام هرمس در نثر و نظم وارد شده. سنائی گوید:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

گفته شده که ادریس در آسمان یا بهشت هشتم قرار دارد چنانچه خاقانی می‌سراید:

داری سپهر هفتم و جبرئیل معتکف      داری بهشت هشتم و ادریس میربار

در قرآن مجید در سوره مریم آیه‌های ۵۷ و ۵۸ در باره ادریس می‌فرماید: «و اذ کرفی الکتاب ادریس

انه کان صدیقاً نبیاً و رفعناه مکاناً علیاً» (به یاد آر در کتاب ادریس را که او نبی راستگویی بود و او را به

مکانی بلند بالا بردیم.)

آراء و افکار هرمس تا اواسط قرن هفدهم میلادی مورد تقلید عدهٔ کثیری قرار گرفته بود. جمال قدم و اسم اعظم در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند که «بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند. در هر لسان به اسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات و افیهٔ کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکماء از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند.»<sup>۷۹</sup>

## مقام و رتبهٔ حکماء

حضرت بهاء الله قدر و منزلت حکماء و علماء حقیقی را مورد عنایت و مکرمت خویش قرار داده و اهل بهاء را به تقدیر و تحسین رتبه و شأن این نفوس نفیسه تأکید می‌فرمایند زیرا فی الحقیقه این وجوه زکیه با نور علم و دانش خویش صفحهٔ گیتی را روشن و منیر ساخته و موجبات ترقی و تعالی عالم انسانی را فراهم نموده‌اند: «من کان فیلسوفاً حقیقیاً ما انکر الله و برهانه بل اقر بعظمته و سلطانه المهیمین علی العالمین. انا نحبّ الحکماء الذین ظهروا منهم ما انتفع به الناس و ایدناهم بامر من عندنا انا کنا قادرین.»<sup>۸۰</sup> و در مقامی دیگر در همین لوح عظیم می‌فرمایند که حکیم مؤمن و دانا مظهر اسم صانع الهی است و احتیای الهی را تشویق و ترغیب می‌فرمایند که در کسب مدارج علم و صنعت سعی بلیغ مبذول نمایند و گوی سبقت بربایند: «ایاکم یا احتیائی ان تنکروا فضل عبادی الحکماء الذین جعلهم الله مطالع اسمه الصانع بین العالمین. افرغوا جهدکم لیظهر منکم الصنائع و الامور الّتی بها ینتفع کلّ صغیر و کبیر.»<sup>۸۱</sup>

## یادداشت‌ها

- \* این مقاله در دورهٔ بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.
- ۱- حضرت بهاء الله، لوح حکمت. مضمون: این لوحی است که در آن دانش آنچه که هست از قلم مکتون الهی مرقوم گشته و مترجمی از برای آن به جز لسان بدیع یافت نمی‌شود.
  - ۲- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، ص ۱۱۲. مضمون: در هر آیهٔ آن دریایی از دریاهاى عالم پنهان است.
  - ۳- حضرت بهاء الله در لوح حکمت می‌فرمایند: «اَنَا نَزَّلْنَا لِاحِدٍ مِنَ الْاِمْرَاءِ مَا عَجَزَ عَنْهُ مِنْ عَلٰی الْاَرْضِ.» مضمون: ما از برای یکی از امرا نازل نمودیم آنچه را که اهل زمین از آن عاجزند. (مقصود سلطان ایران است.)
  - ۴- حاجی ملا هادی سبزواری متولّد به سال ۱۲۱۲ هجری و متوفی به سال ۱۲۸۹ هجری است که پس از تحصیلات مقدّماتی در سبزواری به مشهد رفت و علوم عربی و فقه و اصول تحصیل نمود و سپس به اصفهان سفر نمود و هشت سال در آنجا به تحصیل حکمت اشراق پرداخت و دو سال نزد ملا علی نوری تلمذ نمود. آنگاه به مشهد مراجعت کرد و به تدریس حکمت و فقه و تفسیر مشغول گشت. در فلسفه تابع مکتب خاصّی نبود و اکثراً پیرامون افکار

ملاً صدرای شیرازی بحث و گفتگو می نمود. تألیفاتی منظوم دارد و در غزل از خواجه حافظ شیرازی تبعیت می کرد. از جمله تصنیفات او ثلاثی منظومه در منطق، غرر الفوائد منظوم در حکمت، حاشیه‌ای بر اسفار اربعه ملاً صدرا و همچنین حاشیه بر کتاب شواهد الزبویة ملاً صدرا، شرح مثنوی، اسرار الحکم و غیره می باشد. ملاً هادی در باره شیخ احمد احسانی گفته است: «در سنه ۱۲۴۰ که مرحوم شیخ احمد احسانی به اصفهان آمدند حسب الامر آخوند نوری با شاگردان به درس شیخ حاضر می شدم. مدت پنجاه و سه روز به درس ایشان رفتم. در مقام زهد بی نظیر بود ولی فضل ایشان در جنب فضلاء اصفهان نمودی نکرد.» رجوع شود به کتاب افکار فلسفی ملاً صدرا، به قلم دکتر سید حسن امین، چاپ ششم از انتشارات گروه تحقیق و نشر تاریخ و فرهنگ ایران، ص ۲۵، پاورقی شماره ۲.

جمال اقدس ابهی در باره ملاً هادی سبزواری چنین می فرمایند قوله الاعظم: «ای حسین، مظلوم می فرماید قول عمل می خواهد قول بلا عمل کنحل بلا عمل او کسب بلا ثمر. در حکیم سبزواری مشاهده کن. در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می شود که موسانی موجود نه و الا زمزمه آئی انا الله در هر شجری موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله به مقامی صعود می نماید که چشمش به مشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کل شیء فائز. این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند. این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده می شود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلی النداء کل را ندا می فرماید ابدأ اصفاً ننموده چه اگر اصفا شده بود به ذکرش قیام می نمود. حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر» (مضمون: یا آنکه شناخت و پنهان نمود و یا شناخت و انکار کرد.) (کتاب اقتدارات، خط مشکین قلم، چاپ بمبئی، صص ۱۱۱-۱۱۲). آقای عزیزالله سلیمانی معتقدند که نبیل اکبر فلسفه را نزد حاج ملاً هادی سبزواری فرا گرفته و از مشرب وی و ملاً صدرا تبعیت می کرده است.

۵- شیخ مرتضی انصاری - شیخ مرتضی ابن محمد امیر شوشتری یکی از علماء طراز اول عالم تشیع است که در بیست سالگی به عراق رفت و نزد سید مجاهد تلمذ کرد و پس از محاصره کربلا توسط دولت عثمانی به کاظمین رفت و سپس به ایران سفر نمود و در کاشان نزد صاحب مناہج سه سال به تحصیل پرداخت و بعد از چندی بار دیگر به عراق مراجعت نمود و در نجف اشرف سکنی گزید و پس از درگذشت صاحب جواهر، مرجع تقلید شیعیان عالم گشت. کتاب رسائل وی در اصول و کتاب مکاسب در فقه از دقیق ترین تحقیقات حقوقی اسلامی به شمار می آید. برای اطلاع بیشتر رجوع نمایند به کتاب الذریعة الی التصانیف الشیعة تألیف آغا بزرگ الطهرانی، دار الاضواء، بیروت. و الشیخ الانصاری و تطوّر البحث الاصولی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

۶- خواجه نصیرالدین طوسی، کتاب اخلاق ناصری، صفحه ۲۷.

۷- حضرت بهاء الله، کتاب اقتدارات، خط مشکین قلم، چاپ بمبئی، ص ۲۷۹.

۸- حضرت بهاء الله، لوح حکمت. مضمون: بگو اول و اصل حکمت اقرار و اعتراف به آنچه خداوند بیان فرموده است می باشد زیرا بنیان سیاسی که مانند زره هیکل عالم را حفظ می نماید به وسیله آن استحکام یافته است. تفکر نمایند تا آنچه قلم اعلی بدان ناطق گردیده است دریابید. به درستی که اساس حکمت و اصل آن از انبیاء است و معانی و اسرار آن در بین مردم جهان مختلف گردیده و این اختلاف به علت تفاوت دانش افراد حاصل شده است.

۹- منقول از کتاب امر و خلق، جلد دوم، صفحه ۱۲۹ چاپ ۱۱۱ بدیع تألیف فاضل مازندرانی.

۱۰- حضرت بهاء الله، لوح طراوات، طراز ششم.

۱۱- قرآن کریم، سوره آل عمران ۳، آیه ۱۱۳. ترجمه: امر به نیکویی و نهی از بدکاری می کند و آنها خود مردمی

نیکوکارند.

۱۲- قرآن مجید، سوره آل عمران ۳، آیه ۱۰۳. ترجمه: باید از شما مسلمانان خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند

و از بدکاری نهی نمایند و اینان فیروز بخت و رستگار خواهند بود.

۱۳- حضرت بهاء الله می فرماید: «انک تعلم انا ما قرأنا کتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم. کَلَمَّا اردنا ان نذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزبر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب أنه احاط علمه السموات و الارضین.» مضمون: تو خود می دانی که ما کتاب های مردم را قرائت ننموده ایم و از علم و دانش آنها اطلاعی حاصل نکرده ایم. اگر اراده نمائیم که از بیانات علماء و حکماء از کتب و آثار آنان بیان نمائیم بر صفحه لوحی در مقابل وجه خداوند تو ظاهر و آشکار می گردد. می بینیم و می نویسیم. پس بدان که علم الهی بر آسمان ها و زمین ها محیط است.

۱۴- لوح حکمت: «أنا لو نرید ان نذکر لک کلّ قطعة من قطعات الارض و ما ولج فیها و ظهر منها لنقدر ان ربک احاط علمه السموات و الارضین.»

۱۵- لوح حکمت. مضمون: فلاسفه وجود حیّ قدیم را انکار ننموده اند بلکه اکثر آنها در حسرت شناسائی پروردگار از این عالم رفتند و برخی از آنها به این مطلب شهادت می دهند. به درستی که خداوند تو دانا و آگاه است.

۱۶- شهرستانی می گوید که ابیدقلس نزد حضرت داود تلمذ نموده است و فیثاغورث به مصر سفر کرده و به کسب مباحث فلسفه حضرت سلیمان همت گمارده است. در تاریخ ابوالفداء نیز همین موضوع تکرار شده. در تاریخ گزینه آمده است که فیثاغورث شاگرد لقمان حکیم و معاصر گشتاسب بوده. شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی در کتاب خود به نام سه رساله صفحه ۷۲ می گوید: «خبرهم هو خبز الملائكة الذی اشار الیه فیثاغورث فی رموزه و داود فی مزامیره.» مضمون: نشان نان ملائکه است که فیثاغورث در کتاب رموز و داود در کتاب مزامیر خود بدان اشاره نموده است.

کلمنت Clement of Alexandria در کتاب خود به عنوان *Stromateis* (جنگک ادبی) مدعی است که فلسفه یهود (خدا پرستان) بر فلسفه یونانی سبقت زمانی دارد و فلسفه خلقت را حکماء یونان از سفر پیدایش در تورات اقتباس نموده اند. وی می افزاید زکریا که مقارن دوران داریوش می زیسته قبل از طالیس (Thales) که از اقدم فلاسفه یونان محسوب می گردد زندگی می کرده است. تاریخ زندگانی طالیس را در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد ذکر می نمایند. طالیس مدعی است رطوبت یا آب اساس حیات را تشکیل می دهد و آن را ماده مواد می خواند. طالیس در نجوم و هندسه نیز دست داشته است. آن دسته از علماء که از گروه هفت حکیم یونان (Seven Sages) نام برده اند طالیس را سر دفتر این حکماء معرفی می نمایند در حالی که نسبت به بقیه اتفاق نظر ندارند. شهرستانی در کتاب خود به عنوان الملل و النحل به هفت حکیم اشاره می نماید (جلد نانی، تحقیق محمد گیلانی، چاپ دارالمعرفه، بیروت، ص ۶۸). شهرستانی متولد به سال ۴۷۹ در قریه شهرستان در شمال خراسان و متوفی در سنه ۵۴۸ قمری است. حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب مبارکه از اساطین خمس حکمت سخن گفته اند. رجوع شود به کتاب من مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، چاپ برزیل، ۱۹۸۲ م، ص ۵۴.

۱۷- دیوجنس لاریتوس (Diogenes Laertius) در کتاب شرح حال فلاسفه بزرگ عالم *The Lives of Eminent Philosophers* که William Heineman Ltd. به انگلیسی چاپ نموده می گوید فیثاغورث در دوره شصتمین المیاد می زیسته که معادل ۵۳۰ الی ۵۴۰ قبل از میلاد است در حالی که زمان حیات حضرت داود را علمای غرب قرن دهم قبل از میلاد ذکر نموده اند.

۱۸- لوح حکمت: «لو ینظر احد بعین البصیره لیعلم أنهم (یعنی حکماء) اخذوا اکثرها من حکماء القبل و هم الدین اسسوا اساس الحکمة و مهّدوا بنیانها و شیدوا ارکانها کذلک ینتک ربک القدیم و القدماء اخذوا العلوم من الانبیاء لانهم کانوا مطالع الحکمة الالهیة و مظاهر الاسرار الزبانیة.»

۱۹- حضرت عبدالبهاء، کتاب رساله مدینه، خط مشکین قلم، چاپ بمبئی، ص ۱۲۵.

۲۰- لوح حکمت. مضمون: ما برای هر ارضی نصیبی و برای هر ساعتی مقدر داشتیم و برای هر بیانی زمانی و برای هر حالی شرح و مقالی تعیین نمودیم. نظر به یونان نمائید و ما آن کشور را به مدتی طولانی مقر حکمت

- قرار دادیم و چون میقات معین به سر آمد بارگاهش سرنگون شد و زینانش از کار افتاد و چراغش خاموش گشت و پرچمش واژگون گردید. این چنین می‌دهیم و می‌گیریم. به درستی که پروردگار توگیرنده و بخشاینده و تواناست.
- ۲۱- ایضاً. مضمون: ما دوست داریم حکمانی را که از آنها ظاهر شود آنچه که سبب منفعت مردم شود و آنان را به فرمان خود مؤید ساختیم. به درستی که ما قادر و توانا می‌باشیم.
- ۲۲- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد اول.
- ۲۳- لوح حکمت، «ان الفاعلین و المنفعلین قد خلقت من کلمة الله المطاعة و انها هی علة الخلق و ما سواها مخلوق معلول. ان ربک لهو المبین الحکیم. ثم اعلم ان کلام الله عز و جل اعلی و اجل من ان یکون مما تدرکه الحواس لانه لیس بطبیعة ولا بجوهر قد کان مقدساً عن العناصر المعروفة و الاسطقسات العوالی المذكورة و انه ظهر من غیر لفظ و صوت و هو امر الله المهیم علی العالمین».
- ۲۴- ایضاً، «ولو تقول كما ذکر فی الکتب المقدسة انه لا رب فیہ».
- ۲۵- ایضاً، «لا بد لكل امر من مبدء و لكل بناء من بان و انه هذه العلة التي سبقت الوجود بالقرآن القديم مع تجده و حدوده فی کل حین».
- ۲۶- مبعث: از اسماء الهی است یعنی کسی که برمی‌انگیزد و رستخیز برپا می‌کند.
- ۲۷- مکون: از اسماء الهی است یعنی تکوین دهنده و ایجاد کننده.
- ۲۸- لوح حکمت: «قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها آیات للمتفرسین و هی الارادة و ظهورها فی رتبة الامکان بنفس الامکان و انها لتقدير من مقدر علیم».
- ۲۹- لوح حکمت. مضمون: نظر به خلق و کردارشان منما بلکه به خداوند و عظمت او بنگر. به درستی که او ترا به آنچه مایه سرور است متذکر می‌دارد.
- ۳۰- ایضاً. مضمون: در بین درختان این جهان به مانند نسیم الهی و مربی رحمانی به نام پروردگار دادور و دانا به ورزش درآ.
- ۳۱- ایضاً. مضمون: با حکمت و بیان از برای به دست آوردن حق و درستی و ناپدید کردن باطل در میان مردم جهان سعی بلیغ مبذول دار.
- ۳۲- ایضاً. مضمون: امر الهی را با بیانی که شعله آتش در بین اشجار ایجاد نماید تبلیغ نما و بگو که نیست خدائی به جز من که توانا و صاحب اختیارم.
- ۳۳- ایضاً. مضمون: بگو ای مردم پستی‌ها را رها نمائید و برتری‌ها را به دست آرید.
- ۳۴- ایضاً. مضمون: پیشرو نیکی باشید و چون صحیفه‌ای باعث تنبّه و تذکر مردم شوید.
- ۳۵- ایضاً. مضمون: هر آن کس که به خدمت امر قیام می‌نماید باید به حکمت پردازد و در نابودی جهالت در بین مردم بکوشد.
- ۳۶- ایضاً. مضمون: در گفتار و کردار خویش متحد و متفق گردید.
- ۳۷- ایضاً. مضمون: صبحتان از شام برتر شود و فردایتان از دیروز زیباتر گردد.
- ۳۸- ایضاً. مضمون: شرف انسان در خدمت و کمال است نه در زینت و ثروت و مال.
- ۳۹- ایضاً. مضمون: گفتار خود را از آلودگی هوی و هوس پاک نمائید و کردار خود را از شک و ریا بزدانید.
- ۴۰- ایضاً. مضمون: نقد حیات پاک خود را از برای شهوات نفس صرف نمائید و تنها به منافع خود نظر نکنید.
- ۴۱- ایضاً. مضمون: اگر دارید بخشنده باشید و اگر تنگدستید صبر پیشه نمائید. زیرا پس از هر سختی آسایش رو بنماید و با هر تیرگی پاکیزگی رخ بگشاید.
- ۴۲- ایضاً. مضمون: از کسالت و بطالت بپرهیزید و به آنچه مایه منفعت عالمیان از کوچک و بزرگ و پیر و بیوه

زنان است عامل شوید.

۴۳- ایضاً، مضمون: بگو مبدا تخم جنگ و ستیز را در بین مردم بکارید و دل‌های پاک و منیر را با خارهای شک و تردید بخرائید.

۴۴- ایضاً، مضمون: بگو ای احتیای الهی کاری نکنید که سلسبیل دوستی تیره و تار شود و بوی خوش دوستی از میان برود. قسم به جانم که شما از برای مؤدّت و دوستی خلق شده‌اید نه کینه و دشمنی.

۴۵- ایضاً، مضمون: دوستی نفس را فخری نیست بلکه دوستی بنی نوع انسان مباحثات دارد. و فضیلت در وطن‌پرستی نیست بلکه در عالم دوستی است.

۴۶- ایضاً، مضمون: چشم‌تان پاک و دست‌تان امین و زبان‌تان راستگو و قلبتان آگاه و متذکر باشد.

۴۷- ایضاً، مضمون: مقام و منزلت علماء را در امر الهی محترم شمردید و قدر و شأن امراء را تحقیر ننمائید.

۴۸- ایضاً، مضمون: سپاه خود را عدل و داد و سلاح خود را عقل و رفتار خود را عفو و فضل و آنچه مایه سرور و شادمانی دل‌هاست قرار دهید.

۴۹- ایضاً، مضمون: خوشا به حال کسی که از جوش و خروش این دریا در ایام پروردگار پر عطا و دانایش نصیب برد.

۵۰- ایضاً، مضمون: بگو شایسته گفتار، نفوذ و اعتدال است. نفوذ گفتار بسته به لطافت آن است و لطافتش منوط به دل‌های پاک و اعتدالش مرتبط به امتزاج با حکمتی است که در آثار و الواح نازل فرموده‌ایم.

۵۱- ایضاً، مضمون: بگو ای مردمان، مبدا ذکر کلمه حکمت شما را از مطلع و مشرق آن منع ننماید. به خداوند دانا و حکیم خود متمسک شوید.

۵۲- ایضاً، مضمون: به درستی که ابیدقلیس که در حکمت مشهور است در زمان داود می‌زیسته.

۵۳- ابوالفتح محمد الشهرستانی، کتاب الملل و النحل، دارالمعرفه بیروت، جلد دوم.

۵۴- صدرالدین محمد شیرازی معروف به ملا صدرا در کتاب مفاتیح الغیب، انتشارات مولی.

۵۵- شعر منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و مضمون آن چنین است: آیا تصوّر می‌نمائی که تو جرم کوچکی در حالی که در تو عالم بزرگ‌تری موجود است. حضرت عبدالبهاء نیز این بیت شعر را در رساله مدنیّه نقل فرموده‌اند (خطّ مشکین قلم، چاپ بمبئی، سنه ۱۳۱۰ هجری قمری، صفحه ۲۸) و به جای «اتحسب کلمه اترعم» را استعمال نموده‌اند که هر دو مفهوم مشابهی دارند.

۵۶- مضمون: فیثاغورث در دوره سلیمان پسر داود می‌زیست و حکمت را از کنز نبوت آموخت و پنداشت صدای فلک را شنیده و به مقام فرشتگان رسیده. بدان که پروردگار تو هر هنگام که اراده فرماید جمیع امور را شرح و بسط خواهد داد. اوست دانا و آگاه.

۵۷- حضرت عبدالبهاء، کتاب رساله مدنیّه، خطّ مشکین قلم، چاپ بمبئی، صفحه ۱۰۱.

۵۸- لوح حکمت. مضمون: به درستی که بقراط طیب از جمله بزرگان فلاسفه بوده و به خدای یگانه و عظمت او اقرار و اعتراف داشته است.

۵۹- ابوالفتح شهرستانی در کتاب الملل و النحل، جلد دوم.

۶۰- عمادالدین اسماعیل ابوالفداء در کتاب المختصر فی اخبار البشر.

۶۱- لوح حکمت. مضمون: به راستی او حکیم فاضل و زاهدی است که ریاضت پیشه نمود و نفس را از هوی و هوس نهی نمود و از دنیا سر باز زد و در کوهی گوشه گیر شد و در غاری منزل گزید و مردم را از پرستش بت منع کرد و سبیل حقیقت را به آستان حضرت احدیّت به آنها نشان داد... او کسی است که از طبیعت مخصوص و معتدلی که به غلبه معروف است اطلاع حاصل کرده بود و این طبیعت معتدله شباهت نزدیک به روح انسانی دارد که از جسد ظاهری خارج گردیده و سقراط در باره آن بیانی مخصوص دارد. در باره لقب سید الفلاسفه، جابر حیّان که از علمای معروف

است در کتاب خود به نام التَّجْمِيع می‌گوید: «و اخْتَصَّ ابوالفلاسفة و سیدها کلَّها سقراط» (لقب ابوالفلاسفة و سید الفلاسفة همه به سقراط اختصاص دارد). جابر حیّان خود از علمای بنام اسلام و برخی او را از مریدان امام جعفر صادق دانسته و بعضی از اقطاب صوفیه شمرده‌اند.

۶۲- در بارهٔ جسد جَوَانی و جسد بَرّانی فاضل جلیل القدر عبدالحمید اشراق‌خاوری در مائدهٔ آسمانی، جلد اول لوحی از جمال اقدس ابهی نقل می‌نمایند قوله تعالی: «جمع حکماء اصل حجر را کتمان نموده‌اند غایت کتمان. و آنچه هم از اعمال ذکر نموده‌اند یا محذوف الاوّل است یا محذوف الآخر یا محذوف الوسط. هیچ عملی را به ترتیب ذکر ننموده‌اند و آنچه از اعمال بَرّانیه ذکر نموده‌اند لاجل انصراف انظار از اصل عمل جَوَانیه بوده...» همچنین در بارهٔ طبیعت معتدله مرحوم اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات می‌گوید که «مقصود از طبیعت معتدله اکسیر اعظم است که روح ذهب ابریز است زیرا به عقیدهٔ حکماء، ذهب معتدل‌ترین فلزات از حیث مزاج است و این اعتدال را از روح خود که به اکسیر اعظم تعبیر می‌شود حاصل کرده و همین روح اعتدال است که هر فلزی را به درجهٔ کمال می‌رساند.»

۶۳- لوح حکمت. مضمون: و بعد از او افلاطون خداپرست است که شاگرد سقراط بوده و پس از وی بر کرسی حکمت جالس شد و به خداوند و آیات او که مهیمن بر آنچه که بوده و هست اعتراف نمود.

۶۴- این کتاب را دار النشر ماکیلان (MacMillan & Co. Ltd.) به انگلیسی زیر عنوان محاکمه و مرگ سقراط (*The Trial and Death of Socrates*) برای اوّلین بار در سال ۱۸۸۰ طبع نمود و تاکنون بیش از ۵۰ بار تجدید چاپ شده است.

۶۵- Doctrine of Ideas .

۶۶- نظریهٔ معرفت را به انگلیسی Epistemology می‌گویند.

۶۷- علوم ماوراء الطبیعه به انگلیسی Metaphysics گفته می‌شود.

۶۸- رجوع شود به دائرة المعارف Merit ص ۱۲۱.

۶۹- ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی. مروج الذهب و معادن الجواهر، ناشر الشریکه العالمیه للکتاب در دو جلد.

۷۰- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب طبیعیات (Physia) از تألیفات ارسطو ترجمهٔ دکتر مهدی فرشاد، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۱۶ و ۲۱ و ۲۵.

۷۱- لوح حکمت. مضمون: و بعد از او ارسطو حکیم مشهور است که قوهٔ بخار را شناخت.

۷۲- مضمون: و او کسی است که می‌گوید من بلینوس حکیم صاحب عجائب و غرائب و طلسم‌ها می‌باشم و از او علوم و فنون مختلفه‌ای انتشار یافت که دیگری را توانائی آن نبود.

۷۳- مضمون: در محضر پروردگام حاضرم و لسانم به ذکر برکت‌ها و نعمت‌هایش گویا است و او را به آنچه خود وصف نموده توصیف می‌نمایم تا به مثابه رحمت و هدایتی باشم از برای کسانی که قول مرا قبول دارند. و سپس می‌گوید پروردگارا تویی خداوند و نیست خدائی به جز تو و تویی خالق و نیست خالق‌ی به غیر از تو. مرا تأیید فرما و قوی نما. قلبم در طیش است و مفاصلم دگرگون شده و عقلم از دست رفته و فکرم از کار افتاده. قوتی بخش و زبانم را ناطق کن تا با حکمت سخن گویم. و بالاخره می‌گوید به درستی که تویی دانا و حکیم و توانا و رحیم به راستی او حکیمی است که بر اسرار خلقت و رموز پنهانی که در الواح هرسمیه مذکور است آگاه شد. قسمتی از گفتار بلینوس را می‌توان در کتاب سرّ الخلیقه و صبغة الطبیعة که از بلینوس باقی است جستجو نمود.

۷۴- دکتر معین مقالهٔ جامعی در شرح حیات بلینوس نگاشته و در مجلهٔ دانش به چاپ رسانده است و همچنین جناب فریدالدین رادمهر مطالعات دقیق و مفصلی در زمینهٔ مواضع مختلفهٔ لوح حکمت و خاصه در شرح حکماء اولیهٔ تهیه نموده‌اند که به زودی چاپ و منتشر خواهد شد.

۷۵- لوح حکمت. مضمون: ما خیر مورطس را برای تو نقل می‌کنیم که از زمرهٔ حکماء بوده و آلتی ساخته که از

مسافت شصت میل صدای آن به گوش می‌رسیده است. ابوالفداء نیز نام او و بوقش را در کتاب خود ذکر کرده است. ۷۶- بطلمیوس و سلسله آنها که به بطالسه معروفند جمعاً ۱۳ پادشاه در مصر بودند که اولین آنها در سال ۳۲۳ قبل از میلاد مصر را فتح نمود.

۷۷- شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق، کتاب تلویحات، صفحه ۱۱۱ که در ضمن مجموعه تصنیفات شیخ اشراق توسط انجمن فلسفه ایران به چاپ رسیده است. اسم اصلی او یحیی بن حبش بن امیرک است که ملقب به شهاب‌الدین و شیخ مقتول و شهید و شیخ اشراق و مکئی به ابوالفتوح و از علمای زمان خویش و شافعی مذهب بود و به سال ۵۸۷ هجری به دستور صلاح‌الدین ایوبی ملقب به ملک ناصر و فتوای فقهای حلب به قتل رسید.

۷۸- دائرة المعارف تشیع، در باب "ادریس" از انتشارات بنیاد خیریه و فرهنگی شط.

۷۹- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقتدارات، خط مشکین قلم، چاپ هندوستان، صفحه ۱۱۰. این مطلب ضمن لوحی که به بسط الحقیقه معروف و مصدر به این بیان مبارک است: «هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء و ما سنل السائل فی قول حکماء بسط الحقیقه کلّ الاشياء» و در صفحه ۱۰۵ کتاب اقتدارات منطبع شده مذکور است.

۸۰- لوح حکمت. مضمون: کسی که فیلسوف حقیقی است خداوند و برهان او را انکار نمی‌نماید بلکه به عظمت و جلالت او که بر عالمیان مهیمن است مقرّ و معترف است. ما حکمانی را دوست داریم که از آنها ظاهر می‌شود هر آنچه به مردمان منفعت می‌رساند و آنها را به فرمان خود تأیید نمودیم. به درستی که ما قادر و توانا هستیم.

۸۱- ایضاً. مضمون: ای اجبای من، مبدا فضل و منقبت حکماء را که از بندگان من محسوب و خداوند آنان را مطالع اسم صانع خود در بین عالمیان قرار داده انکار نمائید. سعی و کوشش کنید تا از شما صنایع و اموری ظاهر شود که هر شخص کوچک و بزرگی از آن نفع به دست آرد.



## سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف\*

مونا علی زاده

### مطلع، مصدر و تاریخ نزول

این لوح مبارک با ذکر حق آغاز و مصدر به «هو العزیز البدیع» می باشد، سپس با جمله «ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم ولا تکن من الغافلین...» ادامه می یابد و با ذکر «و الرّوح و العزّ و البهاء علیکم یا اهل البهاء و علی الذین ارادوا الوجه و كانوا من المقبلین» ختم می شود. این اثر منبع طی هشت صفحه ترقیم گردیده که در کتاب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعظم (چاپ قاهره، ۱۹۲۰ م، صص ۲۱۱-۲۱۹) می توان زیارت کرد. از فحوای کلام الهی که در این اثر جلیل مذکور است چنین به نظر می رسد که نزولش چندی بعد از کوشش یحیی ازل جهت سوء قصد به جان حضرت بهاء الله بوده است.<sup>۱</sup>

### مخاطب لوح مبارک

مخاطب این لوح آقا سید اشرف زنجانی پسر آقا میر جلیل است. پدر او که شخصی بانفوذ و شجاع بود از شهدای امر مبارک است که در حوادث قلعه زنجان شربت شهادت نوشید.<sup>۲</sup> مادر او عنبر خانم که به ام اشرف معروف است، زن بسیار دلیر و ثابت قدمی بود که در اثر ایمان و ایقان و استقامت بی نظیرش نام خود را در تاریخ به عنوان یکی از قهرمانان امر جاودان نمود. این خانم بعد از شهادت شوهرش دو دختر و تنها پسرش را که در همان اوان حوادث در قلعه علی مردان خان دیده به عالم گشود، به تنهایی و به احسن وجه در نهایت درجه ایمان و ایقان پرورش داد.

این عائله چهار نفره در زنجان بودند که ندای امر جمال مبارک به گوششان رسید و همگی ندای حق را اجابت کردند. آتش عشق و جذبۀ چنان وجود سید اشرف را در بر گرفته بود که فقط زیارت روی معبود می توانست او را تسکین دهد و آرام بخشد، لذا برای اولین بار قصد کوی محبوب نمود و در ادرنه از کأس وصال مرزوق شد و در بحر عنایت و الطاف حق چنان مستغرق شد که گوئی جانی تازه و نشئه و حیاتی جدید یافته است. او خلقی بدیع شده بود حماسه آفرین شده بود به طوری که در بازگشت به موطن خود ایام و لیالی را به ذکر محبوب و تبلیغ امر معبود می گذرانید. اما دوری از دلبر مقصود او را رنج می داد و دیگر طاقت و تحمل برای او بسیار سخت شد، لذا مجدداً برای مرتبه دوم با همراهی یکی از خواهرانش و شخصی از بقیۀ السیف قلعه زنجان به نام حاجی ایمان راهی دیار حضرت دوست شدند و در ادرنه به شرف لقا فائز گشتند. اما بعد از مدت کوتاهی امر الهی صادر شد که به زنجان مراجعت کنند. چنانچه مروی است که روزی جمال قدم به ایشان فرمودند که شب گذشته ام اشرف در دعای خود از آن حضرت رجا نمود که فرزندانش را بازگردانند لذا باید ایشان در اسرع وقت برگردند. در آن حین از لسان عظمت الطاف بی نهایت در حق آن امه موقنه ثابتۀ نازل می شد. اما علت این راز و نیاز و توسل به درگاه حضرت بی انباز از این قرار است که بعد از توجه سید اشرف و خواهرش به سوی ادرنه، سه عموهای او که با امر مخالف بودند نزد ام اشرف آمده و او را مورد سرزنش و عتاب قرار دادند و در نهایت بی رحمی و قساوت و توهین و تحقیر او را مسؤول شهادت برادرشان و گمراهی فرزندانش خواندند و به نحوی رفتار کردند که ام اشرف طاقت از دست داد و به درگاه جمال قدم رجا نمود که فرزندانش مراجعت کنند که این رجا مورد اجابت قرار گرفت.

باری طبق توصیه حضرت بهاء الله سید اشرف به تبلیغ امر الهی پرداخته و به نفوس مخلصه زکیه از اهل بیان ابلاغ می نمود. جهت پیشبرد این منظور اطاقی در قطعه زمینی که خارج از شهر داشت بنا نمود و آن را مرکز فعالیت های بهائی از پذیرائی طالبین حقیقت و زیارت الواح مبارکه قرار داد و معلوم است که با تغییر و تحوّل که در وجود او از عشق و محبت حضرت بهاء الله به وجود آمده بود و او را مانند شعله آتش کرده بود، چه اثر و قدرتی در جذب و تقلیب نفوس داشت، به طوری که بسیاری از بایان به وسیله سید اشرف موفق به عرفان موعود بیان (من ینظره الله) شدند.

این فعالیت ها باعث شد که ناثره بغض و عداوت و کینه و حسد بین تعدادی از بایان شعله ور شود. روزی یکی از آنها از مقام یحیی ازل استفسار کرد. جناب اشرف چنین توصیف فرمودند که حضرت بهاء الله شمس حقیقتند که درّی و نورافشان است و یحیی ازل مانند یک تکه ابر غلیظ سیاه. این توصیف بسیار بر آنها گران آمد و وسیله ای گشت تا بین مؤمنین و مدعیان ایمان جدائی و تفرقه حاصل شود. در کار تبلیغ شخصی به نام ابابصیر یار و همکار و پشتیبان سید اشرف شد. او که اسم اصلی اش آقا نقد علی بود، نابینا متولد شده بود<sup>۳</sup> و لکن دارای چنان بصیرت روحانی و حس عرفانی بود که از قلم اعلی ملقب به ابابصیر یعنی بینا شد. او آیات بسیاری از قرآن کریم و احادیث اسلامی از بر داشت به طوری که طلبه علوم

دینی نزد او می آمدند و از علم و فضلش بهره و نصیب می بردند و چون به امر مبارک مؤمن شده بود خانواده اش او را طرد و از خانه اخراجش نمودند و او ناچار به منزل سید اشرف پناه آورده و تا آخرین لحظات حیات مونس و انیس یکدیگر شدند.

باری فعالیت های تبلیغی این دو نفر و عده ای دیگر از یاران خاطرۀ بسالت و شجاعت یاران را در دورۀ وقایع قلعه علی مردان خان مجدداً در دشمنان امر احیاء کرد و آتش بغض و عداوتشان شعله ور شد. روحانیون بر قتل این دو نفر فتوی داده جهت تنفیذ نزد حاکم ارسال داشتند تا در صورت عدم تبری، ایشان را به قتل برسانند و بر حسب فرمان حاکم هر دو دستگیر شدند و برای رسیدگی به ادعای ایشان مجلسی از روحانیون ترتیب داده شد و ابابصیر را برای تبری کردن به آن مجلس احضار نمودند و او در نهایت دلیری و با فصاحت و بلاغتی بی نظیر به اثبات حقانیت امر جمال مبارک پرداخت به طوری که فی المجلس حضار فتوای قتل او را تصدیق کردند و میر غضب آن نفس نفیس را به میدان عمومی مقابل دارالحکومه برده در حالی که ابابصیر زانو زده و مشغول دعا و مناجات بود سرش را از تن جدا نموده و مرغ روحش از قفس این عالم تنگ و تاریک به اوج ملکوت ابهی پرواز کرد.

در این اثنا سید اشرف در زندان مورد زجر و تعذیب قرار گرفته بود به طوری که خون از زیر ناخن هایش جاری شده بود. چند نفر من جمله امام جمعه زنجان که نسبتی با سید اشرف نیز داشت مایل بودند که جان او را از مرگ نجات دهند زیرا اکثر اشیفته اخلاق و رفتار و وجود روحانی این جوان بودند، ولیکن مساعی آنها در تشویق او به تبری کردن مثمر ثمر نشد. به این فکر افتادند که اگر مادرش را احضار کنند شاید رقت قلب دست دهد و به خاطر مادر تبری کند. باری میر غضب سید اشرف را به همان میدان که هزاران زن و مرد و کوچک و بزرگ برای تماشا به آنجا آمده بودند برده، وقتی که چشم سید اشرف به جسد سربریده رفیق شفیقش افتاد به طرف آن دویده در آغوش گرفت. در این اثنا ام اشرف می رسد و وقتی که این وضع را مشاهده می کند فرزند دلبندهش را در آغوش گرفته، گونه هایش را غرق بوسه نموده، با دست قطرات عرق و خونی را که بر پیشانی اش بود پاک می نماید و کلاه پرخونی را که بر سر داشت به رسم یادگار برداشته و او را نصیحت می کند که مبدا تبری کرده ملک باقی را فدای این دار فانی نماید و او را بر حذر می دارد که اگر چنین کرد الی الابد از او تبری خواهد نمود. گرچه در آن حین ثبات و استقامت سید اشرف ابداً مورد سؤال و شبهه قرار نمی گرفت ولیکن رفتار ام اشرف نمونه ای از بسالت و رشادت و ایمان و ایقانی را در تاریخ ثبت کرد که کمتر زنی تاکنون به آن موفق شده است. باری وقتی که امام جمعه امور را چنین دید به طرف سید اشرف آمد و او را در آغوش کشید و در گوشش کلماتی زمزمه نموده و سپس رو به جمعیت کرده اظهار داشت که ای مردم سید اشرف از این امر تبری کرده است لهذا مستحق عفو است نه عقوبت. سید اشرف به مجرد شنیدن این کلام بلند شد و دستش را بلند کرده گفته های امام جمعه را تکذیب نمود و تا آخرین نفس چون جبل راسخ بر امر الهی ثابت ماند. باری در حالی که او جسد ابابصیر را در آغوش گرفته بود میر غضب سرش را از تن جدا می کند.<sup>۴</sup>

در باره فداکاری این امه موقنه قلم اعلى جلت عظمته می فرماید:

«... ان اذ كرى ما ظهر من امّ الاشرف الذى فدى نفسه فى ارض الزّاء الا أنه فى مقعد صدق عند مقتدر  
قدیر. اذا اراد المشركون ان يقتلوه بالظلم ارسلا اليه امه لتنصحها لعل يتوب ويتبع الذين كفروا بالله ربّ  
العالمين اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تكلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثم اهل ملا الأعلى و ربك  
على ما اقول شهيد و عليم. قالت ابني ابني ان افد نفسك فى سبيل ربك اياك ان تكفر بالذى سجد  
لوجهه من فى السموات و الارضين يابني ان استقم على امر ربك ثم اقبل الى محبوب العالمين. عليها  
صلواتى و رحمتى و تكييرى و بهائى و انى بنفسى لاكون دية ابنها اذا فى سرادق عظمتى و كبريائى  
بوجه تستضىء منه الحوريات فى الغرفات ثم اهل الفردوس و اهل مدائن القدس لو يراه احد يقول ان  
هذا الاملك كريم...»<sup>5</sup>

و نیز در لوحی دیگر در ذکر شهدائی که به لقب ذبیح مفتخر شده اند می فرماید:

«... فى كل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعيلاً و ارسلناه الى مشهد الفداء و ما فديناه بذبح كذلك قضى  
الامر من لدن ربك العزيز المختار. منهم اسمعيل الذى سرع مسرعاً الى مقرّ الفداء فى العراق بعد  
الذى انجذب بكلمة من لدنا و فدى نفسه منقطعاً عن الاكوان. و منهم اشرف الذى كان ذا كرايين العباد  
بذكر ربه مالك يوم التّناد. و كلما منعه ازداد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار فى هواء القرب و  
دخل مقعد الامن المقام الذى جعلناه اعلى المقام. و منهم البصير عليه ثناء الله و ذكره لعمري انجذب  
بندائه حقايق الاشياء اذ طلع من افق بيته بثناء ربه و كان منادياً بين العباد بهذا الاسم الذى منه اضطربت  
البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله. كذلك نزلنا الامر فى الالواح... اى سائل،  
لسان قدم می فرماید به قول ناس: "سر بریده فراوان بود به خانه ما." محبوب تر آنکه در این ذبایح فکر  
کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی. و ایشان نفوسی  
هستند که به میل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند...»<sup>6</sup>

این بود شمه ای از احوال سید اشرف و ابابصیر.

## مطالب مهم لوح مبارک

این لوح مبارک شامل بعضی از مسائل عرفانی است که انسان را در معرفت مظهر ظهور هدایت و دلالت  
می کند و نیز حاوی اصول و مبادئ اخلاقی و اجتماعی است که کافل نجات و سعادت اهل بیان و حفاظت  
و صیانت اهل بهاء است. این مواضع را می توان به چهار مطلب تقسیم کرد:

مطلب اساسی این لوح منیع در بارهٔ "خلوص" است که به صورت مطالب مختلفه حضرت بهاء الله خلوص و نتایج حاصله از آن رایبان می فرمایند. در لغت معنای خلوص و اخلاص دوستی پاک و بی شائبه است و اخلص لله به معنی عبادت کردن خداوند بدون ریا است<sup>۷</sup> و بین صوفیه بدین نحو است: «الاخلاص اخراج الخلق عن معامله الله تعالى، ای لا يفعل فعلاً الا لله تعالى. و الاخلاص ان يكون جميع حركاته و سكناته و قيامه و قعوده و تقلباته و افعاله و اقواله لله تعالى.»<sup>۸</sup> یعنی شخص مخلص جميع حركات و سكنات و نشست و برخاست و دگرگونی و کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد. از جمله مواضع مهمه که به این صفت جلیل مرتبط است:

### اسماء حسنی

طلعت ابهی در این لوح ذکر اسماء و صفات الهی را می فرمایند که چون از حدود و قیود عالم انشاء رهائی یابند همه منتهی به اسم اعظم گردند زیرا حق منیع بر جميع اشیاء به جميع اسماء تجلی نموده. در معنی اسم اعظم گفته اند که او اسمی است جامع جميع صفات و اسماء.<sup>۹</sup> در قرآن کریم در چهار موضع ذکر "الاسماء الحسنی" وارد شده<sup>۱۰</sup> و ۹۹ اسم و صفت برای حق نام برده شده. در این ظهور مبارک اسماء و صفات الهی نامحدود است زیرا یا بالاصل از این ۹۹ اسم و یا مشتقات آن مانند المستغاث که مشتق از مغیث است و یا قیدوس که مشتق از قدوس است ذکر شده است. در این لوح منیع می فرمایند جل قوله: «لأن جمال القدم قد تجلی علی کلّ الاشیاء بکلّ الاسماء»<sup>۱۱</sup> و ایضاً می فرمایند: «شمس حقیقت و خورشید دانائی آفتاب ظهور به هر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و هست...»<sup>۱۲</sup> از این جهت جميع مخلوقات بالذات مظهر اسماء و صفات الهی هستند و در بین کائنات، انسان که اشرف مخلوقات است مظهر جميع اسماء و صفات الهی است و باید به مدد این ودیعه الهیه پی به معرفت رب البریه برد. در لوح رضوان العدل می فرمایند جلّت قدرته: «قل انّ الاسماء هی بمنزلة الاثواب نزیّن بها من نشاء من عبادنا المریدین.» ترجمه: بگو که اسماء خلعت هائی است که زینت می بخشیم به آن هر که را اراده می نمائیم از بندگان مرید ما.

از میان اسماء و صفات، خرد دارای مقام اول است که از بینائی بصر حاصل می شود. بینائی و بصیرت علت دانش است که به وسیله آن انسان به سایر حقائق پی می برد. حضرت بهاء الله می فرمایند: «رجا آنکه از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا بیابد آنچه را که از برای آن به وجود آمده اند. امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی بیفزاید آن سزاوار التفات است. این بینائی سفیر و هادی دانائی است. نزد صاحبان حکمت دانائی خرد از بینائی بصر است.»<sup>۱۳</sup> و ایضاً: «اول نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده. اوست مدرک و اوست هادی و اوست مبین. و در رتبه ثانیه بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و فواد و سایر نعمت ها که در هیکل انسانی ظاهر و مشهود است...»<sup>۱۴</sup> اسماء و صفات الهیه

راه واسطهٔ بینائی و ادراک یعنی دقت و ملاحظه و استنتاج با تفرس در خلقت عالم وجود و آیات نهفته در وجود کائنات، و یا از طریق زیارت آیات منزله از قلم عزّ مبین به آنها پی می‌بریم. مثلاً در بدایت مناجات‌ها یا الواح مبارکه می‌خوانیم: هو النَّاطِقُ بِالْحَقِّ، هو الصَّمَدُ بِلَا نَدٍّ، هو الأوَّلُ و الآخر، هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان، و امثال این بیانات مقدّسه که ربّ تعالی در شأن خود نازل فرموده، به آثار عظمت، قدرت، جلال، رأفت، محبت... و بقیهٔ صفات الهی پی می‌بریم.

هیکل مبارک می‌فرمایند که اگر اسماء و صفات منزّه و مقدّس شوند کلّ منتهی به اسم اعظم می‌گردند. حضرت بهاء الله مخاطب لوح را چنین نصیحت می‌فرماید: «فاسع فی نفسک بان تكون محسناً فی امر ربّک و خالصاً لِحَبِّه لیجعلک من اسمائه الحسنی فی ملکوت الانشاء...» یعنی در نفس خود سعی و کوشش نما که در امر پروردگار نیکوکار و در محبت او مخلص باشی تا ترا مظهری از اسماء حسنی و صفات علیا در ملکوت انشاء قرار دهد. حال سؤالی که مطرح است این است که چگونه انسان می‌تواند در خود این قابلیت را ایجاد کند که مظهر اسماء و صفات الهی شود؟ و به کدام صفات باید مزین گردد؟

اسماء و صفات الهی بر دو قسمند صفات جلالیه و صفات جمالیّه.

اولاً صفات جلالیه<sup>۱۵</sup> (که دالّ بر عظمت و جلال است) مانند: المنتقم، القهار، القدير، الجبار، المتکبر، العظیم، المسخر... اینها صفاتی است که مختصّ به حقّ است، وجود این صفات در انسان سبحات جلالی است<sup>۱۶</sup> که علت سقوط او می‌گردد مثلاً صفت تکبر یا انتقام ابداً شایستهٔ وجود انسانی نیست و دارا بودن آن باعث تنزل مقام انسان می‌شود. در لوح رضوان العدل در بارهٔ اسم عدل می‌فرمایند تعالی شأنه: «ان یا هذا الاسم ایاک ان یغزّ نک هذا المقام عن الخضوع بین یدی الله المقتدر القدير.» و در لوح احمد عربی اشاره به صفت کبر نموده می‌فرمایند: «وانک انت ایقن فی ذاتک بانّ الذی اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی ازل الآزال الی ابد الآبدین.» این گونه صفات الهی را به واسطهٔ استدلال و علم و یا به وسیلهٔ آیات الهی درک می‌کنیم.

ثانیاً صفات جمالیّه<sup>۱۷</sup> (که دالّ بر زیبایی و لطافت است) مانند: علیم، حکیم، خبیر، رحیم، عطوف، شفیق، معطی و غیره. این صفات زینت بخش حقیقت انسان است و قادر است به این صفات متّصف گردد. تعدادی از آنها مرتبط به عواطف قلبیه و جذبات شوقیه است مثل لطیف، رحمن، رحیم، عطوف، رؤف، که با تربیت و تهذیب به دست می‌آید و برخی مانند علیم، خبیر، حکیم، در اثر تجربه و مشقّت و متابعت حاصل می‌شود. عنصر اصلی صفات جمالیّه محبت است که علت خلق کائنات بوده، چنانچه در کلمات مکنونه می‌فرمایند: «یا ابن الانسان احببک خلقک فخلقک، فاحببنی کی اذ کرک و فی روح الحیاة اثبتک.» ایضاً: «یا ابن الوجود احببنی لاحبک ان لم تحبّنی لن احبک ابدأ فاعرف یا عبد.» مضمون: ای پسر وجود، مرا دوست بدار تا ترا دوست بدارم. اگر مرا دوست نداشته باشی هرگز ترا دوست نخواهم داشت پس بدان ای عبد. با در نظر گرفتن قانون فعل و انفعال، انسان فطرّاً باید قادر باشد که جوابگوی این عشق و محبت الهی که نهایتش فناء فی الله و بقاء بالله است گردد و باید در راه سیر و سلوک به سوی حقّ

همیشه سعی و کوشش و جدّ و جهد و استقامت نماید که از آمال و آرزوهای خود که موانع راه است بگذرد و همواره متّصف به صفاتی گردد که او را لایق و قابل تجلّیات فیض لا نهایی ربّ البریه نماید، یعنی مظهر کامل جمیع کمالات الهیه و صفات جمالیّه حقّ شود. حضرت بهاء الله می فرماید: «قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا به تجلّیات اسماء و صفات الهی منور شود.»<sup>۱۸</sup> این گونه صفات را مانند تسلیم و رضا، خلوص و انقطاع، خشوع و خضوع، تواضع و فروتنی و صبر و اصطبار و غیره که در واقع جهاد با نفس است در کلمات مبارکه مکنونه و هفت وادی و چهار وادی می توانیم ملاحظه کنیم.

### خلوص و موفّقیت در امور

جهت موفّقیت در هر امری باید چند شرط را مراعات نمود من جمله:

**اولاً وجود خلوص نیّت:**<sup>۱۹</sup> چنانچه جمال قدم سید اشرف را نصیحت می فرمایند که در محبت خویش خالص باشد. حضرت عبدالهّاء در شرح معنی خلوص و اهمّیت آن می فرمایند: «... نیّت خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محقّقین نیّت را مرجّح بر عمل دانسته اند زیرا نیّت خیر نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس ولی ممکن که انسان به ظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد. مثلاً قصاب گوسفندی را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مبرور قصاب مبنی بر غرض انتفاع است و نتیجه این پرورش، ذبح گوسفند مظلوم است. چه بسیار از اعمال مبرور که مبنی بر اغراض نفسانیّه است اما نیّت خیریه مقدّس از این شوائب...»<sup>۲۰</sup> پس خلوص لله این است که انسان عمل و قول و فکرش لله و فی الله باشد و الاّ ثمر ثمر نخواهد بود. حضرت عبدالهّاء می فرمایند: «... حسن نیّت به جهت اعمال حسنه لازم است. تا نیّت خیر که به منزله ریشه و اصل محکم متین است نباشد شجره عمل، بار و برکت و نتیجه حاصل ننماید و ثمرات طیّبه نبخشد. اساس اعظم برای حصول نتایج حسنه اعمال اهل عالم، حسن نیّت است، نیّت خیر ریا و نفاق قبول ننماید. چه بسا می شود که نفسی عمل خیری می نماید ولی نیتش خالص نه یا برای شهرت است یا به جهت عزّت یا آرزوی غرور و نخوت است یا محض ریا و ریاست. این گونه اعمال نتایج باقیه ندارد...»<sup>۲۱</sup>

من جمله نتایج حاصله از خلوص نیّت:

- الف - اسّ اساس دیانت است. حضرت عبدالهّاء می فرمایند: «اسّ اساس دیانت خلوص است.»
- ب - قلب مهبط الهام و هدایت الهیه می شود. چنانچه حضرت عبدالهّاء می فرمایند: «تا توانید قلب را فارغ نمائید تا از اشراق شمس حقیقت هر دم پرتوی جدید یابید.»
- ج - علّت استقامت است. جمال قدم می فرمایند: «اگر نفسی اراده نماید از سلسیل استقامت بیاشامد و به مقام ایمان بالله فائز گردد باید قلب را از ما سوی الله فارغ و آزاد سازد.»
- د - علّت نصرت امرالله است. جمال قدم می فرمایند: «قلب باید از شوّونات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می کند و حزب الله را نصرت می نماید.»

هـ - عِلَّتْ اِتِّحَادٌ وَ اِتِّفَاقٌ اسْت. حضرت وَلِيّ امرالله می فرمایند: «تا این دو شرط یعنی خلوص نیت و حکم بر نفس و مشتهیات آن عموماً کاملاً دائماً در جامعهٔ بهائی تأسیس و استقرار نیابد اِتِّحَادٌ وَ اِتِّفَاقٌ در هیچ نقطه‌ای و در هیچ امری غیر ممکن.»<sup>۲۲</sup>

و - جالب رضای الهی است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «رضای حَقّ ممکن الحصول است بلکه به نهایت آسانی، به مجرد خلوص رضای الهی حصول یابد...»<sup>۲۳</sup>

البته نتایج خلوص نیت بسیار است که از حوصلهٔ این و جیزه خارج است.

خلوص و اخلاص موهبت و فضل عمیم الهی است که شامل حال جمیع بندگان می شود ولیکن باید با تهذیب و تربیت روحانی و انسانی و تمرین مستمر این موهبت فطری شکوفا گردد و به منصفهٔ ظهور رسد زیرا این صفت جلیل بالقوه صفات حسنهٔ دیگری را مانند محبت و صداقت و تقوی و انقطاع و تسلیم و توکل و رضا و عبودیت شامل می گردد. اسّ اساس و کمال خلوص صدق است.<sup>۲۴</sup> در لوح احمد عربی جمال مبارک اشاره به «صدق مبین» نموده می فرمایند: «فوالله من كان في شدة او حزن و يقرأ هذا اللوح بصدق مبین يرفع الله حزنه و يكشف ضرّه و يفرّج كربه...» و نیز در مناجاتی نازل: «امروز روزی است که اگر یک بار نفسی از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید...»<sup>۲۵</sup> لازمهٔ صدق عشق و محبت حقیقی است. هر عمل و یا قولی که مبنی بر عشق و محبت باشد مشروط نیست صرفاً به خاطر محبت است. این است که می فرمایند: «انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شکورا.»<sup>۲۶</sup> یعنی ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و از شما پاداش یا سپاسی نمی خواهیم. لازمهٔ صداقت و عشق و محبت کمال تسلیم و رضا در مقابل ارادهٔ محبوب است حتی اگر به قیمت جان تمام شود و یا پاداش و ثوابی در مقابل آن عاید نگردد، این است که در قرآن کریم فرموده اند: «فتمتوا الموت ان کنتم صادقین.»<sup>۲۷</sup> و چون شخص مخلص صادق عمل و قول و فکر و نیتش صرفاً لله است، به مرحله‌ای می رسد که طبق آیهٔ کریمه «من كان لله كان الله له» خداوند با او خواهد بود و او را قابل و لایق این موهبت می نماید که مظهر اسماء و صفات الهی گردد. در این مورد لسان عظمت می فرمایند: «انا نريد من اراد ربه و نتوجه الی من توجه الی الله.»<sup>۲۸</sup> ایضاً می فرمایند: «انه ينصر من نصره و يذکر من ذکره و يقدر له ما تقرّ به الابصار.»<sup>۲۹</sup>

با توجه به مطالب فوق می توانیم به اهمیت خلوص نیت و تأثیر آن در دعا و مناجات پی بریم. می دانیم که دعا و مناجات ارتباط روحانی و مخابره با حق است که در آن بنده به درگاه پروردگار به راز و نیاز و تضرع و ابتهاج می پردازد و از آستان رحمت و کرم و فضلش سؤال می نماید و طلب تأیید و توفیق می کند. شکی نیست که این ارتباط باید با توجه تام و حضور ذهن و تعلق قلبی و از همه مهم تر نیت خالص انجام گیرد تا مثمر ثمر گردد. در تأکید اهمیت و اثر خلوص، در دعا و مناجات و سؤال و طلب از قاضی الحاجات جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم می فرمایند: «فو عمری لو يرفع اليوم ایدی کلّ الممکنات خالصاً عن الاشارات الی شطر الرّجاء من ملیک الاسماء و يسألنه خزائن السموات و الارض ليعطينهم بفضلہ



العمیم قبل ان یرجعن ایادیهم الیهم وکذلک کان رحمته علی العالمین محیطاً. مضمون بیان مبارک چنین است که اگر جمیع کائنات با خلوص صرف دست رجاء به بارگاه کبریا بلند نموده و طلب خزان و گنج های آسمان و زمین را نمایند، به فضل عمیمش به ایشان عطا می نماید، قبل از آنکه دست هایشان باز گردد و لکن شرط اجابت طلب، خلوص نیت است.

این است که هیکل اطهر سید اشرف را امر فرمودند سعی و کوشش نماید که راه خلوص پیش گیرد تا از این عطیه کبری بهره و نصیب برد.

**ثانیاً اقدام و سعی و کوشش:** انسان برای رسیدن به هدف خود، پس از آگاهی کامل در مورد نحوه اقدام و عمل و ایمان و ایقان به تأییدات الهیه و الطاف ربانیه، باید راه سعی و کوشش را طی کند. شرط این راه تحمل رنج و عذاب و صبر در مقابل مشکلاتی است که با آنها مسلماً مواجه خواهد شد. هر قدر اهداف عظیم باشند مشکلات نیز به همان اندازه جسیم خواهند بود. موفقیت منوط به ادامه سعی و کوشش است و اطمینان به اینکه مقابله با آنها در حد طاقت و قدرت است زیرا به فرموده حق «لا یکلف الله نفساً الا وسعها»<sup>۳۰</sup> حضرت عبدالبهاء در این باره می فرماید: «کاری که خدا در جلوی انسان می گذارد لابد طاقت هم می دهد، ما نباید همیشه به آسایش تن ناظر باشیم بلکه باید طلب مقصود و مقصدی عالی نمائیم ولو منافی راحت تن باشد»<sup>۳۱</sup>.

**ثالثاً استقامت:** استقامت به معنای ثبات و سر راست و برپا بودن است و صراط مستقیم به معنی راه راست است. در بیان معنی استقامت جمال مبارک در لوح جمال می فرماید قوله الجمیل: «الیوم معنی استقامت آنکه به حق جل جلاله خود را از کل عالم غنی و مستغنی مشاهده نمایند...»<sup>۳۲</sup> اساس استقامت انقطاع و نتیجه آن تسلیم و رضا است.

جمال قدم نحوه کسب قابلیت و استعداد این صفت جلیل را بدین نحو بیان می فرماید قوله الکریم: «هر نفسی بخواهد به این مقام فائز شود باید بنامه از دون حق متقطع گردد تا به استقامت کبری که اصل کل خیر است فائز شود، این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی بسیار سهل، عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح الله مذکور، سهل و آسانی آن کلمه واحده بوده، اگر ناس موفق شوند به آن کلمه الهیه که جامع کلمات نامتناهیه ربانیه است، جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم دارد... و آن کلمه این است که می فرماید انظروه بعینه لا یعونکم. این بیانی است که هر نفسی به گوش قلب آن را اصفا نماید ابدأ از صراط مستقیم منحرف نشود...»<sup>۳۳</sup> و در لوح تجلیات می فرماید: «تجلی دوم استقامت بر امر الله و حبه جل جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه یفعل ما یشاء...» بنا بر بیانات الهیه فوق اس اساس استقامت انقطاع و ایمان و ایقان و اذعان به کلمه مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است، و رضا به رضای الهی که فنای محض در اراده و مشیت حق است.

این صفت به قدری مهم است که در مرتبه دوم بعد از عرفان حق قرار دارد. چنانچه می فرماید: «بعد

از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر اوست.<sup>۳۴</sup> و نیز می فرماید: «روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار بانه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت...»<sup>۳۵</sup>

شکی نبوده و نیست که سعی و کوشش باید مداوم باشد و الا اگر انسان در حین بروز مشکلات و شدائد از مقابله با آنها خود را عاجز بیند و میدان را خالی کند هرگز در زندگی موفق و مؤید نخواهد شد. حضرت ولیّ عزیز امرالله می فرماید: «بزرگ ترین اشخاص کسانی هستند که بیش از همه تحمل مصائب کرده و در مبارزه با مصائب حیات استقامت ورزیده اند...»<sup>۳۶</sup> به خصوص در امور معنوی و مسیر ترقّی و تکامل روحانی. حضرت عبدالبهاء می فرماید: «در هر امری از استقامت نتیجه حاصل می شود»<sup>۳۷</sup> و نیز «بدون استقامت، موقّیت متمتع و محال. خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده.»<sup>۳۸</sup> حضرت ولیّ عزیز امرالله می فرماید: «انجام هر امری منوط به استقامت و سعی و همت، آن وقت هر مشکلی آسان شود و هر مقصد و آرزویی تحقّق پذیرد.»<sup>۳۹</sup>

## مطلب دوّم: معرفت الهی

قلم اعلی در این اثر کریم اشاراتی چند در باره ظهور خود می نمایند که راه را جهت طالب حقیقت هموار و سهل می نماید من جمله:

### أولاً: «قد ظهر كتاب الله على هيكل الغلام.»

یکی از مفاهیم کلمه "کتاب" آنچه که از طریق وحی نازل شده است می باشد.<sup>۴۰</sup> و همچنین وجود مطلق نیز تعبیر شده است،<sup>۴۱</sup> و در آثار مبارکه به صورت عامّ مراد کلمات و آیات نازله بر مظاهر الهیه و به صورت خاصّ نفس مظهر حقّ است، و اصطلاح "امّ الكتاب" به کتاب آسمانی هر دوری، و به فرموده حضرت ولیّ امرالله به جمیع آثار نازله از قلم اعلی و در مفهوم جامع تری به نفس مظهر الهی اطلاق می شود.<sup>۴۲</sup> در کتاب مستطاب اقدس نازل جلّ قوله: «یا کم ان یمنعکم ما نزل فی الكتاب عن هذا الكتاب الذی ینطق بالحقّ...» و این کتاب ناطق اشاره به حضرت بهاء الله است که در آثار مبارکه به عناوین کتاب اعظم و کتاب محتوم و کتاب الهی و غیره یاد شده است. در بیانی هیكل اطهر می فرماید: «سبحان الذی اظهر نفسه لمن فی العالم و أنطقه بما هو المستور فی لوح حفیظ، انه لكتاب الاعظم و صراطه لمن فی السموات و الارضین انه لهو اللوح المحفوظ و الكتاب المحتوم... انه لا اله الا انا الغفور الکریم.»<sup>۴۳</sup> و همچنین: «انا وجدنا لامّ الكتاب لساناً ینطق بالحقّ و یدع الناس الی الله ربّ العالمین.»<sup>۴۴</sup> و ایضاً: «یا امتی، کتاب الهی من غیر ستر و حجاب ظاهر و ناطق و این کتاب اعظم در فرقان به امّ الكتاب مذکور... این است آن کتابی که جامع جمیع کتب قبل و بعد بوده.»<sup>۴۵</sup>

اما مقصود از هیكل الغلام هیأت بشری مظهر امر الهی در رتبه عالم خلق است، که کتاب الهی که حقیقت ظهور است به صورت این هیكل و هیأت در عالم امکان جلوه نموده است. در آثار مبارکه به رابطه جسم عنصری و حقیقت مقدّس مظاهر ظهور اشاراتی شده است<sup>۴۶</sup> من جمله: «قد انزل المائدة

الابدیة من سماء المشیة علی هیکل الانسان تبارک الرحمن الَّذی ظهر بالحقّ بهذا الاسم العظیم.»<sup>۴۷</sup> و حجّ اعظم را زیارت هیکل مقدّس قرار دادند: «ثم ادعوا النَّاسَ بالحجّ الاعظم الَّذی کان علی هیکل الغلام مشهوداً»<sup>۴۸</sup> و نیز بیت الله الاکبر<sup>۴۹</sup> و کعبه الحرام و المشعر و المقام و المسجد الاقصى<sup>۵۰</sup> که از اماکن متمیّزه مقدّسه امم سائره است و این اماکن در اثر انتساب به مظهر ظهور وقت دارای تَبَرُّک و تقدّس می شوند، و حال چون دوره جدید منسوب به جمال قدم است صاحب البيت نفس آن حضرت، و تقدّس این امکانه در انتساب به ایشان است.

همچنین در این لوح مبارک اشاره به تلقاء العرش و جهة العرش شده است. در آثار مبارکه کلمه عرش دارای مفاهیم متعدّدی است که می توان از متن آیات پی به مقصود آن برد. من جمله مفاهیم کلمه عرش<sup>۵۱</sup> «امرالله بوده و خواهد بود و کلمه الله بوده و خواهد بود و اول ما یتقوه به لسان الله بوده و خواهد بود... و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس مشهور... و در مقام دیگر عرش اول من آمن است و اول من حضر و اول من بعث و اول من حمل...» و نیز هیکل جسمانی مظهر امر الهی: «... و اما فی الاجساد أنّها اعراش لهذا الظهور الَّذی ما اطلع به احد الا نفسه...»

جمال مبارک با ذکر این مطالب مردم را نصیحت نموده دعوت می کنند که در این ظهور جدید به سوی غلام الهی بشتابند و او را در این قیص جدید بشناسند و خود را از کلّ الخیر محروم نمایند.

**ثانیاً: «قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته.»**

رحمت و لطف الهی چنین اقتضا می نماید که در هر دوری مظهر ظهور دلیل و حجّتی را به اهل عالم ارائه دهد و همه را دلیلی کامل و برهانی واضح گردد، زیرا در غیر این صورت از عدل الهی بعید است که خلق را مواخذه نموده و مورد مجازات و مکافات قرار دهد. و مسلماً کیفیت و ماهیت این حجّت منوط به اراده و مشیّت ربّانی است و از حیطة اقتدار بشری خارج است. جمال قدم می فرمایند قوله الکریم: «... و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را به حجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان به مثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود...» در دور فرقان و بیان حجّت آیات الهی کتاب الله بود.<sup>۵۲</sup> اما در دوره جمال مبارک دلیل اولاً نفس مظهر ظهور کلّی الهی که تجلّی کامل آن ذات غیب منبع لایدرک است، و سپس مراتب عظمت و جلال و قدرت و تصرّفات آفاقیه ظهور الهی است و در مرحله سوّم آیات و آثار منزله از سماء مشیّت ربّ البریه و بقاء و نفوذ و اثر کلام حقّ در آفاق و انفس. در این باره از قلم اعلی چنین نازل: «... آن ذات اوّلیه به نفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود. دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است...»<sup>۵۳</sup> و ایضاً در لوح نصیر می فرمایند: «آنان که بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لایعرف بما سواه جالس، حقّ را به نفس او و بما یتظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کلّ من فی السّموات و الارض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا

نمایند و تمسک نجویند چه که تمسک به کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد، فتعالی من هذا الجمال الذی احاط نوره العالمین...»<sup>۵۴</sup>

مظاهر مقدسه الهیه که به عالم امر تعلق دارند دارای حقیقتی هستند که فوق ادراک عقول بشری عالم خلق است و چون فیما بین حقیقت بشری و حقیقت مظهر الهی تشابه و مماثلتی نیست لهذا نمی توان شئون و اطوار مظاهر مقدسه الهیه را با شئون و موازین بشری مقایسه نمود. حضرت بهاء الله می فرماید: «یا قوم، خافوا عن الله و لا تفتیسوا نفسه بنفوسکم و لا شؤنه بشؤنکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله باقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیتة بمشیتکم و لا سکونه بسکونکم اتقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتقین. ان آمنتتم بنفسی تالله هذا نفسی و ان آمنتتم بآیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل...»<sup>۵۵</sup> از این جهت باید حق را به نفس حق شناخت و با چشم حق به حق نگریست و در مقابل مشیت و اراده او کاملاً تسلیم و راضی شد.

**ثالثاً: «و أودع فی کل نفس ما یعرف به آثار الله.»**

حق منبع از فضل و جود عمیم خود در هر نفسی آیه عرفان الهی را به ودیعه گذاشته تا کل از این قابلیت و استعداد فطری بر حسب مقدرات ربانیه در راه عرفان حق قدم گذارند. از این جهت تحرزی حقیقت یک مسؤولیت فردی است که باید با قلبی پاک از آرایش این جهان و تبتل و تضرع به درگاه کبیرا و توسل به دعا و مناجات و تفکر و تدبّر در امر کائنات طی این طریق را نمود. در این لوح مبارک لسان قدم می فرماید قوله الامین: «... و أودع فی کل نفس ما یعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجته علی عباده...» مضمون بیان مبارک این است که ودیعه گذاشته در هر نفسی آنچه را که به واسطه آن آثار الله را بشناسد، زیرا به غیر از آن حجّت او بر بندگانش تمام نخواهد شد. در بیانی دیگر می فرماید: «... هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید، پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط... ایمان هیچ نفسی به دون او معلق نبوده و نخواهد بود.»<sup>۵۶</sup>

**رابعاً: «لا یکلف الله نفساً الاّ وسعها.»**<sup>۵۷</sup>

ذکر شد که الطاف الهیه شامل جمیع بندگان است و احدی نیست که از این مواهب محروم و ممنوع باشد و لکن در میان بندگان تفاوت درجات و مقادیر مقدّره به اراده الهیه موجود است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: «... جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است... پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت درجات موجود، و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود، ولی این تفاوت نه از روی خیر و شرّ است مجرد تفاوت درجات است، یکی در درجه اعلی است و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی... استعداد بر دو قسم است استعداد فطری و استعداد اکتسابی، استعداد فطری که خلق الهی است کلّ خیر محض است، در فطرت شرّ نیست، اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شرّ حاصل شود...»<sup>۵۸</sup> هر نفسی دارای استعداد و قابلیت خاصی است که به واسطه

آن به نحوی می‌تواند به شناسائی حقّ تعالی موفّق شود. کیفیت عرفان الهی و نحوه آن در افراد متفاوت است و رابطه‌ای که هر کائناتی را با آفریدگار مرتبط می‌کند در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد است. در این باره جمال قدم می‌فرماید قوله الکریم: «مراتب نفوس هر یک به مقدار بوده و هست...»<sup>۵۹</sup> و لکن تربیت روحانی مدخلیتی عظیم در پرورش و صیقل نمودن این قابلیت و استعداد دارد.

باری قلم اعلی در این لوح کریم مردم را دعوت می‌کند که با چشمان خود حقّ را مشاهده کنند تا او را بشناسند زیرا خداوند به نفسی ظلم نمی‌کند و بیش از طاقت و گنجایش او، او را مکلف نمی‌سازد.

### خامساً: اثر کلمة الهیة در نفوس

آفرینش مخلوق کلمة الهیة "کن فیکون" است چنانچه می‌فرماید: «از کلمة علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود.» تأثیر و نفوذ کلمة الهیة جمیع عالم را احاطه کرده و می‌کند چنانچه جمال قدم می‌فرماید قوله الجلیل: «بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمة علیا احدی آگاه نه، هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر می‌شود عرفش عالم را اخذ می‌نماید و معطر می‌سازد...»<sup>۶۰</sup> و البتّه این تأثیر در انسان که اشرف کائنات است باید به نحوی شدید و بدیع‌تر از سایر کائنات جلوه و بروز نماید به خصوص در نفوسی که رابطه روحانی‌شان با حقّ منبع مبنی بر خلوص نیت و صداقت است. در بیانی حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «فاعلموا بانّ المیزان الیوم حبّی و اذا اردتم ان توزنوا احداً فاقنوا عنده من آیات الّتی من عندی اذا فاضت عیناه من الدّمع فاعلموا بانّه علی حقّ و کان علی یقین مبین و الّذی اسودّ وجهه انه علی کفر عظیم.»<sup>۶۱</sup> مثل کلمة الهیة مثل شمس ظاهری است که در حین اشراق انوارش بر کلّ می‌تابد، آنان که از بینائی بهره‌مندند هم نور را ملاحظه می‌کنند و هم حرارت را احساس می‌نمایند اما ناینیانیاں گرچه نور را نمی‌بینند و لکن حرارت خورشید را می‌توانند احساس کنند، ولی کور معنوی که دارای بصیرت روحانی و ارتباط قلبی با معبود و محبوب خود نمی‌باشد و پرده‌ای غلیظ از حجابات مختلفه چشم او را پوشانیده و غبار و زنگار شؤونات دنیای دنیّه مرآة قلبش را کدر کرده از فیض حرارت و تأثیر و نفوذ کلمة ربّانیّه ممنوع و محروم است. در این لوح مبارک قلم اعلی تأکید می‌نماید که امرالله به شأنی ظاهر و نمایان است که هر کوری آن را می‌شناسد تا چه رسد به نفسی که دارای بصر ظاهر و منیر است و لکن از اهل بیان آنان که دیده بصیرتشان به رمد هوی و هوس بسته شده هرگز این شمس را که به اشدّ اشراق تابان و عیان است نخواهند شناخت. حضرت بهاء‌الله در این مورد می‌فرماید قوله العزیز: «... کلمة الهیة را به مثل اشراق شمس ملاحظه کن، همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق می‌نماید، همان قسم شمس کلمه که از افق مشیّت ربّانیّه اشراق فرمود بر کلّ تجلّی می‌فرماید، استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمة جامعه بوده، فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره به بصر ظاهر ادراک می‌شود و اشراق شمس کلمه به بصر باطن...»<sup>۶۲</sup>

اولاً: توجّه به حقّ و تدارک مافات

هیكل مبارك با بیان «توبوا یا قوم عمّا فرّطتم فی جنب الله و اسرفتم فی امره...» مردم را دعوت می‌نماید که از آنچه مرتکب شده و باعث ایجاد وهن و تضعیف و تقصیر در امر الله گشته توبه نموده به تدارک مافات پردازند. اصطلاح فرّط فی جنب الله مفهوم شدّت در تقصیر را می‌رساند.<sup>۶۳</sup> با وجود این حقّ ابواب عفو و مغفرت رحمانی را نبسته توبه غافلین را می‌پذیرد مشروط به اینکه مبنی بر توجّه به حقّ جلّ و عزّ و تمسّک به ذیل تقوی و انصاف و خلوص نیت و پاکی قلب باشد.

یکی از عوامل غفلت انسان تعلق به دنیا و زخارف آن از مال و منال و جاه و ریاست و فرزند و غیره است که باعث می‌شود از انسان اعمالی سرزند که منافی مقام و شرافت جنبه انسانی اوست. در لغت، دنیا به معنی پستی و کمترین و دنی به معنی فرومایه و حقیر است و در شرح مقصود از کلمه دنیا، در لوح ناپلئون سوّم می‌فرمایند: «قل الدّیّنا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم بما لا ینفعکم، و ما منعکم الیوم عن شطر الله انه اصل الدّیّنا، ان اجتنبوا عنها و تقرّبوا الی المنظر الا کبر هذا المقرّ المشرق المنیر...» یعنی بگو که دنیا دوری جستن شما از مطلع وحی و اقبالتان به آنچه که نفع به شما نمی‌رساند است، و آنچه که امروز شما را از سوی خدا منع نموده او اصل دنیا است، اجتناب کنید و به منظر اکبر این مقرّ روشن منیر نزدیک شوید. و نیز می‌فرمایند: «اعلموا بانّ الدّیّنا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بما سواه، و الآخرة ما یقرّبکم الی الله العزیز الجمیل، و کلّمّا یمنعکم الیوم عن حبّ الله انه هی الدّیّنا، ان اجتنبوا منها لتکونن من الفالحین.»<sup>۶۴</sup> ترجمه: بدانید که دنیا غفلت شما از آفریدگارتان و سرگرمی شما به غیر اوست، و آخرت آن است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک می‌کند.

جمال قدم در این لوح مبارک اهل عالم را چنین اندرز می‌فرماید که به ذیل تقوی الله تشبّث کنند و تقوی را وسیله رستگاری قرار دهند. در سوره بقره آیه ۲۸۲ نازل: «واتقوا الله و یعلّمکم الله» و در لوحی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «سعادت در علم است و علم در تقوی...»<sup>۶۵</sup> اگر نفسی به این صفت مزین باشد خداوند او را به حقیقت هدایت می‌کند و علم می‌آموزد و از آنجائی که «اصل کلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذالن یحقّق الّا بعرفان مظهر نفسه»، ربّ کریم او را موفق به معرفت مظهر ظهور می‌کند و به اصل کلّ الخیر فائز می‌نماید.

ثانیاً: دعوت احبّاء به قیام بر نصرت امر الله

در این لوح جمال قدم کیفیت نصرت امر الله را چنین معین فرمودند:

اولاً در پیروی از تعالیم و اوامر الهی و تخلّق به اخلاق رحمانی، چنانچه جمال مبارک می‌فرماید: «بگو امروز نصرت و خدمت به اخلاق و اعمال طیّبه بوده و هست به این جنود باید نصرت نمود.»<sup>۶۶</sup> و نیز می‌فرماید: «وصیّت می‌کنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج‌های اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب

نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرر نفسی گردد فی الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است.<sup>۶۷</sup>

ثانیاً دوری از ناقضین و عدم توجه به منکرین، زیرا این نفوس مظاهر شیطانند که به صورت دوست ظاهر شده در امر الله رخنه نموده و سبب تشویش و پریشانی و گمراهی یاران می‌گردند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که رایحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسّک جوید (الی ان قال عزّ اسمہ) پس در کمال حفظ، خود را حفظ نمایند که مبادا به دام تزویر و حیلہ گرفتار آیند.» و در خطاب دیگر می‌فرماید: «پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است...» و در خطاب دیگر می‌فرماید: «بسیار در حفظ نفس خود سعی نمائید چه که شیاطین به لباس‌های مختلفه ظاهر شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آنکه او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود وا گذارند...»<sup>۶۸</sup> و نیز می‌فرماید: «جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل احبّای ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد باب منع فرمود که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسشان مانند سمّ ثعبان می‌ماند فوراً هلاک می‌کند.»<sup>۶۹</sup>

ثالثاً: رعایت اصل حکمت و نصیحت و عدم مجادله با نفوس است زیرا طاقت و تحمّل نفوس متفاوت است و باید مقتضیات زمان و مکان و نفوس و اثر بیان را رعایت نمود. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «حکمت اعمال و افعالی است که سبب آگاهی غافل‌های عالم است و همچنین تقرب ایشان است به حزب الله... باید حکمای ارض به کمال رأفت و محبّت عباد را به شریعة الله و مشرق عنایتش دعوت نمایند...» و نیز: «از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن به اندازه شأن و از حکمت حزم است...»<sup>۷۰</sup> اما مجادله و منازعه به نصّ کتاب مستطاب اقدس ممنوع گردیده است<sup>۷۱</sup> زیرا سبب استیحاخ و ابتعاد نفوس از امر می‌شود مخصوصاً در حین تبلیغ ابداً نباید مجادله کرد و طرف مقابل را مغلوب نمود زیرا در صدد مقابله و تفوق جستن برمی‌آید. جمال قدم در چگونگی مؤثر بودن بیان می‌فرماید: «... یا اسمی بیان نفوذ می‌طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق به انفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال می‌طلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است به حکمت‌هایی که در زیر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیّه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلیّه و غلبه الهیه...»<sup>۷۲</sup>

رابعاً: اسباب نصرت امر یزدان اتحاد و اتفاق احبّاء و رعایت و محافظت از یکدیگر است که به صور مختلفی جلوه و بروز می‌کند مثلاً اتحاد در دین و در قول و در اعمال و در مقام.<sup>۷۳</sup> سرچشمه این اتحاد معرفت الهی است و نتیجه‌اش الفت و اتفاق و اجتماع و معاونت و معاضدت با یکدیگر است که با صبر و بردباری حاصل می‌شود.<sup>۷۴</sup> اهمّیت این اتفاق و اتحاد در وقتی که شدائد و بلایا و امتحانات دامنگیر افراد

جامعه می شود بیشتر محسوس می باشد زیرا جمال قدم توصیه می فرمایند که در این مواقع باید توجهی خاص به نفوس نمود که مبدا گرفتار وساوس شیطان شده از صراط مستقیم منحرف گردند علی الخصوص نفوس ضعیفه.<sup>۷۵</sup> حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «الیوم خدمتی اعظم از اتحاد و اتفاق احباء نیست.» و نیز می فرمایند: «آنچه اعظم امور است آن اتحاد و اتفاق جمهور احباء و ائتلاف تام در میان یاران. این اهم امور است اگر نفسی ملول گردد اهمّیت بدید به هر وسیله باشد او را گرم کنید و در دایره و حلقه خویش در آرید.»<sup>۷۶</sup> باری اتحاد و یگانگی علت نجات و فلاح احباء و سبب فتح و ظفر امر مبارک و باعث اضطراب و تفرّق شمل اعداء دین الله می شود.

خامساً: نصرت حقّ تبلیغ امر الله است چنانچه می فرمایند: «قل انّ نصری هو تبلیغ امری هذا ما ملئت به الالواح.»<sup>۷۷</sup>

ثالثاً: احباء الله باید مانند ابر فضل و رحمت از برای مؤمنین و عذاب محتوم از برای کافرین باشند.

یکی از تعالیم مهمّه دیانت بهائی به نصّ صریح کتاب مستطاب اقدس معاشرت با جمیع ملل و نحل در نهایت روح و ریحان است و لکن این معاشرت باید به نحوی باشد که خللی و فتوری در بنیة ایمانی وارد نسازد و محافظت و صیانت افراد جامعه را تضمین کند. از این جهت باید جوّی به وجود آورد که یاران همیشه متذکّر به ذکر الهی باشند، خواه با زیارت آثار مبارکه و خواه با یادآوری تاریخ امر مبارک و بلایا و مصائبی که طلعات قدسیّه این آئین نازنین و اصحاب و مؤمنین متحمل شده اند زیرا این ذکر و تذکّر در نفوس روح حماسه و شجاعت می آفریند و باعث استقامت و ثبات می گردد، و این خود به مثابه حصن حصینی است جهت حفظ احباء و درعی است که مانع از نفوذ و رخنه اعداء در امر الهی می شود و از این جهت آتش حسرت و حسد اعداء شعله ور و دچار رنج و عذاب و غیظ و غضب می گردند.

مطلب چهارم: ذکر بعضی از حوادث گذشته و آینده

در این لوح مبارک به اعراض و اعتراض و ظلم و ستمی که میرزا یحیی و پیروانش در اثر اغواء سیّد محمّد اصفهانی به هیکل اطهر وارد نمودند اشاره شده. هیکل اقدس می فرمایند: «بلغ الاعراض الی مقام قاموا علی قتلی بما القی الشیطان فی صدورهم...» یعنی اعراض به مقامی رسید که در اثر آنچه شیطان در سینه شان القا نمود بر قتل قیام کردند. و در جای دیگر تصریح به حوادث سنین آتیه در ادرنه و عکا و اعمالی که ناقضین مرتکب خواهند شد نموده می فرمایند (ترجمه) در وقتی که شیطان با مکر عظیمی وارد محلّ شما می شود، عباد را محافظه نمایند که مبدا اقدامشان در اثر وساوس و تحریکات او از صراط مستقیم منحرف شود.

در معنی و مفهوم کلمه شیطان جمال مبارک می فرمایند: «لو تشهد بانّ احداً اراد ان یمنعک عن حبّ هذا الغلام فاعلم بانّه لهو الشیطان قد ظهر علی هیئة الانسان، اذا فاستعد بالله.»<sup>۷۸</sup> سنت الهی چنین بوده که



همیشه با تجلی مظهر رحمن و دعوت ناس به شریعۀ ربّ منان، مظهر شیطان نیز ظاهر شده به دسائس و حیل مختلفه مردم را گمراه می نماید و همیشه این نور و نار با یکدیگر توأم بوده اند. راه رستگاری و محفوظ بودن از شرّ این شیاطین استقامت است. حضرت بهاء الله می فرماید: «از حقّ خواسته بودی ترا از شرّ شیطان محفوظ دارد، بلی آنه لهو الحافظ العلیم الحکیم، این مقام منوط به استقامت بوده و خواهد بود...»<sup>۷۹</sup>

من جمله نفوسی که صفت شیطان را می شود بر آنها اطلاق کرد سید محمّد اصفهانی است که به خود لقب قدّوس داد و آقا کج کلاه که خود را سیف الحقّ خواند و لکن جمال قدم در حقّ این دو نفر می فرمایند که نفر اول خنّاس یعنی شیطان و دوّم دُم شیطان است: «انّ الاخرس سمی نفسه بالقدّوس و ادّعی فی نفسه ما ادّعی الخنّاس و الآخر سمی نفسه بسیف الحقّ و قال انی انا فاتح البلاد، قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنّ الکلب بانّه ذنب الشیطان...»<sup>۸۰</sup>

### یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و هفتم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکو تو (ایتالیا) در جون ۲۰۰۰ عرضه شده است.

- 1- Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1977), vol. 2, p. 230.
- ۲- عبد الحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نیل زرنندی)، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۱۷ ب، چاپ دوّم، ص ۵۷۷.
- ۳- ن ک به شماره ۱، ص ۲۲۶.
- ۴- ن ک به شماره ۱، ص ۲۲۸.
- ۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب)، صص ۹۲-۹۳.
- ۶- مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۳۱-۳۳۳، لوح ان یا رضا.
- ۷- المنجد فی اللّغة و الاعلام (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۵ م)، نشر ۲۲.
- ۸- معجم المصطلحات الصوفیة، د. انور فواد ابی خزام، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۳ م، الطبعة الاولى، ص ۴۰.
- ۹- ایضاً، ص ۴۳.
- ۱۰- سورة الاعراف، آیه ۱۸۰؛ سورة الاسراء، آیه ۱۱۰؛ سورة طه، آیه ۵۸؛ سورة الحشر، آیه ۲۴؛ همچنین ن ک به قاموس الايقان، منیب اردکانی، دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۷ م، ص ۱۹.
- ۱۱- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۱، لوح اشرف.
- ۱۲- اقتدارات، چاپ هند، ص ۳۵.
- ۱۳- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ ب)، ص ۱۸.
- ۱۴- ن ک به شماره ۵، صص ۱۲۷-۱۲۸.
- ۱۵- جلال: بزرگ منزلت و عظمت و بزرگی؛ المنتقم: انتقام گیرنده؛ القهار: مغلوب کننده، چیره کننده، شخص

مقاومت ناپذیر؛ القدیر؛ توانا؛ الجبار؛ ریشه کلمه: جبر، جبراً: کسی که به زور و با سرکشی اراده‌اش را متحقق می‌سازد؛ المتکبر: ریشه کلمه کبر، کبراً: دارای نخوت، شرافت، بزرگی و عظمت؛ العظیم: دارای عظمت؛ المسخر: ریشه کلمه: سخره، تسخیراً: تکلیف کرد او را به چیزی که نمی‌خواهد.

۱۶- سبحات جلال و سبحات مجلله: آنچه مانع از اقبال نفوس به مظهر امرالله گردد مانند تقالید و غیره. کتاب شش هزار لغت، ریاض قدیمی و احسان‌الله همت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب، ص ۲۱۱.

۱۷- علیم: دانا و آگاه؛ حکیم: صاحب حکمت و حکم و محکم کار؛ خبیر: آگاه، دانا؛ رحیم: بخشاینده؛ عطوف: مهربان، دلسوز، با محبت؛ شفیق: مهربان، نصیحت کننده؛ معطی: دهنده.

۱۸- اقتدارات، ص ۲۰۰.

۱۹- حضرت عبدالهء موقیت اعمال مبروره را مشروط به «... عرفان الهی و ظهور محبة الله و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه...» نموده‌اند، مغاوضات، ص ۲۲۱. و همچنین در کتاب مفهوم حیات بهائی، تألیف ویلیام هاچر، ترجمه مینو ثابت، از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۹۹۰، ص ۴۸ چنین آمده است: در جانی دیگر حضرت عبدالهء در مورد کوشش در راه حصول روحانیت بیان می‌فرماید که انسان چگونه می‌تواند این کمالات را اخذ نماید و به این انجذابات فائز گردد. اول با عرفان الهی، دوم با محبت الله، سوم با ایمان و ایقان، چهارم با اعمال خیریه، پنجم با فداکاری، ششم با وارستگی از دنیا و هفتم با تقدیس و پرهیزگاری.

۲۰- گلزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، نشر ثانی، ص ۲۴۴.

۲۱- ایضاً.

۲۲- برای نتایج حاصله از خلوص نیت از شماره الف تا ه ن ک به ایضاً، صص ۲۴۲-۲۴۷.

۲۳- حدیقه عرفان، از انتشارات مجله عندلیب، چاپ اول، ص ۲۹۵.

۲۴- «الفرق بین الاخلاص و الصدق ان الصدق اصل و هو الاول، و الاخلاص فرع و هو تابع. و فرق آخر الاخلاص لا یكون الا بعد الدخول فی العمل.» ن ک به شماره ۸.

۲۵- ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۶۷.

۲۶- قرآن، سوره الانسان، آیه ۹.

۲۷- ایضاً، سوره البقره، آیه ۹۴.

۲۸- لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۶ ب)، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲۹- لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۸ ب)، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳۰- قرآن، سوره البقره، آیه ۲۸۶.

۳۱- گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴.

۳۲- مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، ج ۴، ص ۲۱.

۳۳- ایضاً، ۱۴۸.

۳۴- اقتدارات، ص ۱۶۲.

۳۵- ایضاً، ص ۱۶۳.

۳۶- گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴.

۳۷- ایضاً.

۳۸- ایضاً.

۳۹- ایضاً، ص ۳۵.

۴۰- فرهنگ بزرگ جامع نوین، تألیف احمد سیاح.

۴۱- ن ک به شماره ۸، ص ۱۴۶.

- ۴۲- یادداشت‌ها و توضیحات کتاب اقدس، شماره ۱۲۹ و ۱۵۵.
- ۴۳- لثالی الحکمة، ج ۲.
- ۴۴- ایضاً، ص ۱۲۵.
- ۴۵- ایضاً، ج ۳، ص ۳۶.
- ۴۶- ن ک به لوح ظهور، لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۳ ب)، ج ۱، ص ۵۶.
- ۴۷- ایضاً، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۴۸- ایضاً، ج ۱، ص ۳۵.
- ۴۹- ایضاً، ج ۳، ص ۵۴.
- ۵۰- ایضاً، ج ۳، صص ۷۲، ۷۳، ۱۷۵.
- ۵۱- رجیق مختوم، ج ۲، ص ۷۵۷.
- ۵۲- قرآن، سورة عنکبوت، آیه ۵۱، سورة الاسراء، آیه ۸۸، دلالتی سبعة، از آثار حضرت ربّ اعلی.
- ۵۳- مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۱۳.
- ۵۴- ایضاً، ص ۱۹۲.
- ۵۵- ایضاً، ص ۱۸۰.
- ۵۶- ایضاً، صص ۱۸۶-۱۸۷.
- ۵۷- قرآن کریم، سورة البقرة، آیه ۲۸۶.
- ۵۸- مفاوضات عبدالبهید، مطلب اخلاق متفاوتة نوع انسان، ص ۱۵۰.
- ۵۹- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۶۲.
- ۶۰- اقتدارات، ص ۳۹.
- ۶۱- المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی بهه الله (سن پترزبورگ: دارالعلوم، ۱۹۰۸ م)، ص ۱۳.
- ۶۲- اقتدارات، ص ۸۴.
- ۶۳- فرط: تلف کردن و بر باد دادن، افراط و تفریط: زیاده روی و بی اعتدالی، فرهنگ بزرگ نوین، جلد ۳ و ۴.
- در کتاب التعلیقات تألیف علی محمد الشریف الجرجانی چنین آمده که افراط: تجاوز الحد من جانب الزیادة و الکمال و التفریط تجاوز الحد من جانب النقصان و التقصیر.
- ۶۴- منتخباتی از آثار حضرت بهه الله، ص ۱۷۷.
- ۶۵- اخلاق بهائی، تألیف محمد علی فیضی (ایران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب)، ص ۷۲.
- ۶۶- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۸۰.
- ۶۷- ایضاً، صص ۳۸۱-۳۸۲.
- ۶۸- گنجینه حدود و احکام، صص ۴۵۰-۴۵۱.
- ۶۹- ایضاً، صص ۴۴۹-۴۵۰.
- ۷۰- گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۵۶.
- ۷۱- «قد منعتم فی الكتاب عن الجدال و النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الافئدة و القلوب»، کتاب اقدس، بند ۱۴۸.
- ۷۲- لوح سید مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی.
- ۷۳- ن ک به ادعیه حضرت محبوب، صص ۳۸۸-۳۸۹.
- ۷۴- گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۳.
- ۷۵- حضرت بهاء الله یکی از احباء را چنین هدایت می فرمایند: «دار مع الذین وجدتهم علی ضعف انا لا نحب ان

- يضع اجر الذينهم اقبلوا الى الوجه...» لثالثي الحكمة، ج ٢، ص ٢٣٩. ايضاً در لوح رضوان العدل نازل قوله الكريم: «ان احفظ عباد الرحمن لئلا يتغير وجه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشيطان كذلك امرك ربك العزيز المنان.» آثار قلم اعلى، نشر دؤم (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٣٣٣ ب)، ج ٤، ص ٢٥٥.
- ٧٦- گلزار تعاليم بهانى، ص ١٨.
- ٧٧- لوح سيد مهدي دهجى، ن ك به شماره ٧٢.
- ٧٨- رحيق مختوم، عبد الحميد اشراق خاوري (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٥٣٣ ب)، ج ٢، ص ٦٨٨.
- ٧٩- لثالثي الحكمة، ج ٣، ص ٣٥٣.
- ٨٠- ايضاً، ج ١، صص ٧٥-٧٦.

# برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی لوح رئیس و لوح فؤاد\*

سیامک ذیحی مقدم

قرن اول ظهور بدیع از نظر انقلاباتی که سلطنت‌های عالم را دستخوش خویش قرار داده و به سقوط و اضمحلال آنها منجر شده در ادوار تاریخ بشر کم‌سابقه است. به فرموده حضرت ولی امرالله آغاز این جریان ویرانگر به زمانی باز می‌گردد که نخستین سوره از کتاب قیوم الاسماء از قلم حضرت اعلی نازل شد. سپس در پی صدور سوره ملوک و الواح سلاطین از قلم جمال اقدس ابهی، این جریان در سال ۱۸۷۰ میلادی از مرحله کمون خارج شده و علائم آن در عالم پدیدار گردید و متعاقباً در عهد میثاق و سال‌های اولیه عصر تکوین دور بهائی بر شدت و سرعت آن افزوده گشت.<sup>۱</sup> در یکی از الواح مبارکه این پیشگویی عظیم از قلم اعلی نازل: «عزت از دو طایفه اخذ شد، از ملوک و علماء.»<sup>۲</sup> مطابق بیان حضرت ولی امرالله ملوک و علماء به عنوان طبقاتی که بر سرنوشت اکثریت اهل عالم حاکم بوده، زمام اختیار مردمان را در دست داشتند بیش از دیگران طرف خطاب مستقیم حضرت باب و حضرت بهاءالله قرار گرفته و نیز مسؤولیت اصلی مصائب وارده بر دو مظهر امرالله و پیروان آنها بر دوش‌های ایشان سنگینی می‌نماید. بلايانی که از آغاز دور بدیع دامنگیر پادشاهان و پیشوایان مذهبی جهان گردیده مجازات الهی در قبال ظلم و غفلتی است که از این دو گروه به ظهور رسیده است.<sup>۳</sup>

گذشته از الواح مخصوصه‌ای که در آنها پادشاهان عالم، چه به طور جمعی و چه فردی، مستقیماً طرف خطاب قرار گرفته‌اند، برخی الواح دیگر نیز حاوی خطابات و یا اشاراتی به سلاطین، وزراء و نمایندگان سیاسی دول بوده و از این نظر حائز اهمیت اند. از این میان لوح رئیس (به فارسی) و لوح فؤاد شایان توجه مخصوص اند. اهمیت دو لوح رئیس و فؤاد در درجه نخست به جهت اشتغال آنها بر وعود خطیره‌ای است که از قلم اعلی در باره مملکت عثمانی نازل گردیده است. علاوه بر این دو لوح، پیشگویی‌های مندرج در لوح رئیس عربی و لوح برهان و اندازات شدیدة نازله در کتاب اقدس خطاب به

استانبول نیز به مقدرات آتی مملکت عثمانی ناظر است.<sup>۴</sup> در خصوص پیشگویی‌های نازله در لوح فؤاد و دیگر الواح مبارکه در لوحی به امضای خادم آمده:

«در این ظهور اعظم مشاهده شده آنچه که از برای نفسی مجال شک و ریب نبوده و نیست، مگر نفوسی که به اعتساف قیام نمایند و به ظلم بحت بات تکلم کنند. و آنچه در امورات بعد که از قبل در الواح الهی نازل شده به تصریح تمام بوده من غیر تلویح. اگر نفسی در لوح فؤاد و رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیر و مبہوت می‌شود، حرف به حرف ظاهر شده.»<sup>۵</sup>

هدف اصلی در این مقاله نگاهی است به مضامین دو لوح رئیس و فؤاد. همچنین به اقتضا سابقه تاریخی نزول این دو لوح مبارک و شرح حال عالی پاشا (رئیس) و فؤاد پاشا بررسی خواهد شد. پس از آن راجع به میرزا مهدی رشتی که نام وی در لوح فؤاد ذکر شده مطالبی خواهد آمد. در خاتمه شرح مختصری راجع به حوادث و انقلابات عثمانی درج خواهد شد.

## لوح رئیس

مخاطب لوح رئیس عالی پاشا است.<sup>۶</sup> وی در مقام صدر اعظم دولت عثمانی با فؤاد پاشا وزیر امور خارجه وقت این دولت در تبعید حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه و همراهان از ادرنه به عکاء همکاری نموده بود. البته اقدام دولت ایران و در رأس آن ناصرالدین شاه، از طریق حاجی میرزا حسین خان، وزیر مختار این دولت مقیم استانبول، در تصمیم دولت عثمانی نقش اصلی داشته و اقدامات میرزا یحیی ازل هم در این قضیه مؤثر بوده است.<sup>۷</sup> در اینکه دولت ایران در تبعید حضرت بهاء‌الله به عکاء مشارکت داشته تردیدی نیست، و قلم اعلی از جمله در لوح شیخ به این مسأله شهادت داده، اما دولت عثمانی منکر آن بوده است.<sup>۸</sup>

دو عنوان "سوره رئیس" و "لوح رئیس" در آثار قلم اعلی آمده و در بسیاری موارد از متن الواح مبارکه روشن است که از "سوره رئیس" لوح رئیس عربی منظور شده، اما از عنوان "لوح رئیس" لزوماً لوح رئیس فارسی مراد نشده است. کلمه "رئیس" در سوره رئیس به عربی در مورد مخاطب آن یعنی عالی پاشا به کار رفته، ولی در لوح رئیس فارسی نیامده است. ضمناً عنوان "رئیس" و ترکیبات آن در الواح مبارکه بر افراد دیگری چون ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز هم اطلاق شده است.<sup>۹</sup> حضرت عبدالبهاء در پاسخ به یکی از یاران که از کلمه "رئیس" در سوره رئیس سؤال نموده بود می‌فرمایند: «سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید. این رئیس عالی پاشاست که سبب نقل از عراق به حدود ایفلاق و از آن جا به سجن عکاء شد.»<sup>۱۰</sup> همچنان که در بیان مبارک آمده عالی پاشا در تبعید هیکل مبارک و همراهان از بغداد به استانبول و سپس ادرنه هم مدخلیت داشته است.

عالی‌پاشا در سال ۱۸۶۳ که حضرت بهاء‌الله از بغداد به استانبول و از آن جا پس از گذشت چهار ماه به ادرنه سرگون شدند وزیر خارجه عثمانی بود. صدر اعظم عثمانی در اواخر دوره بغداد (تا ۲ ژانویه ۱۸۶۳) فؤاد پاشا بود و نام این هر دو در نامه‌ای که میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه ایران به میرزا حسین خان در استانبول نوشته آمده است.<sup>۱۱</sup> عالی پاشا بنا به اظهار خود برای حضرت بهاء‌الله احترام فراوانی قائل بوده ولی آئین حضرتشان را از نظر سیاسی قابل قبول نمی‌دانسته زیرا به تصوّر وی، دیانت حضرت بهاء‌الله سلطنت را تنها حقّ امام می‌شمرده است.<sup>۱۲</sup>

متن لوح رئیس نشان می‌دهد که لوح مزبور در قشله نظام و هنگامی که اکثر همراهان بیمار بوده‌اند نازل شده است. از جمله می‌فرماید: «چندیست که می‌گذرد و کلّ در قشله محبوس.»<sup>۱۳</sup> و نیز می‌فرماید: «و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند.»<sup>۱۴</sup> تاریخ دقیق نزول این لوح معلوم نیست.

حضرت ولیّ امرالله در عبارتی کوتاه مقصد از خطابات قلم اعلی در ارض سرّ و سال‌های اوّل دوره عکّا و عصاره و محتوای آنها را چنین بیان می‌فرمایند: «نصیحت و عتاب و انذار و کشف اسرار و بیان حقایق و اقامه دلائل و اتمام حجّت.»<sup>۱۵</sup> این همه در مورد لوح رئیس نیز مصداق دارد. این لوح حاوی مطالب و مواضع مختلفی است که اهمّ آنها عبارتند از: عتاب و نصیحت به عالی پاشا؛ ذکر مظالم وارده بر احباب از هنگام خروج از ادرنه تا زمان نزول لوح رئیس؛ انذار از حدوث انقلاب در ممالک عثمانی؛ و ذکر برخی بلایائی که از قبل بر عثمانیان نازل شده است.

حضرت بهاء‌الله در ابتدای لوح با عبارت «ای نفسی که خود را اعلی النّاس دیده و غلام الهی را که چشم ملاً اعلی به او روشن و منیر است ادنی العباد شمرده‌ای» عالی پاشا را مورد عتاب قرار داده و در همان آغاز با بیان «فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم» از مآل پروبال او اخبار می‌فرماید.<sup>۱۶</sup>

سپس به شرح مظالم وارده پرداخته، پس از ذکر اینکه همواره امثال عالی پاشا مظاهر الهی را اهل فساد دانسته‌اند، وی را به خاطر مجازات نساء و اطفال توبیخ نموده و بعد به تأکید می‌فرماید که «البته ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود.»<sup>۱۷</sup> پس از آن تاراج اموال اصحاب را در ادرنه که علی رغم بی‌گناهی ایشان صورت گرفته بود ذکر نموده و به سختی‌های وارده در اوّل ورود سجن که از جمله «در شب اوّل جمیع از اکل و شرب ممنوع» شده و حتی آب را از اصحاب دریغ نموده بودند اشاره می‌فرماید.<sup>۱۸</sup> سپس از حاجی جعفر تبریزی که مقارن خروج حضرت بهاء‌الله از ادرنه گلولی خود را به دست خویش بریده بود با عبارت «یکی از اجبای الهی به دست خود خود را فدا نمود» یاد می‌نماید و توضیحاً اضافه می‌فرماید که «توانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید.»<sup>۱۹</sup> یادآوری می‌شود که حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس عربی نیز به عمل حاجی جعفر تبریزی اشاره نموده و می‌فرماید که چنین چیزی در قرون گذشته شنیده نشده، و اینکه خداوند آن را به این ظهور اختصاص داده است.<sup>۲۰</sup>

سپس از تجدید سفینه در عرض راه سه نوبت و مشقت وارده بر اطفال به این سبب یاد نموده، و بعد به تفریق چهار نفر از اجناب و منع ایشان از همراهی حین ورود کشتی به ساحل حیفاء اشاره می‌فرمایند. این چهار نفر یعنی میرزا علی سیاح مراغه‌ای، آقا محمد باقر قهوه‌چی محلّاتی، آقا عبدالغفار اصفهانی، و جناب مشکین قلم به دستور حکومت همراه ازل و عائله وی به قبرس تبعید شدند. از ایشان آقا عبدالغفار همچنان که در لوح مبارک آمده از یأس «خود را در بحر انداخت» اما عوانان او را نجات دادند و به قبرس اعزامش داشتند.<sup>۲۱</sup> نامبرده دو سال بعد از قبرس فرار نمود (۲۹ سپتامبر ۱۸۷۰) و در عکاء ساکن و به شرف لقا فائز شد. میرزا علی سیاح و آقا محمد باقر قهوه‌چی هر دو در قبرس و به فاصله حدود یک سال صعود نمودند (به ترتیب در ۴ اوت ۱۸۷۱ و ۲۲ نوامبر ۱۸۷۲). اما جناب مشکین قلم هجده سال بعد موفق شد با کشتی از قبرس به عکاء رود (شب مابین ۱۴ و ۱۵ سپتامبر ۱۸۸۶) و در بهجی دگر بار به لقای محبوبش واصل شود.<sup>۲۲</sup>

حضرت بهاء‌الله در این موضع از لوح رئیس می‌فرمایند که هنوز ظلم خاتمه نیافته و پس از ذکر این مطلب که در شبانه روز سه گرده نان به زندانیان می‌دهند که احدی قادر به خوردن آن نیست، در اشاره به مظالم وارده می‌فرمایند: «از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت.»<sup>۲۳</sup> و متعاقب آن با این بیان: «سوف یاخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم» از بروز فساد و هرج و مرج و آشوب در بلاد عثمانی اخبار می‌فرمایند.<sup>۲۴</sup> حدوث انقلاب در ممالک عثمانی از پیش در سوره رئیس (لوح رئیس عربی) که پس از خروج از ادرنه در مسیر گالیولی نازل شده بود به تصریح بیان شده و در این مقام در لوح رئیس فارسی مجدداً ذکر شده است، اما به خروج ادرنه از دست سلطان که در سوره رئیس آمده اشاره‌ای موجود نیست. آنچه از انقلابات که از این پس و تا سقوط سلطنت و خلافت در امپراطوری عثمانی روی داد همگی تحقق این وعید و وعود مشابه در معدودی از آثار مبارکه دیگر محسوب تواند شد.

پس از ذکر حدوث انقلاب در دیار عثمانی، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که «این ذکر نه برای آن است که متنبّه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده، ابدأ متنبّه نشده و نخواهید شد،» و اضافه می‌فرمایند: «و نه به جهت آن است که ظلم‌های وارده بر انفس طیبه ذکر شود، چه که این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سیبل حق راضی بل شاگردند.»<sup>۲۵</sup> سپس هیکل مبارک به بلایای نازله بر عثمانیان اشاره نموده و می‌فرمایند:

«چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات ننمودید. یکی احتراق که اکثر مدینه به نار عدل سوخت، چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا به حال نشده معذلک بر غفلتان افزود، و همچنین وبا مسلط شد و متنبّه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود



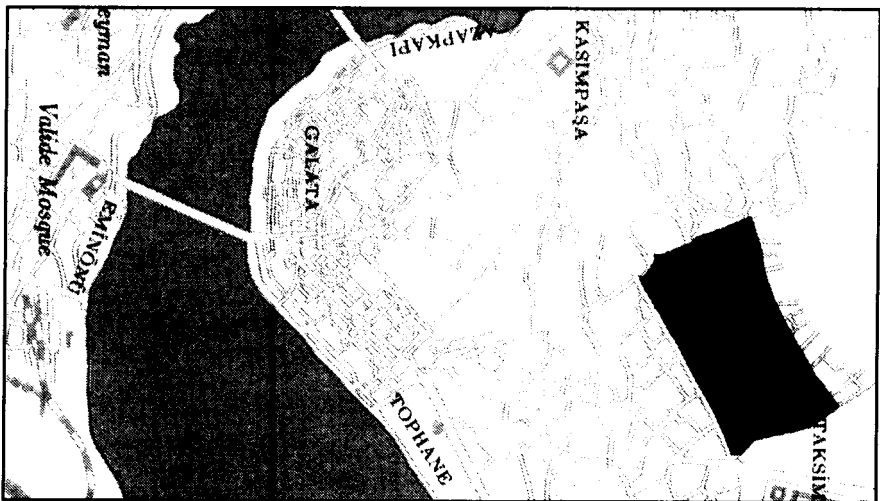
مقصود از "مدینه" که در عبارت فوق از لوح رئیس آمده شهر استانبول است. عثمانیان همانند اهل یونان از پایتخت خود با عنوان مطلق "شهر" (şehir در ترکی) یاد می نمودند. استانبول در قرن نوزدهم میلادی از سه قسمت مجزا تشکیل می شد: خود شهر استانبول و بخش ایوب واقع در شبه جزیره استانبول در ساحل غربی تنگه بسفر؛ غلظه یا گالاتا در جهت شمال که به وسیله خلیج استانبول از شبه جزیره استانبول جدا می شد؛ و اسکدار واقع در آناتولی در ساحل شرقی تنگه بسفر (ن ک به تصویر ۱). اکثریت جمعیت شهر در استانبول و گالاتا زندگی می کردند. گالاتا بخش "فرنگی" استانبول محسوب می شد و غالب اروپائیان و نیز عثمانیان اروپائی مآب در این بخش مقیم بودند و نیز نمایندگی ها و سفارتخانه های دول خارجی در این قسمت از استانبول قرار داشت.

جمعیت استانبول در سال ۱۸۴۴ به حدود ۳۹۱،۰۰۰ نفر می رسید. این رقم در سال ۱۸۵۶ به ۴۳۰،۰۰۰، در ۱۸۷۸ به ۵۴۷،۰۰۰، و در ۱۸۸۶ به ۸۵۲،۰۰۰ افزایش یافت. به عبارت دیگر جمعیت شهر در عرض چهار دهه بیش از دو برابر شده بود.<sup>۲۷</sup> پس از این تاریخ، جمعیت شهر کمابیش تثبیت گردید و تا اوائل قرن بیستم تغییر قابل توجهی صورت نگرفت. جمعیت واقعی شهر البته از این ارقام نیز بیشتر بود چه که در آمار ثبت شده، مردان مجردی که برای کار به طور موقت در استانبول سکونت گزیده و شمار آنها به ده ها هزار نفر می رسید جزو جمعیت شهر محسوب نگردیده بودند.<sup>۲۸</sup> افزایش جمعیت پایتخت عثمانی در درجه اول معلول توجه پناهندگانی بود که در پی جنگ و اغتشاش سیاسی، از دیگر نقاط مملکت عثمانی به استانبول روی می آوردند. پس از جنگ عثمانی و روسیه در ۱۸۷۷-۱۸۷۸ که قسمت هائی از بالکان، آناتولی شرقی و قفقاز از خاک عثمانی جدا گردید بسیاری از مسلمانان این سرزمین ها به عنوان پناهنده ("مهاجر") به استانبول آمدند.<sup>۲۹</sup> همچنین در پی عقد معاهده نامه های تجاری میان دولت عثمانی و دول اروپائی که امتیازاتی را برای تجار خارجی قائل می شد، بسیاری از اروپائیان در این شهر سکنی گزیدند.

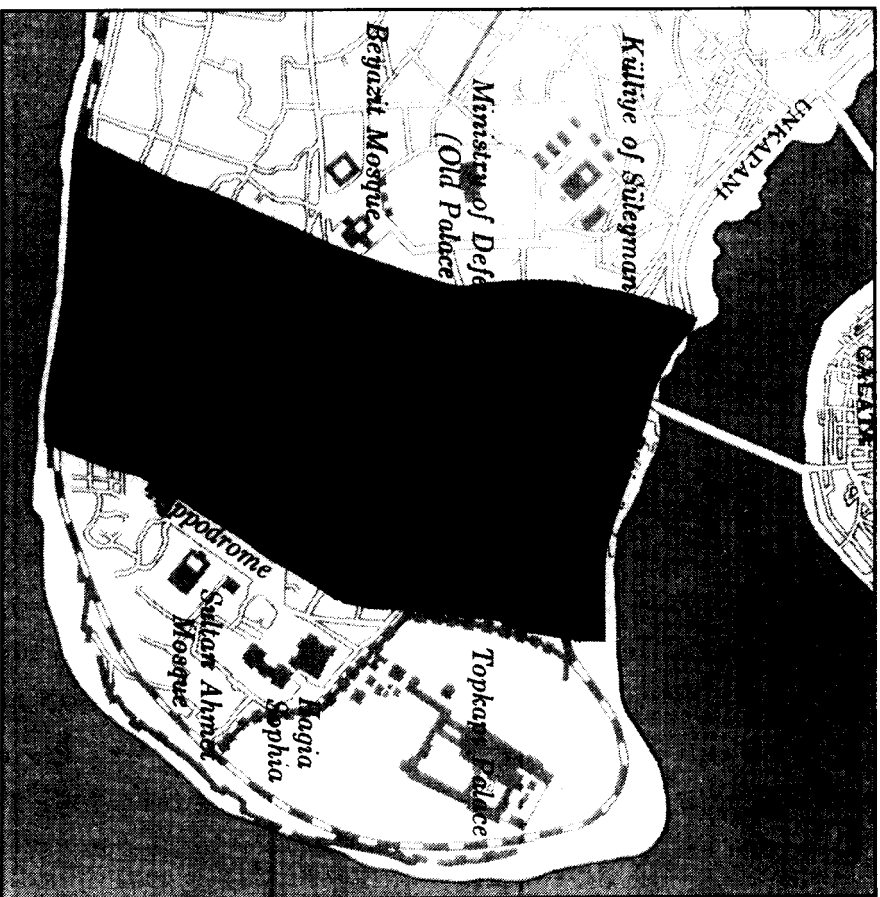
مطابق آمار سال ۱۸۸۵ میلادی، تنها ۴۴٪ از اتباع عثمانی ساکن استانبول مسلمان بودند. مابقی عثمانیان ساکن شهر را یونانی ها (۱۷٪)، ارمنیان (۱۷٪)، یهودیان (۵٪)، و دیگر گروه های قومی تشکیل می دادند. قریب ۱۵٪ از جمعیت شهر اتباع دول خارجی بودند که بسیاری از آنها عثمانیان غیر مسلمانی بودند که برای کسب حمایت دولت های خارجی تابعیت خود را تغییر داده بودند.<sup>۳۰</sup> در بیان مبارک فوق از لوح رئیس به وقوع آتش سوزی در شهر استانبول اشاره شده است. استانبول در قرن گذشته دائماً در معرض خطر آتش سوزی قرار داشت که معلول عواملی چند بود، از جمله ساختار ابنیه و خانه های مسکونی که از چوب بنا شده بودند و راه های تنگ و باریک شهر که غالباً به بن بست ختم می شدند، و نیز استفاده مردم از فانوس و چراغ نفتی و منقل و زغال برای روشن



تصویر ۱: استانبول در سال ۱۸۴۰ میلادی (نقشه از B. R. Davies)



تصویر ۴: وسعت آتش سوزی پیرا (۱۸۷۰ میلادی)



تصویر ۵: وسعت آتش سوزی هجرت پاشا (۱۸۶۵ میلادی)

ساختن و گرم کردن خانه‌ها. از سال ۱۶۳۳ میلادی که قسمت عظیمی از شهر طعمه حریق شد، تا سال ۱۸۳۹ جمعاً ۱۰۹ آتش‌سوزی عمده در استانبول و گالاتا روی داده بود. اما در فاصله بین سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۹۰۶ این رقم به ۲۲۹ مورد افزایش یافت<sup>۳۱</sup> و در مجموع ۳۶،۰۰۰ بنا و خانه نابود شد.<sup>۳۲</sup>

اما بیان حضرت بهاء‌الله که می‌فرماید: «اکثر مدینه به نار عدل سوخت» احتمالاً ناظر به آتش‌سوزی سال ۱۸۶۵ میلادی است که بزرگ‌ترین آتش‌سوزی در تاریخ استانبول محسوب می‌شود. در این زمان حضرت بهاء‌الله در ادرنه تشریف داشته‌اند و بدون شک خبر این آتش‌سوزی عظیم به ادرنه رسیده است. در ۱۸ سپتامبر ۱۸۶۵ حریق از محله هُجا پاشا (Hocapaşa) (خواجه پاشا) آغاز شد و در اثر وزش باد به اطراف سرایت کرد و در مدت سی و دو ساعت ناحیه‌ای وسیع از استانبول را که از شمال به خلیج استانبول، از جنوب به دریای مرمره، از غرب به جامع سلطان بایزید و از شرق به مسجد ایاصوفیه و مسجد سلطان احمد محدود می‌شد نابود نمود (ن ک به تصویر ۲).<sup>۳۳</sup> اخبار این آتش‌سوزی در روزنامه‌های آن عصر منعکس گردید و از جمله روزنامه دولت علیه ایران حدود دو ماه بعد از وقوع این آتش‌سوزی در مورد آن نوشت: «در اسلامبول نه هزار خانه و هفت حمام و ده مسجد و دو کلیسیا و سه کاروانسرای سنگی سوخته، اموال بسیار خاکستر و آدم‌زید تلف گشته است.»<sup>۳۴</sup> آتش‌سوزی هجا پاشا در تاریخ استانبول به «حریق کبیر» معروف شده است.

در بیان مبارک از لوح رئیس به صراحت آمده که «غضب الهی» دیگر بار شامل اهالی عثمانی خواهد شد. شاید بتوان انقلابات آتی عثمانی و نیز اتفاقاتی نظیر شیوع بیماری و بروز قحطی در کشور و وقوع حریق در استانبول را از مصداق‌های بیان مبارک شمرد. همچنان که گذشت استانبول در نیمه دوم قرن نوزدهم به دفعات معرض حریق گردید. اما از این میان حریق پرا (Pera)<sup>۳۵</sup> که مدت نسبتاً کوتاهی بعد از نزول لوح رئیس وقوع یافت شایان ذکر است. این آتش‌سوزی که همچون حریق هُجا پاشا به «حریق کبیر» شهرت یافته در ۵ ژوئن سال ۱۸۷۰ در گالاتا روی داد. بنا به گزارش مترجم اول سفارت انگلیس در استانبول، حریق پرا ۸۰ نفر کشته و حدود ۴۰۰۰ نفر مجروح به جای گذاشت،<sup>۳۶</sup> و طی آن بیش از سه هزار بنا و ساختمان از بین رفت (ن ک به تصویر ۳).<sup>۳۷</sup> آنچه ادموندو دامیچیس (Edmondo de Amicis) سیاح ایتالیائی در سفرنامه خویش نگاشته به حقیقت یادآور بیان مبارک در لوح رئیس است. وی که در اواخر قرن نوزدهم از استانبول دیدن نموده بود می‌نویسد که در نظر مردم این شهر کلمه «آتش» با بلیه و مصیبت مترادف بوده و «فریاد بانگین وار» (یعنی «آتش است») همچون خبر نزول «بلائی الهی» است.<sup>۳۸</sup>

در بیان مبارک از لوح رئیس همچنین به شیوع «وبا» اشاره شده است. وباء یا وَبَأٌ در لغت عرب به معنی بیماری مسری و همه‌گیر آمده و حضرت ولی امرالله نیز در ترجمه عبارت مزبور از لوح رئیس کلمه plague را معادل «وبا» آورده‌اند.<sup>۳۹</sup> در قرن نوزدهم میلادی امراض مسری همه‌گیر همچون طاعون (bubonic plague) و وبا (cholera) بارها در مملکت عثمانی شیوع یافته و عده بسیاری را قربانی خود ساخته است. از جمله در فاصله بین سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۸ مرض طاعون تقریباً تمام

کشور را به خود مبتلا ساخت.<sup>۴۰</sup> اما در استانبول در قرن نوزدهم طاعون چهار بار به شدت بروز نموده یعنی در سال‌های ۱۸۱۲، ۱۸۳۶، ۱۸۴۵-۱۸۴۷ و ۱۸۶۵ میلادی.<sup>۴۱</sup> از این میان در سال ۱۸۱۲ مطابق برخی آمار ۱۵۰،۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.<sup>۴۲</sup> اما بیان مبارک شاید ناظر به مورد اخیر یعنی شیوع طاعون در سال ۱۸۶۵ باشد که در زمان اقامت هیکل مبارک در ادرنه روی داده است.

پس از اشاره به بلایای وارده بر مردم عثمانی، حضرت بهاء‌الله در ادامه لوح مبارک نمایشی که در کودکی ملاحظه نموده بودند یعنی بازی شاه سلطان سلیم را با قدری تفصیل بیان نموده و در خاتمه می‌فرماید که «از آن یوم جمیع اسباب دنیا به نظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می‌آید و ابداً به قدر خردلی و قمر نداشته و نخواهد داشت.»<sup>۴۳</sup> سپس این اصل مهم اخلاقی را نتیجه‌گیری نموده، می‌فرماید: «بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را به صدق و انصاف طی نماید، اگر به عرفان حق موفق نشد اقللاً به قدم عقل و عدل رفتار نماید.»<sup>۴۴</sup> در این مقام می‌فرماید که هیکل مبارک و دوستان حق از امثال عالی پاشا توقعی نداشته و ندارند و مقصدشان این است که سر از فراش غفلت بردارند و بی‌جهت متعرض عباد الله نشود، و سپس با بیان این مطلب که «تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمایند»، هدف غائی قدرت را که همانا مدافعه از مظلوم است بیان می‌فرماید. سپس عالی پاشا را بار دیگر نصیحت نموده او را از غرور تحذیر و به رجوع به خداوند امر می‌نماید، اگرچه اضافه می‌فرماید که حضرتشان خود واقف اند که نامبرده هرگز به این امر موفق نخواهد شد.

پس از این، اهل ارض را طرف خطاب قرار داده، ایشان را به تفکر در مثل شاه سلطان سلیم فرا می‌خوانند تا شاید «به اشیاء مزخرفه دنیای دنیّه» از حق ممنوع نگردند، ولی در پایان تصریح می‌کنند که اهل عالم اکثری در خوابند.<sup>۴۵</sup> سپس عالی پاشا را مجدداً طرف خطاب قرار داده وی را متذکر می‌دارند که مغلوب پست‌ترین مخلوقات یعنی نفس و هوی است و خود شاعر نیست و می‌فرماید که «اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می‌نمودی.»<sup>۴۶</sup> و سپس ذکر می‌فرماید که به لحاظ رعایت ادب از ذکر بعضی از اعمال ایشان که گمان کرده‌اند مستور است خودداری می‌فرماید.

حضرت بهاء‌الله در این مقام مذاکره خود را با عمر نامی که رتبه بین‌باشی (یاور یا سرگرد) در ارتش عثمانی داشته و به مأموریت از طرف دولت در گالیپولی به حضور رسیده بود شرح می‌دهند<sup>۴۷</sup> و می‌فرماید که هیکل مبارک از وی خواسته بودند که اگر بتواند مطلبی را به سلطان عبدالعزیز معروض دارد و آن اینکه حضرت بهاء‌الله با سلطان ملاقات نموده «آنچه را که حجّت می‌دانند و دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند، اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند» و بعد می‌فرماید که این امر را نظر به اطفال صغیر و جمعی از نساء قبول فرموده بودند والا «شان حق نیست که به نزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند.»<sup>۴۸</sup>

چنین امری البته در تاریخ ادیان بی سابقه است. بعد می فرمایند که عمر موجود است و از آنها دعوت می کنند که از وی سؤال کنند تا حقیقت حال روشن شود.

حضرت بهاء الله در این مقام مجدداً به ذکر مظالم وارده پرداخته، بعد از اشاره به صعود دو نفر از احباء در اول ورود سجن، اضافه می فرمایند که دستور دادند تا اصحاب وجه کفن و دفن را نداده اند اجساد را برندارند، و اگرچه اصحاب اصرار نمودند که خود مباشر کفن و دفن شوند پذیرفته نشد. بعد که موفق شدند وجهی تهیه نمایند علی رغم آنکه دو برابر وجه لازم برای کفن و دفن پرداخته شده بود نگهبانان دو جسد را در یک مقام دفن نموده بودند.<sup>۴۹</sup> این دو نفر دو برادر بودند به اسامی استاد باقر و استاد اسماعیل خیاط از اهالی کاشان. مقارن صعود این دو برادر، یکی دیگر از اصحاب به نام آقا ابوالقاسم سلطان آبادی در اثر بیماری صعود نموده بود.<sup>۵۰</sup>

در پایان لوح مبارک، قلم اعلی بار دیگر عالی پاشا را نصیحت می نماید و می فرماید: «از خدا بخواه به حد بلوغ بررسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی.»<sup>۵۱</sup>

#### عالی پاشا

محمد امین (Mehmed Emin) که به عالی شهرت یافت در سال ۱۸۱۵ در استانبول در خانواده ای نسبتاً فقیر متولد شده بود.<sup>۵۲</sup> پدر وی حجره ای در بازار مصری ها داشت. محمد امین ابتدا در مدرسه بایزید به تحصیل زبان عربی پرداخت (در آن ایام مدرسه محل تحصیل علوم دینی بود). در چهارده سالگی در دارالانشاء دیوان سلطنتی استخدام شد و این نخستین شغل وی در دستگاه دولت بود. سه سال بعد به سبب آشنائی مقدماتی با زبان فرانسه در دار الترجمة دیوان به کار مشغول شد. در سال ۱۸۳۶ برای نخستین بار به اروپا به مأموریت فرستاده شد و در بازگشت سمت مترجم دیوان یافت.

در سال ۱۸۳۸ که مصطفی رشید پاشا در سمت سفیر عثمانی در لندن عازم این شهر شد به عنوان مشاور وی را همراهی نمود، ولی سال بعد، در آغاز سلطنت سلطان عبدالمجید، هر دو به استانبول بازگشتند. بعداً در سال ۱۸۴۱ به سمت سفیر دولت عثمانی در لندن منصوب شد. در مراجعت (۱۸۴۴) به عضویت مجلس والا درآمد. سپس در زمانی که مصطفی رشید پاشا وزیر خارجه بود، مجدداً به عنوان مشاور استخدام شد.

عالی پاشا در سال ۱۸۴۶ در دوره صدارت رشید پاشا برای نخستین بار به سمت وزیر امور خارجه تعیین شد، ولی در آوریل ۱۸۴۸ هر دو برکنار گردیدند. وی چهار ماه بعد دوباره وزیر امور خارجه شد و تا سال ۱۸۵۲ در آن سمت باقی ماند. در این سال، پس از برکناری رشید پاشا، به صدارت منصوب شد اما صدارت وی در این نوبت تنها دو ماه به طول انجامید. وی بعداً در چهار دوره دیگر صدر اعظم عثمانی گردید (۱۸۵۵-۱۸۵۶، ۱۸۵۸-۱۸۵۹، ۱۸۶۱ و ۱۸۶۷-۱۸۷۱).

در نخستین دوره صدارت عالی پاشا در سال ۱۸۵۲، فؤاد پاشا وزیر امور خارجه وی شد و از این

زمان همکاری این دو نفر در سطح بالای سیاست کشور آغاز گردید. عالی پاشا در نوامبر ۱۸۵۴ پس از شروع جنگ کریمه که مصطفی رشید پاشا دوباره به صدارت رسید به وزارت خارجه منصوب شد و پس از استعفای رشید پاشا در ۱۸۵۵، برای نوبت دوم صدر اعظم عثمانی گردید. وی در مارس ۱۸۵۶ در کنفرانس صلح پاریس که در خاتمه جنگ کریمه تشکیل شد به عنوان نماینده تام الاختیار عثمانی شرکت جست و در میان اروپائیان به عنوان سیاستمداری ممتاز شهرت یافت.

عالی پاشا در اواخر ۱۸۵۶ از صدارت استعفا داد، و در اوت ۱۸۵۷ وزیر خارجه شد. پس از مرگ صدر اعظم وقت رشید پاشا در ژانویه ۱۸۵۸، برای سومین بار به صدارت منصوب شد، اما سال بعد برکنار گردید. وی پس از به سلطنت رسیدن سلطان عبدالعزیز در ژوئن ۱۸۶۱، نخست به صدارت تعیین شد، اما پس از مدت کوتاهی در ماه نوامبر همان سال به وزارت خارجه تغییر سمت یافت و این مقام را تا فوریه ۱۸۶۷ که برای پنجمین و آخرین بار به صدارت رسید دارا بود. عالی پاشا پس از مرگ فؤاد پاشا در فوریه ۱۸۶۹ مسؤولیت وزارت خارجه را نیز خود در اختیار گرفت. آخرین دوره صدارت عالی پاشا تا مرگ وی در سپتامبر ۱۸۷۱ دوام یافت.

عالی پاشا علی رغم شهرتش در میان اروپائیان، در کشور خود از محبوبیت محروم و به پنهان کاری، تکبر و کینه توزی معروف بود. وی در سالهای اخیر حیات خویش از یک سو مورد حمله شدید طرفداران نهضت قانون اساسی عثمانی قرار گرفت و از سوی دیگر دوست و همکار خود فؤاد پاشا را از دست داد و در سال بعد (۱۸۷۰) کشوری که به آن اتکا نموده و مظهر آرمانهای او شمرده می شد یعنی فرانسه در جنگ مغلوب شد و سپس در همان سال روسیه مواد عهدنامه پاریس را در خصوص دریای سیاه زیر پا گذاشت و این همه روزگار را بر عالی پاشا تلخ نمود. در اثر این مصائب و ازدحام کار به بیماری دچار شد و پس از سه ماه در سن پنجاه و شش سالگی درگذشت (۷ سپتامبر ۱۸۷۱).

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع سرنوشت عالی پاشا را چنین تصویر می فرماید:

«عالی پاشا وزیر اعظم آن دولت... که از قلم اعلی در لوح رئیس به خطابات شدید مخاطب و ذلت و سقوط او را در لوح فؤاد اخبار فرموده بودند چند سینه بعد از نفی حضرت بهاءالله به عکاء از مقام خود معزول گردید، شهرت و عظمتش از دست برفت و در زاویه خمول و نکبت بیفتاد و نسیاً منسیاً گردید.»<sup>۵۳</sup>

حضرت بهاءالله در لوح رئیس و لوح فؤاد از سقوط و عزل عالی پاشا اخبار فرموده اند، اما ظاهراً شاهدی قاطع که نشان دهد نامبرده در اواخر از مقامش خلع شده در دست نیست.<sup>۵۴</sup> گفته شده که سلطان عبدالعزیز به خلع وزیر خود راغب بوده ولی به علت موقعیتی که عالی پاشا در میان اروپائیان داشته به این امر اقدام ننموده است.

مخاطب لوح فؤاد جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است و نام ایشان در آغاز لوح به صورت "ک ظ" آمده است.<sup>۵۵</sup> در آثار قلم اعلیٰ این لوح به نام "لوح فؤاد" مذکور آمده، اما در میان احباب به نام "لوح ک ظ" و یا "لوح کاظم" نیز مشهور بوده است. تاریخ نزول این لوح مبارک را می‌توان بر اساس اشارات موجود در نفس لوح به تقریب تعیین نمود. قلم اعلیٰ در این لوح درگذشت دو نفر از معاندین امرالله یعنی فؤاد پاشا و میرزا مهدی گیلانی را ذکر فرموده‌اند. فؤاد پاشا در ۱۲ فوریه ۱۸۶۹ م در نیس فوت نموده و میرزا مهدی گیلانی نیز مدتی بعد از وی<sup>۵۶</sup> و ظاهراً در استانبول درگذشته است. نبیل که در فاصله بین اواخر رجب تا اواخر شوال سال ۱۲۸۶ هـ ق (اواخر اکتبر ۱۸۶۹ تا اواخر ژانویه یا اوائل فوریه ۱۸۷۰ م) مدتی را در قدس گذرانده بود<sup>۵۷</sup> خبر مرگ میرزا مهدی را در این محل دریافت نموده بود،<sup>۵۸</sup> و این احتمالاً به فاصله کوتاهی پس از درگذشت شخص مزبور بوده است.

از شرحی که جناب سمندر نوشته‌اند نیز تاریخ تقریبی نزول لوح فؤاد به دست می‌آید. ایشان در تاریخ خود می‌نویسند: «خبر شهادت جناب بدیع... انتشار یافته بود که جناب حاجی شاه محمد امین... وارد قزوین شدند، سواد لوح مبارک سلطان و رئیس و اصل لوح مهیمن فؤاد را برای بنده نگارنده آوردند.»<sup>۵۹</sup> شهادت جناب بدیع در اوائل ژوئیه ۱۸۶۹ م روی داده است. جناب سمندر در موضعی دیگر از تاریخ خود می‌نویسند که لوح فؤاد را در اوائل سال ۱۲۸۷ هـ ق وصول نموده‌اند.<sup>۶۰</sup> اول محرم سال ۱۲۸۷ هـ ق با سوم آوریل ۱۸۷۰ م مطابق است. بنا بر این شواهد، لوح فؤاد احتمالاً در اواخر ۱۸۶۹ یا اوائل ۱۸۷۰ م، یعنی حدوداً یک سال پس از مرگ فؤاد پاشا نازل شده است.<sup>۶۱</sup>

اهم مواضع لوح فؤاد به ترتیبی که در لوح مبارک آمده عبارتند از: مرگ فؤاد پاشا و عاقبت بر عقوبت وی؛ پیشگویی سرنوشت سلطان عثمانی و صدر اعظمش؛ و مال میرزا مهدی گیلانی. در حقیقت نیمی از لوح فؤاد در باره فؤاد پاشا است. لازم به تذکر است که به استثنای میرزا مهدی که نامش در لوح فؤاد ثبت شده، اسامی فؤاد پاشا، سلطان عبدالعزیز و عالی پاشا در لوح مبارک نیامده، اما این نکته که این افراد منظور اشارات لوح مبارک بوده‌اند بر مخاطب این لوح و دیگر یاران در آن زمان روشن بوده است. لوح فؤاد همچنین احتمالاً حاوی اشاراتی به میرزا یحیی ازل نیز می‌باشد.

فؤاد پاشا در تبعید حضرت بهاء‌الله به عکاء نقشی اساسی ایفا نموده بود. قلم اعلیٰ در لوحی در مورد وی می‌فرماید: «سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سرّ به عکاء او شده بود.»<sup>۶۲</sup> جناب سمندر در این باره در تاریخ خود شرحی آورده‌اند که حاوی نکته جالبی است و در این مقام درج می‌شود. ایشان می‌نویسند:

«در اوقاتی که طلعت ابهی جلّ شأنه در ادرنه تشریف داشتند فؤاد پاشا برای تنظیم و تمشیت امور بلغارستان که اهمّیت داشته سفری از ادرنه به آن جا می‌رود. ذهاباً و ایاباً از حالات مبارک تفتیش



نموده ملتفت می‌شود که بعضی از اهل ادرنه فی الجمله ارادت و خلوص و محبتی نسبت به آستان مبارک پیدا کرده‌اند. در مراجعت به اسلامبول به صدد فساد و فتنه و صدمه و اذیت می‌افتند و با عالی پاشا همراهی شده سلطان را مضطرب و متوحش می‌سازند. از طرف دیگر عرایض میرزا یحیی ازل به باب عالی و به سفارت ایران به واسطه حاجی سید محمد اصفهانی می‌رسیده، لهذا دولت بر تبعید و اذیت بلکه اعدام و محویت مصمم می‌گردد.<sup>۶۳</sup>

حضرت بهاء الله در آغاز لوح فؤاد جناب شیخ کاظم سمندر را به استقامت بر امرالله امر نموده و می‌فرمایند: «ولا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا بالله رب الارباب». هیکل مبارک سپس به شرح نزول قهر الهی بر فؤاد پاشا پرداخته و زجر و عذاب وی را به هنگام مرگ و حین ورود در عالم بعد تصویر می‌کنند. جرم وی چنان که در لوح مبارک آمده اسیر ساختن آل الله بدون دلیل و مجوز بوده است. نزول عذاب بر فؤاد پاشا محتوم بوده و ثروت و مقام او نمی‌توانسته وی را از این عذاب نجات بخشد. در لوح مبارک، از فؤاد پاشا با عناوین "نمرود آفاق" و "مشرك مرتاب" یاد شده است.<sup>۶۴</sup>

پس از آن قلم اعلی به صدر اعظم و سلطان عثمانیان اشاره نموده، حکم الهی را در مورد ایشان چنین رقم می‌زند: «سوف نزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار». <sup>۶۵</sup> در بیان مبارک عزل کسی که همانند فؤاد پاشا بوده، یعنی عالی پاشا، و اخذ امیر ایشان که بر بلاد حکومت می‌کند، یعنی سلطان عبدالعزیز، پیشگویی شده است. لحن بیان به گونه‌ای است که جای تردیدی در مورد سقوط سلطان عبدالعزیز باقی نمی‌گذارد.<sup>۶۶</sup>

پس از ذکر سرنوشت آتی عالی پاشا و سلطان عبدالعزیز، قلم اعلی شیخ کاظم سمندر را مخاطب قرار داده وی را نصیحت می‌فرماید که مبدا مقتربات آن کسی که بخشش و عطای الهی سبب غرورش شد و به خداوند کافر گردید، موجب خمودت جناب سمندر شود، و در ادامه آن در مورد شخص مزبور می‌فرمایند: «یوحی الی اولیائه کما اوحی الشیطان الی اولیائه». <sup>۶۷</sup> بیان مبارک شاید ناظر به میرزا یحیی ازل باشد که کفران نعمت نمود و بر قلع شجره امرالله قیام کرد. در کتاب بدیع این بیان در باره میرزا یحیی نازل: «نفس معروف لیالی و اسحار بین یدی قائم و آیات الهی بر او القا می‌شد و بعد به مجرّد دو کلمه چنان مغرور شده که ارتکاب نمود آنچه را که احدی از مظاهر نفی ارتکاب ننموده». <sup>۶۸</sup> و هم در اشاره به وی در لوح دیگری آمده است: «کاش تفصیل اول این امر را تمام به آن جناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار از عنایت در باره او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده». <sup>۶۹</sup> اما بیان مبارک در لوح فؤاد که ضمن آن القائات شخص معهود به اولیاء خویش با القائات "شیطان" به اولیائش مقایسه گردیده یاد آور این عبارت از کتاب بدیع است که در باره ازل می‌فرماید: «به آن اصل هاویه نفسی متعرض نشده و سخن نگفته مع ذلک خود را مظلوم نامیده و به امثال خود القا نموده آنچه را که شیطان به اولیای خود القا نموده و می‌نماید». <sup>۷۰</sup>

پس از آن حضرت بهاء الله به شیخ کاظم سمندر وعده می دهند که شخص مزبور در دنیا و آخرت خاسر خواهد شد و جناب سمندر شاهد آن خواهد بود. سپس می فرمایند که شخص معهود در "کتاب فجّار" خود که برای شخصی در آن دیار (یعنی قزوین) ارسال نموده به خداوند استهزاء کرده و وی را به قهر الهی وعده می دهند. سپس به جناب سمندر امر می فرمایند که احباب را مجتمع نموده ایشان را به نصرت پروردگارش بخواند.<sup>۷۱</sup>

در این مقام قلم اعلیٰ به میرزا مهدی قاضی شفتی اشاره نموده و می فرماید: «قد اخذنا المهديّ الذی وعدناه العذاب فی الزّبر و الالواح». حضرت بهاء الله سپس شهادت می دهند که از عمل میرزا مهدی روح القدس نوحه نمود و جگرها گداخت و می فرمایند که «هو الذی اعترض علی الله و نزلت له آیات القهر فی الکتاب».<sup>۷۲</sup> شاید "کتاب" در عبارت اخیر به کتاب بدیع اشاره داشته باشد، چه که لحن این اثر که در جواب "اعتراضات" میرزا مهدی نازل شده بسیار شدید است. در این مورد متعاقباً توضیحاتی خواهد آمد.

در خاتمه لوح فؤاد مقصد مبارک از شرح "قصص مجرمین" بیان شده که همانا عبرت اولی الالباب و سرور شیخ کاظم است که قلم اعلیٰ به حسن عاقبت وی در عبارت اخیر لوح مبارک گواهی داده است. اهمیت لوح فؤاد در مقام اول به جهت اشتغال آن بر پیشگوئی صریح سقوط سلطان عبدالعزیز است. شایان تذکر است که جناب ابوالفضائل پس از اطلاع بر مضامین لوح رئیس عربی و لوح فؤاد، ایمان خود را معلق به تحقق وعود مندرج در این الواح نمود، و پس از آنکه بر خلاف توقع و انتظارش، سلطان عبدالعزیز خلع و سپس مقتول شد، به ردای ایمان نائل آمد. جنابش در چندین اثر خویش شرح این واقعه را نگاشته و از جمله در کتاب فصل الخطاب می نویسد:

«... نگارنده الواحی را که خبر حوادث دولت علیّه عثمانیه در آن نزول یافته و به خلع سلطان عبدالعزیز خان در آن تصریح شده است تقریباً هشت ماه قبل از وقوع آن مطالعه و ملاحظه نمود و رؤیت این الواح که عبارتست از لوح رئیس و لوح سمندر<sup>۷۳</sup> مقارن اوائل سنه ۱۲۹۳ هجریه وقوع یافت و آن هنگام نامه نگار در عقیده اهل تشیع ثابت و راسخ بود و ابدأً تحقق این امور را باور نمی نمود و در مجالس علماء و ارباب فضل مذکور می داشت که این طایفه چنین می گویند و چنان وعده دادند و امروز اغلب ارباب فضل طهران که با نامه نگار معاشر بوده اند بر صدق این قول مطلع و آگاهند».<sup>۷۴</sup>

و در کتاب کشف الغطاء در باره همین مسأله می نویسد:

«... مرحوم حاجی محمد اسمعیل ملقب به ذبیح... به نزول لوح رئیس و خطاب به لفظ انیس که در آن تصریح به انقلاب و عزل سلطان است تشرف یافت... و من در سنه هزار و دوست و نود و

سه هجریه قبل از ملاقات اکابر اهل بها در طهران تقریباً اواخر خریف یا اوائل زمستان سنه مذکوره بود که به خدمت ایشان مشرف شدم و به استماع لوح رئیس از خود ایشان و رؤیت اصل لوح که خطّ خادم بود مشرف گشتم و با آنکه تقریباً هفت ماه یا هشت ماه قبل از خلع سلطان عبدالعزیز عثمانی بود وقوع آن را به صراحت در کمال بسط و تفصیل از ایشان شنیدم.<sup>۷۵</sup>

از آن رو که بخش بزرگی از لوح فؤاد به شرح عاقبت فؤاد پاشا و نیز قسمتی به بیان مآل میرزا مهدی گیلانی اختصاص یافته در این مقام نگاهی کوتاه به شرح حال ایشان مناسب به نظر می‌رسد.

#### فؤاد پاشا

کیچجی زاده محمد (Keçicizade Mehmed) فؤاد پاشا در سال ۱۸۱۵ در استانبول متولد شد.<sup>۷۶</sup> پدر وی عزت ملا شاعر مشهور ترک است. فؤاد پاشا ابتدا در مدرسه به تحصیل علوم دینی پرداخت ولی بعد در ۱۸۲۹ به تحصیل طب مشغول شد و از این طریق با زبان فرانسه آشنائی حاصل نمود. فراگیری این زبان راهگشای موفقیت‌های بعدی او گردید. در سال ۱۸۳۹ مترجم باب عالی شد. سال بعد مترجم سفارت عثمانی در لندن و در ۱۸۴۱ منشی اول این سفارت گردید، و تا سال ۱۸۴۴ در این سمت باقی ماند. یادآور می‌شود که در این زمان عالی پاشا سفیر عثمانی در لندن بود.

فؤاد پاشا در پنج دوره وزیر امور خارجه شد (۱۸۵۲-۱۸۵۳، ۱۸۵۵-۱۸۵۶، ۱۸۵۸-۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۷-۱۸۶۹) و دو بار نیز صدارت یافت (۱۸۶۱-۱۸۶۳، ۱۸۶۳-۱۸۶۶). نخستین بار در ۹ اوت ۱۸۵۲ در اولین دوره صدارت عالی پاشا به سمت وزارت خارجه تعیین شد ولی در مارس سال بعد از این سمت استعفا داد. فؤاد پاشا همچون عالی پاشا از دست پروردگان مصطفی رشید پاشا بود ولی زمانی که عالی پاشا در سال ۱۸۵۲ به جای مصطفی رشید پاشا به صدارت رسید رابطه مصطفی رشید پاشا با این دو به سردی گرائید. این هر سه از مروّجین اصلی "تنظیمات" بودند و در جهت پایه گذاری نظام جدیدی برای کشور مطابق الگوی غرب و به ویژه فرانسه کوشش می‌نمودند.

فؤاد پاشا مجدداً در مه ۱۸۵۵ در دوره صدارت عالی پاشا به مقام وزارت خارجه منصوب ولی در نوامبر ۱۸۵۶ ناگزیر به استعفا شد. در سال ۱۸۶۰ در پی حملات دروزها به مسیحیان مارونیط که منجر به مداخله نظامی فرانسه گردید فؤاد پاشا با اختیارات تامّ به بیروت اعزام شد و از آن جا به شامات (سوریّه) رفته به دستور وی عدّه بسیاری محاکمه و ۱۶۷ نفر از مسلمانان بلند پایه و از جمله والی شامات اعدام شدند. این امر در تاریخ عثمانی بی سابقه بود و اگرچه در پی آن سپاه فرانسه دیگر به پیشروی خود ادامه نداد اما در عین حال موجب نفرت قشرهای مذهبی از فؤاد پاشا گردید. یادآوری می‌شود که از جمله اهداف تنظیمات اعطای حقوق برابر سیاسی و مدنی به همه اتباع دولت عثمانی صرف نظر از کیش و مذهب بود.

فؤاد پاشا هنوز در شامات بود که برای بار چهارم به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد (۶ اوت ۱۸۶۱). وی در ۲۲ نوامبر همان سال صدر اعظم گردید، اما در ۲ ژانویه ۱۸۶۳ از این مقام استعفا داد. متعاقباً در اول ژوئن ۱۸۶۳ دوباره به صدارت تعیین شد ولی سه سال بعد از سوی سلطان عبدالعزیز برکنار گردید (۵ ژوئن ۱۸۶۶).

فؤاد پاشا برای آخرین بار در ۱۱ فوریه ۱۸۶۷، پس از به صدارت رسیدن عالی پاشا، وزیر امور خارجه عثمانی گردید، و تا مرگ خود در این سمت باقی ماند. در همین سال سلطان عبدالعزیز را در سفرش به پاریس، لندن و وین همراهی نمود (۲۱ ژوئن - ۷ اوت ۱۸۶۷). وی در سال ۱۸۶۸ به علت بیماری قلبی به تشخیص طبیب برای استراحت به فرانسه سفر نمود و در ۱۲ فوریه ۱۸۶۹ در شهر نیس درگذشت. در مورد فؤاد پاشا گفته شده که وی در حسادت و کینه توزی به پایه عالی پاشا نمی رسیده است. ظاهراً او از رشوه گرفتن هم بری نبوده است.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع می فرماید:

«فؤاد پاشا وزیر امور خارجه عثمانی که حضرت بهاءالله او را محرک و مسبب اصلی تبعید هیکل مبارک به سجن اعظم شمرده اند و به کمال همت به معیت عالی پاشا صدر اعظم آن ارض به تحریک و تخویف سلطان جابر که دشمنی با امرالله و شارع مقدس در نهادش متمکن بود پرداخت، یک سال پس از موفقیت در اجرای نقشه سینه خویش هنگام عزیمت به پاریس ید منتقم الهی او را اخذ نمود و در سنه ۱۸۶۹ میلادی در مدینه نیس به مقر خویش راجع گشت.»<sup>۷۷</sup>

### میرزا مهدی گیلانی

میرزا مهدی گیلانی ازلی در استانبول قاضی ایرانیان مقیم این شهر بود. نامبرده در سال ۱۲۸۳ هـ ق به تحریک سید محمد اصفهانی اعتراضیه ای نگاشت و آن را به آقا محمد علی تنبا کوفروش اصفهانی از احباب تسلیم نمود. در جواب وی کتاب بدیع از لسان آقا محمد علی تنبا کوفروش نازل شد. در یکی از الواح مبارکه به امضای خادم در باره میرزا مهدی آمده:

«سید ملحد رفته در شهر [استانبول] نزد میرزا مهدی نامی است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و به قدر قوه همسات و نفحات ناربه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده، چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض [یحیی ازل]، و بعد از آن مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق به یکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی می باشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد. و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که از عباد الله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی

روح من فی اعراض الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده‌اند.<sup>۷۸</sup>

میرزا مهدی در طهران به امر بدیع مؤمن شده بود ولی اخلاق و رفتار او از آغاز مغایر شئون و صفات اهل ایمان بود. زمانی که حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به قصد تشرّف عزم ادرنه نمود میرزا مهدی نیز به همراهی وی مصمّم شد ولی به زودی حاجی میرزا حیدر علی با مشاهده خلُق و خوی میرزا مهدی تصمیم گرفت تنها عازم سفر شود. پس از این میرزا مهدی به تنهایی راهی استانبول شد و در این شهر به اراده حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران به سمت قاضی ایرانیان شیعه مذهب شهر تعیین شد. پس از مدّت کوتاهی در این شهر اسباب آشنائی میان میرزا مهدی و سید محمّد اصفهانی که برای تولید فتنه برای جمال ابهی و اصحاب به استانبول آمده بود فراهم شد.<sup>۷۹</sup> به تلقین سید محمّد اصفهانی بود که میرزا مهدی مکتوب اعتراضیه اش را خطاب به یار قدیم خویش آقا محمّد علی تنباکوفروش نوشت و آن را از توهین و افتراء به جمال ابهی انباشت. در کتاب بدیع از قول آقا محمّد علی خطاب به میرزا مهدی آمده است:

«جمع کلمات شما و ظنونات و تأویلات و اشارات و دلالات و محکّمات و متشابهات و ادّعی علمیت که در این امر نموده‌اید کلّ به سید محمّد اصفهانی راجع و منتهی می‌شود... شأن تو آن بود که بعد از ورود آن مفسد [سید محمّد اصفهانی] به آن ارض، او را به موعظه حسنه و کلمات حکمیّه نصیحت نمائی نه آنکه تقویت او نمائی و مرآت او شوی و حاکی از او گردی.»<sup>۸۰</sup>

لحن کلام در کتاب بدیع شدید است. به شهادت قلم اعلی میرزا مهدی مقصودی جز «اعراض از حقّ و اعتراض بر او» نداشته است.<sup>۸۱</sup> حضرت بهاءالله در این اثر از میرزا مهدی از جمله با عناوین «متوهم»، «مکار» و «منکر» یاد نموده‌اند.<sup>۸۲</sup>

میرزا مهدی به هدایت موفق نشد و در اعراض و عناد خود باقی ماند، و این نکته شاید از پیش از بعضی مضامین کتاب بدیع قابل استنباط بوده، چنانچه در موضعی می‌فرماید: «از خدایم طلبیم که از شمال ظلم و اعتساف به یمین عدل و انصاف راجع شوی اگرچه بسیار مشکل است چه که نحل انگبین جنس دیگر و زنبور جنس دیگر ولكن نزد قدرت الهی هیچ چیز محال نبوده و نیست و آن محالیت در خود اشیا موجود و مشهود، فکر ل تعرف.»<sup>۸۳</sup> و یاد در مقامی دیگر می‌فرماید: «بگو ای مغرور دار الغرور... کاش این راهی که می‌روی انتهایش به ترکستان باشد، چنانچه گفته‌اند این ره که تو می‌روی به ترکستان است، ولكن این سبیل منتهی به اسفل نیران بوده و خواهد بود.»<sup>۸۴</sup>

میرزا مهدی همچنان که از لوح فؤاد برمی‌آید به عذاب شدید گرفتار شد. نیل می‌نویسد: «در قدس میرزا حسین طیب اصفهانی را دیدم و از مردن میرزا مهدی که کتاب بدیع در جوابش نازل شده

بود خبر داد که به بدترین عذاب و امراض مبتلا شد. آرزوی ریاستی که سید محمد به او وعده داد به خاک برد.<sup>۸۵</sup> حضرت ولیّ امرالله در باره میرزا مهدی در توفیق قرن می فرمایند: «مهدی مکار که به فرموده جمال مختار از فعلش ناله روح القدس مرتفع در قبضه اقتدار گرفتار گشت و به مقرّ قهر در اسفل سقر راجع شد.»<sup>۸۶</sup>

## سقوط امپراطوری عثمانی

حدوث فساد و انقلاب در ممالک عثمانی و سقوط سلطان عبدالعزیز از مهم ترین مطالب لوح رئیس فارسی و لوح فؤاد می باشد. به فرموده حضرت ولیّ امرالله نزول لوح رئیس به جریان انقلاب و اضمحلال امپراطوری عثمانی قوه ای جدید بخشید.<sup>۸۷</sup> این جریان قبلاً با نزول لوح سلطان عبدالعزیز و وزراء در استانبول آغاز شده بود و به تجزیه تدریجی کشور در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، انقراض سلسله آل عثمان (۱۹۲۲)، اعلان جمهوریت (۱۹۲۳)، الغای خلافت (۱۹۲۴)، و نهایتاً جدائی دیانت از نظام سیاسی کشور انجامید.

نخستین علائم انحطاط امپراطوری عثمانی در قرن هجدهم نمایان شده بود.<sup>۸۸</sup> در آستانه قرن نوزدهم قدرت دولت مرکزی در بسیاری از نقاط امپراطوری از پیش کاهش یافته بود، و طی این قرن با افزایش نفوذ و مداخله دول اروپائی انحطاط عثمانی سرعت گرفت. دولت های خارجی هم عاملی اصلی در تعیین حدود امپراطوری گردیدند و هم با دریافت امتیازات، در سیاست داخلی عثمانی مداخله می نمودند. در عین حال نهضت های ملیت گرا تحت تأثیر انقلاب فرانسه به ویژه در بالکان در حال گسترش بودند. اصلاحاتی که تحت عنوان "تنظیمات" (۱۸۳۹-۱۸۷۶) از سال نخست سلطنت سلطان عبدالمجید (۱۸۳۹-۱۸۶۱) به مرحله اجرا گذارده شد هدفش سدّ جریان انحطاط دولت عثمانی و تضمین بقای آن بود. موفقیت دوره سلطنت عبدالمجید، گذشته از اصلاحات انجام شده، در این بود که تمامیت ارضی امپراطوری در مجموع حفظ گردید.

پس از سلطان عبدالمجید برادرش سلطان عبدالعزیز که سقوط وی در لوح فؤاد پیشگویی شده به تخت سلطنت نشست (۲۵ ژوئن ۱۸۶۱). در زمان او نهضت اصلاحات تا سال ۱۸۷۱ ادامه یافت، اما پس از این تاریخ، و با مرگ دو وزیر قدرتمندش فؤاد پاشا و عالی پاشا، سلطان عبدالعزیز مستبدانه زمام امور را در دست خود گرفت. در سلطنت او صربستان و نیز دو امارت دانوب که از ۱۸۶۱ کشور واحد رومانی را تشکیل داده بودند تقریباً به استقلال کامل دست یافتند (۱۸۶۵). بروز قحطی که به مرگ ده ها هزار تن منجر شد (۱۸۷۳-۱۸۷۴) و ورشکستگی دولت (۱۸۷۵) که از جمله عوامل آن خرج های کلان و اسراف بی رویه سلطان بود در سال های اخیر حکومت او بر شدت نارضایتی مردم افزود. همچنین "مسأله مشرق" ابعاد گسترده ای یافت و تشنج در ولایات بالکان به قیام مردم در بوسنی و هرزگوین (۱۸۷۵) و بلغار (۱۸۷۶)، و بروز جنگ میان عثمانی و صربستان و مونتنگرو (۱۸۷۶) منجر شد.

سرانجام در پی نارضایتی عمومی، سلطان عبدالعزیز در ۳۰ مه ۱۸۷۶ از سوی وزیرانش خلع شد و پنج روز بعد به قتل رسید (۴ ژوئن ۱۸۷۶).<sup>۸۹</sup> از بیانات شفاهی حضرت بهاء الله است که

«شاه ایران چون از دست جاهلان آسیب دید آنچه کرد راه به جایی داشت ولی سلطان آل عثمان بدون سبب و جهت بر ظلم قیام نمود و ما را به حصن عکا فرستاد و در فرمان شاهانه مقرر داشت که احدی پیش ما نیاید و به شدت تمام مبعوض خاص و عام باشیم. لذا دست قدرت ربّانی به زودی انتقام کشید و سمیرین و وزیرین بی نظیرینش عالی و فواد را اول به باد فنا داد و بعد از آن دست قدرت به برچیدن بساط عزت عزیزگشاد و اخذۀ اخذ عزیز مقتدر.»<sup>۹۰</sup>

سلطنت سلطان مراد پنجم که پس از سلطان عبدالعزیز به تخت نشست تنها سه ماه دوام یافت. در زمان جانشین وی سلطان عبدالحمید، کشور عثمانی بار دیگر با روسیه تزاری وارد جنگ گردید (۱۸۷۷-۱۸۷۸)، جنگی که نتایجش برای عثمانی فاجعه آمیز بود. در اروپا صربستان، مونته‌نگرو و رومانی به طور کامل از امپراطوری عثمانی جدا شدند (۱۸۷۸)؛ بلغار خودمختاری یافت (۱۸۷۸)، و بوسنی و هرزگوین تحت اداره اتریش - هنگری قرار گرفت (۱۸۷۸). در آسیا قارص و باطوم از دست رفت و قبرس تحت اداره دولت بریتانیا درآمد (۱۸۷۸). در مجموع در پی این جنگ یازده میلیون نفر از زیر یوغ سلاطین آل عثمان به در آمدند.

در سال ۱۸۸۱ تونس به اشغال فرانسه درآمد و در سال ۱۸۸۲ انگلیس مصر را اشغال نمود. در سال ۱۸۸۵ بلغارستان رومیلی شرقی را اشغال کرد و عملاً استقلال یافت. سپس در پی جنگ عثمانی و یونان در ۱۸۹۷ جزیره کریت خودمختار گردید (۱۸۹۸). حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه انقلاباتی را که از اواخر ایام سلطان عبدالعزیز دامنگیر عثمانی شد چنین توصیف فرموده‌اند:

«در واقعه سلطان عبدالعزیز به مداخله علما و فقهاء طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که حرب استیژ حرب استیژ نصف رمیلی بیاد رفت. قطعات عظیمه از آناتول اخراج شد. در مصر غبار فساد برخاست تا منتهی به اختلال لشکری گشت. قبریس منفصل شد؛ بلغار مستقل گشت. هر سگ و بوسنه به دست نمسه افتاد. تونس سهم فرانسه گردید.»<sup>۹۱</sup>

در سال ۱۹۰۸ حزب جوانان ترک انقلاب نموده و قدرت را به دست گرفت. سال بعد سلطان عبدالحمید خلع و مسجون شد. در دوران حکمرانی جوانان ترک نیز سرزمین‌های بسیاری از امپراطوری عثمانی جدا شد. در همان سال نخست امپراطوری اتریش - هنگری بوسنی و هرزگوین را به خاک خود ضمیمه کرد؛ بلغارستان استقلال یافت، و کریت به یونان ملحق گردید. سپس ایتالیا طرابلس را گرفت (۱۹۱۲). در نتیجه دو جنگ بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) متصرفات عثمانی در اروپا به تراکیه شرقی که شهر ادرنه را نیز شامل می‌شد محدود گردید.<sup>۹۲</sup>

جنگ جهانی اول ضربه نهائی را بر پیکر عثمانی وارد ساخت.<sup>۹۳</sup> فلسطین، سوریه و عراق از تصرف عثمانی خارج گردید و شریف مکه به عنوان پادشاه حجاز شناخته شد (۱۹۱۷). اما روسیه که پیشروی‌های چشمگیری در آناتولی نموده بود در پی انقلاب کمونیستی با عثمانی صلح نموده، سرزمین‌های تصرف شده و از جمله قارص و باطوم را به عثمانی بازگرداند. در خاتمه جنگ تنها قسمت کوچکی از امپراطوری عثمانی در تصرف دولت باقی مانده بود و بسیاری از نقاط کشور، از جمله استانبول، به اشغال نیروهای خارجی درآمده بود.

پذیرش شرائط سنگین قرارداد صلح از سوی سلطان عثمانی و به ویژه اشغال بسیاری از نقاط کشور توسط دول خارجی به قیام یکی از فرماندهان نظامی کشور به نام مصطفی کمال بر ضد دولت مرکزی منجر شد. نیروهای طرفدار وی به تدریج قدرت یافته، در طول سال ۱۹۲۰ آناتولی را تحت سلطه خویش درآوردند. در ۱ نوامبر ۱۹۲۲ مجلس کبیر ملی در آنکارا به ریاست مصطفی کمال که بعداً آتاتورک لقب گرفت انحلال دولت استانبول و خلع سلطان محمد ششم را اعلان داشت، و با خلع او و الغای سلطنت، سلسله آل عثمان منقرض گردید. پس از آن استانبول و تراکیه شرقی به دست قوای ملی افتاد و پایتخت به آنکارا انتقال یافت. اکنون عبدالمجید ثانی، فرزند سلطان عبدالعزیز، تنها با عنوان خلیفه در استانبول باقی مانده بود. در ۱۲۹ کتبر ۱۹۲۳ مجلس کبیر ملی، ترکیه را جمهوری اعلان نمود و مصطفی کمال را به عنوان رئیس جمهور برگزید. سال بعد در ۳ مارس ۱۹۲۴ مجلس به الغای خلافت رأی داد، و این قدیمی‌ترین و قدرتمندترین بنیاد اسلامی برای همیشه از میان رفت، و عبدالمجید و دیگر اعضای خاندان آل عثمان از ترکیه اخراج شدند. در آوریل ۱۹۲۸ مادهٔ مربوطه در قانون اساسی که اسلام را شریعت رسمی جمهوری ترکیه قید می‌نمود حذف گردید و بدین ترتیب با جدائی دیانت از نظام سیاسی، ترکیه به یک کشور لائیک (secular) تبدیل گردید.

انذارات مندرج در لوح رئیس و لوح فؤاد در مورد حوادث ممالک عثمانی و سرنوشت سلطان آن که تحقق آنها به مرور زمان در عالم ظاهر شده در مقام اول نشانهٔ علم و قدرت مظهر امر الهی و گواه حقایق این ظهور اعظم است. تحقق و عود مندرج در این الواح صاحبان خرد را به مقام ایقان دلالت می‌کند و ایمان پیروان شریعت ابهی را تحکیم می‌نماید. از سوی دیگر مال پراسف دشمنان امرالله علت انتباه و عبرت ناظران روشن ضمیر است. در بدائع الآثار آمده است که حضرت عبدالبهاء

«... شب تبیین آیات کتاب ملوک و اخبار و انقلاب امور در ممالک عثمانی می‌فرمودند و آیات مبارکهٔ لوح رئیس را تلاوت می‌کردند و می‌فرمودند بنویسید این الواح مبارکه را بخوانند و نشر دهند. سابق مسلمین در تفسیر الم غلبت الزوم و هم بعد غلبهم سیغلیون چه تفاسیل و تفاسیر می‌نوشتند ولی حال چون در این ظهور اعظم این گونه علم و قدرت جمال قدم را ظاهر می‌بینند اغماض می‌کنند.»<sup>۹۴</sup>



بسیارند الواح مبارکه‌ای که حاوی مطالبی راجع به اهمّیت لوح رئیس و لوح فؤاد می‌باشند. از این میان کلام را با این بیان که در یکی از الواح مبارکه نازله از لسان خادم آمده خاتمه می‌دهیم:

«... اگر نفسی در لوح فؤاد و رئیس و لوح پاریس و سایر الواح که در شدائد سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیّر و مبهوت می‌شود، حرف به حرف ظاهر شده. بعد از تنزیل هر یک از الواح بعضی از قلوب مطمئنّه تعجّب نمودند که این فقرات چگونه ظاهر خواهد شد. این عبد معروض می‌داشت سوف یرون. یومی از ایّام این عبد عرض نمود که اگر رئیس تائب شود آیا می‌شود به قمیص عفو فائز گردد، اذّا توجّه الیّ وجه القدم و قال والله الذی لا اله الا هو یظهر کلّ ما نزله الرّحمن فی اللّوح. بعد به لسان فارسی فرمودند اگر همه آسمان و زمین جمع شوند و بخواهند یک حرف از لوح رئیس را تغییر دهند قادر نبوده و نخواهند بود. اگر کسی آن لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایائی که بر رئیس و اتباع او و ممالک او وارد شد اطلاع یافته باشد لیصبح بین الارض و السماء باسم الله ربّنا العلیّ الابهی. النّاس نیامّ. فی الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات یعنی در مقامات خود ملاحظه کنند.»<sup>۹۵</sup>

### یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.

۱- ن ک به ص ۴۹ و دیگر صفحات توفیق مبارک حضرت ولیّ امرالله:

Shoghi Effendi, *The Promised Day Is Come*, rev. ed. (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1980)

حضرت ولیّ امرالله در این توفیق مبارک که ترجمه فارسی آن تحت عنوان قدّ ظهر یوم المیعاد منتشر شده است، مهمّ‌ترین خطابات قلم اعلی را به پادشاهان و رؤسای ادیان مرور نموده و انقلاباتی را که در پی آن در عالم روی داده بررسی می‌فرمایند. سال ۱۸۷۰ شاهد شکست ناپلئون سوّم و ذلّت پاپ پیوس نهم بود.

۲- حضرت ولیّ امرالله، توقیعات مبارکه (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۳۳۴؛ ایضاً، کتاب قرن بدیع، نشر دوّم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۴۶۰.

۳- ن ک به صص ۱۸-۱۹ و غیره از توفیق *Promised Day Is Come*.

۴- در مورد وعود مذکور در لوح رئیس عربی ن ک به عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ۹ جلد، ج ۷، صص ۱۹۳-۱۹۶. اتالوح برهان حاوی پیشگویی سقوط سلطنت و خلافت عثمانی است (ن ک به Shoghi Effendi, *Promised Day Is Come*, pp. 61, 97). در مورد وعید نازله در باره استانبول ن ک به بند ۸۹ از کتاب مستطاب اقدس (حیفاً: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م). ظاهرأ لوح نازله در خاتمه دوره استانبول خطاب به سلطان عثمانی و وزیران وی نیز حاوی وعودی در باره سلطنت و مملکت عثمانی بوده است.

۵- لوح خطاب به میرزا آقای افنان، به نقل از عبدالحمید اشراق‌خاوری، نورین یتیرین (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ ب)، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ ایضاً، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۶- لوح رئیس فارسی تاکنون چند بار به طبع رسیده است. ن ک به حضرت بهاء‌الله، اقتدارات (بمبئی؟): نسخه به خطّ مشکین قلم، مورخ ۱۳ رجب ۱۳۱۰ هـ ق)، صص ۳۰۲-۳۱۷؛ ایضاً، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۳۳۸ هـ

ق، ۱۹۲۰ م)، صص ۱۰۲-۱۱۶؛ ایضاً، دریای دانش (دهلی نو: مؤسسه مطبوعات بهائی هند، ۱۹۸۵ م)، صص ۴۳-۵۷؛ ایضاً، الواح حضرة بهاء الله الى الملوك و الرؤسة (ریودونتیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۰ ب، ۱۹۸۳ م)، صص ۷۳-۸۷.

۷- در مورد نقش میرزا یحیی از جمله ن ک به دو لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء در مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۷ ب، ۲۰۰۰ م)، ج ۴، صص ۵۳-۵۴.

8- Blunt to Elliot, No. 59, 15 August 1868, PRO FO 195/901, cited in Moojan Momen, *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts* (Oxford: George Ronald, 1981), p. 192.

۹- برای نمونه در لوحی از قلم اعلی نازل: «ای طیب، قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقی بر او القا نکرده» (حضرت بهاء الله، اقتدارات، ص ۳۱۸). عنوان «رئیس» در این لوح به ناصرالدین شاه اشاره دارد. نیز ن ک به اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۵۰ که عنوان «رئیس البریه» بر ناصرالدین شاه اطلاق شده است. از دیگر عناوین ناصرالدین شاه که در الواح مبارکه حضرت بهاء الله آمده «رئیس الظالمین» است. در لوح برهان از سلطان عبدالعزیز با عنوان «رئیس الاعظم» یاد شده است (حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ایهی، نشر دوم [هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۶ ب، ۲۰۰۰ م]، ص ۱۲۹). در لوحی دیگر به امضای خادم خطاب به حاجی ملا علی اکبر مورخ ۲۹ رجب ۱۳۰۱ عنوان «رئیس روم» در مورد سلطان عبدالعزیز آمده است (ن ک به اسدالله فاضل مازندرانی، کتاب ظهور الحق [لندن: کتابخانه افغان، فتوکپی نسخه خطی]، ج ۵، ص ۳۲۳).

۱۰- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۸ (لوح مبارک خطاب به آقا میرزا فضل الله خان ابن بنان الملک). «افلاق» که در لوح مبارک آمده صورت ترکی کلمه Wallach می باشد. ترک‌های عثمانی امارت والاشی یا والاکیا (Wallachia) در دشت سفلی رود دانوب را به این نام می خواندند. والاشی از شمال و شمال شرق به کوه‌های آلپ ترانسیلوانی، از طرف غرب، جنوب و شرق به رود دانوب، و از طرف شمال شرق به رود سیرت (Seret) محدود می شد. والاشی و مولداوی در سال ۱۸۶۱ اتحاد کامل یافته کشور رومانی (Romania) را تشکیل دادند. در این مورد از جمله ن ک به دائرة المعارف المنجد (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶ م) ذیل «افلاق» و «دائرة المعارف اسلام» (به زبان انگلیسی) ذیل کلمه "EFLĀK" (مقاله به قلم (N. Beldiceanu): H. A. R. Gibb, and J. H. Kramers, et al., (1960-). *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. (Leiden: E. J. Brill, 1960-). از این پس از این اثر با عنوان اختصاری  $EI^2$  یاد خواهد شد.

۱۱- نامه مورخ ۱۲ ذی حجه ۱۲۷۸ ه ق (برابر سه شنبه ۱۰ ژوئن ۱۸۶۲ م). برای متن این نامه ن ک به ابوالقاسم افغان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب (آکسفورد: Oneworld، ۲۰۰۰ م)، ص ۵۱۷. متن این نامه در کتاب آقای محمد علی فیضی، حضرت بهاء الله، نشر دوم (لانگهائین: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۴۷ ب، ۱۹۹۰ م)، ص ۱۵۲ نیز به طبع رسیده است. متن اخیر حاوی معدودی غلط‌های چاپی است. در مورد اقدامات دولت ایران در این زمان همچنین ن ک به مکتوب حضرت عبدالبهاء که از باغ رضوان نوشته شده و متن آن در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، صص ۳۵-۳۹ به طبع رسیده است.

مطابق بیان مبارک حضرت ولی امر الله در *God Passes By*، عالی پاشا در عرض سه ماه پنج نامه متوالی در مورد اعزاز حضرت بهاء الله به استانبول به نامق پاشا حاکم عراق ارسال داشت تا سرانجام شخص اخیر که نهایت احترام را برای هیکل مبارک قائل بود ناگزیر حضرت بهاء الله را از خواسته حکومت مطلع ساخت. ن ک به: Shoghi Effendi, *God Passes By*, rev. ed. (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1974), pp. 131, 147-48. حضرت ولی امر الله، کتاب قرن بدیع، صص ۲۷۳-۲۷۴، ۳۰۲. مطابق بیان مبارک، در این زمان عالی پاشا صدر اعظم و

فؤاد پاشا وزیر امور خارجه دولت عثمانی بوده است (برای نمونه ن ک به: *God Passes By*, p. 146). ظاهراً بیانات مبارک در *God Passes By* در خصوص ایام اخیر دوره بغداد بیشتر از هر منبعی بر تاریخ نبیل مبتنی است (ن ک به اسدالله فاضل مازندرانی، کتاب *ظهور الحق* [لندن: کتابخانه افغان، فتوکپی نسخه خطی]، ج ۴، صص ۲۵۸-۲۶۴). همچنان که در متن مقاله آمده، در سال ۱۸۶۳ عالی پاشا وزیر امور خارجه بوده است. سمت صدارت عظمای دولت عثمانی در اواخر دوره بغداد، یعنی از ۲۲ نوامبر ۱۸۶۱ تا ۲ ژانویه ۱۸۶۳ در عهده فؤاد پاشا بود. متعاقباً در ۵ ژانویه ۱۸۶۳ یوسف کامل پاشا صدر اعظم عثمانی گردید و پس از آن در ۱ ژوئن ۱۸۶۳ فؤاد پاشا مجدداً به صدارت منصوب شد. حضرت بهاءالله در دوره صدارت یوسف کامل پاشا از بغداد به استانبول عزیمت فرمودند.

حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که در بالا از آن یاد شد می فرمایند که لحن نامه صدر اعظم به نامق پاشا در کمال احترام بود. احتمالاً نامه مزبور از سوی یوسف کامل پاشا بوده است. مطالبی که در مکتوب حضرت عبدالبهاء در مورد صدر اعظم دولت عثمانی ذکر شده در کتاب قرن بدیع به عالی پاشا نسبت داده شده است.

12- Count von Prokesch-Osten's letter to Gobineau, dated 10 January 1866, cited in Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, p. 187.

برای ملاحظه برخی از اتهاماتی که از سوی عالی پاشا و فؤاد پاشا به حضرت بهاءالله و اصحاب نسبت داده می شده از جمله ن ک به صص ۱۹۱-۱۹۲ از کتاب دکتر مؤمن.

۱۳- الواح حضرة بهاء الله، ص ۷۵.

۱۴- ایضاً، ص ۸۵.

۱۵- توفیعات مبارکه، ص ۱۵۶. همچنین ن ک به ص ۱۵۹.

۱۶- الواح حضرة بهاء الله، صص ۷۳-۷۴.

۱۷- ایضاً، ص ۷۴.

۱۸- ایضاً، ص ۷۵.

۱۹- ایضاً، ص ۷۶.

۲۰- ایضاً، ص ۶۷.

۲۱- ایضاً، ص ۷۶.

۲۲- راجع به این چهار تن از جمله ن ک به ۱۲-۳۰۶. Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, pp. 306-12.

۲۳- الواح حضرة بهاء الله، ص ۷۶.

۲۴- ایضاً، ص ۷۷.

۲۵- ایضاً.

۲۶- ایضاً، ص ۷۸.

27- Zeynep Çelik, *The Remaking of Istanbul: Portrait of an Ottoman City in the Nineteenth Century* (Seattle and London: University of Washington Press, 1986), p. 37.

در مأخذ دیگری جمعیت استانبول طبق سرشماری سال ۱۸۸۵، ۸۷۴,۰۰۰ نفر ذکر شده و به این مأخذ در اثر زیر استناد شده: Alan Duben and Cem Behar, *Istanbul households: Marriage, family and fertility, 1880-1940* (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), pp. 25, 192. باید توجه نمود که سرشماری جمعیت در استانبول چند سال به طول می انجامیده و ۱۸۸۵ صرفاً تاریخی است که در دفاتر ثبت قید شده است (ایضاً، ص ۱۵).

28- Duben and Behar, *Istanbul households*, pp. 17-18, 24.

29- Ibid., p. 193.

30- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 38.

31- O. N. Ergin, *Mecelle-i Umur-u Belediye*, 5 vols. (Istanbul: 1914-22), vol. 1, pp. 1259-1309, 1317-32, cited in Çelik, *Remaking of Istanbul*, pp. 52-53.

32- H. İnalçık, "ISTANBUL," *EI*<sup>2</sup>.

33- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 55.

در مقاله "ISTANBUL" در *EI*<sup>2</sup> تاریخ حریق هجا پاشا ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۸۲ هـ / ۱۹ سپتامبر ۱۸۶۵ م ذکر شده است. ۳۴- نمره ۵۷۸، مورخ پنجشنبه ۴ رجب ۱۲۸۲ هـ ق (۲۳ نوامبر ۱۸۶۵ م)، ص ۹. این خبر ترجمه گزارش منتشر شده در یک روزنامه فرانسوی است.

۳۵- پرا نام اروپائی این قسمت از گالاتا است. نام ترکی آن بی اغلو (Beyoğlu) است.

36- Pisani to Elliot, 8 June 1870, PRO FO 195/968, cited in Steven T. Rosenthal, *The Politics of Dependency: Urban Reform in Istanbul* (Westport and London: Greenwood Press, 1980), p. 186.

37- Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 64; Rosenthal, *Politics of Dependency*, pp. 185-86.

38- Edmondo de Amicis, *Constantinople* (Philadelphia: 1896), vol. 2, p. 98, cited in Çelik, *Remaking of Istanbul*, p. 53.

39- *Promised Day Is Come*, p. 61.

40- Suraiya Faroqhi, Bruce McGowan, Donald Quataert and Şevket Pamuk, *An Economic and Social History of the Ottoman Empire, Vol. 2: 1600-1914* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997), p. 787.

۴۱- ن ک به: "ISTANBUL". İnalçık, مطابق این مأخذ، بروز طاعون در دهه ۱۸۳۰ در استانبول در سال ۱۸۳۷ (به جای ۱۸۳۶) روی داده است. این تاریخ احتمالاً صحیح نمی باشد چون در برخی منابع دیگر ذکر ۱۸۳۶ رفته است. از جمله مطابق مأخذ زیر در سال مزبور حدود ۳۰,۰۰۰ نفر در اثر طاعون در استانبول درگذشتند: Faroqhi, et al., *An Economic and Social History of the Ottoman Empire*, vol. 2, p. 787. با مراجعه به نشریات آن ایام و نیز گزارش های دیپلمات های خارجی مقیم استانبول می توان اطلاعات دقیق تری در این مورد به دست آورد.

۴۲- ن ک به: "ISTANBUL", İnalçık. در برخی منابع آمار تلفات بیشتر و بین ۲۰۰,۰۰۰ تا ۳۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زده شده است (ایضاً).

۴۳- الواح حضرة بهه الله، ص ۸۰.

۴۴- ایضاً، ص ۸۱.

۴۵- ایضاً، صص ۸۲-۸۳.

۴۶- ایضاً، ص ۸۴.

۴۷- "بین باشی" که در لوح رئیس فارسی آمده (الواح حضرة بهه الله، ص ۸۴؛ دریای دانش، ص ۵۴؛ مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۱۳) کلمه ای ترکی و به معنی سرگرد می باشد و حضرت ولی امرالله نیز در *God Passes By* از عمر افندی با عنوان major یاد فرموده اند (ص ۱۸۱). کلمه "مین باشی" که از جمله در لوحی به امضای خادم آمده (ن ک به فیضی، حضرت بهه الله، ص ۲۰۷) صورت دیگری از کلمه "بین باشی" است. اعراب کلمه "بین باشی" را گاه "بک باشی" تلفظ می کنند و ظاهراً در تاریخ نیل هم در مورد عمر افندی کلمه "بک باشی" آمده است. آقای بالیوزی در کتاب خود (H. M. Balyuzi, *Bah' u'llāh: The King of Glory* [Oxford: George Ronald, 1980], p. 263) "بک باشی" نوشته اند. "بین باشی" به معنی رئیس و سردسته هزار نفر می باشد. در مورد این کلمه ن ک به: B. Lewis, "BINBASHI," *EI*<sup>2</sup>.

۴۸- الواح حضرة بهاء الله، ۸۴-۸۵.

۴۹- ايضاً، صص ۸۵-۸۶.

۵۰- در مورد اين سه نفر از اصحاب نك كه به فيضي، حضرت بهاء الله، صص ۲۰۴-۲۰۹ و نيز كتاب آقاي باليوزي:  
*Bahá'u'lláh: The King of Glory*, p. 283.

۵۱- الواح حضرة بهاء الله، ص ۸۷.

۵۲- در تهيه شرح حال عالي پاشا از مقاله منتشره در دائره المعارف اسلام بيش از ديگر منابع استفاده شده است:  
H. Bowen, "ĀLĪ PAṢHĀ MUḤAMMAD AMĪN," *IEI*

۵۳- ۴۶۲. براي ملاحظه اصل بيان مبارك نك كه به ۲۳۱-۳۲. *God Passes By*, pp.

۵۴- به فرموده حضرت ولي امرالله، سقوط عالي پاشا علاوه بر لوح فواد، در لوح رئيس فارسي نيز پيشگوني شده است. نك كه به Shoghi Effendi, *God Passes By*, p. 208. در مورد سقوط عالي پاشا همچنين نك كه به لوح مبارك حضرت بهاء الله نازله از لسان خادم، اشراق خاوري، مائده آسماني، ج ۴، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۵۵- لوح فواد چندين بار در ضمن كتاب ميبين و آخرين بار در مجموعه آيات بيتات به طبع رسيده است. نك كه به حضرت بهاء الله، كتاب ميبين (بمبئي: نسخه استنساخ شده در ۱۳۰۸ هـ ق)، صص ۲۱۰-۲۱۴؛ (دانداس: مؤسسه معارف بهائي، ۱۵۳ ب، ۱۹۹۶ م)، صص ۱۶۷-۱۶۹؛ حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، آيات بيتات: مجموعه آثار مباركه نازله به افتخار خاندان سمندر و نبيل ابن نبيل قزويني (دانداس: مؤسسه معارف بهائي، ۱۵۶ ب، ۱۹۹۹ م)، صص ۲۳-۲۴.

۵۶- فاضل مازندراني، ظهور الحق، ج ۵، ص ۶.

۵۷- نك كه به مقاله دكتور وحيد رافعي، نبيل اعظم زرندي، خوشه هائي از خرمن ادب و هنر (۷) (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۵۳ ب، ۱۹۹۶ م)، ص ۳۷. اما جناب فاضل مازندراني در ظهور الحق (ج ۵، ص ۱۰۱) مي نويسد كه نبيل مدت چهار ماه در قدس و بيت اللحم و خليل الرحمن بسر برد.

۵۸- نك كه به زير نويس صفحه ۱۰۲ از مجلد پنجم ظهور الحق، اثر جناب فاضل مازندراني.

۵۹- شيخ كاظم سمندر، تاريخ سمندر، عبدالعلي علاني، تاريخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملي مطبوعات امري، ۱۳۱ ب)، ص ۲۹۰.  
۶۰- ايضاً، ص ۲۹۴.

۶۱- جناب اديب طاهرزاده مي نويسد كه لوح فواد در سال ۱۸۶۹ م در عكا نازل شده ولي ماخذ خود را به دست نمي دهند. شايد ايشان تاريخ نزول لوح فواد را بر مبنای تاريخ درگذشت فواد پاشا تعيين کرده باشند. نك كه به: Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1977), vol. 2, p. 375n.

۶۲- اشراق خاوري، مائده آسماني، ج ۷، ص ۲۵۵ (لوح خطاب به ملا علي بيجستاني، مورخ ۱۲ جمادي الثاني (۱۲۹۳).

۶۳- تاريخ سمندر، صص ۲۹۰-۲۹۱. نيز نك كه به 254. *Bahá'u'lláh: The King of Glory*, p. Balyuzi.

۶۴- آيات بيتات، صص ۲۳-۲۴.

۶۵- ايضاً، ص ۲۴. لازم به تذكر است كه در نسخه اي از لوح فواد كه در ضمن كتاب ميبين طبع بمبئي به چاپ رسيده "نعزل" (بدون تشديد) آمده است (ص ۲۱۲). اما در نسخه منتشره در مجموعه آيات بيتات و نيز طبع جديد كتاب ميبين منتشره در دانداس (كانادا) كلمه "نعزل" به تشديد زاء آمده است. در نسخه اصلي لوح فواد كه احتمالاً به خط حضرت عبدالبهاء يا ناقص اكبر است نيز "نعزل" نوشته شده است. از آقاي روح الله سمندري كه فتوكبي اين نسخه را براي اين عبد فرستادند سپاسگزارم.

۶۶- در اين مورد از جمله نك كه به بيان حضرت ولي امرالله در توقيع قد ظهر يوم الميعاد (به انگليسي)، ص ۶۲.

۶۷- آیات ینات، ص ۲۴.

۶۸- حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (پراگ: Zero Palm Press، ۱۴۸ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۲۶۰.

۶۹- حضرت بهاء الله، المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی بهاء الله (سن پترزبورگ: دارالعلوم، ۱۹۰۸ م)، ص ۱۴۱.

۷۰- ص ۱۶۴.

۷۱- آیات ینات، ص ۲۴. همچنان که در متن مقاله آمده به نظر این عبد محتمل است که اشارات نقل شده از لوح فؤاد راجع به ازل باشد. اما جناب اشراق خاوری در این مورد نظر دیگری ابراز نموده‌اند. ایشان در جزء دوم از قسمت دوم کتاب گنج شایگان که هنوز به طبع نرسیده است توضیحاتی در مورد اشارات موجود در لوح فرموده‌اند. به نظر ایشان عباراتی که در متن مقاله آمده در اشاره به آقا محمد علی اصفهانی است. آقای اشراق خاوری می‌نویسند: «شخص دیگری که در باره او می‌فرمایند پس از آنکه خداوند [آنچه را] می‌خواست به او عنایت فرمود از حق اعراض کرد و به نفاق قیام نمود، آقا محمد علی اصفهانی است و این غیر از آقا محمد علی تنباکو فروش... است» (سفینه عرفان (۳) [دارمشتات: عصر جدید، ۱۵۷ ب، ۲۰۰۰ م]، ص ۲۱۱). ایشان اضافه می‌کنند که شرح اقدامات مغرضانه آقا محمد علی اصفهانی را در جلد اول محاضرات آورده‌اند (ن ک به عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات، نشر سوم [لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۵۰ ب، ۱۹۹۴ م]، دو مجلد در یک مجلد، صص ۲۱۱-۲۱۲).

تا جایی که این عبد اطلاع دارد اقدامات سوء آقا محمد علی اصفهانی در استانبول مربوط به اواخر دوره‌ای است که جناب نیل ابن نیل در این شهر اقامت داشتند (۱۲۹۹-۱۳۰۷ ه ق) و ظاهراً الواح مبارکه‌ای که در آنها نام وی ذکر شده و یا به اقداماتش اشاره گردیده مربوط به این ایام است. از این رو به نظر این عبد محتمل نیست که اشارات لوح مبارک فؤاد که در حدود اوائل ۱۲۸۷ ه ق، یعنی سال‌ها قبل از بروز فساد آقا محمد علی اصفهانی نازل شده راجع به وی باشد. در مورد آقا محمد علی اصفهانی و اعمال او و همراهانش از جمله ن ک به الواح مبارکه نازله از قلم اعلی در: آیات ینات، ص ۳۱۴؛ اقتدارات، صص ۱۴-۱۵؛ لثالی الحکمة، ج ۳، صص ۲۶۶-۲۶۹، ۳۲۴-۳۲۶؛ پژوهشنامه، سال دوم، شماره اول (پائیز ۱۵۴ ب، ۱۳۷۶ ه ش)، صص ۹۳-۹۴. قسمت‌هایی از دو لوح مندرج در لثالی الحکمة به همراه برخی الواح دیگر در کتاب لثالی درخشان (صص ۱۱۲-۱۱۷) نیز آمده است (محمد علی فیضی، لثالی درخشان [شیراز: بی‌ناشر، ۱۲۳ ب، ۱۳۴۵ ه ش]). همچنین ن ک به شرحی که آقا میرزا عبدالحسین سمندرزاده در تاریخ خود نوشته‌اند: تاریخ سمندر و ملحقات، صص ۳۹۹-۴۱۱، ۴۱۹-۴۲۴.

۷۲- آیات ینات، ص ۲۴.

۷۳- مقصود از لوح سمندر همان لوح فؤاد است.

۷۴- ابوالفضل گلپایگانی، فصل الخطاب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۱ ب، ۱۹۹۵ م)، ص ۳۳۴.

۷۵- میرزا ابوالفضائل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطلة عن حیل الاعدله (تاشکند: بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، صص ۴۴-۴۵. برای ملاحظه شرحی که جناب ابوالفضائل در این مورد در اثر دیگر خود یعنی کتاب حجج البهیة نگاشته‌اند ن ک به اشراق خاوری، محاضرات، صص ۶۰۲-۶۰۳.

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی نیز که شرح حال جناب ابوالفضائل را مرقوم نموده‌اند شرح این واقعه را در اثر خود آورده‌اند. اما میان مطالبی که ایشان نگاشته‌اند با آنچه جناب ابوالفضائل خود تحریر نموده‌اند تفاوت مختصری موجود است. برای ملاحظه شرحی که جناب حاجی میرزا حیدر علی نوشته‌اند ن ک به اثر آقای طاهرزاده: Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1983), vol. 3, pp. 99-104.

۷۶- شرح حال فؤاد پاشا از جمله از این منبع استخراج شده است: R. H. Davison, "FU'AD PASHA," *ETC.*

۷۷- حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، صص ۴۶۱-۴۶۲. برای ملاحظه اصل انگلیسی بیان مبارک ن ک به

*God Passes By*, p. 231. آقای طاهرزاده در کتاب خود می‌نویسد که فؤاد پاشا در ۱۸۶۹ یعنی مدّت کوتاهی قبل از فوتش خلع شده است (Taherzadeh, *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, p. 87). ظاهراً این مطلب صحیح نیست و حضرت ولیّ امرالله نیز در عبارتی که از کتاب قرن بدیع نقل شد به عزل فؤاد پاشا اشاره‌ای نفرموده‌اند.

۷۸- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ج ۲، ذیل عبارت "بدیع"، صص ۳۳-۳۴ (به نقل از معرفی کوتاهی که دکتر وحید بهمدی در باره کتاب بدیع تهیه نموده‌اند و در سه صفحه در خانمه طبع اخیر این اثر چاپ شده است).

79- Taherzadeh, *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2, pp. 370-71.

- ۸۰- حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، ص ۳۷.
- ۸۱- ایضاً، ص ۶۵. همچنین ن ک به صص ۱۷۹، ۱۹۲ و غیره.
- ۸۲- صص ۷۳-۷۴، ۱۰۹، ۱۷۴.
- ۸۳- حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، صص ۹۰-۹۱.
- ۸۴- ایضاً، ص ۱۰۰.
- ۸۵- فاضل مازندرانی، ظهور الحقّ، ج ۵، ص ۱۰۲، زیرنویس.
- ۸۶- توقیعات مبارکه، ص ۲۵۹.
- ۸۷- ن ک به Shoghi Effendi, *Promised Day Is Come*, p. 62. احتمالاً از "لوح رئیس" در بیان مبارک مقصود لوح رئیس عربی است که پس از خروج از ادرنه و قبل از رسیدن به عکاء از قلم اعلیٰ نازل شده است.
- ۸۸- در تهیه مطالب این قسمت از منابع مختلف و از جمله از مقالات زیر استفاده شده است:  
J. H. Kramers, "OTHMĀNLĪ: I. Political and dynastic history," *EJ*<sup>2</sup>; R. Mantran, "ATATÜRK," *ibid.*; Stanford Jay Shaw and Malcolm Edward Yapp, "Ottoman Empire and Turkey, History of the," *Encyclopædia Britannica*, 15th ed.
- ۸۹- مقامات رسمی علت مرگ وی را خودکشی اعلان نمودند. در توقیع *Promised Day Is Come* (ص ۶۳) حضرت ولیّ امرالله قتل سلطان عبدالعزیز را چهار روز پس از خلع وی مرقوم فرموده‌اند.
- ۹۰- حضرت ولیّ امرالله، توقیعات مبارکه، ص ۱۷۴؛ صدری نوابزاده اردکانی، مطالبی در باره تاریخ نیل زرنندی، مطالعه معارف بهائی، جزوه هجدهم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، صص ۶۸-۶۹. این بیانات را نیل در تاریخ خویش نقل نموده است.
- ۹۱- اشراق‌خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۸.
- ۹۲- باید توجه داشت که برخی از تحولات یاد شده در متن مقاله چند مرحله مختلف را در بر می‌گرفته و تاریخ‌های ذکر شده ناظر به یکی از این سلسله وقایع است. برای مثال کریت در سال ۱۹۰۸ اتحاد خود را با یونان اعلان نمود، اما نخست در سال ۱۹۱۲ این امر از طرف یونان پذیرفته شد و سپس بعد از جنگ بالکان، دولت عثمانی رسماً به جدائی این جزیره از خاک عثمانی گردن نهاد. با مثلاً حمله ایتالیا به طرابلس در سال ۱۹۱۱ روی داد، و سپس طبق قرارداد اوشی (Ouchy، بندر لوزان) (۱۹۱۲)، این سرزمین از متصرفات ایتالیا شناخته شد.
- ۹۳- قتل عام ارامنه در طی این جنگ روی داد.
- ۹۴- محمود زرقاتی، بدائع الآثار (بمبئی: ۱۹۲۱ م)، ج ۲، ص ۱۰۱. همچنین ن ک به ص ۱۹۶ از این اثر.
- ۹۵- لوح خطاب به میرزا آقای افغان (اشراق‌خاوری، نورین نثرین، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ ایضاً، مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۸۱-۱۸۲). قسمتی از این لوح مبارک قبلاً در آغاز مقاله حاضر نقل شد. شاید مقصود از "رئیس" در این بیان مبارک سلطان عبدالعزیز باشد چه که در لوح مبارک ذکر "اتباع" و "ممالک او" آمده است (به نظر آقای ادیب طاهرزاده "رئیس" در این لوح عالی پاشا است. ن ک به *Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, p. 37).

## شان و لزوم اجرای احکام الهی\*

ایرج ایمن

### مقدمه: مبانی و اصول

درک و فهم شان و لزوم اجرای احکام الهی مبتنی بر پاره‌ای از مبانی اعتقادی امر بهائی است که ریشه و سابقه در همه ادیان سالفه الهی دارد. اصل اول آنست که آفرینش جهان و آنچه در اوست ایجادى تصادفی نیست بلکه مسبوق به مشیت الهی و متوجه به هدف یا اهداف غائی حضرت احدیت از خلقت عالم وجود است. برای تفصیل این موضوع و ملاحظه نصوص مبارکه در این زمینه از جمله می‌توان به باب دوم از کتاب امر و خلق، جلد اول، از تتبعات جناب فاضل مازندرانی اعلى الله مقامه مراجعه نمود که در شرح عوالم آفرینش گردآوری و تدوین شده است. این اصل متضمن اصل فرعی دیگری است که مربوط به آفرینش انسان می‌گردد. بدین معنی که آفرینش انسان نیز بر اساس هدف‌های خاصی به مشیت الهی تحقق یافته است. یعنی آفرینش انسان خلقت حقیقتی جاودانی روحانی است که ابتدا در جامه و قالب هیکل جسمانی جلوه می‌کند تا برای سیر در عوالم نامتناهی آماده شود و به فرموده حضرت بهاءالله خداوند انسان را «مظهر کل اسماء و صفات و مرآت کینونت خود» قرار داده است (امر و خلق، ج ۲، صص ۱-۲).<sup>۱</sup>

اصل دوم سیر تدریجی تحوّل و تکاملی است که عالم آفرینش به سوی هدف یا اهداف غائی طی می‌نماید یعنی اگرچه آنچه مقصود نهائی از آفرینش انسان است بالقوه در وجود او از اول لا اول به ودیعه



گذاشته شده، اما جلوه و ظهور و وصول به مراتب کمال آن اهداف به تدریج و در طول زمان تحقق می‌یابد. این نکته را حضرت نقطه اولی در آثار مبارکه خود به تفصیل تشریح نموده‌اند و در صحیفه اصول و فروع اشاره به مثال به وجود آمدن نطفه در رحم مادر می‌فرمایند که آغاز سیر تدریجی تکاملی هیكل عنصری انسان است و سیر ابدی روحانی او. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه در اشاره به همین معنی، مثال دانه و به وجود آمدن درخت را آورده‌اند و در مفاوضات در شرح حرکت جوهری می‌فرمایند: «بدان که شیء موجود در مقامی توقف ننماید یعنی جمیع اشیاء متحرک است.» و در خطابه مذکور می‌فرمایند: «حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است. انفکاک ندارد.» و نتیجه می‌گیرند که: «انسان از بدایت وجود رو به ترقی است» و «حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است» (امر و خلق، ج ۱، صص ۱۲۳-۱۲۴).

اصل سؤم نیاز انسان به هدایت خالق و آفریننده خود است تا آن طور که هدف از آفرینش اوست در سیر تکاملی پیشرفت نماید و در این عالم و در جمیع عوالم الهی این پیشرفت به سوی کمال ادامه یابد. واسطه وصول این راهنمایی و ارشاد، انبیای الهی هستند و حکمت ظهور آن مظاهر مقدسه از جمله همین هدایت بشر در طی طریق بلوغ و تکاملی است که برای آن به وجود آورده شده است. حضرت بهاءالله توضیح داده‌اند که اسماء و صفات الهی که در انسان به ودیعه گذاشته شده «در حقیقت انسان مستور و محجوب است. چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مریا و مجالی که از زنگ و غبار شؤونات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است.» بعد اضافه می‌فرمایند که «حال این شمع و سراج را افروزنده‌ای باید و این مریا و مجالی را صیقل دهنده‌ای شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفروزد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی‌امس در او منطبق نشود» (منتخبات آیات، صص ۵۰-۵۱). این عامل صیقل دهنده و افروزنده مظاهر مقدسه الهیه هستند.

«چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید» (امر و خلق، ج ۲، صص ۱-۲). کینونت ساذج همانا انبیاء الهی هستند. حضرت عبدالبهاء در مبحث لزوم مربی در کتاب مفاوضات این موضوع را به تفصیل تشریح فرموده‌اند و مثال‌های متعددی ذکر نموده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که «وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج به مربی هستند» و واضح است که انسان (که هنوز در سیر تکامل است) نمی‌تواند مربی کل وجود و از جمله نفس خود باشد لذا انسان محتاج به مربی است که باید «در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد.» و آن مظهر ظهور الهی است (امر و خلق، ج ۲، صص ۳-۵). اصل چهارم لزوم تشریح شرایع و نزول احکام الهی است. اثر تربیتی مظاهر مقدسه الهی به واسطه

تعالیم و احکام و راهنمایی‌هایی که صادر می‌نمایند ظاهر می‌گردد و عالم بشریت را به سوی هدف غائی خلقت رهبری می‌کند. یعنی ظهور انبیاء لازم‌آش صدور احکام و تعالیم است. این است که در ابتدای کتاب مستطاب اقدس متابعت از اوامر و احکام الهی از شروط قطعی عرفان و لازمه اصل معرفت‌الله ذکر شده است یعنی «بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید»، که مظهر ظهور الهی است «دو امر لازم، اول استقامت بر حبش... و ثانی اتباع اوامر او است» (منتخبات آثار، ص ۱۸۵).

اصل پنجم لزوم تغییر و تحوّل احکام و تعالیم الهی است. اوامر و احکام الهی تابع شرائط و احوال جامعه بشری است یعنی مناسب با شرائط مزبور تشریح می‌گردد. چون احوال و اوضاع جهان و مردمان آن پیوسته در حال تغییر و تحوّل و سیر به سوی اهداف غائی خلقت است، لذا اوامر و احکام الهی نیز به مناسبت تغییرات مزبور تحوّل و تغییر می‌یابد. «بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصری به اقتضای وقت تغییر می‌کند و تبدیل می‌شود مگر شریعه حبّ که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید» (آیات، ج ۲، ص ۳۸۵). و «نظر به مقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عندالله بوده و از نزد او نازل شده» (ادعیه محبوب، ص ۴۰۸).

اصل ششم پیوستگی احکام و شرایع در کلیّه ادیان الهی است. زیرا مبدء ظهور مظاهر الهیه واحد است یعنی حقّ جلّ جلاله است و ادیان الهی در اصل و اساس و هدف کلی و مقصد غائی وحدت کامل دارند. بنا بر مبنای وحدت مظاهر ظهور الهی و وحدت ادیان الهی و وحدت اهداف غائی از تشریح شرایع الهی بین احکام و اوامر این ادیان هم بستگی و ارتباط وجود دارد و در طول زمان مکمل یکدیگرند. حواشی کتاب امر و خلق که اختصاص به نقل سوابق احکام در ادیان سالفه دارد این معنی را روشن و مدلل می‌دارد. مطالعات تطبیقی در ادیان توحیدی نیز این نکته را آشکار ساخته است.

اصل هفتم سیر تدریجی نزول و تکمیل و تشریح و تبیین احکام و اعلان ضرورت اجرای آن احکام است. این اصل را بیت العدل اعظم با استشهاد به نصوص مبارکه در دیباچه کتاب مستطاب اقدس و نیز در پیام‌هایی که متضمّن اعلان لازم‌الاجرا شدن عمومی بعضی از احکام است شرح داده‌اند. از جمله این شرائط آمادگی نفوس مؤمنین برای اقدام به اجرای احکام است. حضرت بهاءالله در لوحی که در سال ۱۸۷۸ به امضای خادم‌الله صادر شده می‌فرماید: «... تا این سنه مع آنکه حکم حقوق در کتاب‌الله به نصّ صریح نازل بود کلمه‌ای از لسان مبارک در این باب اصفاء نشد و لکن این سنه قضی ما قضی انه لهو المقضی العلیم» زیرا قبل از این بیان مبارک در این لوح آمده است که «فرمودند اگر نفسی بخواهد به کمال میل و رضا حقوق الله را ادا نماید امنای بلاد اخذ نمایند و معروض دارند» (قلم‌اعلی، ج ۶، ص ۳۱۵). یک سال بعد یعنی در سال ۱۸۷۹ در لوح دیگری که به امضای خادم‌الله صادر شده آمده است که

« کتاب اقدس که از سماء مقدّس در سنین قبل ارسال شد مدّتی مستور بود و امر فرمودند که

به بلاد ارسال شود. می فرمودند امر حقوق الهی در آن کتاب نازل شده و این نظر به رحمت و شفقت حق بوده و بعد از اطلاع عباد بما انزله الرحمن فیہ بر کلّ عمل به آن واجب می شود. شاید از ادای آن تکاهل نمایند و یا چیزی در قلوب خطور نماید که لایق ایام الهی نباشد و بعد از اکثر اطراف عرایض به ساحت اقدس رسید و استدعای احکام نمودند و حسب الامر این عبد ارسال داشت و لکن امر فرمودند که احدی مطالبه حقوق ننماید. بر هر نفسی در کتاب الهی فرض شده که خود او به کمال روح و ریحان ادا نماید. اسأله تعالی بان یؤید الکّل علی ما یحبّ و یرضی» (قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۳۶).<sup>۲</sup>

دیگر از شواهد این اصل سیر تدریجی نزول و تکمیل و تشریح در تشریح و اجرای احکام الهی نص مبارک حضرت بهاء الله است که صدور احکام فرعی و جدید را از وظائف و اختیارات بیت العدل اعظم مقرّر فرموده اند و حتی مجاز فرموده اند که آن معهد اعلی در تغییر دادن احکامی که صادر می کند مختار باشد. مثلاً در یکی از الواح می فرماید: «از برای حقوق الهی قراری است معین، بعد از تحقّق بیت العدل علی ما اراده الله حکم آن ظاهر می شود» (قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۸۴).

اصل هشتم لزوم تغییر و تبدیل احکام فرعی یا احکام جسمانی است. زیرا حضرت عبدالبهاء می فرماید: «شرایع الهیه منقسم به دو قسم بوده قسمی صرف روحانیات است که این اصول و احکام روحانیّه در جمیع شرایع الهیه یکی بوده است. قسم دیگر فروعات احکام است که به مقتضای هر عصری تبدیل شده» (مائده، ج ۵، ص ۱۴۲). «احکام جسمانی البتّه به اقتضای زمان در هر کور و دوری تغییر نماید» (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۵۶). و نیز می فرماید: «حکمت کلّیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد». این اصل در تعدادی از مکاتیب و خطابات حضرت عبدالبهاء به تفصیل تشریح شده است.<sup>۳</sup>

اصل نهم آن است که «جمیع احکام شریعت الهی مطابق عقل است» (خطابات، ج ۱، ص ۱۵۶). در تفصیل این اصل حضرت عبدالبهاء اضافه فرموده اند که «اصل دین الله اخلاق است. اشراق عرفان است. فضائل انسانی است... تهذیب اخلاق مطابق عقل است... اگر چنانچه دین مخالف عقل باشد اوهام است» (خطابات، ج ۱، ص ۱۵۷).

این بررسی اجمالی در تعدادی از آثار مبارکه برای درک شأن و لزوم اجرای احکام الهی انجام گرفته و شواهدی از منتخبات آثار مزبور در ذیل عناوین و بخش هائی که خصوصیات و شرائط اجرا و ثمرات اجرای احکام را مشخص می نماید، نقل شده است. تفحص ها و تحقیق های جامع تر و تفصیلی بدون تردید هم بر تعداد مباحثی که در این بررسی آمده خواهد افزود و هم نکات و حقایق بیشتری را به دست خواهد داد. بررسی حاضر اقدامی است مقدّماتی که امید است آغاز مطالعات وسیع تر و عمیق تری در این زمینه گردد. منظور از «احکام الهی» در این مقاله هم کلّیه اوامر و نواهی و تعالیم الهی به نحو اعمّ است

و هم شریعت الهی به معنای اخصّ. تفاوت بین این دو مفهوم از فحوای کلام مشخص می‌گردد.

## نظری اجمالی در مشخصه‌های عمده احکام الهی

### منشأ الهی

نخستین و مهم‌ترین مشخصه احکام الهی و تفاوت اساسی احکام مزبور با قوانینی که بشر وضع و تدوین می‌نماید، منشأ الهی احکام و حدودی است که مظاهر ظهور الهی نازل و تشریح می‌فرمایند و به وحی الهی به بشر می‌رسد یعنی مانند قوانین موضوعه بشری حاصل پژوهش‌ها و تجربیات و تفکرات و مشاورات بشر نیست. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل، باید کلّ به آن عامل شوید. امتیاز و ترقّی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود» (منتخبات آثار، ص ۱۸۵). «نظر به مقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او نازل شده» (ادعیه محبوب، ص ۴۰۸). «کتاب اقدس از ملکوت مقدّس نازل و اوامر الهیه در آن بی ستر و حجاب ظاهر، باید کلّ به آن عامل شوند» (آیات، ج ۲، ص ۷۰). در کتاب قرن بدیع حضرت ولیّ امرالله کتاب مستطاب اقدس را «خزینة گرانبھائی که گنجینه احکام» و «مخزن احکام و شریعت ربّانیه است» نامیده‌اند (ص ۴۲۶).

### شارع احکام

همان طور که ذکر شد شارع و واضع احکام و حدود مطالع وحی یعنی مظاهر ظهور الهی هستند. حضرت بهاء الله این مأموریت و اجرای این جنبه از آثار منزله از سماء مشیت حقّ را به نقش و وظیفه طیب حاذق و یا باغبان ماهر تشبیه فرموده‌اند. در لوح مانکچی صاحب می‌فرمایند: «رگ جهان در دست پزشک داناست. درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کنند... درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر» (مجموعه مصر، ص ۲۶۱). «ای دوستان، ارض معرفت رحمن خراب و ویران مشاهده شد. لذا زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا اعراق فاسده و گیاه‌های لایسمنه را به تدابیر کامله قطع نماید و به امطار اوامر الهیه آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیبه و اشجار مثمره شود» (ادعیه محبوب، ص ۳۱۶).

حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسته این معنی را به تفصیل و با ذکر امثله و شواهد شرح و بسط داده‌اند: «هیأت اجتماعیه و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است. شریعت و نظام و احکام به مثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوق است» (ص ۳۹). بعد توضیح می‌فرمایند که تشخیص بیماری‌ها و آلام هیأت جامعه انسان نیازمند به پی بردن به روابط ضروریّه منبعت از حقایق اشیاء است و این همان تعریفی است که برای دین بیان نموده‌اند. زیرا فقط بر چنین پایه و اساسی ممکن است «نظام و قوانینی وضع» نمود که علاج عاجل باشد و «دوای کامل» و این از عهده افراد بشر

خارج است و امری است ممتنع و مستحیل. بعد می فرمایند: «پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز عَلَام است چه که به حقایق موجود و ذقایق کُل موجود و سرّ مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بی چون نفسی مطلع و آگاه نه» (صص ۳۹-۴۰).

در این بیان مبارک چند نکته است که شایسته دقت بیشتری است یکی آنکه ظهور و بروز علل و امراض در جامعه بشری را «عوارض ذاتیه» نامیده‌اند یعنی بدون هدایت و ارشاد انبیای الهی و پیروی از احکام آن مشارق وحی جامعه انسانی ذاتاً طوری است که گرفتار بیماری و آلام می‌گردد. دیگر آنکه لازمه بی بردن به علل این بیماری‌ها آگاهی از روابط ضروریّه منبعث از حقایق اشیاء در کلیّه عوالم انسانی در جمیع قرون و اعصار از گذشته و حال و آینده است و این آگاهی و تسلط خارج از حیطه امکانات افراد بشر است. بنا بر این انسان به طور ذاتی و طبیعی نیازمند هدایت الهی و دریافت احکام و اوامر یزدانی است.

### ارتباط ضروری معرفت مظهر ظهور و اتباع احکام الهی

از جمله مشخصه‌های احکام الهی رابطه ضروری و لاینفک اطاعت و اجرای اوامر مزبور با معرفت واقعی مظهر ظهور الهی است که حضرت بهاء‌الله کتاب مستطاب اقدس را با این موضوع آغاز فرموده‌اند و آن را اولین وظیفه‌ای شمرده‌اند که بر بندگان الهی واجب گشته است.

این نکته شایان توجه دقیق است یعنی عمل شناسائی حقّ که هدف خلقت انسان است تنها از راه شناختن مظهر امر او میسر است و این شناسائی بذاته یعنی به خودی خود متضمّن متابعت از احکام و اوامر است. چگونه ممکن است کسی طیبی را به دانائی و مهارت و حذاقت بشناسد بدون آنکه در اثر اجرای معالجات و دستورات وی پی به دانش و حذاقت او برده باشد. چگونه ممکن است مقام واقعی مظهر ظهور امر الهی را اذعان کرد و همراه با این پذیرش و اعتقاد از اجرای اوامر او چشم پوشید یا غافل ماند. یکی بدون دیگری قابل تصوّر نیست. همچنین عمل به احکام هم بدون معرفت شارع آن احکام از روح و نفوذ واقعی بی بهره می‌ماند و نتیجه غائی را حاصل نمی‌کند. این است که می‌فرمایند: «بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم: اول استقامت بر حبش... و ثانی اتباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود» (منتخبات آثار، ص ۱۸۵ یا آیات، ج ۲، ص ۴۹). و با می‌فرمایند: «اگر نفسی به جمیع اعمال حسنه مرضیه عامل باشد و از مطلع وحی و مشرق الهام غافل گردد او از غافلین لدی العرش مذکور است و همچنین اگر نفسی به جمیع کتب الهیه تکلم نماید و به جمیع نصایح منزله ناس را متذکر کند و تصدیق حقّ ننماید، او صادق نبوده و نیست» (آیات، ج ۲، ص ۵۵). «اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن [مظهر ظهور الهی] بوده شکئی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود. چنانچه اگر به عبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از

عرفان الهی محروم باشد، هرگز نفعی به عاملین آن نبخشیده و نخواهد بخشید.» در آخر این بیان مبارک نکته جالب توجهی را اضافه می‌فرماید که: «اگر نفسی عارف به حق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست» (آیات، ج ۱، ص ۲۵۶ یا مانده، ج ۷، ص ۱۰۹). این نکته اخیر در تأیید مطلبی است که قبلاً ذکر شد چون عرفان حق انسان را به تبعیت اوامر الهی ارشاد و رهبری می‌کند اما حالت عکس آن بعید به نظر می‌رسد.

### مجموعه "ارگانیک"

احکام و حدود و تبیینات مربوط به آنها کلاً مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند که اجزاء و مفردات آن در ارتباط و تأثیر متقابلند و من حیث المجموع افراد بشر و جامعه انسانی را به آنچه هدف غائی از ظهور مظاهر الهی و تشریح شرایع الهی است سوق می‌دهند. مجموعه احکام مانند هیكل انسان یک کل زنده و نباض را تشکیل می‌دهد. همان طور که انجام وظیفه هر یک از اعضاء و اجزاء هیكل انسان موکول به ارتباط آن با کل بدن انسان است و به طور مجزی از بدن قادر به انجام وظیفه و مفید فایده نیست، احکام الهی هم در اثر روابط ضروری که مابین آنان و کل شریعت حضرت یزدان موجود است تأثیر و نتیجه غائی و مطلوب را نصیب بشر می‌نمایند و بهتر قابل فهم و درک و متابعت و اجرا می‌شوند.

### مراتب تحقق احکام

مشخصه وحدانی بودن احکام که یک هیكل کامل را به وجود می‌آورند از نظر دیگری در مورد هر یک از احکام نیز صدق می‌کند یعنی هر حکم الهی و مجموعه احکام شریعت ربّانی شامل سه مرتبه یا مرحله: تشکّل (یعنی تشریح)، پذیرش (یعنی ایمان و اقبال) و اجرا (یعنی پیروی از احکام) است. لازمه تحقق و مؤثر واقع شدن احکام، جمع آمدن و تکمیل هر سه مرحله است و یکی بدون دیگری فاقد تأثیر و نفوذ مطلوب و هدف غائی از نزول احکام است.

### منابع و مأخذ احکام

احکام امر بهائی از نظر مأخذ تشکّل و تشریح دارای مصادر و منابع ذیل است:  
 اول، کتاب مستطاب اقدس که "أم الكتاب" و "مخزن احکام شریعت" بهائی است.  
 دوم، سایر آثار قلم اعلی مخصوصاً الواحی که بعد از کتاب اقدس نازل شده و به متممات کتاب اقدس موسوم شده‌اند. حضرت ولی امرالله می‌فرماید حضرت بهاءالله در دوره تبعیدش تعالیم و احکام دیانتش را در بیش از یک صد جلد کتاب تشریح و تشریح نمود (ندا به اهل عالم، ص ۶).

### ارتباط احکام با اهداف و آرمان امر بهائی

هدف کلی و اصلی ظهور حضرت بهاءالله و تشریح شریعت بهائی دمیدن حیات جدید در عالم امکان و تأسیس نظمی بدیع و جهان آرا و بلوغ عالم انسانی و ظهور کمالات عالیه در بشر و تأمین رفاه و سعادت

مردمان است. نزول احکام وسیله و ابزاری برای حصول این مقاصد عالی است. حضرت بهاء الله تصریح فرموده اند که ظهورشان منحصراً اختصاص به نزول احکام و اجرای حدود ندارد بلکه هدف و آرمان این امر اعظم تحوّل کلی و عمومی و اساسی در عالم انسانی و به نحو اعمّ تجدید حیات در این جهان ناسوتی است.

«همچو مدانید که ظهور حقّ مخصوص است به اظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابته بین بریّه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد» (آیات، ج ۱، ص ۳۵۴).

«این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند... و لکن چون به حکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نمایند» (ماتده، ج ۴، صص ۱۵۷-۱۵۸).

بنابر این ملاحظه می شود که بین احکام و اهداف و آرمان امر بهائی رابطه و پیوستگی خاصی موجود است که اجرای حدود و احکام واسطه حصول آرمان متعالی امر الهی واقع می شود و نسبت به هدف غائی امر بهائی جنبه ثانوی و فرعی دارد.

«آنچه از سماء مشیت الهی نازل شده سبب و علت ترقی اهل عالم و نجات من فیه بوده» (آیات، ج ۲، ص ۳۴۱).

«ظهور حقّ و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود» (اقتدارات، ص ۲۸۰).

«اوامر و احکام الهی سبب اعظم و علت کبری است از برای آسایش امم و لکن نظر به بی دانی از عرفان این مقام اعلی اکثری محروم اند اوهام عباد را بر سنّه الله و امره مقدّم می دارند» (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۱).

### ماهیت احکام الهی

احکام و اوامر الهی در آثار قلم اعلی به آب حیات، روح حیات، میوه و ثمر شجر امر الهی و وسیله ای برای صیانت و رستگاری و ایجاد نظم تعبیر و توصیف شده است که هم زندگانی روحانی می بخشد و هم حفظ و حراست می کند و هم سبب رفاه احوال و انتظام امور می گردد. احکام و اوامر الهی در کتاب مستطاب اقدس و سایر آثار مبارکه با عناوین ذیل توصیف شده است:

انمار شجره؛ حصن حصین؛ روح حیات؛ روح الحيوان فی الامکان؛ سرج عنایت؛ مصابیح حکمت و فلاح؛ ماء حیوان؛ مفاتیح رحمت؛ صراط؛ صحیفه علیا؛ عرف قمیص؛ سبب اعظم از برای نظم عالم و حفظ امم؛ سدّ محکم از برای حفظ عالم و اهمّیت آن؛ میزان عدل؛ ستارگان آسمان برهان الهی؛ شمس و قمر و نجوم مرتفعه در شریعت.

مضمون بیانات مبارکه در توصیف ماهیت و کیفیت احکام الهی که در کتاب مستطاب اقدس و برخی دیگر از الواح به عربی نازل شده از جمله مفاهیم ذیل است:

- از احکام من بوی خوش پیراهن من به مشام می‌رسد (اشاره به عرف قمیص) (کتاب اقدس).
- به یاری این احکام اعلام فتح و ظفر بر بلندترین قله برافراشته خواهد شد (کتاب اقدس).
- ای اهل ارض، به یقین بدانید که اوامر من برای بندگان من چراغ‌های هدایت و کلیدهای مرحمت من هستند (کتاب اقدس).
- اوامر الهی اصل و مبداء عدلند (منتخبات آثار، ص ۱۱۶).
- احکام قلعه مستحکمی برای بندگان و سبب حفظ و حراست آنان است (گنجینه، ص ۲).

## شأن و مقام و تأثیر و نفوذ احکام الهی

### کتاب مستطاب اقدس

حضرت ولی امرالله از کتاب مستطاب اقدس با عبارت: «آن خزینه گرانبھائی که... گنجینه احکام... است» (یوم میعاد، ص ۱۵) یاد فرموده‌اند. این کتاب مستطاب که امّ الکتاب آئین بهائی و دور بهائی است در آثار قلم اعلیٰ به تکرار تعریف و توصیف شده است. شارع امر بهائی در وصف کتاب اقدس یعنی کتاب احکام می‌فرمایند:

«کتاب اقدس که از ملکوت مقدّس نازل و اوامر الهیه در آن بی ستر و حجاب ظاهر، باید کلّ به آن عامل شوند» (آیات، ج ۲، ص ۷۰).

«کتاب اقدس به شأنی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است. طوبی للقارئین، طوبی للمعارفین، طوبی للمتفکرین، طوبی للمتفرّسین. و به انبساطی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه فرموده. سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره. انّ ربّک لهو العلیم الخبیر» (مجموعه آلمان، ص ۱۲۴).

حضرت بهاءالله در یکی از الواح، کتاب مستطاب اقدس را «میزان الهدی بین الوری» و «برهان الرّحمن لمن فی الارضین و السّموات» نامیده‌اند (رحیق مخوم، ج ۲، ص ۲۲۷) که حاکی از جنبه عمومی و شمول جهانی آن کتاب و احکام نازله در آن است.

کتاب مستطاب اقدس ناسخ احکام و اوامری است که در ادیان سالفه منصوص شده است. در این



باب حضرت عبدالهء می فرمایند: « کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زیر است و کل آنچه در آن مذکور، ناسخ جمیع صحائف و کتب، حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر منسأوی، مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور» (امر و خلق، ج ۱، ص ۸). این بیان حضرت عبدالهء علاوه بر آنکه حاکی از اصل لزوم تغییر و تبدیل در اوامر و احکام است ارتباط بین کتب الهی را روشن می سازد که در چه مواردی مکمل یکدیگرند و سلسله تداوم راهنمایی ها و اوامر الهی را برای بشر در بر دارند. زیرا از یک طرف بنا به فرموده حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع «آئین بهائی آئینی است مستقل دارای اصول و قوانین مخصوص و احکام و سنن معلوم که از سایر ادیان و شرایع عالم متفاوت و متمایز است» (ص ۷۳۲) و از جهت دیگر در شرح احکام منصوصه اضافه می فرمایند که پیروی از اوامر و احکام «از طرف دوستان الهی موجب گردید وحدت بهائی محفوظ و وجه امتیاز و جهت جامعه آن در انظار مشخص و اصول و قواعد آن از رسوم و آداب زانده که در ادیان و مذاهب سالفه رخنه نموده و از مجموعهات و مبتدعات فکری بشری است منفصل و ممتاز گردد» (ص ۷۴۳).

«این سفر بدیع [کتاب اقدس] مخزن احکام و شریعت ربانیه است که اشعیای نبی بدان بشارت داده و حضرت یوحنا در مکاشفات خویش به "سماء جدیده" و "ارض جدیده" و هیکل رب" و "مدینه مقدسه" و "عروس" و "اورشلیم جدید النازل من السماء" تشبیه نموده است. این کتاب مقدس که حدود و احکامش مدت یک هزار سال ثابت و لن یتغیر مانده و نفوذ و سطوتش اهل ارض را احاطه خواهد نمود، اعلی و اجلی ثمره اسم اعظم و ام کتاب دور اعز اقدس ابهی و منشور نظم بدیع اسنی در این قرن امنع افخم محسوب است» (قرن بدیع، ص ۴۲۶).

### احکام کتاب بیان

بین احکام کتاب بیان و احکام کتاب مستطاب اقدس رابطه خاصی وجود دارد. حضرت نقطه اولی رد یا قبول احکام بیان را در اختیار "من ینظهره الله" یعنی حضرت بهاء الله قرار داده اند و حضرت بهاء الله در چند مورد از جمله در لوح مبارک اشراقات این نکته را تأکید فرموده اند و تصریح فرموده اند که با نزول احکام در این دور مقدس آنچه از احکام بیان پذیرفته و تأیید نشده است کل منسوخ هستند ولیکن تعدادی از احکام بیان را عیناً و برخی را با تغییراتی مورد قبول قرار داده اند.<sup>۴</sup> بدین ترتیب بین این دو کتاب آسمانی ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد. حضرت عبدالهء در مورد احکام بیان توضیح داده اند که: «مادون آن احکام مؤکده در کتاب اقدس به اهل بیان تعلق دارد به ما تعلق ندارد. ما مکلف به احکام کتاب اقدس هستیم» (مکاتیب، ج ۴، ص ۳۲).

## اقسام احکام

همان طور که در اصل هشتم در مقدمه اشاره شد احکام به دو قسم کلی تقسیم می‌شوند که در آثار مبارکه با عناوین گوناگونی نام برده شده‌اند مانند احکام ثابته و احکام فرعیّه یا ثانویه، یا احکام جسمانی و احکام روحانی و اخلاقی. آنچه به اخلاقیات و روحانیات ارتباط دارد و مبانی الهیات را تشکیل می‌دهد از احکام و اصول ثابت و دائمی است که در همه ادیان یکسان است و تغییر نمی‌کند و آنچه مربوط به امور جسمانی و زندگی روزانه و امور دنیوی است بنا بر مقتضیات زمان و تحوّل شرایط در هر دور تغییر و تبدیل می‌یابد یا تکمیل می‌شود. قلم اعلی می‌فرماید:

«اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر... مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلايا بل الشکر فیها و التوکل علیہ فی کلّ الاحوال. این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود» (اقتدارات، ص ۱۶۲ یا منتخبات آثار، ص ۱۸۶).

حضرت عبدالبهاء با ذکر مثالی ماهیت احکام فرعی را روشن می‌فرماید: «حکمت کلیّه اقتضای این می‌نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض تغییر علاج شود... و این تغییر و تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحتّ و عافیت است» (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۵۵).

قسم دیگر مبادی اساسی امر الهی است که منشأ معتقدات و اعمال مؤمنین و اساس نحوه اداره امور جامعه قرار می‌گیرند. حضرت ولی امرالله در توقیعی تصریح فرموده‌اند که «در این نظم الهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاقش تبیین نموده ممکن نه» (توقیعات ۱۹۴۵-۱۹۵۲، ص ۱۲۷) و در توقیع دیگری تأکید نموده‌اند که «رعایت و اجراء احکام ضروری و واجب است زیرا احکام با مبادی و اصول آئین بهائی جدائی ندارد و هر دو به منزله تار و پودی هستند که بالمآل بنیان نظم جهانی حضرت بهاءالله بر آن استوار می‌گردد» (نظم جهانی، ص ۱۵۹). در اصل ششم در مقدمه اشاره شد که احکام و مبادی و اصول امر بهائی حالت وحدانی دارند یعنی یک کلّ را تشکیل می‌دهند که هر یک از اجزاء و اعضاء آن فقط در حالت ارتباط با کلّ آنها مؤثر و مفید فایده غائی است.

در ضمن حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار مستر روی ویلهم نازل فرموده‌اند اشاره به قسم خاصی از احکام می‌فرمایند که «احکام مخصوصه» است:

«بعضی احکام مخصوصه است که تخصیص به جمال مبارک دارد شمول به دیگران ندارد.

نظیر حضرت مسیح مغفرت خطایا که اختصاص به آن حضرت داشت و منع قصاص که فرمود که هر کس مستحقّ حدّ نباشد برخیزد و این زانیه را حدّ مجری دارد این حکم اختصاص به حضرت مسیح داشت. دیگران حقّ ندارند» (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۷).

### تأثیر و نفوذ و فوائد و اثمار

در آثار مبارکه فوائد و اثمار متعدّدی از تأثیر متابعت احکام الهی ذکر شده است که برای ممانعت از تطویل کلام فقط رؤوس مطالب مزبور فهرست وار ذکر می شود. در لوح مبارکی که در صفحه اول کتاب گنجینه حدود و احکام نقل شده است، هدف از نزول احکام را حفظ و حراست بشر ذکر می فرمایند و آن را حصن و حفاظ از برای مردمان می نامند و می فرمایند که خوشا به حال نفوسی که به احکام الهی عاملند، وای به حال آنان که از این امر مهمّ غافل می مانند و در بیان مبارکی که در ذیل قسمت "شارع احکام" نقل شد اشاره می فرمایند که اجرای احکام مانند از بین بردن گیاه های بی ثمر در کشتزار است که سبب رشد و نمو گیاهان و درختان پر ثمر می گردد. آثار احکام الهی که در کتاب مستطاب اقدس و سایر آثار مبارکه ذکر شده از جمله عبارتند از:

حفظ و صیانت بشر؛ آسایش و راحت مردمان؛ نظم عالم؛ تربیت بشر؛ اطمینان عباد؛ پیشرفت عالم؛ ترقیات روحانی؛ رستگاری (نجاح و فلاح)؛ خدمت به خلق (معاونت نوع بشر)؛ حفظ وحدت جامعه بهائی؛ اثبات استقلال و امتیاز امر بهائی؛ پیشرفت و ازدیاد عزّت و احترام امر بهائی؛ کسب رضای الهی و تقرب به حقّ؛ میزان بین حقّ و باطل؛ آزادی واقعی انسان.

تأثیر اجرای احکام در حصول حرّیت و آزادی واقعی برای انسان حائز کمال اهمّیت و توجه خاصّ است که در کتاب مستطاب اقدس مورد تأکید قرار گرفته زیرا انسان به طور طبیعی گرفتار و بنده هوی و هوس و امیال نفسانی و مادی است و اگرچه ممکن است به ظاهر تصوّر کند که آزاد از قیود و شروط است، در حقیقت محدود و محصور در تمایلات حیوانی بلکه پست تر از آن است مگر آنکه به قوّه تعالیم الهی و تربیت روحانی و اجرای احکام و حدود خود را از این قید و بند آزاد سازد و از چنگال امیال شیطانی نجات دهد. یعنی هر نفس در طول زندگانی در بین دو قطب یکی توجه به اوامر الهی و تبعیت احکام و تعالیم الهی و دیگری غفلت از آن اوامر و وصایا قرار گرفته و در هر آن به یکی از این دو سوی متوجّه و رهسپار است. میزان رستگاری و حرّیت او بستگی به دوری از قطب غفلت از احکام و نزدیکی به قطب پیروی از احکام دارد. این حرکت به خودی خود به طور مستمرّ متوجّه به یک قطب نیست بلکه بسته به اعمال روزانه، جهت حرکت و نزدیکی به یکی از دو قطب پیوسته در تغییر است. نصایح الهی حاکی از آن است که انسان باید در همه احوال به این موقعیت خود واقف باشد و از توجه و حرکت به سوی قطب منفی یعنی غفلت از احکام و اوامر خودداری نماید.

پیروی از احکام الهی بر عموم فرض و واجب شده است: «امروز بر جمیع اطاعت امر الله لازم و واجب. باید کُلّ به عنایت الهیه به طراز احکام مزین شوند. آنچه از سماء مشیت الهی نازل شده سبب و علت ترقی اهل عالم و نجات من فیه بوده» (آیات، ج ۲، ص ۳۴۱). در این بیان مبارک مقصود از کُلّ فقط عموم بهائیان نیست بلکه عموم مردم جهان منظور است زیرا می فرمایند: «الیوم کُلّ من علی الارض مکلفند به متابعت اوامر الهی چه که اوست سبب نظم عالم و علت آسایش امم» (قلم اعلی، ج ۵، ص ۹۹). و پیروی از دستورات الهی سبب رستگاری است لذا برای همه مردمان ضروری است: «اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل، باید کُلّ به آن عامل شوید. امتیاز و ترقی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود. هر نفسی که به آن عمل نموده رستگار شد» (آیات، ج ۲، ص ۴۹). و یا می فرمایند: «اگر اهل ارض به آنچه از لسان عظمت جاری می شود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند. آنچه سبب آسایش اهل ارض است از آن غافل و آنچه علت آیش و زحمت و ابتلای نفوس است به آن متمسکند...» (قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۵). «فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه است» (مدیته، ص ۸۴). لازم به یادآوری نیست که عمومیت متابعت از احکام شامل مراعات منهیات و ملاحظه مستثنیات نیز هست.

نکته ای که در تکلیف عمومی برای پیروی از اوامر و احکام الهی در آثار مبارکه آمده و شایان توجه است آن است که اقدام به اجرای احکام بر فهمیدن و پی بردن به حکمت و علت و فایده احکام تقدم دارد. یعنی نباید به سبب آنکه فایده و سبب نزول حکمی را درک نمی کنیم اجرای آن را به تعویق اندازیم و عمل به احکام را موقوف به فهم و درک سبب تشریح آن احکام نمائیم. حضرت بهاء الله می فرمایند:

«بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنتفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی نماید مگر آنکه بالمزّه از عقل محروم باشد» (ماده، ج ۴، ص ۱۵۸).

حضرت عبدالبهاء در این مورد مثال مراجعه به طیب حاذق را شاهد آورده اند:

«مظهر ظهور به حکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز، لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس به اسرار خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند

نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلیّ یفعل ما یشاست. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاّش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود. این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدّس و مبرّا. و همچنین طیب حاذق در معالجهٔ مریض یفعل ما یشاست و مریض را حقّ اعتراض نه. آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کلّ او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید شمرند...» (مفاوضات، ص ۱۲۳).

حضرت ولیّ امرالله در یکی از توقیعات به زبان انگلیسی که خطاب به یکی از افراد احبّا در سال ۱۹۴۹ صادر شده مثال ارتباط فرزند و پدر را آورده‌اند و می‌فرمایند اگر این دستورات برای ما سودمند نبود حضرت بهاءالله چنین نمی‌فرمودند. ما هم چون طفلان زیرک و فهیم که به مراتب تدبیر و درایت پدر معتقدند و ایمان دارند و می‌دانند که او جز در طریق صلاح آنان گام بر نمی‌دارد باید اجرای این دستورات را بپذیریم حتّی اگر در بدو امر ضرورت آن را تشخیص ندهیم. وقتی به دستورات مزبور عمل کردیم به تدریج نتایج حاصل از آنها را در وجود خویش ملاحظه خواهیم کرد (حیات بهائی، ص ۳۷).

### ممنوعیت تأویل

حضرت بهاءالله تصریح فرموده‌اند که آیات الهی که متضمّن احکام و اوامر الهی است دارای معانی پنهان و مرموز نیست و نباید تفسیر و تأویل شود و بدون اجزای باقی بماند. یعنی آیات الهی به دو قسم است یکی مربوط به احکام و دیگری مربوط به آنچه در آیندهٔ زمان روی خواهد داد. اگرچه نوع دوّم غالباً نیازمند تبیین و تفسیر و تأویل است اما قسم اوّل چنین نیازی ندارد:

«آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل به ظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده اکثر مأوّلت و لا یعلم تأویله الاّ الله. این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است هر نفسی در آن تفکّر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کلّ مستور بوده...» (اقتدارات، ص ۲۸۴).

در این مورد حضرت بهاءالله بعضی درویش یا نفوس درویش مسلک را مثال زده‌اند که از اجرای احکام ظفره می‌روند و برای آیات و احکام الهی معانی مستتر ارائه می‌دهند:

«بعضی از نفوس که خود را درویش می‌نامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند. اگر

گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است می‌گویند صلوة حقیقی را عمل نموده‌ایم و این بی چاره از ظاهر محروم است تا چه رسد به باطن. اوهامات نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست. باری از تبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که به مثابه سدّ محکم است از برای حفظ عالم و امانت آن تأویل نموده‌اند، در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نمودند...» (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۸۶).

این قبیل معتقدات و القائات که حضرت بهاء الله بدان اشاره فرموده‌اند سبب افسردگی و تبلی و غافل ماندن از اجرای اوامر الهی می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ای یاران عزیز عبدالبهاء، باید دقت در نصوص الهیه کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفا و تشویش حکما احتراز و اجتناب نمود زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لابلالی و پریشان و سرگردان نماید...» (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۷۵).

### الزام به پیروی از احکام

احکام و نواهی الهی به منظور اجرا و عمل نازل شده و از فرائض فردی و جمعی محسوب می‌گردد. حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس هشدار می‌دهند که احکام الهی به محض نزول و تشریح باید به مرحله اجرا درآید: «اذا اشرفت من افق البیان شمس الاحکام لکل ان یتبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الادیان» (بند ۷). نزول احکام را به برآمدن آفتاب تشبیه فرموده‌اند که سبب روشنائی است و حیات بخش است و اجرای احکام را در تحت هر شرائطی واجب دانسته‌اند حتی اگر حکمی بر خلاف احکام شرایع قبل باشد. در یکی از الواح می‌فرمایند اگر می‌خواهید به راه راست بروید احکام الهی را با قوت و قدرت متابعت نمایید: «خذوا احکام الله بقوة لعل تصلون الی ما اراد الله لکم و تكونن من الراشدین» (منتخبات آثار، ص ۸۸).

متأسفانه شدت غفلت بشر به حدی است که جز معدودی این سعادت را پیدا نمی‌کنند که از تعالیم و احکام الهی پیروی نمایند و چون از نظر تعداد قلیل هستند فقط در تحت شرائط مساعد موفق به اجرای احکام فردی، که مربوط به احوال شخصیه است می‌شوند. ولیکن احکامی که نیازمند همراهی و همکاری جامعه است معوق می‌ماند. با توجه به اینکه تحقق و تنفیذ این احکام و تعالیم مشیت الهی است بشر هر قدر هم در ابتدا به آنها بی‌اعتنا باشد نمی‌تواند مانع اجرای آن تعالیم و اوامر شود. به تدریج شرائط و احوالی بروز می‌کند که بشر را به سوی احکام مزبور سوق می‌دهد و وادار به قبول و اجرای آن تعالیم می‌نماید. حوادث یک قرن اخیر شاهد صادق و بارزی بر این روال است و آشکار شده است که آنچه از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافته به تدریج قبول عامّ می‌یابد و به نحوی از انحاء جامه عمل می‌پوشد تا بالمآل هدف غائی از نزول احکام الهی تحقق پذیرد و ملکوت الهی بر روی زمین استقرار یابد. البتّه خوشا به حال نفوسی که از ابتدا این حقیقت را در می‌یابند و از اوامر الهی پیروی می‌کنند. «طوبی از برای عینی که به

افق ظهور ناظر و از برای اذنی که ندا را اصغاء نمود و به احکام منزله الهی تمسک جست. او از اصحاب سفینه‌ای است که در بحر اسماء به اذن فاطر سماء سیر می‌نماید» (آیات، ج ۲، ص ۳).

چه بسیار از شهدای عزیز امر الهی که مصداق این آیه مبارکه بوده‌اند و در پیروی از احکام الهی به ثبوت و استقامتی قیام کردند که حتی اجرای احکام اعدام و تیرباران آنها را منصرف ننمود: «انّ الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البیان (اشاره به پیروی از احکام است) انه یتقبل بعینه السّهام لانیات الاحکام بین الانام طوبی لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب» (کتاب اقدس، بند ۷).

حضرت ولیّ امرالله اجرای احکام را از امور اساسی امر الهی و از افضل و اشرف اعمال محسوب فرموده‌اند: «اجرای احکام در این ایام از امور اساسیه محسوب و کافل و ضامن حفظ و صیانت یاران در این ایام پر انقلاب است» (تویعات ۱۹۴۵-۱۹۵۲، ص ۴۲). «تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و احترام شریعت الله و اعزاز دین الله و تنفیذ احکام کتاب الله از افضل و اشرف اعمال در این ایام محسوب. دقیقه‌ای اهمال جایز نه و مساهله و مسامحه علت تفهقر جامعه و ازدیاد جرأت و جسارت فئّه غافلّه ظالمه گردد.» و بعد اضافه می‌فرمایند که این اول فریضه پیروان امر حضرت بهاءالله است (مانده، ج ۶، ص ۲۳).

حضرت بهاءالله در مناجاتی می‌فرمایند هر نفسی به اجرای اوامر الهی قیام کند خداوند او را مدد و یاری می‌دهد: «اسئلک بعزّ امرک و اقتدار کلمتک ان تؤیّد الذی اراد ان یؤدّی ما امرته به فی کتابک و یعمل ما یتضوّع به عرف قبولک» (ادعیه مبارکه، ص ۹۵).

اوامر و احکام الهی را باید بدون چون و چرا پذیرفت و پیروی کرد زیرا از خداوند یفعل ما یشاء است یعنی آنچه را اراده می‌کند انجام می‌دهد و آنچه را حکم می‌کند برای افراد مؤمن پذیرفتنی و شایسته اجراست. در کتاب اقدس می‌فرمایند: «انه یفعل ما یشاء و لا یسئل عمّا شاء و ما حکم به المحبوب انه لمحبوب و مالک الاختراع» (بند ۷).

اجرای احکام الهی بخشی از عهد و میثاق الهی است.<sup>۵</sup> در ابتدای کتاب مستطاب اقدس حضرت بهاءالله می‌فرمایند نفوسی که با شکستن احکام یا تمرد و سرپیچی از اجرای احکام و اوامر الهی نقض عهد کرده‌اند در پیشگاه الهی از گمراهان هستند: «انّ الذین نکثوا عهد الله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدى الغنی المتعال» (بند ۲). حضرت عبدالبهاء در لوحی که در مکاتب جلد اول مندرج است و پس از صعود جمال اقدس ابهی صادر فرموده‌اند و اشاره به اقدامات ناقضین و ثبوت و رسوخ احبّ و جانفشانی و خدمات آنان می‌فرمایند توصیه می‌نمایند: «پس ای احبّای الهی، حال وقت آنست که به شکرانه این موهبت به آنچه مکلفید به آن قیام نمائید و احکام شریعت الله را مجری دارید» (ص ۲۶۴). در بدایع الآثار نقل شده است که حضرت عبدالبهاء فرمودند: «عظمت تعالیم حضرت بهاءالله وقتی معلوم می‌شود که به موقع عمل و اجرا در آید» (ج ۱، ص ۲۲۶).

## نحوه و شرایط اجرای احکام

در آثار مبارکه راهنمایی‌ها و توصیه‌های متعدّد و مکرّری در نحوه و شرایط اجرای احکام موجود است که توجّه به نکات و نصایح و اشارات مذکور راه و روشی را که باید در پیروی از اوامر الهی و اجرای احکام و تعالیم ملحوظ داشت ارائه می‌دهد. تعدادی از توصیه‌های عمده‌ای که در این زمینه ملاحظه می‌شود برای نمونه به اختصار ذکر می‌گردد تا تصویری کلیّی از آنچه مورد نظر حقّ است نمودار گردد.

حضرت بهاء الله در آغاز کتاب مستطاب اقدس پس از آنکه نخستین فریضه انسان را شناسائی مظهر امر الهی و پیروی از اوامر و دستوراتش تعیین می‌نمایند اضافه می‌فرمایند که احکامی که در کتاب اقدس نازل شده است "رحیق مختوم" است و قسم یاد می‌فرمایند که کسی که شراب انصاف را از دست لطف و احسان مظهر امر بنوشد چنان حالتی بدو دست می‌دهد که در حول اوامر و احکام الهی طواف خواهد کرد یعنی با ذوق و شوق آنها را خواهد پذیرفت: «لعمری من شرب رحیق الانصاف من ایادی اللطاف انه یطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع»<sup>۶</sup> و چشیدن شیرینی بیان الهی سبب می‌شود که دارائی خود را حتّی اگر گنج‌های عالم باشد برای اثبات و تحقّق حتّی یک امر از احکامی که نازل شده انفاق نماید: «لو یجد احد حلاوة البیان الذی ظهر من فم مشیة الرحمن لینفق ما عنده ولو یكون خزائن الارض کلّها لیثبت امرأ من اوامره المشرقة من افق العنایة و اللطاف». زیرا از اوامر و احکام الهی بوی خوش پیراهن حقّ می‌وزد و پرچم‌های فتح و ظفر را بر فراز کوه‌ها و قلّه‌های عالم نصب می‌کند: «من حدودی یمرّ عرف قمیصی و بها تنصب اعلام النصر علی القلل و الاتلال». هنگامی که چنین حالت وجد و شغف و از خود بی‌خود شدن و شوق به اجرای احکام را در جان و دل مؤمنین ایجاد فرمودند اضافه می‌فرمایند که اوامر مرا به خاطر محبّت و دوستی من اجرا کنید. خوشا به حال حبیبی که بوی خوش محبوبش را از این کلام درک نمود کلامی که آکنده از عطر فضلی است که به وصف نمی‌گنجد: «قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی اعملوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحیب و جد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار». بدین ترتیب حضرت بهاء الله روال نزول احکام و جذابیّت و شوق انگیزی اوامر الهی و حالتی که در آن احکام نازل شده و دریافت آنها در انسان ایجاد می‌کند را توصیف فرموده‌اند و از همان ابتدا به جای صدور فرمان و تحمیل آن بر بندگان شرایط و احوالی را ایجاد نموده‌اند که این ایصال و وصول بیان‌کننده رابطه عشق و محبّت متقابل می‌گردد.

هنگامی که فرد مؤمن با چنان حالت عشق و شوق قصد اجرای احکام را می‌نماید توصیه‌های دیگری که در آثار مبارکه شده راهنمای او می‌گردد و در این راه او را یاری می‌دهد. این شرایط و احوال از جمله بذل توجّه تامّ و اقدام با شادی و سرور و روح و ریحان و رعایت نهایت دقّت و حکمت و از خودگذشتگی است.



## نحوه اجرا

در کتاب مستطاب اقدس توصیه می‌فرمایند که اوامر الهی را اگرچه فرض و واجب است اما با روح و ریحان اجرا کنید: «تلك حدود الله قد فرضت عليكم و تلك اوامر الله قد امرتم بها في اللوح. اعملوا بالروح و الریحان. هذا خير لكم ان اتم من العارفين» (بند ۱۴۹). «اول امری که بر دوستان الهی لازم است آنکه قلوب را از ضغینه و بغضا مطهر نمایند و از صفات سبعی مقدس و منزّه و میرا دارند و احکام الهی را به کمال روح و ریحان عامل شوند» (مجموعه عندلیب، ص ۱۷۳).

توصیه دیگر آن است که در اجرای احکام باید مترصد و متوجه حفظ و صیانت آنها بود. یعنی باید آن چنان از خدشه‌دار شدن، تحریف شدن و تأویل شدن احکام مانع شد که انسان از چشمان خود محافظت می‌کند: «اعملوا حدود الله و سننه ثم احفظوها كما تحفظون اعينكم و لا تكونن من الخاسرين» (اقدس، بند ۱۴۷).

نکته دیگر حالت تسلیم و رضائی است که باید در انسان وجود داشته باشد و باکمال خلوص نیت و بدون انتظار هیچ‌گونه پاداشی به اجرای احکام و اوامر الهی قیام نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«تا توانی به صفات و اخلاقی مبعوث شو که به کلی در سبیل الهی محو و فانی شوی. یعنی اثر وجود در تو نماند. کالمیت بین یدی الغسال یحرکه احکام الله بارادة من الله. معنی کالمیت بین یدی الغسال این است که به کلی خواهش و نیتی و فکری و ذکری از برای انسان نماند و فانی در تعالیم الهی گردد و مفتون اوامر رحمانی. به آن قوت متحرک گردد و به آن تعالیم عامل شود و به آن اخلاق متخلق. این است فنای فی الله و بقای بالله» (مکاتیب، ج ۸، صص ۲۲-۲۳).

و در لوح دیگری فرموده‌اند که: «باید به جمیع احکام و تکالیف و فرائض به جان و دل قیام نمائیم» (امر و خلق، ج ۴، ص ۹۲).

## شرایط ترویج احکام

۱- تذکر و ترویج: حضرت بهاء‌الله اشاره فرموده‌اند که از علل عمده غفلت از اجرای احکام عدم اطلاع و فراموشی است لذا باید اجبای الهی را به آنچه از قلم اعلی جاری شده متذکر ساخت:

«باید کلّ بما امروا به متمسک باشند و در هیچ شأنی از شوون و هیچ امری از امور از آنچه از قلم اعلی جاری، از امانت و دیانت و عصمت و عفت و اعمال و اخلاق غفلت نمایند... این فقرات باید امام و جوه اجبای الهی ذکر شود که مبدا نفسی غافل گردد و به امری که لایق ایام الهی نیست مشغول شود» (آیات، ج ۲، ص ۲۷).

حضرت عبدالبهاء در لوح فرائض اصحاب شور سومین فریضه محفل روحانی و سایر محافل شور بهائی را «ترویج احکام الهیه بین احبّاء از صلوة و صیام و حجّ و حقوق و سایر احکام الهیه» شمرده‌اند (مکاتیب، ج ۳، صص ۵۰۴-۵۰۵).

۲- تمسّک به احکام: دیگر از شرایط مذکور در آثار قلم اعلی تمسّک شدید به اوامر الهی و جلوگیری از متروک و مهجور ماندن آنها است: «خذ کتابی بقوّتی و تمسّک بما فیہ من اوامر ربّک الأمر الحکیم» (منتخبات آثار، ص ۵۲). «لا تدعوا احکام الله بینکم مهجوراً و تكوننّ من الزّاشدین» (منتخبات آثار، ص ۱۶۲).

۳- مراعات حکمت: اما مهمّ‌ترین شرطی که به تکرار در آثار قلم اعلی توصیه و تأکید شده است مراعات حکمت در اجرای احکام و پیروی از تعالیم مبارکه است. یعنی با خردمندی و هوشیاری و توجه به اوضاع و احوال به نحوی دستورات الهی اجرا شود که سبب عزّت امر الله گردد و مشکل و مسأله‌ای به وجود نیارد. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «اوامر و احکام الهی هر یک به مقتضیات حکمت مشروط» (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۴۰). در توضیح این توصیه و این شرط می‌فرماید:

«اگر اهل امکان به ثمرات ما انزله الرّحمن عارف شوند کلّ به امرش قیام نمایند و به آنچه فرموده عامل شوند و لکن نظر به حکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی احکام که الیوم سبب ضوضاء ناس و علت اجتناب خلق است اگر ترک شود لا بأس، اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل اذکار و ادای حقوق و امثال آن البتّه کلّ باید به آن عامل شوند» (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۷۱).

«الیوم لازم و واجب است متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است. جمیع به آن مأمورند... باید ملاحظه نمایند و به آن عامل گردند» (آیات، ج ۲، ص ۳۰۴).

۴- حفظ سلامتی: در اجرای احکام الهی مراعات شرایط صحّت و سلامتی مقدّم است. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است. حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدّم داشته چه که در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب. در این صورت سلامتی مقدّم بوده و خواهد بود» (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۱).

۵- حدّ توانائی: «سنن و احکام و قواعد کتاب مستطاب اقدس را به قدر وسع و مقدور اجرا نمائید» (از توابع حضرت حضرت ولیّ امرالله در مانده، ج ۳، ص ۸۰). شرط حدّ وسع و توانائی هم نشانی از رحمت و شفقت الهی است و هم از این لحاظ است که حقّ خواسته است احکام و اوامر و تعالیم منصوصه با روحیه نشاط و شوق یعنی «با جان و دل» و با روح و ریحان اجرا شود نه به صورت تکلیف شاقّ و اجباری و از روی بی میلی و یا کراهت. لذا اگر انسان در وضع و حالتی باشد که توانائی اجرای حکم الهی را نداشته باشد لزومی ندارد که آن را فقط به منظور رفع تکلیف انجام دهد. به

عبارت دیگر دارا بودن شرائط و احوال مساعد برای اجرای احکام اهمّیت دارد.

۶- ایجاد عادت: «برای... بسیاری از احبّاً که امروز به عنوان اشخاص بالغ این امر اعظم را پذیرفته‌اند درک و انجام بسیاری از احکام نظیر نماز و روزه ممکن است در وهلهٔ اوّل مشکل باشد ولی باید همیشه به خاطر بسپاریم که این دستورات برای تمامی نوع بشر در طیّ هزار سال آینده وضع شده است. برای اطفال بهائی که از ابتدا در خانه با این امور آشنائی و انس پیدا می‌کنند انجام این فرائض نیز چون رفتن کلیسا برای مسیحیان معتقد امری کاملاً عادی و ضروری خواهد بود» (ترجمه از توقیعات حضرت ولیّ امرالله خطاب به یکی از احبّاً، حیات بهائی، ص ۳۷).

۷- پرهیز از هم‌رنگی با جماعت: این نکته بسیار قابل توجه است که گرچه مراعات حکمت از شرائط اجرای احکام است اما جواز هم‌رنگ شدن با جماعت نیست. توصیهٔ حضرت ولیّ امرالله در این مورد چنین است: «احبّاً باید نظر به شرائط کنونی دنیا به عنوان پیروان فداکار حضرت بهاءالله در نهایت شجاعت و استقامت قیام نموده از احکام مبارکه تبعیت نمایند و در تلاش آن باشند که نظم جهانی حضرتش را بنا نهند. از طریق هم‌سازی با محیط اطراف هرگز قادر به استقرار امر و یا فتح قلوب دیگران به امر الهی نخواهیم شد. برای تحقّق بخشیدن به این موضوع غالباً مقداری فداکاری فردی لازم است و باید بدانیم وقتی عمل صحیحی انجام می‌دهیم خدا قدرت عنایت می‌فرماید که آن عمل را به ثمر برسانیم و بدین ترتیب سبب جلب برکات الهیه می‌شویم» (ترجمهٔ ابلاغیهٔ ۷ می ۱۹۵۷ حضرت ولیّ امرالله خطاب به محفل روحانی ملی استرالیا، حیات بهائی، ص ۴۹).

۸- معاونت نوع بشر: حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «معاونت نوع بشر از اعظم احکام و اوامر جلیل اکبر است علی‌الخصوص به یاران الهی که در عالم جسمانی و روحانی هر دو اعضاء و اجزاء یکدیگرند» (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۱).

### فوائد و ثمرات عمل به احکام

در بحث از «مراتب تحقّق احکام» اشاره شد که مرحلهٔ نهائی عمل به موجب احکام الهی است. به موقع اجرا گذاشتن احکام آن طور که باید و شاید ثمرات متعدّدی است. حضرت عبدالبهاء مخصوصاً توصیه فرموده‌اند که «حال وقت آنست که یاران به ترویج خلق رحمن پردازند و به موجب وصایای جمال مبارک به محبّت جمهور مشهور گردند و به تمشیت تعالیم الهی برخیزند و به موجب نصایح جمال مبارک عمل نمایند تا احکام رحمانی و تعالیم ربّانی و فرائض ایمانی از حیّز مشعور به حیّز ظهور آید و حصول پذیرد و این شجر ثمر بخشد و این کشت آبیاری گردد» (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۴۵).

ملاحظه می‌شود که اجرای احکام را آبیاری بذرهائی که حضرت بهاء‌الله در کشتزار عالم انسانی پراکنده‌اند محسوب می‌دارند. بنا به فرموده حضرت ولّی امرالله عمل به موجب تعالیم الهی سبب آگاهی نفوس و اقبالشان به امر الهی است: «اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل شویم و به نوع بشر و وطن خویش خدمت نمائیم عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند» (مائده، ج ۳، ص ۶۰).

تأثیر اجرای احکام الهی چنانچه شاید و باید به نحوی نافذ و قاطع است که حضرت ولّی امرالله مرقوم فرموده‌اند: «چه بسا از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبّاً به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجه و تجرّد و همت و استقامت قیام نماید و در تمام شؤون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید عالم عالمی دیگر شود و ساحت غیرا جنّت ابهی گردد. ملاحظه نمائید اگر احبّای الهی کلاً فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصایح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد» (مائده، ج ۳، صص ۲۲-۲۳).

این است که در توقیعی اظهار امیدواری و توصیه می‌فرمایند که احبّای الهی «به وسائل مطمئنّه مقتدره بکوشند تا آمال دیرینه کوکب میثاق از حیّز قوه به عالم عمل درآید. باید بدانند و روحاً و جسماً، قلباً و قالباً معتقد باشند که اول و مهمّ‌تر از همه چیز این است که احکام و اوامر الهیه را به عموم عالم عملاً نشان دهند، نمونه حیات بهائی گردند، مثل اعلای محبّت و وحدت شوند» (مائده، ج ۶، ص ۱۶).

بی‌مناسبت نیست که این مقال را با این بیان جمال اقدس ابهی به پایان بریم که در لوحی خطاب به جناب عندلّیب مبلّغ و شاعر شهیر بهائی می‌فرمایند:

«یا عندلّیب، نامهات رسید و نزد مظلوم ذکر شد و در ایّام حزن سبب بهجت و سرور گشت و این کلمهات بسیار مقبول افتاد: "الهی، بیزار از آن طاعتم که مرا به عجب آورد و مایل آن معصیتم که مرا به عذر آورد." اگرچه جمیع آنچه عرض نمودی سبب فرح و تبسم شد ولکن این کلمه را مقام دیگر عنایت نمودیم» (لثالی، ج ۳، ص ۳۰۴).

## یادداشت‌ها

\* این مقاله در دوره بیست و یکم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۹ عرضه شده است.

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به دانش و بینش، جلد دوم، نشریه انجمن ادب و هنر (انگلستان)، ۱۹۹۹ م، مقاله «انسان از منظر آئین بهائی» و مجله عندلّیب، شماره ۷۱، سال هجدهم، تابستان ۱۹۹۹ م، مقاله «هدف آفرینش انسان»، صص ۹-۱۳.

۲- ملاحظه می‌گردد که اولاً کتاب مستطاب اقدس چندین سال قبل از ۱۸۷۹ نازل شده بوده است و آن را مستور

داشته بودند. ثانیاً سبب این مستور داشتن کتاب الله را ملاحظه حال و آمادگی نفوس مؤمنین برای درک و اجرای حکم حقوق الله نموده‌اند. ثالثاً نزول کتاب مستطاب اقدس مقدّم بر وصول عرایض احتیاً به منظور استدعای صدور احکام بوده است و این مطلب که گاه شنیده می‌شود که احکام الهی در کتاب اقدس در اثر استدعای بعضی از احتیاً نازل شده مقرون با واقعیت به نظر نمی‌رسد.

۳- رجوع کنید به: مفاوضات عبدالبهله فصل مربوط به «تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا» و خطابات مبارکه، جلد اول، صص ۱۵۵-۱۵۸ و جلد دوم، صص ۳۱۲-۳۱۳. در جلد پنجم مانده آسمانی و جلد اول مکاتیب حضرت عبدالبهله نیز الواح متعددی در این موضوع درج شده است.

۴- متجاوز از ۳۲ حکم از احکام بیان در کتاب مستطاب اقدس مورد تأیید یا تکمیل قرار گرفته است که مجملأ عبارتند از ایام صیام، ذکر ۹۵ مرتبه الله ابهی، تقسیم ارث بین طبقات هفتگانه، وجوب تهیه وصیت‌نامه، حج، قبله، مهریه، آداب کفن و دفن، نماز میت، حقوق الله، تلاوت کلمات الهی هر بامداد و هر شام، نشستن بر صندلی، نهی از حمل اسلحه، جواز استفاده از البسه ابریشمی و ظروف طلا، نهی اقرار به معاصی، ترفیع مقام و ارزش کار مفید به مقام عبادت، سال اصطبار، نهی از سنجش کتاب الهی با موازین بشری، نهی از شرب خمر و افیون، نهی از دخول در بیوت بدون رخصت صاحبان آنها، رحم و رأفت بر حیوانات، ضیافت نوزده روزه، نهی از غیبت، طهارت نطفه، مطلق صلوة نبودن مو و استخوان و امثال آنها، نهی از جزع و فزع در مرگ عزیزان، مجاز بودن ریح پول، وجوب ازدواج، قضای نماز، نظافت و استفاده از عطر، و تجدید اثاث بیت هر نوزده سال یک بار (اقتباس از مقاله آهنگ ربّانی در مجله Deepen، شماره ۴، پانیز ۱۹۹۴، ص ۱۷).

۵- رجوع کنید به منتخباتی از آثار حضرت بهله الله، ص ۱۵۵.

۶- رجوع کنید به تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، شرح و توضیحی که جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری در باره آیات کتاب مستطاب اقدس ایراد فرموده‌اند و جناب دکتر وحید رأفتی تنظیم و تدوین نموده‌اند. از انتشارات لجنه ملی نشر آثار امری، لانگنهان، ۱۹۹۷ م. در بخش پنجم این کتاب شرح مشبعی در باره معانی و مفاهیم ریحی مختوم آمده است (صص ۲۵-۳۱).

## کتاب شناسی

آیات الهی (لانگنهان: لجنه نشر آثار امری، ۱۹۹۴-۱۹۹۶ م)، ۲ جلد.

ادعیه مبارکه (ریودوزانیرو: دار النشر البهائیه، ۱۹۹۲ م).

ادعیه حضرت محبوب (مصر: فرج الله زکّی الکردی، ۱۹۲۰ م)، تجدید طبع

(لانگنهان: لجنه نشر آثار امری، ۱۹۸۷ م).

اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴-۱۲۹ ب)،

۵ جلد.

اقتدارات حضرت بهاء الله، اقتدارات (بی‌ناشر، بی‌تاریخ).

اقدس حضرت بهاء الله، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م).

امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی (لانگنهان: لجنه نشر آثار امری، ۱۴۱-۱۴۲ ب)، ۴ جلد در

۲ مجلد.

- بدایع الآثار محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاین: مؤسسه انتشارات بهائی، ۱۹۸۲ م)، ۲ جلد.
- توقیعات حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹-۱۳۰ ب)، جلد اول، دوّم و سوّم.
- توقیعات ۱۹۴۵-۱۹۵۲ حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب).
- حیات بهائی حیات بهائی، مجموعه‌ای از نصوص مبارکه که در ایران طبع و نشر شده است.
- خطابات حضرت عبدالبهاء، خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و امریکا (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م)، ۳ جلد در ۱ مجلد.
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم: قاموس لوح مبارک قرن (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، جلد ۲.
- سیاسته حضرت عبدالبهاء، رساله سیاسته (طبع سنگی از روی نسخه خط جناب مشکین قلم، تاریخ رمضان ۱۳۱۱ هـ.ق).
- قرن بدیع حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، چاپ دوّم با تجدید نظر (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م).
- قلم اعلی حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲-۱۳۴ ب)، مجلّات ۵، ۶، ۷.
- گنجینه عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، نشر سوّم (دهلی نو: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۰ م).
- لثالی حضرت بهاءالله، لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱ م)، ۳ جلد.
- مائده عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸-۱۲۹ ب)، ۹ جلد.
- مجموعه آلمان حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۳۷ ب).
- مجموعه عندلیب حضرت بهاءالله، مجموعه الواح عکس برداری شده از روی خط علی اشرف لاهیجانی "عندلیب" (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب).
- مجموعه مصر حضرت بهاءالله، مجموعه مبارکه الواح حضرت بهاءالله، نشر دوّم (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م).
- مدینه حضرت عبدالبهاء، رساله مدینه، طبع چهارم (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م).

- مفاوضات حضرت عبدالبهاء، التور الابهي في مفاوضات عبدالبهاء، نشر دوّم (دهلی نو: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۳ م).
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان العلمیّہ، فرج الله زکّی الکردی، ۱۳۲۸-۱۳۴۰ هـ ق) ۳ جلد.
- منتخبات آثار حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنہاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م).
- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۳ جلد؛ ج ۱ (ویلمت: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹ م)، ج ۲ (مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م)، ج ۳ (لانگنہاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م).
- نظم جهانی حضرت ولیّ امرالله، نظم جهانی بهائی: منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولیّ امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۶ ب، ۱۹۸۹ م).
- یوم میعاد حضرت ولیّ امرالله، قد ظهر یوم المیعاد، ترجمه توفیق مبارک کہ در ایران تکثیر گردیده است.

## ملاحظاتى در باره لوح و حديث كنت كنز

معين افنانى

در سال‌هاى اخير مطالبى به اختصار يا تفصيل در باره لوح كنت كنز<sup>۱</sup> حضرت عبدالبهاء در كتب و مقالات بهائى منتشر شده است. هدف اين مقاله مختصر شرح و بسط مضامين لوح كنت كنز نيست بلكه چنان‌كه از عنوان مقاله مستفاد مى‌شود ذكر نكاتى چند در حواشى لوح مبارك حضرت عبدالبهاء و نيز حديث كنت كنز است و انشاءالله در آينده كتابى در شرح اصطلاحات و عبارات لوح كنت كنز كه در حال تهيه مى‌باشد در اختيار خوانندگان عزيز قرار خواهد گرفت. اين مقاله مختصر شامل دو قسمت است. قسمت اول حاوى نكاتى در خصوص لوح كنت كنز صادره از قلم معجز شيم حضرت عبدالبهاء مى‌باشد، و قسمت دوم شامل ملاحظاتى است در باره حديث اسلامى كنت كنز و اعتبار آن. قسمت اول را با بحثى در باره زمان و محل صدور لوح كنت كنز شروع مى‌كنيم.

مى‌دانيم كه اين لوح را حضرت عبدالبهاء حسب الاشاره جمال اقدس ابهى مرقوم فرموده‌اند. فردى از عرفا موسوم به على شوكت پاشا به محضر جمال قدم رسيده از هيكل مبارك خواستار شرحى در خصوص حديث كنت كنز گرديد<sup>۲</sup> و جمال قدم انجام اين مهم را به غضن اعظم محول فرمودند. برخى از كتب و مقالات بهائى محل صدور اين لوح را ادرنه ذكر کرده‌اند و معدودى ديگر بغداد قلمداد نموده‌اند. به نظر مى‌رسد آنچه باعث گشته برخى محل صدور اين لوح را ادرنه بدانند لوح مختصرى است از حضرت عبدالبهاء كه در كتاب مكاتيب عبدالبهاء جلد ثانى بلافاصله پس از اتمام لوح كنت كنز مندرج گشته و در آن لوح، هيكل انور مى‌فرمايند: «اين رساله در سن صباوت (در ادرنه) مرقوم شده است.»<sup>۳</sup> نكته قابل توجه اين است كه عبارت «در ادرنه» در پرانتز قرار گرفته است. به علت عدم دسترسى به نسخه



اصل این لوح بر نگارنده مشخص نیست که آیا عبارت "در ادرنه" در نسخه اصل نیز موجود است یا خیر، و به چه دلیل در نسخه مطبوعه این عبارت در پراوتز قرار گرفته است. لذا تا یافتن نسخه اصل این لوح نمی توان قطعاً در این خصوص اظهار نظر نمود ولی یکی از احتمالاتی که می توان در نظر گرفت این است که شاید این عبارت در نسخه اصل موجود نبوده و سپس به وسیله کاتب یا فرد دیگری در حین طبع اضافه شده است. از جمله می توان احتمال داد که فرج الله زکی الکردی مریوانی اعلی الله مقامه در حین طبع جلد ثانی مکاتیب عبدالبهاء عبارت "در ادرنه" را اضافه نموده و لذا آن را در پراوتز قرار داده است.

در کتاب یادگار<sup>۴</sup> که شامل تقریرات جناب اشراق خاوری است، محل صدور این لوح ادرنه ذکر شده است. به نظر می رسد این تقریر در موقعی ایراد شده که جناب اشراق خاوری محل صدور لوح کنت کنز را ادرنه می دانسته اند چه که سال ها بعد نگارنده شخصاً در طی نطقی که جناب ایشان در مدرسه بهائی حدیقه ایراد نمودند شنیدم که فرمودند این لوح در بغداد صادر شده است.

حضرت ولی مقدس امرالله در کتاب "گاد پاسز بای" انگلیسی<sup>۵</sup> می فرمایند که لوح کنت کنز در بغداد صادر گشته است. در ترجمه و طبع اول این کتاب به فارسی متأسفانه عبارت "در مدینه بغداد" در ارتباط با محل صدور لوح کنت کنز از قلم افتاده است، لذا چه بسا این قضیه باعث گشته برخی محل صدور این لوح را ادرنه بدانند. در طبع اخیر کتاب "گاد پاسز بای" (به فارسی کتاب قرن بدیع)<sup>۶</sup> این قسمت از ترجمه تکمیل شده و عبارت "در مدینه بغداد" اضافه گردیده است.

در ایامی که جناب ابوالفضائل گلپایگانی در امریکا در مدرسه بهائی "گرین ایگر" به تدریس دروس امری اشتغال داشتند به خواهش احباء مطالبی در خصوص تاریخ امر بهائی به رشته تحریر درآوردند. ترجمه انگلیسی این رساله تاریخی در کتاب *The Bahá'í Proofs*<sup>۷</sup> همراه با ترجمه انگلیسی کتاب حجج البهیة به چاپ رسیده است. در این رساله در قسمتی که مربوط به تاریخ حیات حضرت عبدالبهاء است جناب ابوالفضائل چنین می نویسند:

«نخست اثری که از آن وجود مبارک در دارالسلام در عالم معارف ظهور یافت رساله شرح حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحیبت ان اعرف بود که بر حسب مسئلت یکی از ذوات مرقوم، و نگارنده در اوایل تصدیق در مجلسی حاضر بود که یکی از جالسین از حالات وجود اقدس جمال ابهی از مرحوم سید جواد طباطبائی کربلانی سؤال می نمود. وی فرمود بگوئید که آن وجود اقدس نور ساطعی است که نجل اعظمش در سن صغر و مراهقت این چنین کتابی از قلم مبارکش صادر شده است.»<sup>۸</sup>

دارالسلام لقب بغداد است و در کتب لغت نظیر المنجد و غیث اللغات این مطلب مصرح است. در برخی از تواریخ سن حضرت عبدالبهاء در حین صدور این لوح منبع چهارده الی شانزده سال ذکر شده است. جناب دکتر اسلمنت در کتاب بهاء الله و عصر جدید که به دستور حضرت ولی امرالله به زبان های متعدّد ترجمه شده است می نویسند: «وقتی یکی از رؤسای طایفه صوفیه موسوم به علی شوکت پاشا بیانی

در تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً که یکی از احادیث مشهور اسلام است خواهش نمود حضرت بهاء الله شرح و تفسیر آن را به حضرت سرّ الله محوّل فرمودند. این جوان پانزده یا شانزده سال سنّ شریفشان بود که فوراً به اثر قلم بیانی بلیغ و شرحی منبع و بدیع مرقوم نمود که پاشا حیران شد.<sup>۹</sup>

میرزا عبدالحسین آیتی آواره در کتاب کواکب الذرّیة فی مآثر البهائیه، جلد ثانی که راجع به حوادث دورهٔ میثاق است در صفحهٔ ۱۲ می‌نویسد: «و در همان اوقات رساله‌ای به شرح حدیث کنت کنزاً مخفیاً بر حسب اصطلاحات صوفیه و عرفا و حسب الخواش علی شوکت پاشا انشاء فرمودند که جز مطلقین احدی را باور نیتاد که آن رساله از طفل چهارده ساله صادر شده...» البتّه این مطلب کاملاً واضح است که حضرت عبدالبهاء به مدّت دوازده سال از سنّ ۹ الی ۲۱ در بغداد بسر بردند و در حین ورود به ادرنه حدوداً ۲۱ سال از سنّ مبارک گذشته بود.

نکتهٔ دیگر در ارتباط با لوح کنت کنز روش حضرت عبدالبهاء در صدور این لوح مبارک است. با وجودی که در انتهای این لوح منظور حقیقی از مفهوم کنت مخفی را بیان می‌دارند در سراسر این لوح در حین شرح عقاید مختلفه عرفا و حکما روش نگارش هیکل انور متوجّه به اصل وحدت و حصول اتحاد است. لذا سعی حضرت عبدالبهاء در این است که حکما و متصوّفه قیل و قال اهل نظر را کنار گذاشته به آرمان وحدت و اتحاد که یکی از اهداف اصلیهٔ همزیستی بشر در این عالم است ناظر گردند. اگرچه گروه‌های مختلف حکما و صوفیه در رسائل و کتب خویش مطالبی را منتشر ساخته‌اند که به نظر می‌رسد اکثراً مخالف و متضادّ با عقاید یکدیگر است حضرت عبدالبهاء به جای ذکر موارد اختلاف آنان عقایدشان را به صورت جلوه‌ها و انعکاساتی که از یک حقیقت واحده صادر شده، ارائه می‌فرمایند. برای رسیدن به این مقصود هیکل مبارک قبل از شرح عقاید هر گروه آنان را با عباراتی که جاذب قلوب است مورد اشاره قرار می‌دهند. برای مثال در این لوح به چنین عباراتی بر می‌خوریم: «ولکن بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیهٔ الهیه که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت بردوختند و حجیات نورانیّه را به نار موقدهٔ ربّانیّه بسوختند و به بصر حدید و نظر دقیق در مقالات توحید ملاحظاتی نمودند...»<sup>۱۰</sup> «ولکن بعضی از متغمّسین ابحر معانی و را کیین فلک حکمت لدنی ربّانی شوقاً للطلّالین و جذباً للسالکین رشی از طمطمای معانی و طفحی از غمام معرفت سبحانی در مراتب و مقامات محبت بیان نموده‌اند و در علم و حکمت را به الماس تیان سفته‌اند...»<sup>۱۱</sup> «باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمهٔ الهی و بدین رنّهٔ صمدانی ترنّی نموده‌اند...»<sup>۱۲</sup> «بعضی از واقفین اشارات قدسیه بر آنند که...»<sup>۱۳</sup> «ولکن بعضی از واقفین اشارات خفیه و متعارجین معارج احدیه بر آنند که...»<sup>۱۴</sup> «باری بعضی از عارفین که به سموات معانی عروج نموده‌اند اعیان و حقایق و قابلیات را قدیم و غیر معجول دانند و بعضی دیگر از واردین شریعهٔ علم و حکمت ماهیات و حقایق را معجول و مخلوق و حادث شمرند...»<sup>۱۵</sup> البتّه حضرت عبدالبهاء هدف خویش را که ایجاد وحدت نظر و اتحاد قلوب است به مسألهٔ تلویح و اشاره موکول نمی‌فرمایند بلکه پس از شرح عقاید مختلفه صریحاً چنین می‌فرمایند قوله

«ولکن در نزد خود این عبد جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری زیرا اگرچه منظور یکی است ولکن نظرات عارفین و مقاماتشان متفاوت است و هر نظری بالنسبه به مقام و مرتبه‌ای که ناظر در آن مقام واقف است تمام و کمال است. و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال که اختلاف اقوال اولیاء از اختلاف تجلیات اسماء حق و اختلاف مظهریت است...»<sup>۱۶</sup>

آنگاه مجدداً به فرد سائل یادآوری می‌فرمایند که به اصل وحدت و اتحاد ناظر باشد قوله المبین:

«ای سالک مسالک هدایت، در مغرب نیستی و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر در قمیص فقر و افتقار از ماسوی الله فرو بر تا از جیب رحمت ذوالجلال سر بر آری و در هوای عشق و جذب پرواز کن تا به رفر علم و حکمت صمدانی عروج نمائی و چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک و طاهر کن و به عین الله الناظره و بصر حدید در صنع جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره و رموز مخفیة الهیه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی و در جنت احدیه که مقام اتحاد کل کثرات است نظر به رجوع به واحد حقیقی وارد گردی.»<sup>۱۷</sup>

بنا بر این لوح کنت کنز نه تنها از نظر محتوی شرحی است بی نظیر در باره عقاید عرفانی، بلکه از جهت نحوه نگارش و ارائه عقاید نشان‌دهنده روش حضرت عبدالبهاء برای ایجاد اتحاد در بین پیروان عقاید مختلف است. ناظر به این آرمان وحدت و ائتلاف بیان دیگری است از حضرت عبدالبهاء که در ارتباط با عقاید مشروحه در لوح کنت کنز می‌فرمایند: «در بعضی مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است. ملاحظه به حقیقت مقصود باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساریست.»<sup>۱۸</sup>

مطلب دوم در ارتباط با حدیث قدسی کنت کنز می‌باشد. این حدیث در بین صوفیه بسیار رایج بوده و یکی از دو حدیثی است که در کتب و رسائل متصوفه بسیار نقل شده است. منظور از حدیث دیگر حدیث مشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است که در آثار این امر مبارک نیز مورد استشهاد قرار گرفته است.<sup>۱۹</sup> صوفیه به استاد حدیث کنت کنز نهایت خلقت را عبارت از آفرینش انسان می‌دانند و هدف از خلقت انسان را شناسائی خالق می‌شمرند. به اعتقاد ایشان تنهائی و عشق خداوند به جمال خویش بهانه خلق آدمی گشت تا اسماء و صفات خویش را در آئینه وجود انسان که اشرف مخلوقات است مشاهده نماید.<sup>۲۰</sup>

گفتم اسرار ازل چیست بگو، گفت که گشت  
عاشق جلوه خود شاهد بزم آرائی  
گشت مجذوب خود و دور زد و جلوه نمود  
شد از آن جلوه به پا شوری و استیلانی

سربه سرهستی از این عشق و از این جاذبه خاست باشد این قصه ز اسرار ازل افشائی بهار

حدیث کنت کنز بسیار غوغا انگیز بوده و در طی قرون متمادی مورد انتقاد و ردّ برخی از متشرعین قرار گرفته است. رسائل و مقالات فراوان در دفاع یارذ این حدیث از ناحیه گروه‌های مختلف تنظیم گشته است و لکن شرح این موضوع و بحث در خصوص صحّت و اعتبار این حدیث بسیار مفصل بوده و از حوصله این مقاله خارج می‌باشد. در آثار مبارکه این امر اعظم از این حدیث به عنوان حدیث قدسی یاد شده است<sup>۲۱</sup> لذا برای اهل بهاء بیانات مبارکه در مورد اعتبار این حدیث سند مکفی است.

در بین آثار اسلامی قدیمی ترین کتابی که تاکنون این حدیث در آن یافته شده طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری است. این کتاب مجموعه تقریرات پیر هرات است که به وسیله یکی از مریدان او در جلسات ارشاد و تذکیر وی تدوین می‌شده است. خواجه عبدالله در سال ۴۸۱ هـ ق وفات یافت و در خصوص زمان دقیق تدوین این کتاب اتفاق قول وجود ندارد ولی در ربیع چهارم قرن پنجم هجری صورت گرفته است.<sup>۲۲</sup> در دو موضع این کتاب در فصل «فی المعرفة و التوحید» حدیث کنت کنز ذکر گشته است: «شناخت دو است: نور است که در دل افتد، از آن عبارت نتوان در دو جهان. او گفته: کنت کنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف ملکا و تعرف ملکا، ات شناسد، ات شناسد کت شناسد.»<sup>۲۳</sup> و در موضعی دیگر: «آن معرفت عیان آید نه معرفت بیان. بیان آن بود که دیده به ازل باز شود ببیند که نه قلم با زبان یار شود بشنود که اگر چه در مسموع در معانی، در معانی در معانی، الخبر حجّة و العرفان محجّة و ما العبد فی حقیقه الحقّ الآمجة فی لجة، کنت کنزاً مخفياً ان اعرف. پس قوم است که می شناسد.»<sup>۲۴</sup>

در سایر کتب و رسائل دینی و عرفانی قبل از این کتاب حدیث کنت کنز دیده نمی‌شود لذا این سؤال مطرح شده که مأخذ و منشأ این حدیث چه بوده است. جواب این سؤال امر ساده‌ای نیست و همان طور که قبلاً ذکر شد بسیاری در ردّ یا اثبات این حدیث و منشأ آن مطلب نوشته‌اند. آنچه مسلم است این است که احادیث متداوله در بین عرفا به تدریج از قرون سوم و چهارم هجری به بعد در رسائل و کتب ثبت گشته‌اند و لذا حدیث کنت کنز نیز مستثنی از این قضیه نبوده است. نکته‌ای که بسیار مهم و جالب توجه می‌باشد این است که خواجه عبدالله انصاری علاوه بر گرایش به تصوف، محدث نیز بوده است و نفس این قضیه که وی حدیث کنت کنز را نقل نموده اعتبار این حدیث را در نظر بسیاری، حتی برخی از متشرعین، افزون ساخته است.<sup>۲۵</sup> در شرح حال وی در مقدمه کتاب طبقات الصوفیه به استناد کتاب نفحات الانس جامی چنین آمده است:

«محیط هرات در دوران تحصیل او از نظر استادان علوم اسلامی مانند تفسیر، حدیث و فقه چندان غنی بود که هنگامی که عبدالله (انصاری) به نیشابور مسافرت کرد (در سال‌های ۴۱۷ و ۴۲۳ هـ ق) در علم حدیث بدان درجه از توانائی دست یافته بود که بتواند در مجلس امام ابوالفضل بن ابی سعد زاهد

خلل‌هائی را که در روایت حدیث او وجود داشت یادآوری کند و صابونی (اسماعیل صابونی) و ابوالفضل بن ابی سعد ایرادهای او را بپذیرند و او را ثنا گویند. امام ناصری مروزی نیز ایراد او را پذیرفت و شاگردان خویش را به ثبت و تعلیق آنچه عبدالله انصاری گفته بود واداشت.<sup>۲۶</sup>

البته برخی کوشیده‌اند از اعتبار این حدیث بکاهند لذا گفته‌اند که نمی‌توان به احادیث مذکوره در طبقات الصوفیه انصاری اعتماد نمود زیرا خواجه عبدالله انصاری در موقع نگارش این کتاب که از روی کتاب طبقات الصوفیه عبدالرحمن سلمی (متوفی به سال ۴۱۲هـ.ق) به زبان هروی تقریر می‌شد و شاگردان آن را می‌نوشتند مأخذ و سند احادیث را ذکر نمی‌کرده است، و در عین حال سلمی در نقل حدیث مورد اعتماد نبوده است.<sup>۲۷</sup>

ولی در نظریه فوق دو ایراد وجود دارد. اولاً اگرچه خواجه عبدالله انصاری در حین تقریر احوال و اقوال بزرگان صوفیه در این کتاب به طبقات الصوفیه شیخ عبدالرحمن سلمی نیشابوری توجه داشته با این وجود تفاوت بین این دو اثر به حدی است که ابدان نمی‌توان این قول را پذیرفت که خواجه عبدالله کتاب خود را بر اساس مندرجات کتاب سلمی تهیه نموده است. نه تنها تعداد مشایخ و بزرگان صوفیه که در طبقات الصوفیه انصاری آمده حدوداً سه برابر نفوسی است که در کتاب سلمی ذکر شده بلکه انصاری فصول دیگری شامل مناجات‌ها و مواعظ در کتاب خویش آورده است. گذشته از آن علاوه بر ذکر احوال مشایخ صوفیه خواجه عبدالله به نقد و تفسیر گفتار و حالات آنان نیز پرداخته است. بنا بر این، این نظریه که طبقات الصوفیه انصاری ترجمه و تقلیدی از طبقات الصوفیه سلمی است نادرست می‌باشد. ثانیاً خواجه عبدالله انصاری در نقل احادیث بسیار محتاط بوده است و از این رو مورد تقه و اعتماد محدثین بوده است. در شرح احوال وی نوشته‌اند:

«شیخ الاسلام انصاری در نوشتن احادیث نبوی از افراد مختلف معیارهائی را معتبر می‌داشت و چنانچه کسی با آن معیارها منطبق نبود هرچند هم اسنادهای عالی در حدیث می‌داشت از وی حدیث نمی‌نوشت... با وجود این سخت‌گیری‌ها وی از سیصد تن حدیث نوشته است که همه سنی بوده‌اند و صاحب حدیث نه مبتدع و صاحب رأی، و هیچ کس را این میسر نشده است. تمام این احادیث را با سلسله روایت آنها و نقد حال راویان آن از برداشت و هیچ‌گاه حدیثی نمی‌خواند مگر آنکه تمامی اسناد آن را ذکر کند. و بنا بر روایت ابن طاهر حافظ از گفته شیخ الاسلام انصاری وی دوازده هزار حدیث یاد داشت و بر اساس آنچه در نفحات الانس آمده است سیصد هزار حدیث با هزار هزار اسناد. به سبب همین تبخر و تسلط او در حدیث بود که (اسماعیل) صابونی از او دچار شگفتی می‌شد و اسحاق قراب حافظ در مجالس او حاضر می‌شد و محضر او را بر مجلس دیگران ترجیح می‌داد و او را برمی‌انگیخت که برایش حدیث بخواند تا استماع کند، و همو در باره شیخ الاسلام گفته بود تا وقتی که عبدالله زنده است ممکن نیست که کسی بتواند بر رسول (ص) دروغی ببندد.<sup>۲۸</sup>

اشاره به چند موضوع دیگر در ارتباط با احادیث قدسی به طور کلی و حدیث کتبی به ویژه می‌تواند مفید واقع گردد. همان طور که قبلاً ذکر شد نفوسی که قائل به صحّت حدیث کتبی هستند آن را حدیث قدسی می‌دانند. بر طبق تخمینی که شهاب الدین ابن حجر عسقلانی محدث و عالم شهر قرن نهم هجری زده است تعداد احادیث قدسی حدود یکصد حدیث می‌باشد.<sup>۲۹</sup> خلاصه آنچه که ابن حجر در باره احادیث قدسی نگاشته این است که حدیث قدسی کلام الهی است که حضرت محمد آن را نقل فرموده ولی در قرآن نیامده است، یعنی وحی متلو (تلاوت شده) نیست بلکه وحی روایت شده است. به اعتقاد ابن حجر این احادیث را حضرت محمد در شب معراج از خداوند روایت فرموده است.

احادیث قدسی از نوع احادیث آحاد منفصل می‌باشند و به این گونه احادیث توجه چندانی از جانب محدثین نشده است. توضیح این مطلب این است که محدثین احادیث را از نقطه نظر اسناد<sup>۳۰</sup> یعنی سلسله روایت به سه گونه تقسیم کرده‌اند: متواتر، مشهور و آحاد. حدیث متواتر حدیثی را گویند که در دوران سه نسل مسلمانان اولیه گروه کنیری آن را روایت نموده باشند. محدثین تعداد روایت حدیث متواتر را لااقل هفت روای و برخی تا هفتاد روای دانسته‌اند.

حدیث مشهور از نظر تعداد روایت در سه نسل اول دارای روایان کم‌تری است (بین دو الی چهار روای) ولی در نسل‌های بعدی تعداد بسیاری آن را نقل نموده‌اند. احادیث آحاد در دوران سه نسل اول ممکن است به وسیله یک یا دو یا سه یا چهار نفر روایت شده باشند و در نسل‌های بعدی نیز تعداد روایان بسیار محدود بوده‌اند.<sup>۳۱</sup>

نوع دیگر تقسیم‌بندی احادیث تقسیم آنها به احادیث متصل و منفصل است. حدیث متصل آن است که در سلسله روایت هر روای از روای طبقه بالاتر نقل نموده است و سلسله روایت کامل می‌باشد. حدیث منفصل یا مقطوع حدیثی است که زنجیره سند روایت آن مقطوع باشد یعنی لااقل روای یک یا چند طبقه مفقود باشد.

طبیعتاً احادیث آحاد منفصل کم‌تر در کتب مجموعه احادیث ذکر شده و مورد استناد و استفاده قرار گرفته‌اند. چون این گونه احادیث مورد دقت و بررسی نبوده و در جوامع صحائف معتبر حدیث ضبط نگشته‌اند در اثر گذشت زمان دستخوش تغییراتی شده‌اند. همان طور که قبلاً مذکور گشت احادیث قدسی از اخبار واحده منفصل می‌باشند و متن و سند این احادیث نیز دچار دگرگونی‌هایی گشته است. از جمله حدیث کتبی کتبی کتبی در رسائل و کتب مختلف به صورت‌های گوناگون نقل شده است. متداول‌ترین صورت این حدیث به گونه « کتبت کتراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف » می‌باشد. از جمله نجم الدین رازی که این حدیث را از لسان حضرت داود دانسته است می‌گوید: « قال داود علیه السلام: ربّ لماذا خلقت الخلق؟ قال: کتبت کتراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف. »<sup>۳۲</sup> خواجه عبدالله انصاری همان طور که قبلاً گذشت در طبقات الصوفیه آن را به صورت « کتبت کتراً مخفياً فاحببت ان اعرف ملکا و تعرف ملکا » نقل نموده است. شیخ عزیز نسفی در کتاب کشف الحقایق آن را به صورت

«کنت کنزاً مخفياً فاردت ان اعرف» ارائه نموده است.<sup>۳۳</sup> در کتاب احادیث مثنوی از قول مؤلف اللؤلؤ المرصوع این گونه نقل شده است: «کنت کنزاً مخفياً لا اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت خلق و تعرفت اليهم فبی عرفون».<sup>۳۴</sup> کمال الدین خوارزمی عارف قرن نهم هجری در کتاب جواهر الاسرار این حدیث را به گونه «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف و تحببت اليهم بالنعم فعرفونی»<sup>۳۵</sup> نگاشته است. علاوه بر صور فوق مضمون این حدیث به انحاء مختلف در اخبار و اشعار صوفیه و نوشته‌های ادباء و عرفا آمده است به حدی که به ندرت می‌توان کتابی در زمینه تصوف اسلامی یافت که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم ذکر از این حدیث یا مفاهیم آن در آن کتاب به میان نیامده باشد. منظور آنکه ضعف اسناد و تغییرات متن منحصر به حدیث کنت کنز نبوده بلکه عموم احادیث قدسی این حالت را دارند و اگر قرار باشد به این دو دلیل حدیث کنت کنز را رد کرد این مطلب شامل عموم احادیث قدسی نیز خواهد شد که البته صحیح نیست.

نکته دیگری که در این مورد قابل تأمل می‌باشد این است که اهل سنت تا قرن دوم هجری به خاطر نهی خلیفه دوم عمر بن الخطاب از نوشتن احادیث، اقدام به ضبط و تدوین آن نکردند. یکی از دلایل مخالفت عمر با جمع‌آوری و نگارش احادیث این بود که در آن دوران هنوز آیات قرآن کاملاً جمع‌آوری نشده بود و برخی از مسلمین از جمله عمر و قبل از او ابوبکر، نگران بودند که احادیث با آیات قرآن آمیزش یابد و مشتبه شود، و یا اینکه انظار مسلمین از توجه به آیات قرآنی که از اهمیت بیشتری برخوردار است منحرف گردد.<sup>۳۶</sup> اگرچه جمع‌آوری آیات قرآن به اعتباری از زمان ابوبکر آغاز گشت ولی اتخاذ یک نسخه واحد و انتشار آن در تمام ممالک اسلامی به صورت تنها نسخه مجاز و معتبر تا اوایل قرن چهارم هجری به طول انجامید.<sup>۳۷</sup> از این رو نه تنها در دهه‌های اول اسلام احادیث کلاً جمع‌آوری نگشت بلکه برخی از مسلمین آنچه از احادیث نگاشته بودند از بین بردند. از جمله نوشته‌اند که ابوبکر تعداد بسیاری حدیث از حضرت محمد نگاشته بود ولی به علت واهمه از اینکه مبدا در نگارش آنها دچار اشتباهاتی شده و آن طور که احادیث را شنیده نوشته باشد همه را از بین برد.<sup>۳۸</sup> بنابراین تا قرن دوم هجری وسیله حفظ احادیث حافظه روات بود.

از نیمه قرن دوم هجری کتابت احادیث متداول شد و کتب معتبر حدیث به تدریج تنظیم گشت و این جریان تا اوایل قرن چهارم هجری ادامه داشت. در عین حال این دوره مقارن با تحولات فکری در بین متصوفه اسلامی است. از قرن سوم هجری عرفان نظری در بین متصوفه شروع به رشد نمود و در مجموعه گفتار و نوشته‌های آنان مقولاتی نظیر عشق الهی، بقا و فنا، وحدت وجود، صحو و سکر، حال و وجد، شرایط سلوک و نظایر آن مطرح گشت. با توجه به این نکته که عرفا در دو قرن اول اسلام به فکر تألیف رساله و تربیت مرید نبوده‌اند و در واقع از اواسط قرن سوم به بعد مشایخ صوفیه اقدام به تألیف رسائل و کتب نمودند جای تعجب نیست که احادیث متداوله در بین صوفیه از این دوره به بعد در نوشته‌های ایشان ضبط گردیده است.

نکته دیگری که می‌باید مورد توجه قرار گیرد ایرادی است که از نظر لغوی و علم صرف عربی در باره حدیث کتز توسط بعضی مطرح شده است. علمای علم حدیث برای تشخیص احادیث صحیح از احادیث جعلی شرایطی در نظر گرفته‌اند. یکی از آن شرایط این است که حدیث صحیح نباید مخالف شیوه نگارش و قواعد دستور زبان عربی باشد.<sup>۳۹</sup> یکی از نفوسی که چنین ایرادی به حدیث کتز وارد آورده و منکر اعتبار و صحت آن گشته احمد کسروی است که از جمله متأخرین می‌باشد. کسروی در کتاب صوفیگری<sup>۴۰</sup> پس از وارد نمودن ایرادات فراوان به صوفیه می‌نویسد:

«یک کار صوفیان که ما آن را از جستجو به دست آورده‌ایم آن است که جمله‌هایی را از زبان خدا از خود ساخته‌اند و به نام حدیث قدسی در میانه پراکنده‌اند. مثلاً کنت کتراً مخفیاً فاحبیت ان اعراف فخلقت الخلق لکی اعراف... کنت کتراً مخفیاً را مولوی و بسیاری از صوفیان در شعرها و کتاب‌های خود یاد کرده به دستاویز آن به بافندگی‌های دور و دراز پرداخته‌اند... شگفت تر آنکه واژه "مخفی" در "کنت کتراً" غلط است. در عربی باید گفت: "خفی". از اینجا پیداست که این را کسی ساخته که عرب نمی‌بوده و عربی را نیک نمی‌دانسته.»<sup>۴۱</sup>

کسروی در قسمت زیرنویس‌ها در همان کتاب در این خصوص چنین توضیح می‌دهد: «کسانی که صرف عربی را خوانده‌اند این قاعده را می‌دانند که از فعل لازم اسم مفعول آورده نشود. "خفی یخفی" نیز لازم است و اسم مفعول از آن نتوان آورد.»<sup>۴۲</sup> قبل از ارائه پاسخ به این اعتراض برای توضیح مطلب فوق لازم است به اختصار ذکر شود که یکی از تقسیمات فعل در زبان عربی تقسیم آن به فعل لازم و فعل متعدی است. فعل لازم آن است که احتیاج به مفعول نداشته باشد و با ذکر فعل و فاعل معنی جمله کامل شود. برای مثال فعل رَجَعَ در جمله رَجَعَ الاسْتَاذُ (یعنی استاد برگشت) احتیاج به مفعول ندارد و با ذکر کلمه استاذ که فاعل جمله است معنی اش تمام می‌شود. فعل متعدی آن است که برای تکمیل معنی جمله احتیاج به مفعول داشته باشد. برای مثال فعل شَرِبَ متعدی است و در جمله شَرِبَ سَمِيرٌ قَهْوَةً (یعنی سمیر قهوه‌ای نوشید) کلمه قَهْوَةً مفعول است و فعل شَرِبَ (به معنی نوشید) در جمله بدون ذکر مفعول معنی اش ناقص خواهد بود.

کسروی در این مورد دچار اشتباه شده است زیرا کلمه مخفیاً در حدیث کتز از نقطه نظر علم صرف درست به کار رفته و خطا نمی‌باشد. مجرد این کلمه "خفی" است که از دو باب از ابواب ثلاثی مجرد آمده است. یکی باب دوّم از ابواب ثلاثی مجرد که بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ می‌باشد. کلمه خفی چون به این باب برده شود به صورت خَفَى یَخْفَى (به معنی مخفی و پنهان کردن) در می‌آید، مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ (به معنی زدن). دیگری باب چهارم از ابواب ثلاثی مجرد که بر وزن فَعِلَ یَفْعَلُ بوده و کلمه خفی در این باب به صورت خَفَى یَخْفَى (به معنی پنهان و مخفی شدن) در می‌آید، مانند عَلِمَ یَعْلَمُ (به معنی دانستن). کلمه خفی در باب چهارم حالت فعل لازم را دارد ولی در باب دوّم به صورت فعل متعدی در می‌آید.



کلمه مخفیاً که در حدیث کتوز استفاده شده، از باب دوّم از ابواب ثلاثی معجزّه به دست آمده زیرا از این باب می توان اسم مفعول ساخت، مانند کلمه رمی که چون به باب دوّم برده شده کلمات مرمی بر وزن مخفی و مرمیاً بر وزن مخفیاً از آن استعمال گردیده است. لذا کلمه مخفیاً در این حدیث درست استفاده شده و ایراد دستوری ندارد.

علی رغم مناقشات فراوان که به اندکی از آن در فوق اشاره گشت حدیث کنت کتوز نه تنها در بین صوفیه رایج شد بلکه توسط بسیاری از علما و فقها در کتب و رسائل مورد استناد قرار گرفت. حدیث کنت کتوز نقش عمده ای در شکل گرفتن عرفان اسلامی و رشد آن ایفا نمود ولی آن بحثی است دیگر.

## یادداشت ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهله (قاہرہ: مطبعہ کردستان العلمیہ، فرج اللہ زکی الکردی، ۱۳۳۵ هـ ق)، جلد ۲، صص ۲-۵۵.
  - ۲- منظور حدیث ذیل است: «کنت کتوزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف». یعنی گنجی بودم پنهان، دوست داشتم که شناخته شوم لذا خلق را آفریدم تا آنکه شناخته شوم. بدیع الزمان فروزانفر در کتاب احادیث مشوی (طهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ هـ ش)، ص ۲۹ به استناد کتاب منارات السائرين نجم الدین رازی این حدیث را به صورت فوق ذکر کرده است.
  - ۳- مکاتیب عبدالبهله، جلد ۲، ص ۵۵.
  - ۴- عبدالحمید اشراق خاوری، یادگار: از تقریرات عبدالحمید اشراق خاوری، تهیة منصور روحانیان (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۴ م)، ص ۶۷. این کتاب شامل نطق های جناب اشراق خاوری است که اکثراً در یک سفر دوازده روزه در کشور قطر در جمع احباء ایراد فرمودند.
  - 5- Shoghi Effendi, *God Passes By* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1974), p. 241.
  - ۶- کتاب قرن بدیع (کانادا: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۹۹۲ م).
  - 7- Mírzá Abu'l-Faḍl, *The Bahá'í Proofs* (Wilmette, Bahá'í Publishing Trust, 1983).
- این کتاب شامل دو رساله است: یکی ترجمه انگلیسی رساله تاریخی جناب ابوالفضائل، و دیگری ترجمه انگلیسی حجج البهیة. کتاب حجج البهیة شامل پنج مقدمه است و جناب ابوالفضائل قصد داشته اند پس از آن پنج مقدمه به شرح مطالب دیگری پردازند ولی به خاطر سفر امریکا وقفه در نگارش آن واقع شد و دیگر فرصت اتمام کتاب دست نداد.
- ۸- ایضاً، ص ۱۰۵. نسخه اصل این نوشته به فارسی در کتاب حیات حضرت عبدالبهله تألیف جناب محمد علی فیضی مندرج است.
  - 9- John E. Esslemont, *Bahá'u'lláh and the New Era* (New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1971), p. 53.
- ۱۰- مکاتیب عبدالبهله، جلد ۲، ص ۱۱.
  - ۱۱- ایضاً، ص ۱۴.
  - ۱۲- ایضاً، ص ۱۶.
  - ۱۳- ایضاً، ص ۲۳.
  - ۱۴- ایضاً، ص ۲۶.

۱۵- ایضاً، ص ۳۹.

۱۶- ایضاً، ص ۴۰.

۱۷- ایضاً، ص ۴۳.

۱۸- ایضاً، ص ۵۵.

- ۱۹- از جمله رجوع کنید به لوح حضرت بهاء الله خطاب به میرزا هادی قزوینی در مجموعه الواح مبارکه (قاهره: ۱۹۲۰ م)، صص ۳۴۶-۳۶۲ که در آن جمال قدم به شرح این حدیث می‌پردازند. همچنین رک به مقاله دکتر منوچهر سلمان‌پور در باره رساله حضرت ربّ اعلی در شرح این حدیث که در جلد اول کتاب سفینه عرفان مندرج است.
- ۲۰- برای نمونه رجوع کنید به کتاب مقصد اعلی تألیف شیخ عزیز نسفی که در مجموعه آثار عرفانی تحت عنوان گنجینه عرفان به تصحیح حامد ربّانی به چاپ رسیده است (طهران: انتشارات گنجینه، ۱۳۵۲ ه.ش)، ص ۲۸۱.
- ۲۱- جمال قدم در لوحی می‌فرمایند: «هو. علّت آفرینش ممکنات حبّ بوده چنانچه در حدیث مشهور مذکور که می‌فرماید "کنت کنزاً مخفیاً فاحبیب ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف"»، ادعیه حضرت محبوب (قاهره: ۱۳۳۹ ه.ق)، ص ۴۰۹. نیز حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنز می‌فرمایند: «این درویش اراده نموده که شرح مختصری و تفسیر موجز و مفیدی به حدیث قدسی مشهور که "کنت کنزاً مخفیاً فاحبیب ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" مرقوم دارد» (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۲، ص ۴).
- ۲۲- رجوع کنید به مقدمه‌ای که دکتر سرور مولائی بر کتاب طبقات الصّوفیّه خواجه عبدالله انصاری نوشته است (طهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲ ه.ش).
- ۲۳- ایضاً، ص ۶۳۹. سبک طبقات الصّوفیّه انصاری تا حدّ بسیاری سبک زبان هروی قدیم است که در دوره حیات شیخ عبدالله انصاری در هرات متداول بوده است ولی در نسخه‌هایی که از طبقات الصّوفیّه باقی مانده تغییرات مختصری از نظر لغوی صورت گرفته است. کلمه "ات" در زبان هروی قدیم به معنی "آنگاه ترا" می‌باشد. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به مقدمه این کتاب.
- ۲۴- ایضاً، ص ۶۴۵.
- ۲۵- بسیاری از متشرعین در آثار خویش این حدیث را نقل نموده‌اند. برای نمونه رجوع کنید به شرح الزیارة شیخ احمد احسانی که در آن شیخ احمد به شرح این حدیث پرداخته است. شرح الزیارة الجامعة الکبیره (بیروت: دارالمفید، ۱۹۹۹ م)، جلد ۱، صص ۳۶۵-۳۶۶. همچنین ملا محسن فیض کاشانی، کلمات المکتونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة (طهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۹۶۳ م)، ص ۳۳.
- ۲۶- طبقات الصّوفیّه، ص ۱۲.
- ۲۷- علی خادم، حدیث کنز مخفی و سیر تاریخی آن، کیهان فرهنگی، ۱۳۶۶ ه.ش، سال ۴، شماره ۱۰.
- ۲۸- مقدمه طبقات الصّوفیّه انصاری، ص ۱۲.
- ۲۹- علامه محمد علی تهنوی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۶ م)، صص ۶۲۹-۶۳۰.
- ۳۰- احادیث اسلامی از دو قسمت تشکیل شده‌اند. یکی اسناد که عبارت از سلسله روایات است، یعنی شخصی از شخص دیگر روایت کرده است و این زنجیره روایت ادامه می‌یابد تا اینکه به یکی از صحابه حضرت رسول منتهی می‌شود. قسمت دیگر عبارت از متن است که شامل محتوای حدیث است. گاهی قسمت اسناد بسیار طولانی‌تر از متن حدیث است. گذشته از آن یک حدیث اغلب دارای چندین اسناد می‌باشد یعنی از طریق روایات مختلف نقل گردیده است. محدّثین برای تعیین صحّت و اعتبار اسناد احادیث دو رشته علم حدیث به وجود آورده‌اند: یکی "علم روایت الحدیث" که شرایط و اصطلاحات روایت را بررسی می‌کند، و دیگری "علم الجرح و التّعدیل" که موضوعش نقد و انتقاد روایات احادیث است.

31- Muhammad Zubayr Siddiqi, *Hadith Literature: Its Origin, Development and Special Features* (Cambridge: Islamic Texts Society, 1993), p. 110.

۳۲- نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی معروف به دایه، مرموزات اسدی در مرموزات داودی (طهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ه.ش)، صص ۱۲-۲۰.

۳۳- شیخ عبدالعزیز بن محمد نسفی، کشف الحقایق، به اهتمام دکتر احمد مهدوی دامغانی (طهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش)، ص ۱۵۱.

۳۴- بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی (طهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ ه.ش)، ص ۲۹.

۳۵- کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، جواهر الاسرار و زواهر الانوار (اصفهان: مؤسسه انتشاراتی مشعل، ۱۳۶۰ ه.ش)، جلد ۱، ص ۱۰.

۳۶- کاظم مدیر شانه‌چی، علم الحدیث (مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴ ه.ش)، ص ۱۷.

37- W. Montgomery Watt, *Bell's Introduction to the Qur'an* (Edinburgh: Edinburgh University Press, 1970), p. 47-49.

۳۸- محمد زبیر صدیقی به استاد تذکرة الحفظ شمس الدین ذهبی می‌نویسد که ابوبکر حدود پانصد حدیث را جمع‌آوری کرده بود جمعاً از بین برد. رک به مأخذ شماره ۳۱، ص ۲۴.

۳۹- رک به مأخذ شماره ۳۱، ص ۱۱۴. در این کتاب صدیقی برخی از شرایط پذیرفتن حدیث صحیح را بیان نموده است.

۴۰- این کتاب به همراه دو رساله دیگر کسروی تحت عنوان بهائیکری شیعیگری صوفیگری در آلمان چاپ شده است. در این مجموعه کسروی به دیانت بهائی، شیعه و صوفیه اعتراضات فراوانی نموده است. روش بهائیان در نقد و بررسی عقاید و نوشته‌های سایرین همواره توأم با حفظ ادب و احترام و رعایت انصاف بوده و می‌باشد. در عین حال باید این نکته را در نظر گرفت که کسروی در این رسائل مرتکب اشتباهات تاریخی و ادبی گشته است که می‌توان با ذکر اسناد تاریخی و نکات ادبی این اشتباهات را نشان داد ولی ذکر همه آن موارد و ارائه دلایل تاریخی و ادبی خود کتابی مفصل خواهد شد. در این مقاله مختصر به مناسبت موضوع سخن فقط به یک مورد که استفاده کلمه مخفیاً در حدیث کنت کتر است قناعت می‌شود.

۴۱- احمد کسروی، بهائیکری شیعیگری صوفیگری (آلمان: انتشارات نوید، ۱۹۸۹ م)، ص ۲۷۱.

۴۲- ایضاً، ص ۳۱۹.

## نظری به لوح قناع

وحید رأفتی

لوح مبارک مشهور به لوح قناع که از قلم معجز شیم جمال اقدس ابهی عزّ نزول یافته یکی از امّات آثار آن حضرت محسوب می‌گردد. این اثر بنا بر مندرجات فصل آثار نازل در عکّا در کتاب گنج شایگان<sup>۱</sup> در عکّا نازل شده و مخاطب آن حاجی محمد کریم خان کرمانی است. چون ورود جمال قدم به عکّا در ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۳۱ آگست ۱۸۶۸ م و درگذشت حاجی محمد کریم خان در ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ هـ ق / ۶ نوامبر ۱۸۷۱ م واقع شده بنا بر این تاریخ نزول لوح قناع باید در فاصله سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۶۸-۱۸۷۱ م باشد.

علّت تسمیه لوح به "قناع" آن است که یکی از یاران الهی موسوم به آقا محمد رضای قنّاد شیرازی نامه‌ای به حاجی محمد کریم خان نوشته و در اوّل آن مکتوب چنین مرقوم نموده بوده است: «الحمد لله الذی کشف القناع عن وجه الاولیاء»<sup>۲</sup> حاجی محمد کریم خان پس از وصول نامه مزبور به استفاده از کلمه "قناع" و نحوه کاربرد آن در جمله فوق اعتراض نموده و اعتراض و ایراد او به سمع جمال قدم رسیده و لوح مزبور خطاب به وی و در عکس العمل نسبت به اعتراض او از قلم آن حضرت عزّ نزول یافته است.<sup>۳</sup>

لوح قناع علاوه بر شرح و بسط مطالب مربوط به کلمه قناع و معانی و مفاهیم و نحوه استفاده از آن حاوی مطالب و قضایای عدیده مهمّه دیگری است که دامنه آنها به علوم قرآنی، مباحث کلامی، مسائل عدیده عرفانی و علوم بلاغی کشیده می‌شود و در این مقاله که اساس آن بر اختصار است البتّه قصد آن

نیست که جمیع این مطالب مورد شرح و مطالعه قرار گیرد. لذا بعد از طرح چند مطلب اساسی در باره این لوح اسامی علم و نکاتی که راجع به چند شخصیت خاص تاریخی در آن مطرح شده مورد مطالعه اجمالی قرار خواهد گرفت به این امید که این مختصر فتح بایی در زمینه مطالعات دقیق تر و مفصل تر مندرجات این لوح عظیم در آینده ایام محسوب گردد. شرح و بسط قضایائی که در باره علوم قرآنی در این اثر منیع مطرح گشته و مطالعه مسائلی نظیر اسرار القدر، ابداع و اختراع، فطرت الهیه، نبأ عظیم، سدره المنتهی و دهها اشاره و تلمیح و استعاره و تمثیل دیگری که در این لوح مبارک مندرج می باشد و رای صفحات محدود این مقاله بوده است.

لوح قناع در صفحات ۶۶-۸۶ کتاب مجموعه الواح مبارکه که به سال ۱۹۲۰ م در قاهره در ۴۱۲ صفحه به طبع رسیده مندرج است. روش مطالعه بعضی از مندرجات این لوح در صفحات بعد آن خواهد بود که فقرات مورد نظر را به ترتیب شماره صفحه و شماره سطر کتاب فوق مندرج خواهد ساخت و سپس در ذیل هر فقره توضیحات لازمه را خواهد نگاشت. قبل از مطالعه این فقرات توضیح چند مطلب اساسی را در باره مندرجات لوح قناع ضروری می داند:

اول - بحث مقدماتی جمال قدم در باره کلمه قناع که در دو موضع لوح مبارک مطرح شده مبنی بر آن است که قناع جامه مخصوص زنان است که سر را با آن می پوشانند اما اهل ادب لفظ قناع را برای رجال نیز استعمال نموده اند و لذا استفاده از آن به صورت مجازی برای مردان نیز جایز است. قناع اگرچه پوششی برای سر می باشد اما مجازاً می توان آن را برای وجه نیز به کار برد.

جمال قدم در تحکیم این مبحث به کاربرد حقیقی و مجازی الفاظ و نیز صنایع تشبیه و استعاره اشاره فرموده اند و خان کرمانی را به این مطلب متذکر می سازند که در فنون فصاحت و بلاغت استفاده از الفاظ در غیر از معنای حقیقی و واقعی آنها نه تنها جایز است بلکه از فنون بلاغت و فصاحت محسوب می گردد. همین طور در تحکیم قضیه استفاده از قناع برای مردان به شخصیت بارزی در ادب عربی نظیر مقنع کندی اشاره می فرمایند که از قناع استفاده می نموده و به این خاطر به لقب مقنع معروف و مشهور گشته است. در باره مقنع در صفحات بعد شرح مختصری مذکور خواهد شد اما آنچه در این مقام باید بدان اشاره نمود کلام جاحظ در بیان و التبین (ج ۳، ص ۱۰۲) است که می گوید: «و القناع من سیما الرؤساء. و الدلیل علی ذلك الشاهد الصادق، و الحجّة القاطعة، ان رسول الله (ص) كان لا یکاد یری الا مقنعاً...»<sup>۴</sup>

جمال قدم در مبحث خود در باره قناع به دو جامه دیگر نیز اشاره می فرماید یکی لثام و دیگری یشماق. لثام پارچه ای است که زنان دهان خود را با آن می پوشانند ولی برای رجال نیز مجازاً به کار می رود. جمال قدم در لوح قناع در باره لثام می فرماید: «یقال لثمت المرأة ای شدت اللثام علی فمها» (ص ۶۹، سطر ۱۵). عین این عبارت در کتب لغت عرب نظیر محیط المحيط (ص ۸۰۸) آمده است که «و لثمت المرأة شدت اللثام علی فمها. لثمت و تلتمت و التمت المرأة ای شدت اللثام علی فمها»<sup>۵</sup>

و در محیط المحيط (ص ۷۵۹) همان طور که در لوح قناع مذکور شده چنین آمده است که «کشف

القناع عن الشيء كناية عن التصريح به و المجاهرة.»

اما "يشماق" و "ياشماق" چارقد و لچکی است که زنان سر و نیمه زیرین روی خود را بدان می پوشند. يشماق در زبان ترکی نام پارچه نازکی است که به عنوان روبنده از آن استفاده می شود. شرح این مطالب در آثاری نظیر لغت نامه دهخدا مندرج است.

دوم - نکته مهمی که در سراسر لوح قناع توجه خواننده را جلب می نماید و اس اساس شریعت الله محسوب می گردد دعاوی صریح جمال قدم به عدم دخول در مدارس متداوله و کسب علوم مرسومه و در عین حال احاطه به علوم اولین و آخرین به قدرت وحی الهی است. دعوی جمال قدم در این لوح حاکی از آن است که حق جل جلاله آن حضرت را "مقام نفسه" قرار داده و به کلمه لا اله الا هو الواحد ناطق فرموده است. دو مطلب فوق عیناً در کتاب مستطاب اقدس نیز مطرح گشته است.<sup>۶</sup>

در لوح قناع جمال قدم خود را "ذکر الله الاعظم" و مظهر هدایت الهیه دانسته اند و به نزول آثار به فطرت الهیه اشاره نموده و آن را "حجّة الله فی کلّ الاعصار" محسوب داشته اند، لذا احدی را شایسته نیست که با حجّت الهیه به مجادله برخیزد و با حربۀ علوم کسبی به معارضه با سلطان معلوم پردازد. مقامی که جمال قدم خود را در این لوح بدان توصیف فرموده اند مقام "شجر" ناطق به اسرار قدر و مقام "ورقاء" متغنی بر افنان سدرۀ منتهی است.

سوم - نکته دیگری که در لوح قناع حائز اهمیت مخصوص است اشارات جمال قدم به قواعد قوم و لسان قوم و میزان اعتبار علوم کسبی و مدرسی در مقابل کلمات منزله الهی است.

جمال قدم خان کرمانی را متذکر می سازند که از قواعد قوم بی اطلاع است و از علوم بلاغی و زبان تشبیه و استعاره و نحوه کاربرد الفاظ به معنی لفظی و مجازی آنها اطلاع ندارد چه اگر به این مواضع آگاهی داشت و مطالعات اهل ادب را مطالعه نموده بود به کاربرد مجازی لفظ قناع اعتراض نمی نمود. از این نظر حاجی محمد کریم خان به این مطلب تحریض شده است که کتب ادبا و فصحا را مطالعه کند تا یقین حاصل نماید که از لفظ قناع مجازاً برای وجه و برای مردان استفاده شده است. تصریحات جمال قدم در این لوح حاکی از آن است که خان کرمانی در اعتراضاتش هم راه جدال و اعراض و اعتراض پیموده و هم بیگانگی خود را نسبت به مبانی علوم بدیع و بیان آشکار ساخته است.

علی رغم تشویق و تحریض حاجی کریم خان به مطالعه و مذاقه در علوم اهل ادب از او خواسته شده است که قلب را از اشارات قوم مقدس دارد، چشم اعراض بریندد، بصر انصاف برگشاید و علوم را که مانع معرفت سلطان معلوم است کنار گذارد. حاجی کریم خان در مواضع عدیده این لوح به این اصل اساسی متذکر گردیده است که خداوند اگرچه صاحب جمیع علوم است اما کلمات الهیه مقدس از اشارات و صناعات و قواعد قوم است. دلیلی که جمال قدم برای این مطلب ارائه می فرمایند ساده و قاطع است و آن اینکه اگر کلمات الهیه بر اساس قواعد قوم نازل می شد مقام کلمات خلق می یافت و امتیاز بین کلام خالق و کلام مخلوق از میان می رفت. در عین حال جمال قدم این مطلب را تصدیق می فرمایند که

کلام الهی به لسان قوم نازل می‌شود ولی لازمه آن تطابق کلام الله با قواعد موضوعه و مجعوله و دائم التّغییر علماء نیست. کلام الله نتیجه نزول وحی الهی به فطرت اصلیه الهیه است و حجّیت آن نیز دقیقاً به همین دلیل است. کلمه الله هر چند با لسان قوم می‌جوشد، از آن بهره می‌گیرد، عناصر آن را پذیرا می‌شود و با آن می‌آمیزد اما در همه احوال به فرموده جمال مختار «کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود» و در دنباله همین بیان به صراحت چنین می‌فرماید: «هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»

جمال قدم در جواب به اعتراض خان کرمانی و امثال او که کلمات حضرت باب را نیز غلط دانسته‌اند چنین می‌فرماید که «آیات نقطه اولی روح ما سوا فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بی‌خبری.» نکته بسیار مهمی که در خصوص اعتراض علماء به کلمات انبیاء در لوح قناع مطرح شده مسأله نسبیّت زمانی اعتراضات است. علمای یک نسل در شرایط فکری، اجتماعی و سیاسی خاص آن نسل به قرآن نوعی اعتراض می‌نمودند و علمای نسل دیگر مواضع همان اعتراضات را از محسنات می‌شمردند. مقصود آنکه اعتراض به کلمات الهیه ناشی از غلّ و بغضاء و جهل نسبت به علوم و قواعد و نیز نتیجه تمایل اهل علم به شهرت و استقرار بر مسند ریاست و مرجعیّت است.

جمال قدم در انتهای یکی از الواح مبارکه نازله به اعزاز جناب زین المقرّبین در اشاره به آنچه مغایر قوم در آثار مبارکه ملاحظه می‌گردد چنین می‌فرماید: «... اینکه مغایر قوم ذکر نمودیم مقصود جهالی هستند که به اسم علماء موسومند و آنچه را ادراک نمایند مخالف می‌دانند و الا آنچه از سماء احدیه نازل شده مطابق است با قواعد عربیه صحیحه و اختلاف علمای عربیه لاتحصی بوده.»<sup>۷</sup>

از مطالعه لوح قناع و سایر نصوصی که در باره ارتباط کلمه الهیه با علوم بشریه موجود است این استنباط به خوبی حاصل می‌شود که مظاهر وحی الهی با علوم و معارف بشری آشنایند، آن را به خدمت می‌گیرند، اگر اراده کنند به لسان اهل علم سخن می‌گویند و از علم و علماء تجلیل و تحسین می‌نمایند. اما چون مال خلقت در نظر مظاهر مقدسه عرفان مظهر امر است از علمی که وصول به این مال را مانع شود تنقید می‌کنند و از عالمی که اهل نصفت و خشیت الهیه نباشد رو برمی‌تابند و با او می‌ستیزند چه علم او را از نتایج و سوسه نفس شیطانی تلقی می‌کنند.

مظاهر امر الهی مدعی آنند که کلمه الهی منطوق وحی است که به صور نثر و نظم و به لحن خطابه، مناجات، فقه، فلسفه و تفسیر تجلی می‌یابد. نثر نتیجه وحی نثر ادبیان نیست، شعر مظهر امر لازمه اش اتباع از معایر اشعار عرب و عجم نیست. خطبه‌اش به خطب خطبا نمی‌ماند و تفسیر و نصیحت و احکام و قوانینش با متون مفسرین و نصیحت نامه ناصحین و اسناد قانونی قانون‌گذاران شباهتی ندارد. مظهر امر می‌خواهد که مظهر امر باشد، در مقام مظهر امر باقی بماند و به همین مقام شناخته شود نه آنکه او را مفسرش بخوانند، مقتنّش بدانند و یا شاعر و نویسنده‌اش اطلاق کنند.

کلمه الله کلمه الله است. اگر منطوق کلمه الله از محدوده‌های معهود و مانوس انسان متعلم خارج شود،

اگر احساسات و تعلّلات و صور مودوعه در کلمه الله با عناصر و ابعاد و الحانی عرضه گردند که در نظر انسان مدرسی نامعقول جلوه کند و با معیار او نخواند و اگر کلمه الله از حدود و ثغور ذهنی عالمی تجاوز کند و فقهی آن را با موازین ادراک خود راست نیابد به حکم خرد بنا به فرموده جمال قدم در لوح قناع باید به «فوق کلّ عالم علیم» مقرّ شد و قضایای وجود را به یک منطق، محدود و منحصر ندانست. نسبت بنیه علمی علماء از مسائل مهمه‌ای است که در لوح قناع مورد اشاره جمال قدم قرار گرفته است.

نکته چهارمی که در مورد لوح قناع باید مدّ نظر قرار گیرد شخصیت و موقعیت مخاطب آن است. حاج محمد کریم خان کرمانی که مخاطب این لوح عظیم قرار گرفته از شاگردان سید کاظم رشتی بود و پس از کسب اجازه از جناب سید از کربلا به کرمان رفت و بساط درس و رهبری گشوده ادعای جانشینی سید کاظم را نمود و جمعی از شیخیه را به خود جلب کرد. حاج کریم خان در ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ هـ ق / ۶ نوامبر ۱۸۷۱ م وفات یافت و از خود بیش از دویست و پنجاه کتاب و رساله در مواضع مختلفه فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی و حتی طبّی، صنعتی و ریاضی به جا گذاشت.<sup>۸</sup>

خان کرمانی در دوره حضرت اعلیٰ مورد خطاب منبع آن حضرت قرار گرفت و توقیعی به نام او عزّ نزول یافت که جناب ملا صادق مقدّس خراسانی مأمور به تسلیم آن توقیع گردیده به کرمان سفر نمود و اثر منبع را مستقیماً به خان کرمانی تسلیم نمود. در این توقیع حضرت ربّ اعلیٰ از جمله چنین می فرماید: «... یا محمد ایها الکریم، ان اتبع حکم ربّک ثم اخرج بعهد بقیه الله امام عدل مبین. ان اخرج من بیتک و ادع الناس الی دین الله الخالص...» (محاضرات، ص ۷۰۱).<sup>۹</sup>

جمال قدم نیز در آثار عدیّه خود به حاجی محمد کریم خان کرمانی اشاره فرموده‌اند و لوح قناع را نیز مستقیماً خطاب به او مرقوم داشته‌اند. ذکر خان کرمانی و کتاب مشهور اشداد العوام او در کتاب ایقان (صص ۱۲۱-۱۲۲)<sup>۱۰</sup> از قلم جمال رحمن عزّ نزول یافته، در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۱۷۰) به ادبار و استکبار و عاقبت پر و بالش اشاره شده و در آثار عدیّه دیگر نیز اعمال و اهواء و مطامعش مذکور گردیده است. از جمله جمال قدم در لوحی چنین می فرماید: «... حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب ردّ نوشته و همچنین سائر جهلاء که به اسم علم معروفند...»<sup>۱۱</sup>

و نیز در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزول یافته و به تاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ هـ ق مورّخ می باشد چنین می فرماید: «ذکر و بها مخصوص متغمّسین لجه بحر انقطاع است که مفتریات عالم و ثروت و سطوت امم ایشان را از توجّه به افق اعلیٰ منع ننمود... حاجی محمد کریم خان در هر سنه کتابی در ردّ اهل حقّ انشاء نموده و نوشته...»

و نیز در اثر دیگری چنین مسطور است: «کتابت به منظر اکبر وارد... کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لاتحصی در کلمات الهی نموده‌اند...»<sup>۱۲</sup>

مهم ترین اثر نازله در باره حاجی محمد کریم خان کرمانی و افکار و اغراض و آمال او لوح قناع است. در این اثر است که جمال قدم به صراحت به ارسال نامه [آقا رضای قنّاد] اشاره نموده و او را متذکّر



داشته‌اند که جناب قنَاد به نیت هدایت و آزادی او از ظلمات حجبات نفسانیه و دعوت او به حق و حقیقت به او نامه نوشته و خان کرمانی در مقابل به اعراض و اعتراض و استهزاء قیام نموده است. نظر به چنین عکس‌العملی قلم اعلیٰ خان کرمانی را در لوح قنَاع با خطاباتی نظیر "یا ایها الجاهل"، "یا ایها المنکر البعید"، "یا ایها المعرض المریب"، "ایها الهائم فی هیماء الجهل و العمی" و "یا ایها المعروف بالعلم و القانم علی شفا حفرة الجهل" مورد خطاب قرار داده‌اند.

در لوح قنَاع اشارات، اندازات و خطابات قلم اعلیٰ در مرحلهٔ اوّل ناظر به شخص حاجی محمد کریم خان است اما از لحن کلمه الهیه کاملاً پیداست که خان کرمانی در این لوح مظهر اعراض و اعتراض و کفر و عناد در مقابل مظاهر حق و حقیقت در همهٔ قرون و اعصار قرار گرفته و اندازات قلم اعلیٰ در این قبیل خطابات راجع به علما و فقها و معروفین به علم است که در هر عصر و زمانی در مقابل مظاهر الهیه به عناد برخاسته‌اند. نصیحت مشفقانهٔ جمال قدم علی‌رغم صلابت کلام و هیمنهٔ لحن، آن است که از خلف حجبات و اشارات درآید، با آیات الهیه مجادله ننماید، قلب را صاف کند، تقوای خالص پیشه نماید و در عین حال بداند که اقبال او به حق برای خود اوست و نتایج اعراضش نیز به شخص او راجع می‌گردد. مندرجات لوح قنَاع خطاب به حاجی کریم خان مشعر بر اعتراضات و کتب اوست که در ردّ حضرت باب به رشتهٔ تحریر در آورده است.<sup>۱۳</sup>

نکتهٔ پنجم در بارهٔ آقا محمد رضای قنَاد شیرازی است که به سائقهٔ دعوت و هدایت حاجی کریم خان نامه‌ای خطاب به او نوشته است. آقا محمد رضا در بغداد به جمال قدم ایمان آورد و در تمام مراحل نفی و سرگونی با آن حضرت همراه بود و سرانجام در سال ۱۹۱۲ م در عکا از این عالم صعود نمود. آقا محمد رضا تمام ایام حیاتش به خدمت امرالله گذشته و از جمله مساعی او نوشتن مکاتیب و رسائل عدیده و دعوت نفوس به شریعهٔ مقدسهٔ الهیه بوده است. آقا محمد رضا از جمله رساله‌ای خطاب به ملا عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس مرقوم داشته و از این قبیل مکاتیب چنین معلوم است که دعوت اهل علم و پیشوایان مذهبی به امر الهی و جهةٔ همت او بوده است. از جناب قنَاد رساله‌ای در شرح تاریخ امر الهی نیز موجود است که عمدهٔ مطالبش مورد نقل و استفادهٔ جناب بالیوزی قرار گرفته و در بهاءالله شمس حقیقت به طبع رسیده است.

شرح احوال و خدمات آقا رضای قنَاد را حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صص ۶۷-۷۱) مرقوم فرموده‌اند.<sup>۱۴</sup>

حال که توضیح پنج مطلب اساسی مورد نظر به اتمام رسید فقراتی از لوح مبارک قنَاع را ذیلاً نقل می‌نمایم و در بارهٔ هر فقره شرحی به اختصار مرقوم می‌دارد:

همان طور که در لوح قناع مذکور شده نام مقنع محمد بن ظفر بن عمیر بوده و او از شعرای معروف دوره اموی است و در زمان خود از عزت و اعتبار و اشتها و فیر برخوردار بوده است. مورخین در باره مقنع نوشته اند که او صورتی وجیه و قدی کشیده داشته و برای آنکه چشم نخورد و از چشم شور دیگران محفوظ بماند روی خود را می پوشانیده است.

عبارت ابوالفرج اصفهانی در باره مقنع که تقریباً عیناً در لوح قناع نیز مذکور شده چنین است: «نسب المقنع الكندي و اخباره. المقنع لقب غلب عليه لأنه كان اجمل الناس وجهاً، وكان اذا سفر اللثام عن وجهه اصابته العين. قال الهيثم: كان المقنع احسن الناس وجهاً و امدهم قامه و اكملهم خلقاً فكان اذا سفر لقع اي اصابته عين الناس فيمرض و يلحقه عنت، فكان لا يمشی الا مقنعا...»<sup>۱۵</sup>

### زرقاء اليمامة (ص ۶۹، سطر ۱)

زرقاء زنی از اعراب دوره جاهلیت و از قبیله جدیس بود. او به علت تیزی بی فوق العاده ای که داشت ضرب المثل شده و در زبان عربی تمثیل «ابصر من زرقاء» اشاره به حدت بصر اوست.

سنائی در اشعار خود در اشاره به زرقاء که مشهور به زرقاء الیمامه می باشد چنین آورده است:

عزم او تیز رو به سان قضا حزم او دورین تر از زرقا  
و در اشعار خاقانی است که:

چشم زرقا را کشیده کحل غیب هم به نور غیب بینا دیده ام  
و در شعر قطران است که فرمود:

ای خداوندی که گر روی تو اعمی بنگرد از فروغ روی تو بینا تر از زرقا شود  
برای ملاحظه شرح احوال زرقاء الیمامه به کتاب محاضرات (صص ۳۷۳-۳۷۴) مراجعه فرمائید.

### ابن اصمع (ص ۶۹، سطر ۱)

مقصود ابو سعید عبد الملک بن قریب بصری است که از راویان بزرگ اشعار و اخبار و روایات در عالم عرب است. او در حدود سال ۱۲۲ هـ ق / ۷۴۰ م تولد یافت و در سنه ۲۱۳ هـ ق / ۸۲۸ م از این عالم رخت به سرای دیگر کشید.

معروف است که اصمعی با مردم قبایل مختلف عرب معاشرت کرد و از اشعار و اخبار و روایات و لهجه های آنان اطلاع فراوان جمع آوری نمود و از اعظم فضیلهای دربار هارون الرشید بود. آثار عدیده از اصمعی به جا مانده که در غایت اشتها است. از آثار اوست کتاب اشتقاق الاسماء، کتاب خلق الانسان و کتاب الخیل. مجموعه اشعاری که جمع آوری نموده نیز به اصمعیات مشهور است.

چنانچه در لوح قناع مذکور است اصمعی به سعه روایت در عالم عرب اشتها یافته است. نگاهی به

مساعی اصمعی و تلاش او در جمع آوری و تدوین روایات مختلف نشان می‌دهد که او قریب به سی دیوان از اشعار شاعران عرب را گردآوری نموده و حدود پنجاه اثر در زمینه‌های شعر، لغت، تاریخ و انساب به رشته تحریر درآورده است.

در لوح قناع جمال قدم از اصمعی به ابن اصمعی یاد نموده‌اند زیرا جدّ اعلاّی او اصمعی نام داشته است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار اصمعی به دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۹، صص ۲۶۶-۲۷۱) مراجعه نمایند.

### مهلهل (ص ۶۹، سطر ۳)

مهلهل بن ربیعہ برادر کلب وائل تغلبی است که پس از کشته شدن کلب به خونخواهی او قیام نمود و چهل سال با قاتلین برادر خود در جنگ و نزاعی بود که در تاریخ عرب به "حرب بسوس" مشهور است. مهلهل در اثر جنگ‌های چهل ساله خود در فرهنگ عربی مثال انتقام و خونریزی است. وفات مهلهل در سال ۹۳ هـ ق / ۷۱۱ م اتفاق افتاد. شرحی از احوال مهلهل و منابع عمده‌ای که در باره او موجود است در تاریخ ادبیات عرب (صص ۸۰-۸۱) مندرج است.<sup>۱۶</sup> و نیز به محاضرات (صص ۳۸۴-۳۸۶) مراجعه فرمائید.

### سموئل (ص ۶۹، سطر ۳)

مقصود از سموئل، ابن عادیا از دّی غسانی شاعر و حکیم عهد جاهلی است که در وفاء ضرب المثل بوده و در سال ۶۵ هـ ق / ۶۸۴ م از این عالم درگذشته است. برای ملاحظه شرح وفای سموئل به ثمار القلوب (صص ۱۳۲-۱۳۳) مراجعه فرمائید.<sup>۱۷</sup>

### قیس بن زهیر (ص ۶۹، سطر ۴)

از اعظام امرای عرب بوده و شعر نیز می‌گفته است. قیس در معارف عربی مثال فهم و نبوغ و جودت رأی است. او در سال دهم هجری قمری در عُمان از این عالم درگذشت.

### حاتم (ص ۶۹، سطر ۴)

اشاره جمال قدم به حاتم طائی منسوب به قبیله طی است که در جود و سخاوت و بخشندگی بدو مثل زند. حاتم طائی از نفوس سرشناس در فرهنگ دوره جاهلی است و حکایات جود و جوانمردی او در معارف دوره اسلامی وسعت بی اندازه یافته است. در اشعار ظهیر فاریابی است که:

پادشاهی را سخا و عدل سرمایه است و تو در سخا چون حاتمی در عدل چون نوشیروان  
و حافظ می‌فرماید:

در ده به یاد حاتم طی جام یک منی تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی

و سعدی در گلستان می‌فرماید:

«مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم.»

برای ملاحظه شرح مطالب در باره حاتم طائی به ثمار القلوب (صص ۹۷-۹۹) و محاضرات (صص ۹۵۸-۹۶۰) مراجعه فرمائید. آثار مربوط به حاتم طائی و نقش او در ادب فارسی در کتاب تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری مورد مطالعه قرار گرفته است.<sup>۱۸</sup>

معن بن زائده (ص ۶۹، سطر ۴)

معن بن زائده مکتبی به ابوالولید شبیانی است و به حلم و جود و سخاوت به او مثل زنند. معن در عصر عباسیان مدتی عمارت سیستان را داشت و در همان جا به سال ۱۵۱ هـ ق / ۷۶۸ م به قتل رسید. سعدی در قصاید خود چنین می‌گوید:

تو معن زائده‌ای در کمال فضل و ادب      که تا قیامت از او در کتب نشان ماند

قسّ بن صاعده (ص ۶۹، سطر ۵)

در باره قسّ در ثمار القلوب (ص ۱۲۲) چنین آمده است: «... قسّ فهو ابن ساعدة، اسقف نجران و احکم حکماء العرب، و ابلغ و اعقل من سمع به منهم، و هو اوّل من کتب: من فلان الی فلان، و اوّل من خطب متوکناً علی عصا، و اوّل من اقرّ بالبعث، و اوّل من قال: اما بعد، و به یضرب المثل فی الخطابة و البلاغة...»

بنا بر قول ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۱۲۷) عبارت "بلاغة قسّ" ضرب المثلی در بلاغت و خطابت است. و نیز به کتاب محاضرات (صص ۳۸۰-۳۸۴) مراجعه فرمائید.

لقمان (ص ۶۹، سطر ۵)

قرآن مجید در سوره لقمان به حکمت لقمان شهادت داده و در ادب عربی و فارسی لقمان مظهر عقل، درایت، حکمت و خرد شناخته شده است. در هویت لقمان بحث و مناقشه بسیار است. روایات اسلامی مشعر بر انتساب لقمان به خاندان حضرت ابراهیم است. منابع دیگر او را غلامی حبشی در عصر داود نبی توصیف کرده‌اند. آنچه مسلم است آنکه حکمت‌های لقمانی و حکایات و سخنان منسوب به او در بین اعراب جاهلیت معروف بوده و در قرآن نیز بدان اشاره شده است.

شرح احوال و افکار لقمان حکیم و آنچه از او در آثار بهائی مذکور شده در مقاله "حکم لقمانی" که در مجله عندهایب (سال ۱۳، شماره ۵۲، پائیز ۱۵۱ بدیع، صص ۱۷-۲۴) به طبع رسیده مندرج است. برای ملاحظه شرح احوال و منابع مطالعه حیات و افکار لقمان حکیم و انعکاس حکم لقمانی در ادب فارسی به دانشنامه ادب فارسی (جلد ۱، صص ۷۵۲-۷۵۳) مراجعه فرمائید.<sup>۱۹</sup>

## سبحان وائل (ص ۶۹، سطر ۶)

سبحان بن زفر بن ایاس وائلی از خطبا و بلغا و شعرای عصر جاهلی و مثل اعلائی فصاحت در کلام است. معروف است که چون سبحان آغاز سخن می‌کرد مطلبی را تکرار نمی‌نمود و در خطابه خود توقّف نمی‌کرد. سعدی در وصف سبحان آورده است که «سبحان وائل را در فصاحت بی نظیر نهاده‌اند به حکم آنکه اگر سالی بر سر جمعی سخن گفتی تکرار کلام نکردی.

توان در بلاغت به سبحان رسید نه در کنه بی چون سبحان رسید»

و در شعر ناصر خسرو است که:

سخن چون حکیمان نکو گوی و کوتاه که سبحان به نیکو سخن گشت سبحان  
سبحان صدر اسلام را درک نمود و در ایام معاویه ساکن دمشق بود. ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۱۰۲) چنین آورده است که «سبحان وائل: رجل من باهله، خطیب بلیغ، یضرب به المثل فی الخطابة و البلاغة». شرحی در باره سبحان در کتاب محاضرات (صص ۳۷۴-۳۷۵) مندرج است.

## عامر بن طفیل (ص ۶۹، سطر ۶)

عامر بن طفیل بن مالک بن جعفر از بنی عامر و از اعظام شعرا و بزرگان عرب در عصر جاهلی است. او اصلاً از مردم نجد و در فراست و کیاست و جود و کرامت اشتهار داشت. در کهولت اسلام پذیرفت و به سال ۱۱ هـ / ۶۳۲ م وفات یافت.

## ایاس بن معاویه بن القرّة (ص ۶۹، سطر ۷)

ایاس بن معاویه منزی مشهور به ابو وائله است. او قاضی بصره بود و در هفتاد و شش سالگی در سنه ۱۲۲ هـ / ۷۴۰ م از این عالم درگذشت. ایاس به فطانت و ذکاء ضرب المثل است. ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۹۲) در ذیل «زکن ایاس» چنین می‌نویسد: «هو ابو وائله ایاس بن معاویه، و کان قاضياً فائقاً، زکناً یضرب بزکنه المثل...»

و نیز به محاضرات (صص ۳۷۶-۳۸۰) مراجعه فرمائید. روایات مربوط به فطانت ایاس در این مرجع مندرج گردیده است.

## حمّاد (ص ۶۹، سطر ۷)

مقصود از حمّاد، ابوالقاسم حمّاد بن شاپور دیلمی است که از راویان بنام ادب عرب بوده و در احاطه به اشعار، اخبار و انساب عرب از مشاهیر این علوم محسوب می‌گردد. نظر به وسعت اطلاعاتی که در این علوم داشته او را «حمّاد الرّایه» لقب داده‌اند. حمّاد در حدود سال ۷۵ هـ / ۶۹۴ م متولّد شد و در سال ۱۵۶ هـ / ۷۷۳ م وفات یافت. معلقّات سبع را حمّاد جمع آوری نموده و هم او گرد آورنده اشعار بسیاری

از شعرای دورهٔ اموی است.

برای ملاحظهٔ شرح حال حمّاد به تاریخ ادبیات عرب (صص ۱۹۹-۲۰۰) مراجعه فرمائید.

### الاتقان (ص ۷۰، سطر ۱۱)

اشارهٔ جمال قدم در این موضع از لوح قناع به کتاب الاتقان ظاهراً اشاره به اثر مشهور جلال الدین سیوطی مشهور به الاتقان فی علوم القرآن است که در علوم قرآن شناسی از منابع اصلی محسوب می‌گردد و در مطالعات قرآنی مورد رجوع و استفادهٔ طالبان قرار می‌گیرد. کتاب الاتقان حاوی هشتاد فصل است و در آن همهٔ مباحث مربوط به علوم قرآنی به نحو منظم و منجز مورد مطالعه و بررسی دقیق سیوطی قرار گرفته است. سیوطی از علمای طراز اول در علوم و معارف قرآنی و اسلامی است. او با بهره‌گیری بسیار وسیع از ده‌ها کتاب و رساله‌ای که در بارهٔ قرآن به رشتهٔ تحریر درآمده کتاب الاتقان را به رشتهٔ تحریر کشیده و اثری جاودانه و اساسی از خود به یادگار گذاشته است. الاتقان به زبان فارسی نیز ترجمه شده و از جمله در سال ۱۳۶۳ ه.ش به وسیلهٔ مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر در طهران در دو جلد انتشار یافته است. برای ملاحظهٔ شرحی مبسوط در بارهٔ اهمّیت این کتاب و نیز مطالعهٔ شرح احوال جلال الدین سیوطی به مقدمهٔ کتاب الاتقان که به وسیلهٔ سید مهدی حائری قزوینی به فارسی ترجمه شده است مراجعه فرمائید.

### ذکر الله الاعظم (ص ۷۰، سطر ۱۶)

ذکر در لغت عرب و در مفاهیمی که ایرانیان در ادب فارسی به آن داده‌اند دارای معانی و مفاهیم بسیار است. از جمله به معنی به خاطر داشتن، بر زبان راندن، یاد کردن و بیان نمودن آمده است. در قرآن مجید از رسول خدا با کلمهٔ ذکر یاد شده و کتب تورات و قرآن نیز در قرآن به ذکر ملقب گردیده است. در نظر شیعیان ائمهٔ اطهار نیز ملقب به ذکرند و حضرت ذکر از القاب حضرت ربّ اعلیٰ نیز هست چه آن حضرت در آثار عدیدهٔ خود ذکر را به عنوان توصیفی در حقّ خود به کار برده‌اند.

مجموعهٔ این سوابق در آثار جمال قدم نیز ملاحظه می‌گردد و بر اساس آن "ذکر الله الاعظم" در آثار آن حضرت وصفی از هیکل ظهور در این عصر است. در لوح قناع جمال قدم چنین می‌فرمایند که سراز فراش غفلت بردار تا جمال ذکر الله الاعظم را که بر عرش ظهور مستوی است مشاهده نمائی.

### استواء الهاء علی الواو (ص ۷۰، سطر ۱۷)

مراد از دو حرف "هاء" و "واو" و استوای هاء بر واو کلمهٔ "هو" است که در آثار اهل عرفان اشاره به ذات غیب مطلق و وجود منبسط و فیض مقدّس الهی و نفس رحمانی است که از آن به مقام "هویت" نیز تعبیر می‌گردد.

در لوح قناع جمال قدم به این نکته اشاره می‌فرمایند که ذکر الله الاعظم بر عرش ظهور مستوی است

همان طور که هاء بر واو استواء یافته است. تمثیلی که در این بیان به کار رفته اشاره به ظهور ذکر الله الاعظم در مقام هویت است که عبارت از مقام مظهریة کامله الهیه است.

در باره مقام هویت در شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ هـ ش، صص ۱۹۴-۱۹۵) چنین آمده است:

«ز خطّ وهمی های هویت دو چشمی می شود در وقت رؤیت

بدان که "هویت"، ذات حقّ است به اعتبار لا تعین و به این اعتبار، ذات مسما به "هو" است. و در مرتبه هویت، انطماس جمیع تعینات حسّی و خیالی و عقلی است و از هویت، تعبیر جز به صفات سلبی نمی توان کرد. و چنانچه ذات به اعتبار انتفای نسب و تعین، اقتضای خفا و بطون می نماید و به اسم الباطن موصوف است، از حیثیت انتشای نسب و افاضات، اقتضای بروز و ظهور می کند و مخصوص به اسم الظاهر می گردد و ظهور و بطون در حقیقت متحدند. "ء اله مع الله؟"

می فرماید که های هویت که تعین ذات مطلقه است و وجه مناسبت های هویت با تعین آن است که "ها" اسم اشارت است و ذات تا زمانی که متعین به تعین نمی گردد، خواه سلبی و خواه ایجابی، مشارالیه نمی تواند بود، چه در مقام وحدت اطلاقیه، اشارات همه منقطع است، به سبب خطّ وهمی برزخی که عارض او شده و دایره ها را به دو قسم نموده "دو چشمی می شود در وقت رؤیت" یعنی آن های هویت، در هنگام دیدن دو چشمی می شود و یکی، دو می نماید؛ زیرا که ذات به اعتبار انتفای نسب، مخصوص به اسم باطن و غیب است و به اعتبار انتشای نسب، منسوب به اسم ظاهر و شهادت. و مفهوم هر یکی مختلف است و کثرت اسما از تغایر معانی و اعتبارات می خیزد. و خطّ وهمی عبارت از صفات است. و صفات را خطّ وهمی از آن جهت فرموده که غیریت او جز اعتباری نیست، زیرا که موجودی غیر ذات که وجود مطلق است، نمی تواند بود و دو چشمی های هویت، نمود غیریت و وحدت و کثرت است که به توسط صفات حاصل گشته و فی الحقیقه، کثرت، نمودی بیش نیست...

و در مصیبت نامه عطار (طهران: زوار، ۱۳۳۸ هـ ش، صص ۱۳-۱۴) چنین آمده است:

ها ز باطن واو از ظاهر بود	معنی هو اوّل و آخر بود
گر به های او اشارت می کنی	ور ز واو او عبارت می کنی
ها بیفکن واو را آزاد کن	بنده شو بی ها و واوش یاد کن
چون برون است او ز هر چیزی که هست	جز خیالی نیست زو چیزی به دست
تا چنان کان هست ننماید ترا	دیده و دانسته چون آید ترا
هر چه بینی جز خیالی بیش نیست	هر چه دانی جز محالی بیش نیست

اشاره جمال قدم در این موضع از لوح قناع راجع به بشارات و اشارات مندرجه در آثار شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی در باره ظهور جمال اقدس ابهی است. برای ملاحظه شرح این بشارات به کتاب محاضرات (صص ۶۶۲-۶۶۵) و نیز به کتاب قاموس ایقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ ب، ج ۴، صص ۱۶۰۲-۱۶۶۲) اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری مراجعه فرمائید. متن مکتوبی از شیخ احمد احسانی در بشارات به ظهور نیز در آخر لوح قناع نقل گردیده است.

جناب ابوالفضائل گلپایگانی نیز در فرائد (صص ۵۷۲-۵۸۳) شمه‌ای از بشارات شیخ و سید را مورد مداقه قرار داده‌اند.<sup>۲۰</sup>

### یاجوج (ص ۷۴، سطر ۱۳)

یاجوج و ماجوج اصلاً عبری است که در زبان عربی نیز به کار رفته است. بعضی از محققان یاجوج و ماجوج را از قبایل مغول دانسته‌اند و گفته‌اند که آنان از دشمنان مسیحیان در آخرت خواهند بود. ذکر یاجوج و ماجوج در سوره کهف و سوره انبیاء نیز به عمل آمده و قیام و هجوم آنان از علامات قیامت شمرده شده است. در آیات ۹۰ به بعد در سوره کهف قصه ذوالقرنین آمده است که چون به مشرق زمین رسید مردمی را دید که برای حفظ خود از فتنه و فساد یاجوج و ماجوج از او طلب کمک نمودند و ذوالقرنین سدی از زبر حدید بنا نمود تا مانع حمله یاجوج و ماجوج شود.

بر اساس این روایات یاجوج و ماجوج تمثیلی از نیروی نفی، پلیدی، ظلم، نفس و هوی، بهتان و حيله و از این قبیل است. مثلاً انوری گوید:

رو که از یاجوج بهتان رخنه هرگز کی فتد      خاصه در سدی که تأییدش کند اسکندری

### خضر (ص ۷۴، سطر ۱۴)

در باره هویت خضر در بین علما توافق نظر کامل وجود ندارد. در فرهنگ اسلامی خضر یکی از انبیای الهی است که هادی حضرت موسی بوده و عمری جاودان دارد. بعضی خضر را همان ایلپای نبی دانسته‌اند. معروف چنین است که خضر و الیاس و اسکندر در طلب آب حیات به ظلمات رفتند و خضر و الیاس از چشمه حیوان و آب بقا نوشیدند و عمر جاویدان یافتند اما اسکندر از چشمه حیات محروم ماند و از زلال زندگی جاوید بهره نیافت.

خضر در ادب اهل عرفان تمثیلی از رهبری و راهنمایی است و نظر به همین تمثیل جمال قدم نیز در لوح قناع چنین می‌فرماید که «... شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی...» در شعر حافظ است که:

نسیم زلف تو شد خضر راهم اندر عشق      زهی رفیق که بختم به مهری آورد



و یادربیت دیگری می‌فرماید:

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو مباد کاتش محرومی آب ما ببرد  
و یادربیت دیگر:

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
برای ملاحظه مطالب مربوط به خضر به فرهنگ تلمیحات (صص ۲۴۷-۲۵۷) و حافظ نامه (ج ۱،  
صص ۵۳۲-۵۳۴) مراجعه فرمائید.<sup>۲۱</sup> شرحی که ختمی لاهوری بر بیت حافظ نوشته است مناسب مقام  
است که می‌فرماید:

«دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد ده به همتم  
تعبیر نمود از مرشد خود در اینجا به خضر پی خجسته به لحاظ آنکه خضر در اصطلاح، انسان کامل و  
مرشد و راهنما را گویند که در او چهار خیر بر کمال بود: اقوال نیک و افعال نیک، اخلاق نیک و  
معارف نیک. و او را خجسته پی گفته به لحاظ آنکه مثل خضر - علیه السلام - هر جا پاگذارد سبزو  
نضارت می‌شود و از پز مردگی خلاص یابد. و همّت در اصطلاح، توجّه قلب را گویند به جمیع قوای  
روحانی. باز به جناب مرشد التماس می‌نماید که صعوبات و مشکلات عقبات در راه حیرت مذمومه  
از حدّ زیاد پیش آمده و من خسته و ضعیف و ناتوان. ای مرشد مبارک قدم مدد ده به توجّه قلب خود  
و آسان بگذران از عقبات مذکوره مرا» (شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ج ۳، ص ۲۱۴۸).<sup>۲۲</sup>

چهره تاریخی و اسطوره‌ای خضر و آنچه در باره او در ادبیات عرفانی آمده است در کتاب تجلی رمزو  
روایت در شعر عطار نیشابوری مورد مطالعه قرار گرفته است.

### من بنی الخورنق و السّدیر (ص ۷۴، سطر ۱۷)

اشاره جمال قدم به نعمان اعور ابن امرؤ القیس است که دو قصر خورنق و سدیر را بنا نهاد و سی سال  
سلطنت نموده سپس ترک تاج و تخت نمود و به زهد و عبادت پرداخت. در اشعار صحبت لاری است که  
می‌گوید:

برافراشت قصری که قصر خورنق به بازار کالای آن گشت مغبون  
و در اشعار سروش اصفهانی است:

این منظر فرخنده و این کاخ مشید از قصر خورنق به و از صرح ممرد  
برای ملاحظه شرح بنای این دو قصر به فرهنگ تلمیحات (صص ۱۷۰-۱۷۱ و ۴۵۸) و نیز محاضرات  
(صص ۵۸۷-۵۸۸) مراجعه فرمائید.

اشاره جمال قدم به نمرود است که در دوره حضرت ابراهیم به مخالفت آن حضرت قیام نمود و پادشاه بابل بود. در فرهنگ اعراب کلمه نمرود نظیر فرعون، قیصر و کسری به صورت لقب به کار می‌رود و مراد از آن سلاطین سریانی و بابلی است.

در قرآن به قصه نمرود و مخالفت او با حضرت ابراهیم اشاره شده است. چنین معروف است که نمرود خواست تا با خدای ابراهیم جنگ کند لذا چهار پاره گوشت بر چهار نیزه بست و آنها را در چهار طرف صندوقی قرار داد و بر چهار پایه صندوق نیز چهار کرکس گرسنه بست و خود برای پرواز در صندوق نشست و کرکسان صندوق را به هوا بردند و نمرود تیری به طرف خدا پرتاب نمود و خداوند تیر نمرود را خون آلود نموده به پیش او بازگردانید و نمرود چنین پنداشت که خدا را مجروح ساخته است. در اشاره به این حکایت خاقانی چنین می‌گوید:

دست نمرود بین که ناوک کفر در سپهر مدور اندازد

نمرود و شخصیت او در ادب اهل شرق تمثیلی از نخوت، بلند پروازی، لجاجت و کفر و انکار است و جمال قدم نیز در کتاب اقدس (فقره ۴۱) تمثیل نمرود را به عنوان مظهر غرور و استکبار به کار برده‌اند. برای ملاحظه روایات و اشعار مربوط به نمرود به فرهنگ تلمیحات (صص ۵۷۹-۵۸۱) مراجعه فرمائید. قضایای مربوط به نمرود به عنوان قوه شر در مقابل قوه خیر و انعکاس آن در ادبیات اهل عرفان در کتاب تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری (صص ۳۰۸-۳۱۰) نیز مورد مطالعه قرار گرفته است.

شدوا الزرقاء (ص ۷۵، سطر ۳)

در باره این اصطلاح جناب اشراق خاوری شرحی در کتاب محاضرات (صص ۴۶۴-۴۶۵) مرقوم فرموده‌اند که عیناً نقل می‌گردد:

«معنی این جمله به فارسی در کتب لغت یافت نمی‌شود زیرا از لغات دارجه است یعنی لغاتی که در عرف مردم مشهور و مصطلح است و ترجمه آن به فارسی "کف زدن از سرور و شادی" و به اصطلاح دست زدن است ولی به این معنی در فرهنگ‌ها موجود نیست زیرا از لغات دارجه است و از این قبیل لغات در عربی بسیار است که در دارجه مصطلح و معروف است ولی در کتب لغت موجود نیست مانند عزائم جمع عزومه که به معنی مجالس جشن و مهمانی است و مانند کلمه یم که به معنی نزدیک و پهلوی چیزی در دارجه استعمال می‌شود مثلاً می‌گویند "یمک و یم البیت" و غیره یعنی "پهلوی تو نزدیک تو نزدیک خانه" جمله شدوا الزرقاء هم از همین قبیل لغات است یعنی چه بسیار خانه‌هایی که شبانگاه از آنها صدای خنده و کف زدن بلند بود و بامداد فریاد و فغان و گریه از آنها به گوش می‌رسید...»

نکته‌ای که جناب اشراق‌خاوری را به توضیح فوق‌سوق داده است ظاهر آیه مبارکه در لوح قناع است که در کتاب مجموعه الواح مبارکه (ص ۷۵، سطر ۲-۴) به این صورت به طبع رسیده است: «... وکم من بیت ارتفع فی العشیٰ فیہ القهقهة وشدوا الزرقاء و فی الاشراق نحیب البكاء...» (در بعضی از طبع‌های مؤخر بر طبع قاهره که کتاب مجموعه الواح مبارکه در طهران و ویلمت انتشار یافته تشدید از روی دال کلمه شدوا حذف شده است.)

اما مراجعه به نسخ خطی لوح قناع نشان می‌دهد که عبارت مزبور از جمله در نسخ موثق خط جناب زین‌المقرئین به صورت "شدو الزرقاء" مذکور شده و با توضیحی از جناب فاضل‌مازندرانی در کتاب اسرار الآثار (ج ۴، ص ۶۳) نیز به این صورت مندرج گردیده است: «کم من بیت ارتفع فی العشیٰ فیہ القهقهة و شدو الزرقاء و فی الاشراق نحیب البكاء الخ.» شدو مصدر به معنی میگساری است یعنی چه بسا خانه‌ها که شبانگهان در آنها آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان‌گریه در آن برخاست.» آنچه بر این توضیح می‌توان افزود آنکه کلمه "شدو" از جمله به معنی "شعر به سرود خواندن و... خواندن یک یا دو بیت و کشیدن آواز خود..." (لغت نامه دهخدا، ذیل "شدو") است و کلمه "زرقاء" از جمله به معنی شراب به کار می‌رود.

نکته دیگر در باره این اصطلاح آنکه زرقاء در فرهنگ عربی نام زنی خوش صوت بوده و در باره او در مجمع‌البحرین «أطرب من شدو سلامة الزرقاء» مذکور گردیده است.<sup>۲۳</sup> در باره سلامة الزرقاء در توضیحات کتاب مجمع‌البحرین (پاورقی صفحه ۱۹۳) چنین آمده است: «سلامة الزرقاء: هی جاریة حسنة الصوت غنت يوماً بحضرة معن بن زائدة الشیبانی و روح ابن حاتم المهلبی و ابن المقفع. فافرغ معن بین یدیهما بدرة من المال، و فعل روح كذلك، و لم یکن عند ابن المقفع مال فاعطاها صکاً فی عهدة ضیعة له.»

#### امرؤ القیس (ص ۸۱، سطر ۱۲)

مقصود از امرؤ القیس ابو حارث حندج بن حجر کندی است که به ملک الضلیل و ذوالقروح نیز اشتهار دارد. امرؤ القیس از شاعران طبقه اول در شعر جاهلی است. او در سال ۵۲۰ م متولد شد و به اختلاف اقوال در حدود سال‌های ۵۵۰ تا ۵۶۰ م در انقره وفات یافت. امرؤ القیس زندگی متلاطمی داشته، اسفار بسیار نموده، تجارب گوناگون کسب کرده و از قریحه‌ای سیال و لطافت خیال و قدرت و فیر در تصویر و تشبیه در مضامین اشعارش برخوردار بوده است. امرؤ القیس در تغزل و توصیف طبیعت یدی طولی داشته و از جمله شعرانی است که اشعارش در زمره معلقات به دیوار کعبه نصب می‌شده است. شرحی از حیات او و منابع عمده‌ای که در باره سوانح زندگی و شعر امرؤ القیس وجود دارد در کتاب تاریخ ادبیات عرب (صص ۵۳-۵۶) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب تاریخ الادب العربی (بیروت: المكتبة البولسیة، بی تاریخ)، اثر حنا الفاخوری، صص ۷۶-۹۶.

معلقات نام قصایدی است که در دوره جاهلی مورد توجه و تمجید اعراب بوده و آنها را در کعبه نصب نموده بوده‌اند. در تعداد قصاید و صاحبان آنها و معانی و مفاهیم کلمه "معلقات" بحث و مناقشه در بین اصحاب نظر بسیار است. قول مشهور چنین است که معلقات عبارت از هفت تاده قصیده طولانی است که آنها را حماد راویه در اواخر دوره بنی امیه جمع آوری نموده است. مجمرات نیز عبارت از هفت قصیده از قصاید شعرای عرب در دوره جاهلی بوده که بعد از معلقات در غایت اشتها بوده و از بهترین قصاید محسوب می‌شده است.

برای مطالعه این مباحث می‌توان به تاریخ ادبیات عرب (صص ۵۰-۵۳) و منابعی که در این مأخذ صورت داده شده است رجوع نمود. متن عربی معلقات و ترجمه فارسی آنها به قلم عبدالمحمد آیتی در کتاب موسوم به معلقات (طهران: اشرفی، ۱۳۴۵ ه.ش) در ۱۴۴ صفحه به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به تاریخ الادب العربی (صص ۷۶-۱۸۷).

### میرزا حسین قمی (ص ۸۴، سطر ۸)

در اواخر لوح قناع حضرت بهاءالله به این مطلب اشاره می‌فرمایند که در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد آن حضرت رفته و صورت مکتوب شیخ احمد احسانی را عرضه داشته و از طرف بعضی شیخیه استدعا نموده است که کلمات شیخ احمد را جمال قدم معنی و تفسیر فرمایند.

میرزا حسین قمی در صحنه‌های مختلف تاریخ امر بابی و بهائی به کرات ظاهر می‌شود. او فردی متردد، سست عنصر و منافق بوده و به میرزا محمد حسین متولی باشی قمی معروف است زیرا زمانی متولی حرم حضرت معصومه در قم بوده است. او در ایام قلعه طبرسی چندی با اصحاب بوده بعد تبریزی نموده از قلعه خارج شد و محفوظ ماند و در هنگام گرفتاری حضرت قدوس هتک حرمت نموده ناسزا گفت و مصدر فتنه و فساد گشت. جمال قدم در لوح طیب که به تاریخ محرم سنه ۱۲۹۷ ه.ق / دسامبر ۱۸۷۹ م مورخ است در باره میرزا حسین قمی چنین می‌فرمایند:

«... میرزا حسین قمی شما می‌دانید که ابد از این امر اطلاع نداشته و هر هنگام که ضرری واقع می‌شد او اول من کفر بوده و چون مقام امن می‌شد خود را اول من آمن می‌شمرد. نعوذ بالله ثم نعوذ بالله انه هو الذی تفل علی وجه القدوس فی ارض الطّفّ بظلم مبین. خطایائی از او ظاهر شد که قلم شرم می‌نماید از ذکرش و بعد در حضور مبارک اظهار توبه می‌نمود. تفصیلات او معلوم است. احتیاج به ذکر نیست...»<sup>۲۴</sup>

غیر از لوح فوق اعمال و اقوال و اهواء میرزا حسین قمی در سایر آثار مبارکه نیز انعکاس یافته است. از جمله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته و مصدر به عبارت «هذا کتاب من خادم

الرحمن الذي سمى بعد الله و اشتهر بأقا جان... می باشد شرح نکات فوق به تفصیل مذکور است. فقراتی از این اثر در اسرار الآثار (ج ۳، صص ۱۸۹-۱۹۲) به طبع رسیده است.

### صورة ما كتبه الشيخ الاجل (ص ۸۴، سطر ۱۶)

در پایان لوح مبارک قناع جمال قدم صورت مکتوبی را که شیخ احمد احسانی در بشارت به ظهور قائم مرقوم داشته است عیناً نقل فرموده‌اند و خان کرمانی را دعوت نموده‌اند تا در باره مندرجات آن مکتوب شرح و تفسیری به رشته تحریر درآورد.

مکتوب شیخ احمد احسانی که به زبان رمز و اشاره مرقوم شده در بین شیخیه و بایه محل بحث و فحص وسیع قرار گرفته و متن آن در آخر کتاب شرح الفوائد که از آثار مشهور شیخ احمد احسانی است به طبع رسیده است.

فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار (ج ۵، صص ۲۴۰-۲۴۱) چنین مرقوم فرموده‌اند که حاجی محمد کریم خان کرمانی در سال ۱۲۸۲ هـ ق / ۱۸۶۵ م رساله‌ای در شرح مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر درآورده بود<sup>۲۵</sup> و سپس خلاصه‌ای از آن را به شرح ذیل نقل فرموده‌اند:

«أقول روی انه بعد انقضاء المص الخ همان حدیث مفصل ابولید مخزومی است و تفسیر مجلسی را در باره وقت ظهور مهدی قائم تزییف نمود و خود هم بیان مطابقی نکرد و مراد از صاد مذکور را ۹۰ درجات فوق الزأس منطقه فلکی گرفت و نوشت همان عین صاد مذکور در روایت است که بیغمبر در لیلۃ المعراج زیر عرش از آن وضو ساخت. در مجمع البحرین است: «فی حدیث النبی اذن فاغتسل من صاد قبل هو ماء یسبل من ساق العرش و ماء منه کلشیء حی است که نقطه دایره امکان می شود و از تننی و تنزل نقطه الف حاصل گردید. و فخذ به معنی طائفه و مراد از فخذین دو سلسله قوس صعود و نزول است.»

از کتاب فهرست آثار مشایخ مکتب شیخی (ص ۵۹۱) نیز چنین برمی آید که ملا محمد علی بنابی ضمن طرح چند مطلب از حاجی محمد خان کرمانی (جانشین حاجی محمد کریم خان کرمانی) تقاضا نموده بوده است تا شرحی بر مکتوب شیخ احمد احسانی مرقوم دارد. شرحی که به قلم حاجی محمد خان کرمانی به رشته تحریر درآمده به زبان عربی و حاوی ۵۷۰ بیت است و مورخ به تاریخ ۱۱ ذی قعدة سنه ۱۳۰۱ هـ ق / ۲ سپتامبر ۱۸۸۴ م می باشد. این شرح تا آنجا که بر حقیر معلوم است هنوز به طبع نرسیده است.

از مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء چنین معلوم است که آن حضرت نیز شرحی بر مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر درآورده‌اند چنانچه در لوحی چنین می فرمایند: «سؤال از کلمات مبارکه قد ظهر سر التتکیس نموده بودی. از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفصیل این رساله‌ای مرقوم شده

هنوز سواد نگر دیده انشاء الله سواد می شود و انتشار می یابد» (مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۱۹-۲۰).

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

«از سر التَّنكيس لرمز الرّئيس سؤال نموده بودید. این عبارت از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سؤال از قائم مرقوم فرموده اند. جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه شیخ مفصل شرح و تفصیل و تفسیر شده است و موجود است و مقصود این است که رؤسای شیخیه کل اقرار نمایند که این بیانات را نمی فهمند. آن وقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا آنکه شرحی رؤسای شیخیه مرقوم کنند در هر دو صورت جهلشان ثابت گردد. حال شما به این رؤسا مثل پسر حاجی محمد کریم خان و غیره متصل و متابع مراجعت نمایند که شرحی در این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آنکه اعتراف بر عدم فهم کنند چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان سؤال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس که بفهمد من خاضع می شوم ولی لساناً گفته بود باید خط بنویسد. ع ۶» (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۲۰).

شرحی که حضرت عبدالبهاء به تحریر آن اشاره فرموده اند هنوز به طبع نرسیده است اما در باره مکتوب جناب شیخ حضرت ابوالفضائل شرحی در کتاب فرائد (صص ۳۱-۳۶) مرقوم فرموده اند که شارح بعضی از اشارات مندرج در مکتوب است.

و نیز شرح و توضیح مندرجات مکتوب شیخ احمد احسانی مورد توجه جناب اشراق خاوری قرار گرفته و در ذیل "سر التَّنكيس لرمز الرّئيس" در کتاب ریح مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب، ج ۱، صص ۶۷۹-۶۹۰) شرحی در باره مطالب مندرج در آن مکتوب مرقوم فرموده اند. جناب دکتر نادر سعیدی نیز در مجله پژوهشنامه (سال ۳، شماره ۱، شماره مسلسل ۵، صص ۱۱۳-۱۳۳) شرحی مبسوط در باره رموز و اشارات مندرج در مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر در آورده اند که تازه ترین مطالعه مبسوط در باره مندرجات آن مکتوب است.

\*\*\*

حال که شرح اعلام مندرج در لوح قناع به اتمام رسید ذیل مقال را به درج ایبائی از مجمع البحرين یازجی اختصاص می دهد و توضیحات مربوط به آن ایبات را نیز از پاورقی صفحات ۸۵-۸۶ کتاب مجمع البحرين عیناً نقل می نماید تا تلخیصی از عمده مطالب مورد مطالعه را ارائه داده باشد:

من اشهر الامثال فی القبائل	عزة ذی الحمی کلّیب وائل <sup>۲۶</sup>
و طلب الثار الی المهلهل <sup>۲۷</sup>	ینسب کالوفاء للسموأل <sup>۲۸</sup>
و رأی قیس <sup>۲۹</sup> مثل جود حاتم <sup>۳۰</sup>	شاع و فتک الحرث بن ظالم
و حلم معن <sup>۳۱</sup> و هو ابن زائده	وقس <sup>۳۲</sup> ذو الفصاحة ابن ساعده
و شاعت الحکمة عن لقمان <sup>۳۳</sup>	وهكذا الخطبة عن سحبان <sup>۳۴</sup>

و اشتهرت فراسة الأفراس<sup>٣٥</sup> عن عامر<sup>٣٦</sup> و الحدق عن إياس<sup>٣٧</sup>  
 و الحضرة<sup>٣٨</sup> يعزى لسليكم<sup>٣٩</sup> السلکه و حيلة القصير<sup>٤٠</sup> نعم الملكة<sup>٤١</sup>  
 وهكذا رواية ابن أصمغ<sup>٤٢</sup> تذكّر و الجمال للمنع<sup>٤٣</sup>  
 و اشتهر الحزن عن الحسناء مثل اشتهار بصير الزرقاء<sup>٤٤</sup>

### یادداشت‌ها

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ ب)، ص ۱۷۶.
- ۲- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۵۱۹.
- ۳- شرح کیفیت نزول لوح قناع از قلم جمال قدم در صدر لوح مبارک مندرج است.
- ۴- کتاب البیان و الثبیین در بیروت به وسیله مؤسسه دارالفکر در سال ۱۹۹۰ م در چهار مجلد انتشار یافته است.
- ۵- بطرس البستانی، محیط المحيط (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۸۳ م).
- ۶- کتاب مستطاب اقدس، فقرة ۱ و ۱۰۴.
- ۷- مطلع این لوح مبارک چنین است: «کتابت به منظر اکبر وارد...» قسمت اعظم این لوح مبارک در اسرار الآثار (ج ۴، صص ۸۹-۹۱) به طبع رسیده است.
- ۸- برای مطالعه شرح احوال و آثار حاجی محمد کریم خان کرمانی به کتاب ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم به نام فهرست کتب شیخ اجل اوحد مرحوم شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام (کرمان: سعادت) که دو جلد آن در یک مجلد به طبع رسیده است مراجعه فرمائید. شرح حال حاجی محمد کریم خان کرمانی را جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق (طبع طهران، ج ۳، صص ۳۹۶-۴۰۱) و جناب اشراق خاوری در قاموس ایقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ج ۱، صص ۴۰-۵۰) نیز مرقوم داشته‌اند.
- ۹- کتاب محاضرات اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری است و دو جلد آن در لانگنهاین به وسیله لجنة نشر آثار امری در سال ۱۹۸۶ م در یک مجلد به طبع رسیده است.
- ۱۰- حضرت بهاءالله، کتاب ایقان (لانگنهاین: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۹۸ م).
- ۱۱- حضرت بهاءالله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ، ۳۲۹ صفحه)، ص ۱۶.
- ۱۲- اسرار الآثار ج ۴، ص ۹۰. لوح دیگری نیز خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته که در آثار قلم اعلی (دانداس: مؤسسه ملی معارف بهائی، ۱۹۹۶ م)، ج ۱، ص ۴۵۳ مندرج است.
- ۱۳- کتب حاجی محمد کریم خان کرمانی در ردّ حضرت باب عبارت است از:  
 (۱) تیر شهاب در ردّ باب خسران مآب، مورخ ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۲۶۲ هـ که به فارسی به طبع رسیده است.  
 (۲) رساله ردّ باب که به خواهش ناصرالدین شاه در ۱۹ رمضان ۱۲۸۳ هـ تألیف شده و به فارسی به طبع رسیده است.  
 (۳) شهاب ثاقب در ردّ باب، مورخ ۲۱ صفر ۱۲۶۵ هـ که عربی است و به طبع نرسیده است.  
 و نیز جناب فاضل مازندرانی در باره سایر آثار حاجی محمد کریم خان کرمانی که در ایراد و طعن نسبت به آثار حضرت باب به رشته تحریر در آمده در ظهور الحق (ج ۳، ص ۴۰۰) چنین مرقوم فرموده‌اند:  
 «... و حاجی محمد کریم خان به اذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش به نام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الردّ علی الباب و غیرها ردّ و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توفیق منبع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن به عده وفا نکرد. گویند در دوازده کتاب ردّ نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت...»

- ۱۴- حضرت عبدالبهاء، تذكرة الوفه (حيفا: عباسیه، ۱۳۴۳ هـ ق).
- ۱۵- ابی الفرج الاصفهانی، کتاب الاغانی (بیروت: دار الثقافة، ۱۹۵۹ م)، ج ۱۷، ص ۶۰.
- ۱۶- کتاب تاریخ ادبیات عرب اثر دکتر اکبر بهروز است و در ردیف انتشارات دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۹ هـ ش به طبع رسیده است.
- ۱۷- کتاب ثمار القلوب اثر ابی منصور عبدالملک ثعالبی است و در قاهره به وسیله مؤسسه دارالمعارف در ۱۹۶۵ م منتشر گردیده است.
- ۱۸- رضا اشرف زاده، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری (طهران: اساطیر، ۱۳۷۳ هـ ش)، صص ۲۶۹-۲۷۲.
- ۱۹- دانشنامه ادب فارسی به سرپرستی حسن انوشه در طهران در سال ۱۳۷۵ هـ ش به وسیله مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه انتشار یافته است.
- ۲۰- کتاب فوائد در سال ۱۳۱۵ هـ ق به رشته تحریر درآمده و در ۷۳۱ صفحه انتشار یافته است.
- ۲۱- کتاب فونگک تلمیحات اثر دکتر سیروس شمیسا است و به وسیله انتشارات فردوس در سال ۱۳۷۱ هـ ش در طهران انتشار یافته است. کتاب حافظ نامه اثر بهاء الدین خزمشاهی است و در طهران به وسیله مؤسسه سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در دو جلد در سال ۱۳۶۸ هـ ش منتشر شده است.
- ۲۲- کتاب شرح عرفانی غزل‌های حافظ اثر ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری است که در چهار جلد به وسیله نشر قطره در سال ۱۳۷۶ هـ ش در طهران به طبع رسیده است.
- ۲۳- الشیخ ناصیف الیازجی، مجمع البحرين (بیروت: دار نظیر عبود، ۱۹۹۳ م)، ص ۱۹۳.
- ۲۴- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ ب)، ج ۸، ص ۱۵۷.
- ۲۵- رساله‌ای که جناب فاضل مازندرانی به آن اشاره فرموده‌اند بر حسب مندرجات فهرست کتب مشایخ (ص ۴۴۳) در جواب سؤال آقا شیخ حسین مزیدی از بصره مرقوم شده و تاریخ تحریر آن ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ هـ ق بوده است. این رساله در ۶۲۰ بیت است و به زبان عربی به طبع رسیده است.
- ۲۶- يقال فی المثل: فلان أعز من کلب وائل، و ذلك لأنه کان عزیزاً عظیم المهابة فکانت لا توقد نار مع ناره و لا ترد ابل علی الماء حتی ترد ابله. وکان یحیی المرعی فلا یقر بها احد و یحیی الصید فلا یصاد. وکان لا یتکلم احد فی مجلسه حتی یسأله و لا یجلس حتی یأمره فیتهب فی جلوسه متأدباً.
- ۲۷- المهلهل هو عدی بن ربیعة التغلبي اخو کلب وائل، اقام فی طلب نار اخیه من بنی بکر اربعین سنة.
- ۲۸- السموأل هو ابن حیان بن عادیا من عرب الیمن. یضرب به المثل فی الوفاء.
- ۲۹- قیس هو ابن زهیر بن جذیمه بن غطفان. کان من دهاة العرب وکان یقال له قیس الرأی لجموده رأیه.
- ۳۰- کان حاتم جواداً متلاًفاً اذا سل و هب و اذا غنم انهب و اذا اسر اطلق.
- ۳۱- معن هو ابن زاندة الشیبانی. و هو الذی قیل فیهِ: حدث عن معن و لا حرج.
- ۳۲- قس هو ابن ساعدة خطیب العرب و شاعرها و حکیمها و قاضیها فی عصره. و هو اول من صعد علی شرف و خطب علیهِ.
- ۳۳- لقمان هو ابن عاد المشهور. کان من حکماء العرب و دهاتهم.
- ۳۴- سبحان هو سبحان وائل الباهلی. کان من خطباء باهله و شعرانها.
- ۳۵- فراسة الافراس: الحداقة فی رکوب الخیل.
- ۳۶- عامر: هو عامر بن الطفیل العامری. کان احذق العرب برکوب الخیل و اجولهم علی متونها و ابصرهم فی التصرف علیها.
- ۳۷- ایاس: هو ایاس بن معاویه بن قرزة المری یضرب به المثل فی الزکن و هو التفرس و اصابة الظن.



- ٣٨- الحضرة: الرُّكُض.
- ٣٩- السِّلِيك: هو الحرث بن عمرو التَّمِيمِي. وكان يعرف بالسِّلِيك مصغراً السِّلِك: ولد الحجل.
- ٤٠- القصير: هو قصير اللُّخْمِي جدع انفه احتيلاً على الزُّبَاء لقتلها.
- ٤١- الملكة: الهيئة الرُّاسِخَة في النَّفْس.
- ٤٢- ابن اصمغ: هو عبدالمملك بن اصمغ الباهلي. يضرب به المثل في سعة الزُّوَايَة وكثرة الحكايات و التُّوَادِر.
- ٤٣- المقنَّع: هو المعروف بالمقنَّع الكندي كان اجمل النَّاس وجهاً و اكملهم خلقاً و اعدلهم قواماً. وكان اذا سافر اللُّثَام عن وجهه اصابته العين فيمرض فكان لا يمشي الا مقنَّعاً أي مغطياً وجهه كالمرأة.
- ٤٤- الزُّرْقَاء: هي حذام الجديسية و تعرف بزرقاء اليمامة. كانت تبصر مسافة ثلاثة ايام.

## مروری بر الواح حضرت بهاء الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی \*

کامران اقبال

الواحی که از اقلام طلعات قدسیه خطاب به محمد مصطفی بغدادی و افراد خاندان ایشان عَزَّ نَزول یافته بیش از ۱۶۰ لوح از حضرت بهاء الله و ۲۵۰ لوح از حضرت عبدالبهاء را شامل می شود. این آثار مبارکه نه فقط از نظر کثرت، بلکه از نظر تنوع و وفور مضامین مختلفه تاریخی، عرفانی و اخلاقی به اندازه ای است که باید مفصلاً مورد تحقیق و تتبع قرار گیرند. در این مقاله بررسی مختصر و مقدماتی از الواح مبارکه حضرت بهاء الله به عمل آمده که باید قدم اول در راه مطالعه و تحقیق مفصل و مبسوط این آثار مقدسه در آینده ایام محسوب گردد. در این سطور بعد از شرح حال مختصری از محمد مصطفی بغدادی و خاندان ایشان، الواح حضرت بهاء الله از نظر مضمون طبقه بندی شده، و به برخی مطالب مندرج در آن آثار مبارکه اشاره می شود.

مقاله با نقل یکی از الواح جمال مبارک به افتخار محمد مصطفی بغدادی که در مجموعه الواح به خط جناب منیر زین منشی حضرت ولی امر الله تحریر و تدوین شده مزین می گردد:

«هو الله تعالی شأنه العظمة و الاجلال. ان یا محمد قم علی خدمة الله و امره و کن لهیب الحمراء لاعداء جمالی الابهی و نور الیضاء لمظاهر اسمی العلی الاعلی و كذلك قدر لک من جبروت عَزَّ علیاً. تمسک بغضن من هذه الشجرة التي ارتفعت بالحق لئلا تسقط من قواصف الايام و کن علی امر ربک علی الحق مستقیماً. و کن فی کل الايام متذکراً بیدایع ذکر ربک لتکون فی نفسک علی فرح عظیماً.»

لَاذَكَرَ اللَّهُ يَذْهَبَ الْكُدُورَاتُ عَنْ قُلُوبِ عِبَادِهِ وَيَجْعَلُهَا مَقْدَسًا عَن دُونِهِ وَكَذَلِكَ إِذْ كَرْنَاكَ وَامْرَانَاكَ فِي هَذَا اللَّوْحِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْحَقِّ بَدِيعًا».

(خلاصه مضمون: در این لوح جمال مبارک محمد مصطفی را دعوت به قیام به خدمت امرالله می فرمایند به طوری که لهیبی آتشین برای دشمنان و نوری سپید برای مظاهر ایشان گردند. همچنین وی را به تمسک به غضنی که از شجره‌ای که به حق مرتفع شده امر می فرمایند تا از طوفان‌های روزگار مصون بماند. سپس وی را به استقامت در امر و ذکر حق مأمور می فرمایند تا سبب خوشنودی خود و دیگر بندگان گردند.)

## ۱- شرح حال محمد مصطفی بغدادی

محمد مصطفی بغدادی از قدمای احنای عراق و به فرموده حضرت عبدالبهاء «اول شخص احناء در عراق بود»<sup>۱</sup> وی پیش از اعلان ظهور، به مظهر امر مؤمن شد و جزء مؤمنین اولیه محسوب گردید. به فرموده مرکز میثاق: «این سراج وهاج ... از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق شهر آفاق بود. از بدو طفولیت در شبستان دل، به دلالت پدر، شمع هدایت برافروخت و پرده موهوم بسوخت. دیده بیناگشود و آیات کبری مشاهده نمود و بی محابا نعره قد اشرفت الارض بنور ربها بلند نمود»<sup>۲</sup> این شخص شجاع و با شهامت که خدمات باهره‌اش افق تاریخ امر را روشن و منور ساخت فرزند جلیل شیخ محمد شبل از علمای شیخیه و وکیل سید کاظم رشتی در بغداد بود که به نیابت سید کاظم در دارالسلام، حکمت الهیه یا تنوزوفی را تدریس می کرد. شیخ محمد شبل بعد از ملاقات با ملا علی بسطامی حرف حی از علمای اولیه شیخیه بود که دعوت حضرت باب را در عراق قبول کرد و موجب ایمان عده زیادی از شیخیه عراق به امر مبارک شد.<sup>۳</sup>

شیخ محمد شبل در زمره علمائی بود که به دستور نجیب پاشا والی بغداد به مدت سه ماه در محاکمه ملا علی بسطامی در دادگاه حاضر بود. ایشان چندی بعد برای زیارت حضرت اعلی به ایران عزیمت کرد. چون در آن موقع حضرت باب به دستور سلطان در قلعه ماکو محبوس شده بودند ایشان به مشهد سفر کرد و مدتی در خدمت جناب قدوس بسر برد.

در ایامی که جناب طاهره در کربلا بسر می برد، محمد شبل جزء یاران ایشان که به نام «قرتیه» معروف شده بودند محسوب می شد. هم در آن ایام بود که بسیاری از اعراب و ایرانیان مقیم آن اقلیم را به امر مبارک هدایت کرد.<sup>۴</sup>

قره‌العین در ایام تبعید به بغداد در نزد شیخ محمد شبل اقامت کرد و در آنجا در جلسات در باره لزوم نسخ شریعت سالفه سخن می گفته‌اند. ایشان مدت‌ها قبل از واقعه بدشت در حلقه طلاب خود بدون حجاب ظاهر می شد. چون برخی از طلاب از جناب طاهره به حضرت اعلی شکایت کردند هیکل اطهر طی توقیعی ایشان را به لقب «طاهره» ملقب فرمودند. شیخ محمد شبل این توقیع تاریخی را در مجمعی که

۷۰ نفر از بایان کاظمین حضور داشتند، قرائت کرد. در منزل جناب شبل مرتباً جلسات مباحثه با کشیش‌های مسیحی، خاخام‌ها و افراد برجسته جامعه یهودی عراق تشکیل می‌شد.<sup>۵</sup>

محمد مصطفی در سن ده سالگی به اتفاق پدر با یک گروه سی نفری از اعراب مؤمن و سلحشور به همراه جناب طاهره از بغداد به قزوین حرکت کرد.<sup>۶</sup> ایشان در زمان اقامت جمال مبارک در بغداد به شهادت حضرت عبدالبهاء «از نفوسی بود که قبل از اعلان مؤمن و موقن بود. فرمود انا آمتاً قبل ان یرتفع النداء»<sup>۷</sup> در ایام سختی که بسیاری از بایان تزلزل حاصل کردند و به فرموده مبارک «یاران هر یک در زاویه تقیه در نهایت خوف و بیم» خزیده بودند ایشان به کمال ثبوت و استقامت در مقابل آنان مقاومت کرده به هدایت نفوس می‌پرداخت. «عوانان از قوت بازو و شدت باس او جرأت تعرض نمی‌نمودند... بر عهد و میثاق چنان ثبوت و استقامت بنمود که متزلزلین جرأت نفس نداشتند. مثل شهاب ثاقب رجم شیاطین بود و مانند سیف قاطع ناقم ناکشین. هیچ یک از ناکشین جرأت عبور و مرور از کوی او نمی‌نمود».<sup>۸</sup> خانه او ملجأ احبّاء بود که در مواقع سختی به آنجا پناهنده می‌شدند و چنان که در شرح حال ایشان که به قلم فرزندش حسین اقبال نوشته شده آمده روزی یکی از دشمنان جمال مبارک در تعقیب یکی از احبّاء بوده از یک نگاه خشم‌آلود ایشان از پای در می‌آید.

این شخص جسور و شجاع، خود و افراد خانواده‌اش نیز مورد تعرض برخی از ارادل و اوباش قرار گرفت. وی جزء احبّائی بود که به امر حکومت به اتفاق جناب زین المقرّبین از بغداد به موصل تبعید شد و مدت ۸ ماه در آنجا زندانی بودند. این واقعه را حسین اقبال فرزند ارشد ایشان در رساله‌ای به رشته تحریر در آورده است. بعد از ورود جمال قدم و عائله مبارک به سجن اعظم، محمد مصطفی در پی محبوب به سوی عکا حرکت کرد و در عکا به شرف لقا فائز گردید و به امر مبارک به بیروت رفت و در آنجا اقامت گزید. ایشان در بیروت سال‌های متمادی به خدمت زائرین قائم بود و آنان را برای تشرّف راهنمایی می‌کرد و برای آنان اجازه تشرّف می‌گرفت و آنان را به حضور مبارک به عکا می‌فرستاد. و نیز به امور محصلین بهائی در دانشگاه امریکائی بیروت رسیدگی می‌کرد. ایشان برای پروفیسور براون که یگانه فرد اروپائی بود که به حضور مبارک مشرف می‌شد اجازه گرفت و بعد از پذیرائی از او، وی را به عکا روانه کرد.<sup>۹</sup>

محمد مصطفی در آن دوران اشعاری به عربی می‌سرود. قسمت اعظم دیوان اشعار ایشان به سبک خماسی سروده شده و به تقاضای براون برخی از اشعار خود را برای وی فرستاد که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان محفوظ است.

قدر و منزلت محمد مصطفی به فرموده حضرت عبدالبهاء «حال ظاهر و عیان نه، عن قریب ملاحظه خواهید نمود»<sup>۱۰</sup> از خدمات دیگر محمد مصطفی تماس با امراء و حکام عثمانی و افراد سرشناس عرب اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی است که حضرت بهاء الله و مخصوصاً حضرت عبدالبهاء در الواح متعدّد به این مسأله اشاره نموده‌اند.

بعد از صعود جمال مبارک از آغاز دوره میثاق محمد مصطفی تا پایان حیات با کمال ثبوت و استقامت به خدمات خود ادامه می داد. حضرت ولی امرالله ایشان را جزء ۱۹ نفر حواری حضرت بهاءالله قلمداد نموده اند.

منزل محمد مصطفی در بیروت مانند خانه پدری در بغداد محل اجتماع و رفت و آمد و مباحثه علمای یهودی و مسیحی و مسلمان از جمله مفتی لبنان بود. حضرات و رفات مبارکه در ایام تابستان بارها برای بازدید و بیلاق به منزل ایشان تشریف می بردند و مورد پذیرائی واقع می شدند.<sup>۱۱</sup> محمد مصطفی در همین خانه عرش مطهر حضرت ربّ اعلی را به مدت ۱۲ روز قبل از انتقال به عکا و حیفا نگهداری کرد، سپس به اتفاق ۷ نفر دیگر از احناء عرش مبارک را از راه دریا به عکا و سپس به حیفا منتقل کردند و به این صورت آیه قرآن که می فرماید: «و یحمل عرش ربّک فوقهم یومئذ ثمانية»<sup>۱۲</sup> تحقق پیدا کرد.

الواح متعدّد صادره از قلم حضرت مولی الوری حاکی از افتخاری است که در این مورد نصیب محمد مصطفی و دیگر یاران شده است.

محمد مصطفی در اواخر حیات در سال ۱۹۱۰ م از بیروت به شهر اسکندرون نقل مکان کردند و در تاریخ ۱۲۹ کتبر ۱۹۱۰ م (۲۷ شوال ۱۳۲۸ هـ ق) در این شهر به رفیق اعلی صعود کردند.

زیارت نامه ای که از قلم حضرت عبدالبهاء جهت محمد مصطفی صادر شده شاهکاری از نثر عربی است که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. سنگ قبر و مضمون فاتحه نقش آن را حضرت عبدالبهاء به این شرح دستور فرمودند: «اسکندرون، حسین اقبال، علی افندی ایرانی، بأسف شدید تلونا تلغرافکم بخیر فوت والدکم الجلیل نحن شریک و سهیم فی هذا الحزن العظیم. افرغ الله علیکم بصبر جمیل. عباس.» بعد از مخابره تلگراف مندرجه در فوق عبارتی به شرح ذیل نازل شده که بر لوح حجر مرقد آن نفس نفیس نقش شود: «هو الباقی، انّ محمد افندی مصطفی قد خدم عتبه سامیه بعبودیة وافیه ثمّ سمع النداء من الملائع الاعلی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه فی جنّة عالیة فادرك لقاء ربّه فی محفل التجلیات الزّحمانیة الفاتحة. هو الله، جناب حسین افندی اقبال و علی افندی احسان بر حجر قبر منور آن متصاعد جوار رحمت کبری عبارت بالا را مرقوم نمایند. ع.ع.»<sup>۱۳</sup>

جناب محمد مصطفی دارای چهار اولاد بود. فرزند ارشد ایشان حسین اقبال متولد در بغداد در سال ۱۸۶۴ سالیان متمادی در خدمت حضرت ولی امرالله گذراند و در سال ۱۹۵۲ در حیفا صعود کرد. ایشان بارها به حضور حضرت بهاءالله مشرف شده عرایض پدر را به حضور مبارک تقدیم می کرد و در مراجعت الواح مرحمتی جمال مبارک را نزد پدر می برد.<sup>۱۴</sup> فرزند دیگرشان علی احسان (۱۸۷۴-۱۹۱۷ م) بود که یکی از فرزندان ایشان ادیب رضی (۱۹۰۵-۱۹۸۸ م) فاتح جزایر کوریه موریه را باید ذکر کرد. وی از «فارسان حضرت بهاءالله» محسوب شده اند. و نیز فرزند دیگر دکتر جمیل بغدادی (۱۹۱۲-۱۹۸۷ م) که سال های متمادی منشی محفل ملی عراق بود و به اتفاق برادرش دکتر عباس بغدادی

(۱۹۱۵-۱۹۷۵ م) به اتفاق جمعی از یاران عراق بیش از ۶ سال در زندان محبوس بودند. سؤمین فرزند محمد مصطفی، جناب امین ملقب به ابوالوفاء بود (۱۸۷۸-۱۸۹۷ م) که در ۱۹ سالگی صعود کرد. فرزند کهنتر جناب محمد مصطفی دکتر ضیاء بغدادی بود (متولد بیروت ۱۸۸۴ م) که حضرت بهاء الله به ایشان لقب "مبسوط" عنایت کرده بودند. ایشان از پیشقدمان امر در امریکا و سالها منشی محفل ملی آن اقلیم بودند. ایشان افتخار داشتند که اولین بیل خاک را برای بنای مشرق الاذکار شیکاگو بردارند.<sup>۱۵</sup> ایشان در سال ۱۹۳۷ م در آتلانتا امریکا صعود کردند.

## ۲- الواح صادره از قلم حضرت بهاء الله به افتخار محمد مصطفی بغدادی و فرزندان

بیش از ۱۰ لوح به خط جمال مبارک و بیش از ۱۵۰ لوح به خط خادم الله خطاب به محمد مصطفی و فرزندان ایشان عزّ صدور یافته است. همچنین بیش از ۲۵۰ لوح از طرف حضرت عبدالهء خطاب به ایشان و افراد خانواده صادر شده است. این ارقام شاید یکی از بیشترین تعداد الواحی باشد که از اقلام طلعات قدسیه خطاب به افراد یک خانواده صادر شده باشد.

الواح صادره از اقلام جمال مبارک و حضرت عبدالهء به افتخار محمد مصطفی و خاندان ایشان را بازماندگان آنها به دستور حضرت ولیّ امرالله برای ضبط در آرشیو مرکز جهانی به حیفاً تقدیم داشتند. به امر مبارک همه آن الواح توسط منیر زین به خطّ خوش نستعلیق استنساخ شد و در دو جلد در ۵۹۱ صفحه و ۳۱۴ صفحه به خاندان ایشان عنایت گردید.

اکنون بر الواح صادره از قلم جمال مبارک مروری اجمالی می‌نمائیم و بحث در مورد الواح صادره از قلم حضرت مولی الوری را که خود گنجینه عظیمی را شامل می‌شود به زمان دیگری موکول می‌نمائیم. این جانب برای تهیه این تحقیق در حدود نصف کم‌تر الواح حضرت بهاء الله را زیارت کرده‌ام که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازم.

قسمت اعظم الواح بررسی شده به زبان عربی و برخی به زبان فارسی و بعضی به دو زبان فارسی و عربی نازل گردیده است. قسمت اعظم این الواح مبارکه از ۱ تا ۳ صفحه می‌باشد ولی چندین لوح مفصل‌تر نیز در بین آنها وجود دارد که از ۱۰ تا ۲۰ صفحه را شامل می‌شوند.

با اینکه اغلب این الواح بدون تاریخ می‌باشند ولی تدوین آنها به نحوی است که ترتیب نزول یا دریافت لوح مراعات شده است. این آثار شامل الواح نازله در دوره بغداد و سپس عکا می‌باشند. همچنین الواحی شامل اجازه اقامت محمد مصطفی و عائله در بیروت و دوران خدمات چند ساله ایشان در این شهر وجود دارد (از ص ۱۰۵ به بعد). در این مجموعه چندین لوح خطاب به همسر و فرزندان محمد مصطفی یعنی حسین اقبال،<sup>۱۶</sup> علی احسان، امین ابو الوفاء و دکتر ضیاء مبسوط<sup>۱۷</sup> وجود دارد.

در برخی از الواح، جمال مبارک عنایات فراوانی به اولاد و احفاد محمد مصطفی ابراز فرموده‌اند. اهمّیت این الواح که شاید اولین بار اکنون مورد توجه قرار می‌گیرد، اشارات متعدّد به مسائل تاریخی

است که می تواند زوایای تاریک تاریخ امر را روشن نماید.

در برخی از این آثار مبارکه ادعیه و مناجات هائی آمده که علاوه بر جنبه اختصاصی جنبه عمومی نیز دارند و مسائل وارده در این الواح مبارکه را مجلاً می توان به شرح ذیل تقسیم بندی کرد:

- ۱- ادعیه و مناجات؛ ۲- عرفان؛ ۳- اخلاق؛ ۴- وحدت عالم انسانی؛ ۵- بانوان و حقوق آنان؛ ۶- الهیات و مسائل مربوط به اسلام؛ ۷- نبوت و پیش بینی در باره آینده؛ ۸- رعایت حکمت؛ ۹- خشونت؛ ۱۰- ناقضین و طرز رفتار با آنان؛ ۱۱- نفاق و اختلاف بین احبّاء؛ ۱۲- زیارت ارض اقدس؛ ۱۳- معاملات روزمره محمد مصطفی؛ ۱۴- سیاست و سیاستمداران آن ایام؛ ۱۵- کتاب مستطاب اقدس؛ ۱۶- مفهوم حریت در کتاب اقدس؛ ۱۷- جبل کرمل؛ ۱۸- منهیات؛ ۱۹- تشکیل بیت العدل؛ ۲۰- الواح خطاب به مسیحیان (ملاً الابن)؛ ۲۱- الواح خطاب به یهودیان (ملاً الیهود)؛ ۲۲- تعزیز و تکریم محمد مصطفی؛ ۲۳- تشویق و نصیحت؛ ۲۴- اعلان ظهور؛ ۲۵- خلق عالم از آب.

افزون بر مسائلی که فوقاً اشاره شد محتملاً مسائل دیگری در این الواح مبارکه موجود است. طبعاً هر یک از مواضع مندرجه در الواح را می توان جدا گانه مورد بحث و فحص قرار داد که البته از حوصله این مقال خارج است. ناچار ذیلاً به چند موضوع از مواضع فوق الذکر اکتفا می شود و جای جای نمونه هائی از نصوص مبارکه مندرجه در این آثار مبارکه نقل می شود. شماره هائی که در آخر هر فصل در پرانتز آمده شماره صفحه مجموعه الواح مبارکه به خط جناب زین است.

### تعزیز و تکریم محمد مصطفی

در تعداد کثیری از الواح مبارکه محمد مصطفی و خدماتش مورد تعزیز و تکریم جمال مبارک قرار گرفته است: «یا محمد علیک بهائی و رحمتی، یا مصطفی علیک فضلی و مواهبی، انا سلنا الله بان یقدر لک خیر الآخرة و الاولی و یجعلک مؤیداً علی خدمه امره فی ملکوت الانشاء ان اشکر ربک بهذا الفضل الاعظم و هذا الذکر الحکیم» (ص ۱۰)، و نیز می فرمایند: «طوبی لوجهک بما اقبل الی وجهه المحبوب و للسانک بما نطق بذكر الله الغنی المتعال» (ص ۱۴)، و نیز: «علیک یا محمد ذکر الله و ثنائه و ثناء الذینم انقطعوا الی الله العزیز الحمید» (ص ۱۸)، و همچنین: «بگو حمد کن محبوب عالمیان را که سنین معدودات با این مظلوم معاشر بودی» (ص ۳۸)، و نیز می فرمایند: «نعیماً لک بما وفیت میثاق الله و عهده» (ص ۴۴)، و همچنین: «اتما البهاء علیک و علی من معک و علی الذین ظهرت منهم الاستقامه الکبری بین ملاً الانشاء الا انهم من الراسخین» (صص ۴۶-۴۷)، و نیز: «یا ایها الحاضر لدى المظلوم و القائم علی خدمه شریعة الله المهیمن القیوم... انا نسلل الله تعالی ان یؤیدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی و یقرّبک الیه فی کلّ الاحوال انه هو الغنی المتعال. و تشهد بخلوصک و توجّهک و اقبالک و نصرتک امر ربک ما لک المبدء و المال» (صص ۴۷-۴۸).

جمال مبارک محمد مصطفی را در یکی از الواح دعوت به اصلاح عالم و امم می فرمایند: «یا محمد،

یا مصطفی، علیک ذکری و ثنائی نسل الله تبارک و تعالی ان یؤیدک علی اصلاح العالم و الامم و یقرّبک الیه فی کلّ الاحوال و يجعلک علماً باسمه بین العالم و ینصرک بجنود الغیب و الشّهادة» (ص ۵۵)، و نیز می‌فرمایند: «یا مصطفی، علیک سلام الله مالک ملکوت الاسماء... یا مصطفی، علیک بهاء مالک الاسماء» (صص ۶۷-۶۸)، و نیز: «یا مصطفی یا ایها المشرق من افق الوفاء، علیک سلام الله مالک الاسماء» (ص ۷۰). در جای دیگر: «قد اتی ربیع البیان اذ کر من قام علی خدمة الامر برایات البیان الّذی سمّی بمحمّد قبل مصطفی و کان متمسکاً بحبل الامر و متکلماً بثناء مولیه فی العشیّ و الاشراق. نسل الله ان یرفعه و من معه باسمه انه هو العزیز الفضال» (صص ۷۱-۷۲). (خلاصه مضمون: بهار بیان آمد پس به یاد آور آنکه راکه بر خدمت امر با پرچم‌های بیان قیام کرد. او راکه اسمش محمّد قبل مصطفی بود و به حبل امر متمسک و شب و روز به ستایش مولایش ناطق بود. از خداوند مسئلت می‌کنم مقام او و همراهانش را به اسم خود بلند کند.)

در بخشی از این الواح مبارکه به رنج‌هایی که محمّد مصطفی در راه محبوب تحمّل کرده‌اند اشاره فرموده‌اند: «هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار. قد شاهدنا کتابک الّذی حضر لدى العرش و قرأناه و اطّلنا بما فیہ انا کنا عالمین. قد ذکرک فیہ ما ورد علیک فی سبیل الله انه ینصّدکک فیما ذکرته و ما لا ذکرته انا احطنا ما لا احطته و احصینا ما لا احصینته ان ربّک لهو السّتر العلیم الخیر» (ص ۴۳). (خلاصه مضمون: نامه‌ات راکه نزد عرش رسید خواندیم و به آنچه نوشته بودی مطلع شدیم ما عالم هستیم، آنچه راکه در سبیل خدا بر تو وارد شد ذکر کردی و ما آنچه راکه نوشته و آنچه را نوشته بودی تصدیق می‌کنیم. ما می‌دانیم آنچه راکه تو نمی‌دانی و آنچه را نשמده‌ای شمردیم.) در لوح دیگری می‌فرمایند: «قد اعتدی علیه من هام فی هیماء الغفلة و النسیان سوف یرفع الله الّذین ارادوا الوجه و يأخذ من کان فی عتوّ و شقاق» (ص ۹۶). (خلاصه مضمون: آنهایی که بر او تعدّی کردند در غفلت و فراموشی بودند. به زودی خداوند او را که در جستجوی وجه محبوب بود بلند پایه خواهد کرد و کسانی راکه تخم نفاق و اختلاف را کاشته‌اند اخذ خواهد کرد.)

عنايات كثيرة جمال اقدس ابهى در مورد محمّد مصطفی بسیار است و نقل همه آنها در این مقال امکان ندارد. حضرت بهاء الله با عباراتی نظیر «روحی و نفسی لک الفداء» (ص ۱۳۴) و «روحی لک الفداء» (ص ۱۳۵) و «فدیت لک» (ص ۱۳۶) ایشان را مورد خطاب قرار داده‌اند. و نیز ایشان را به عنوان «اسمی» خطاب فرموده‌اند. در یکی از الواح خطاب به ایشان می‌فرمایند: «قد قرئنا کتاب اسمنا محمّد قبل مصطفی و توّجّنا الیه من هذا الافق الّذی اضاء منه الآفاق» (ص ۹۶). و نیز: «یا اسمی علیک سلامی» (ص ۱۳۰).

این عنايات و فیر و کثیر شاید در باره کمتر کسی از اجبّاء ارائه شده باشد. محمّد مصطفی همچنین به اتفاق شیخ محمّد (مفتی عکا؟) به عنوان «نورین نیرین» مورد خطاب قرار گرفته‌اند. این لقب قبلاً به شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی داده شده بود (ص ۵۸۹). اصطلاح دیگری که در الواح مبارکه آمده



«صبریر قلم» است. می‌فرمایند: «و بعد قد فزت باثر مدادکم و تشرّف بصریر قلمکم» (ص ۲۱۶).

### اشارات در الواح مبارکه به همسر و اولاد

در بسیاری از الواح مبارکه، به افراد خاندان محمد مصطفی مخصوصاً حسین اقبال که گویا حامل بعضی از عرایض پدر به حضور جمال اقدس ابهی بوده اشاره شده، و ایشان را در شمار کسانی محسوب داشته‌اند که نامشان در صحیفه حمرا مذکور می‌باشد: «و بعد قد اقبل من سمی بالحسین فی الصحیفه الحمراء من القلم الاعلی و حضر لدى المظلوم فی سجنه العظیم. یا محمد، طوبی لک و له و لامه الّتی فازت بعرفان ربّها و علی الضیاء الّذی انس معی و کان امام و جهی و فی هذا الحین ینطق و العبد الحاضر یحرّز و هو قائم عند فخذی انه وجد فی اول ايامه عرف القمیص و فاز بقاء المظلوم» (ص ۵۲-۵۳).

الواح متعدّدی از قلم جمال مبارک به افتخار حسین اقبال نازل شده که حاکی از تشرّف متعدّد ایشان به حضور مبارک در سجن عکاست. از جمله می‌فرمایند: «و نذکر الحسین علیه سلامی الّذی حضر فی السّجن مرّة بعد مرّة و سمع نداء المظلوم و شهد بما شهد به انبیاء الله و رسله. انا وجدناه علی صمت و وقار نسئل الله تعالی ان یؤیّده علی ما یبقی به ذکره انه علی کلّ شیء قدیر» (ص ۱۱۶). و نیز ادعیه و مناجات‌هایی به افتخار حسین اقبال از قلم مبارک نازل گردیده که این بخش را با درج یکی از آنها زینت می‌بخشیم:

«۱۵۲، یا حسین، بگو پروردگارا توئی پادشاهی که امرت را جنود عالم منع نمود و سطوت امم از اقتدارت باز نداشت. توئی آن کریمی که عصیان اهل امکان ملکوت غفرانت را منع نمود. رحمت به مثابه غیث هاطل بر عاصی و مطیع نازل. ای رحیم، بندگان را از دریای بخشش منع منما و محروم مساز. توئی بخشنده و مهربان» (صص ۱۱۵-۱۱۶).<sup>۱۸</sup>

### تشویق محمد مصطفی

بسیاری از الواح جمال مبارک به افتخار محمد مصطفی جنبه تشویقی دارند و نیز مطالب عرفانی هم در آن الواح آمده است.

«بسم الله ربّ العالمین. یا محمد، ولّ وجهک شطر الله المهیمن القیوم. انّ الکتاب ینادی و یقول یا مصطفی قم باذنی ثمّ اقبل الی افقی الاعلی کذلک زیناً رأسک با کلّیل اذنی العزیز المنیع و اذنک باصغاء ندائی المقدّس العزیز البدیع و هیکلک بطراز عنایتی العزیز الجمیل. علیک بهائی و علی اهلک و من معک و علی الناصر و علی الدّین آمنوا بالله الفرد الخیر» (ص ۸۰).

و نیز می‌فرمایند:

«ان استقم على امر ربك ثم انصره بما كنت مستطعاً عليه وانه يحفظك بامر من لدنه انه على ما يشاء قديراً. قدس نفسك عما يكرهه رضاك ثم امش على اثرى وان هذا خير لك عن كل ما فى الملك جميعاً. اسمع ما ينصحك جمال القدم ثم استقم على الامر و ذكر العباد بالحكمة والبيان ولا تصبر اقل من حيناً. كذلك القيناك قول الحق ان اتبع بما امرت وكن فى الملك على الحق اميناً. و البهاء عليك و على الذينهم سمعوا نداء الله عن هذا المقام الابهى الذى كان على ازل الازال على اسم الله بالحق رفيعاً» (صص ۶۱-۶۲).

و همچنین ایشان را به کوشش در ایجاد اتحاد بین احبّاء تشویق می فرمایند: «لک ان تجهد فى الوداد و الاتحاد بين الاحباب ليتحدن فى امر الله هذا حکم الله من قبل و من بعد طوبى للفائزين» (ص ۴۴).  
جمال مبارک الواح متعددی توسط محمد مصطفی خطاب به یهودیان و مسیحیان ارسال می فرموده اند و یا پیام هائی خطاب به سران دولت عثمانی از جمله سلطان عبدالحمید می فرستاده اند. حضرت بهاء الله محمد مصطفی را به ابلاغ آن پیام ها مکلف می فرموده اند. این افتخار از دوران پدرشان جناب شیخ محمد شبلی نصیب این خاندان گردیده است.

### در باره لزوم حکمت

جمال اقدس ابهی در بسیاری از الواح خطاب به محمد مصطفی ایشان را امر به رعایت حکمت می فرمایند. می دانیم که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در زمان خود حکمت را رعایت می کرده اند از جمله اعیاد اسلامی را عید می گرفته اند و ماه رمضان را صائم بودند. جمال مبارک در بسیاری از الواح خطاب به محمد مصطفی به رعایت حکمت تأکید می فرمایند. از جمله در یکی از الواح این توجه را سه بار تکرار می فرمایند: «نوصیک بالحکمة ثم نوصیک بالحکمة ثم نوصیک بالحکمة» (ص ۱۵۸).

در لوح دیگری رعایت حکمت را تشبیه به دو بال یک پرنده می نمایند (ص ۲۱۲). در بسیاری از الواح مرتباً از محمد مصطفی می خواهند که حکمت را رعایت کند (صص ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، الخ). این تأکیدات جمال مبارک شاید به خاطر طبع سرکش و پرجوش و خروش محمد مصطفی بوده است که به هیچ وجه از تبلیغ آشکار و علنی امر مبارک ابا نداشتند. در یکی از الواح در این مورد می فرمایند: «و تأمرک فى کل الاحوال بالحکمة. عليك بما نطق به صاحب المعراج روح ما سواه فداء استر ذهابک و ذهبک و مذهبک. ان استر اللئالی کلها عن کل الابصار من الاخیار و الاشرار لانّ الناس لا ينالون بسرّ الکلمات و لا يعرفون المقصود منها يأخذون المتشابهات و يحکمون على المحکمات» (ص ۲۲۹). (ترجمه مضمون: به تو امر می کنم در همه احوال مراعات حکمت را بکن و التزام کن به آنچه که صاحب معراج گفت: رفت و آمد و طلا و مذهب خود را پنهان کن. جواهرات را از چشم مردم خوب و

بد پنهان کن چون آنها به سر کلمات واقف نیستند و مقصود را نمی دانند آنها متشابهاات را می گیرند و محکمات را رد می کنند).

اشارات دیگر حاکی از رعایت حکمت در الواح متعدّد وجود دارد و در آن ایام مطلبی معمول بوده است.<sup>۱۹</sup> از جمله در لوح دیگری می فرمایند: «یا محمد مصطفی، انا لو نذكر الحق نخاف الفساد ولو نستر نخاف الاضلال استر وکن من الساترین» (ص ۱۰۴). (ترجمه مضمون: ای محمد مصطفی، اگر ذکر حق بکنیم ترس از فساد داریم و اگر ستر کنیم از گمراه شدن مردم ترس داریم پس ستر کن و از سترکنندگان باش.) و نیز می فرمایند: «آنچه امر حال در ستر باشد خاصه در آن ارض احسن است» (ص ۱۶۰).

## یادداشت‌ها

- \* این مقاله در دوره دهم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی اکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۶ عرضه شده است.
- ۱- تذکرة الوفه فی حیاة قدما الاجلہ (بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء) (حیفا: ۱۳۴۳ هـ ق)، ص ۲۰۳.
  - ۲- ایضاً، ص ۲۰۲.
  - ۳- محمد مصطفی بغدادی، الرسالة الامریه (القاهره: ۱۳۳۸ هـ ق، ۱۹۱۹ م)، ص ۱۰۶؛ ترجمه فارسی به کوشش ابوالقاسم افغان، چهار رساله تاریخی در باره طاهره قزّه العین، نشریه انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۱ م، صص ۱۹-۲۰.
  - ۴- Nabíl, *The Dawn-Breakers* (London: 1953), p. 193.
  - ۵- چهار رساله تاریخی، صص ۲۳-۲۴.
  - ۶- ایضاً، صص ۲۶ به بعد.
  - ۷- تذکرة الوفه، ص ۲۰۴.
  - ۸- ایضاً، صص ۲۰۳، ۲۰۵.
  - ۹- E. G. Browne, *A Traveller's Narrative* (Cambridge: 1891), p. xliiii.
  - ۱۰- در یکی از الواح مبارک در مجموعه الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به محمد مصطفی بغدادی.
  - ۱۱- علاوه بر اشارات متعدّد در الواح حضرت عبدالبهاء همچنین رک به خاطرات نه ساله عکا، دکتر یونس افروخته (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ص ۵۳۸.
  - ۱۲- سورة الحاقه، آیه ۱۷.
  - ۱۳- صورت کامل زیارت نامه‌ها و مرثیه‌های حضرت عبدالبهاء و الواح ایشان خطاب به افراد و خانواده محمد مصطفی در مجموعه الواح آن حضرت خطاب به محمد مصطفی نوشته شده است. همچنین رک به چهار رساله تاریخی، ص ۱۰ و ملحقاتی در کتاب دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب)، صفحه مقابل ص ۱۲.
  - ۱۴- متن تلگراف مبارک و شرح ایام آخر حیات ایشان و علاقه مخصوص حضرت ولی امرالله به ایشان در مقاله‌ای به قلم دکتر لطف‌الله حکیم در مجله اخبار امری ایران، شماره ۱۰/۱۰ شهر السلطان، شهر العلاء ۱۰۸ آمده است.
  - ۱۵- Bahá'í World, vol. 7, p. 538 با تشکر از جناب دکتر مهدی ورقا برای تذکر این نکته.
  - ۱۶- لغت آقبال که نام خانوادگی فرزند ارشد محمد مصطفی است از عنایات حضرت بهاء‌الله است که در این الواح نیز بدان اشاره شده است.
  - ۱۷- لغت مبسوط در لهجه عامیانه عربی به معنی خوشحال و خوشنود است و همچنین معنی سلیلی خورده را نیز

می‌دهد که حضرت بهاء‌الله از باب مزاح به آن اشاره کرده‌اند.

۱۸- نیز ن کک به ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، ص ۳۲۹.

۱۹- در لوحی که در رابطه با شهادت جناب بدیع نازل شده چنین آمده است: «اینکه از قبل مرقوم داشته‌اید که الواح رسیده و امر تقیه در آن نازل هذا حقّ... ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نمودند. امر به حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزین...» امر و خلق، فاضل مازندرانی، جلد سوم، ص ۱۱۸.

## رشحات عرفان

در آثار مبارکه بهائی اشارات و کنایات و عبارات و تلمیحاتی وجود دارد که شرح و توضیح آنها می‌تواند برای نفوسی که به آثار مزبور مراجعه می‌کنند مفید واقع شود. در بخش "رشحات عرفان" شرح و تفصیل باره‌ای از این نکات درج می‌گردد. این بخش از دفتر سوم سفینه عرفان با درج یادداشت‌هایی از آثار فاضل فقیه جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری که به همت جناب دکتر وحید رأفتی آماده شده بود آغاز گردید. در این دفتر یادداشت‌های دیگری از آن فقیه سعید که توسط جناب دکتر وحید رأفتی تنظیم و تدوین شده است و نیز دو یادداشت که جناب دکتر محمد افنان تهیه فرموده‌اند و نامه‌ای به قلم جناب میرزا موسی آقای کلیم که جناب دکتر وحید بهمدی توضیحاتی بر آن افزوده‌اند درج می‌گردد.

### الف - از آثار عبدالحمید اشراق‌خاوری

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

#### مقدمه

به نیت تهیه موادّ اولیه برای استفاده در دائرة المعارفی در زمینه معارف بهائی جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری (۱۹۰۲-۱۹۷۲ م) در چند سال آخر حیات خود یادداشت‌های گوناگونی فراهم فرمودند اما حیات عنصری ایشان وفا ننمود و نیت مبارکی که در سر داشتند جامه عمل نپوشید. حال بعضی از یادداشت‌های باقی مانده از آن فاضل جلیل را حقیر برای طبع آماده می‌نماید و توجه خوانندگان گرامی را به این نکته مهم جلب می‌کند که در نقل یادداشت‌های جناب اشراق‌خاوری نهایت امانت رعایت گشته و به جز در موارد معدودی نقطه‌گذاری و تغییر رسم الخطّ بعضی از کلمات، در منشآت ایشان دخل و تصرف و جرح و تعدیلی صورت نگرفته است. البته در مواردی که شرح و توضیحی اضافی مفید

تشخیص داده شده توضیحات مزبور به صورتی کاملاً مشخص و متمایز به یادداشت‌های جناب اشراق‌خاوری اضافه گردیده است. این توضیحات که به قلم این عبد مرقوم شده اطراف و جوانب نکات و اشارات مندرج در یادداشت‌های آن دانشمند فقید را روشن خواهد ساخت. امید چنان است که نشر این مطالب برای خوانندگان گرامی مفید واقع شود و سبب شادمانی روح پر فتوح آن نفس نفیس در ملکوت ابهی گردد.

### ۱- آقا محمد باقر نراقی

در کتاب مائده آسمانی (طبع ۱۲۱ ب، ج ۸، ص ۱۵۲) فقره‌ای از لوح جمال قدم خطاب به آقا محمد باقر نراقی در باره حکم حقوق الله مندرج گردیده است. جناب اشراق‌خاوری در باره حیات و خدمات آقا محمد باقر نراقی در یادداشت‌های خود چنین نوشته‌اند:

«از احتیای قدیم است که در اواخر حال در همدان زندگی می‌کرد و در نهایت روحانیت و صفا بود، و حکیم آقا جان طیب معروف یهودی را در همدان به امر الله تبلیغ می‌فرمود. در کتاب آفاق و انفس در ذیل همدان شرح احوالش را مفصل نوشته‌ام. آقا محمد باقر زوجه‌اش مریض شد و برای علاج به حکیم آقا جان مراجعه کرد. حکیم به اشتباه دوی عوضی داده بود و حال مریض به وخامت کشید و وفات کرد. حکیم آقا جان مضطرب شد زیرا در آن ایام یهود بسیار ذلیل بودند و بر لباس خود عسلی وصل می‌کردند که وصله یهودی نامیده می‌شد و در نهایت خواری و ذلت بودند و روز بارانی از خروج از منزل ممنوع بودند و حق سوار شدن بر اسب و خرنداشتند. خلاصه ذلت و حقارت آنان در بین مسلمین بیرون از حد نگارش است. حکیم آقا جان ترسید که مبادا این پیشامد سبب گرفتاری او شود زیرا زن مسلمانی را کشته بود ولی جناب آقا محمد باقر او را اطمینان داد و گفت که شما تقصیری ندارید، اراده الله بر این تعلق یافته بود. حکیم آقا جان تعجب می‌کند و می‌پرسد مگر شما مسلمان نیستید که این طور به من محبت می‌کنید؟ آقا محمد باقر فرمود من بهائی هستم و بعد تعالیم الهیه را ذکر می‌کنند و حکیم را تبلیغ می‌کنند. حکیم آقا جان بعد از تصدیق جمعی بسیار از یهود همدان را تبلیغ می‌کند و اولادش الآن در طهران و همدان هستند و در ظل امر مبارک بسر می‌برند.» انتهى.

برای آشنائی با کتاب آفاق و انفس که جناب اشراق‌خاوری به آن اشاره فرموده‌اند به مجله پیام بهائی (شماره ۱۵۸، ژانویه ۱۹۹۳ م، صص ۲۴-۲۵) مراجعه فرمائید.

بنا بر لغت نامه دهخدا عسلی عبارت از علامت و نشان جهودان است و آن عبارت از پارچه زردی است که یهودان به جهت امتیاز بر دوش جامه خود بدوزند. این لفظ عربی الاصل است و آن را غیار و لباس عسلی و جامه عسلی هم گویند.

در بارهٔ جناب میرزا ابراهیم منیر دیوان (آذر منیر) در یادداشت‌های جناب اشراق‌خاوری چنین آمده است:

«از جمله نفوس سلیمهٔ مؤمنه‌ای که این عبد مدّت‌ها در خدمتش بودم و از لقاء قدسیه‌اش استفاده می‌کردم جناب میرزا ابراهیم کاتب، معروف به جناب منیر دیوان است که در اواخر آذر منیرش می‌گفتند. این مرد جلیل مدّت‌ها در ساحت اقدس مرکز عهد الهی مشرف بود و داستان‌ها از آن ایام نقل می‌کرد.

مردی بود بسیار روحانی و طبع شعر هم داشت. در کتاب آفاق و انفس در ذیل تبریز شرح مفصّلی در بارهٔ مشارالیه نوشته‌ام.

هر روز صبح زود قبل از طلوع صبح از خواب برمی‌خاست و به مناجات و دعا می‌پرداخت و صلوات کبیر می‌خواند ولی مواظب بود که صدای او کسی را بیدار نکند و ناراحت نسازد. چند ماه در همدان با مشارالیه هم منزل بودم و بسیار از روحانیت و ایمان او درس‌ها آموختم. علیه رحمة الله و رضوانه. گاهی اشعاری می‌سرود و قسمتی از اشعارش در مجلد اول تذکرة الشعراء قرن اول بهائی مندرج است. مشارالیه در سال ۱۲۸۲ هـ ق [۱۸۶۵ م] متولّد و در سال ۱۳۱۸ هـ ش [۱۹۳۹ م] در تبریز صعود فرمود. الواحی از مرکز پیمان الهی دارد و مدّت‌ها در ساحت اقدس مشرف بوده است. اشعارش به دو زبان فارسی و ترکی است.» انتهای.

همان طور که جناب اشراق‌خاوری اشاره فرموده‌اند شرح حال مختصری از جناب آذر منیر و دو قطعه از آثار ایشان در کتاب تذکرة الشعراء قرن اول بهائی (طبع ۱۲۱ ب، ج ۱، صص ۱-۶) اثر جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی به طبع رسیده است. جناب ذکائی یکی از الواح حضرت عبدالبهاء رانیز که به اعزاز جناب آذر منیر عزّ‌صذور یافته درج فرموده‌اند. جناب آذر منیر مخاطب الواح عدیده‌اند و ذیلاً دو لوح دیگر از الواح ایشان را که شاهدهی باهر بر عنایات مرکز عهد الهی و حاکی از خدمات و صدقات و مساعی جناب آذر منیر می‌باشد مندرج می‌سازد:

هو الله

قونیه

جناب میرزا ابراهیم تبریزی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای سرگشتهٔ صحرائی محبت الله، مکتوب واصل و از مصائب و مشقّات وارده نهایت تأثر حاصل گردید ولی این بلاء فی الحقیقه عین عطاست چه که در سبیل محبوب ابهی. قسم به روی دلجوی او و

موی مشکبوی او که این نار نور است و این سمّ شدید شراب طهور و ریحیق ممزوج به کافور. فاشکر الله بماكنت سهیمی فی الشّدائد و البلايا و شریکی فی المصائب و الرّزایا و البهاء علیک. ع.ع.

به واسطه جناب آقا میرزا علی بنکدار

آذربایجان

جناب آقا میرزا ابراهیم خطّاط علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بی سر و سامان محبوب یکتا، هر چند مدّتی مدیده در کوه و صحرا و دشت و دریا سیر و سیاحت نمودی الحمد لله عاقبت در آذربایجان راحت دل و جان یافتی. بشارت از وجد و طرب یاران الهی داده بودی. این خبر سبب سرور مستمرّ گردید زیرا در آن خاک پاک دم مطهر کوکب تابناک نیر افلاک ریخته شد. لهذا باید غلیان محبّت الله در آن بوم و بر شعله و شرر زند و فیضان رحمت سبزی و خرمی و فیض و برکت آن کشت و کشور گردد و علیک التّحیة و الثّناء ع.ع.

### ۳- ابناء السبیل

حضرت عبدالبهاء در فقره‌ای از تفسیر خود بر بسم الله الرحمن الرحیم که در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (طبع ۱۹۱۰ م، ج ۱، ص ۵۵) مندرج است چنین می‌فرماید: «... فآه آه یا ایها السائل الناظر الی الحقّ بعین الخلق المستوضح الدلیل من ابناء السبیل...»

جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود در باره "ابناء السبیل" چنین آورده‌اند:

«در اصطلاح قرآن مجید مقصود مسافری است که در غربت گرفتار بی پولی شود ولی در وطن خود دارای ثروت باشد لهذا از بیت المال مسلمین توسط امام به او مبلغی داده می‌شود که رفع احتیاج کند و بعد از وصول به وطن آن وجه را به بیت المال مسترد سازد، و به عقیده بعضی می‌تواند که مسترد نسازد. "ابناء السبیل" در اصطلاح صوفیه و محققین عرفا عبارت از نفوسی هستند که در ظلّ هدایت راهنمای روحانی خود به سیر و سلوک مشغولند و طیّ طریق و سبیل سلوک می‌نمایند تا به سر منزل مقصود برسند.» انتهى.

همان طور که جناب اشراق خاوری اشاره فرموده‌اند اصطلاح "ابناء السبیل" اصطلاحی قرآنی است که هشت بار در آن سفر مجید به کار رفته (مثلاً نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۱۷۷ و ۲۱۵ و سوره نساء، آیه ۳۶) و از آن مستحقّان به انفاق و صدقات مراد شده است. در عبارت حضرت عبدالبهاء مراد از "ابناء السبیل" مفهوم عرفانی آن است زیرا می‌فرمایند حسرتا ای سائل که به چشم خلق از کسانی که خود مستحقّ علم و معرفتند و درماندگان سبیل حقایق اند قضا یای مورد نظر خود را پرسیده‌ای و نه از اصلین



به مقامات علم و عرفان.

اصطلاح "ابناء السبیل" به معنی فقراء، مستحقان و در ماندگان البتّه در آثار مبارکه بهائی به کرات به کار رفته است. از جمله حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید: «ان یا اهل البیان و من دان بالله و آیاته... من ینوم فی اللیل علی فراشه و یكون فی قلبه بغض اخیه المؤمن فبشره بنقمة و عذاب من الله و لا تسدوا السبیل علی ابناء السبیل و لا تغلقوا علی وجه المساکین ابواب الخیرات لئلا یسد علی وجوهکم ابواب عنایة الله...»

و در لوحی که پس از شهادت یکی از شهدای اصفهان از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته چنین مذکور است: «لک البهائ یا مالک الاسماء بما بدلت الفرح بالغم... یا ارض الصّادین سراجک و این صراطک و این عین الله الجاریة فیک و این السدرة التی قد جعل الله ظلّها مأوی الواردين و القاصدين و ابناء السبیل...» و نیز در "مناجات به جهت طلب تأیید شرکت تجارت خراسان افاض الله علیها البرکة" که از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته چنین مذکور است:

### هو الابهی

ربّ ربّ انت ملاذ المقرّین و كهف عباد المخلصین و معین الموقنین و مؤید الثّابتن قد اتّفق جمّ من الموحّدين علی تشکیل شركة تجارة فی بعض الاقالیم و تأسیس وسائط العمران و العمار فی تلك الدیار لجمع شمل الوری و لمّ شعث الاحبّاء و خدمة الفقراء و الضّعفاء و معالجة المرضاء و معاونة الیتیم و العاجز و ابناء السبیل. ای ربّ ایدهم علی هذا المشروع و وقّهم علی تأسیس هذا الامر المبرور و افتح علیهم ابواب النّجاح و السرور و ایدهم بفیض الفلاح و الحبور و اجعل تجارتهم رابحة و صفقتهم لائحة و نفتحهم فائحة و موقّیتهم واضحة انک انت الرّبّ الکریم الموقّ الرّحیم. ع.ع.

\*\*\*

تهیه و طبع بقیة یادداشت های جناب اشراق خاوری ان شاء الله در شماره های بعدی دفتر میسر خواهد گشت.

سابقه اصطلاح نقطه و حروف در آثار حضرت باب حدیثی است که از حضرت علی ابن ابی طالب روایت شده که فرمود: «ان کُلَّ ما فی التوراة و الانجیل و الزبور فی القرآن و کُلَّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کُلَّ ما فی الفاتحة فی البسملة و کُلَّ ما فی البسملة فی الباء و کُلَّ ما فی الباء فی النقطة.»<sup>۱</sup> از این حدیث که در آثار مبارکه مکرر یاد شده حضرت نقطه اولی دو مطلب ابداع فرموده‌اند. نخست اینکه همچنان که نقطه منشأ تصویر انواع خطوط و حروف است چه که از خطوط عالم ممکنات صورت پذیرفته، یعنی در مرتبه اجسام همه نقوش و صور موجودات از تنوع خط شکل پذیرفته و از حرف در مرتبه نطق و کلام که ما به الامتیاز انسان از سایر موجودات است نقطه به عنوان سرآغاز حروف و کلمات قرار گرفته است، در عوالم روحانی نیز مبدأ و مرجع وجود به نقطه حقیقت تسمیه شده و حقایق روحانی که در وجود انسانی ودیعه است از آن نقطه یکتای مبرّاز حدود و قیود تجلی نموده است.

نکته دوم ابداع مفهوم روحانی به تناسب مختصات حروف است که از نقطه آغاز می‌شوند. حروف و بالتبع کلمات که منشعب از نقطه و در ظل آن هستند به اعتباری می‌توان گفت از مقام تجرد نقطه به مراتب تقدیم و تنوع وجودی رسیده‌اند و هر یک با شکل و هیأت مخصوص خود از دیگران متمایزاند. از آنجا که هر حرف بنفسه مستقل و متضمن مشخصات معینی است که در ترکیب با سایر حروف به تشکیل کلماتی مستقل منتهی می‌شود و دارای معانی و مفاهیم مستقل و مخصوص می‌گردد می‌توان گفت که هر حرف دارای روحی و شخصیتی خاص خود است و از این جنبه و جهت با افراد انسانی که دارنده قوه درک و تمیزند مشابهتی در کلیات دارد. شاید بر این اساس است که در کتاب بیان افراد انسانی به حروف تسمیه شده‌اند و به عنوان "حروف علّیین" و "حروف دون علّیین" اهل ایمان و اهل انکار از یکدیگر ممتاز می‌شوند.<sup>۲</sup>

از مفهوم اشارات مندرج در بیان چنین مفهوم می‌شود که این قرار تا ظهور من یظهره الله ادامه خواهد داشت ولی در باره بعد از آن ذکر می‌فرموده‌اند و محتملاً نظر به همین اصل حضرت نقطه به تنزیل نوزده تویع خطاب به هجده حرف حی مؤمن به من یظهره الله و وجود مبارک خود اقدام فرموده و آنها را با صدور تویعی به ساحت من یظهره الله مزین داشته‌اند و بنا بر این اساس چنین به نظر می‌رسد که بدین وسیله رجوع حروف حی بیان را در ظهور من یظهر موعود منظور داشته و نفس مبارک خود و سایر حروف حی را در یوم ظهور، اول من آمن موعود بیان معرفی فرموده‌اند. این تویعات در ابتدای مطالع الانوار به هدایت حضرت ولی امرالله درج شده اما نکته‌ای که شایان توجه است این است که تویع نوزدهم که حضرت نقطه آن را "مجمع الهیاکل" نامیده و به وجود خود آن را مربوط و منسوب فرموده‌اند در حقیقت خطاب به نوزدهمین حرف حی نیست زیرا حروف حی بیش از هجده نفس نبوده‌اند اما اگر

آن را خطاب به نوزدهمین حرف و واحد اول بدانیم مطلبی صحیح و نکته‌ای تمام است زیرا عدد واحد به حساب ابجد معادل با عدد نوزده است و این حقیقتی است که جا دارد در نشر بعدی این اثر مبارک منظور گردد.

بر اساس حدیثی که در اول نقل شد همه حقایق روحانیه در "بسم الله الرحمن الرحيم" و لفظ "باء" و "نقطه" مندرج است. تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم نوزده حرف است و کلمه واحد نیز به حساب ابجدی مساوی نوزده می‌باشد. ظاهراً بر این اساس و با توجه به اهمیتی که عدد نوزده در قرآن دارد<sup>۳</sup> حضرت نقطه اولی ترتیبی ابداع فرموده که آن را می‌توان به صورت هرمی تشبیه کرد که در رأس آن نقطه بیان و در ظل او هجده حرف حی و در ظل هر حرف مجدداً هجده حرف دیگر قرار دارد و این ترتیب الی غیر النهایه ادامه خواهد داشت.<sup>۴</sup> امتداد این نظام تا نوزده رتبه که حاصل آن به سیصد و شصت و یک بالغ می‌شود در بیان تصریحاً مذکور و به نام "کل شیء" که معادل عدد مزبور است نامیده شده اما مفهوم تبیین حضرت نقطه اولی متضمن این مطلب است که کل شیء متضمن بی‌نهایت است یعنی واحدهای بی‌شمار را در بر خواهد داشت.<sup>۵</sup>

در خاتمه این یادداشت مختصر یادآوری این نکته جا دارد که این توجیه و ترتیب نظر به اینکه در مورد حروف و کلمات است ممکن است با افکار فرقه‌های حروفیان و نقطویان مرتبط و وابسته شناخته شود در حالی که چنین نیست زیرا عقاید فرقه‌های مزبور بر اساس خواص و کیفیت‌های اعجاز آمیزی است که بر اساس تصورات و توجیهاات خود به حروف الفبا نسبت می‌دهند و حروف را با عوالم مافوق ماده مرتبط می‌سازند و به تأثیر آن در عوالم انسانی معتقدند اما اشارات و اصول مندرج در نظامی که حضرت نقطه اولی تأسیس فرموده‌اند فقط نمودار نظامی است که در تمام مراتب و درجات عالم وجود متجلی و موجود است و حکایت از وحدت اساس و قوانین وجودی در کلیه عوالم از مفردات نقطه و خط و حرف تا اعلی مراتب روحانی و معنوی دارد و چنان که در سراسر آثار حضرت نقطه زیارت می‌شود مطلقاً متضمن اشاره به علوم غریبه نیست.

## یادداشت‌ها

- ۱- تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم، مندرج در مکاتیب حضرت عبدالله، جلد اول. این حدیث در موارد دیگر علی‌الخصوص تفسیر "کنت کنت" نیز ذکر شده است.
- ۲- بیان فارسی، واحد دوم، باب چهارم.
- ۳- محققین علوم اسلامی بر اساس مطالعات کامپیوتری دریافته‌اند که اساس نظم الفاظ قرآن کریم بر عدد ۱۹ استوار شده است و آن را از معجزات قرآنی محسوب داشته‌اند و اینکه تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم نوزده است مؤید حدیث مزبور از جنبه ظاهری نیز خواهد بود.
- ۴- بیان فارسی، واحد هفتم، باب هشتم.
- ۵- خطبه بیان فارسی.

ملا علی محمد اصفهانی برادر حرم منقطعہ حضرت نقطۂ اولی در اصفهان فرزند ملا حسین ذاکر است. مشارالیه در تاریخ امر به علت سؤال در باره احتمال تبدیل حروف علّیین به حروف سجّین یا به عبارت دیگر امکان سقوط مظاهر اثبات به رتبه اهل نفی و لوح مبارک جمال اقدس ابھی که در جواب او نازل شده شناخته و معروف است.<sup>۱</sup>

ملا علی محمد در متون موجود تاریخ به لقب سراج معروف شده و دو مورّخ عالی قدر جناب فاضل مازندرانی و جناب اشراق خاوری در مؤلفات خود از او به لقب سراج الذّاکرین نام برده اند که به نظر می رسد به اعتبار سابقه و شغل خانوادگی که ذاکر مصیبت اهل بیت رسول اکرم بوده تناسب و ارتباط دارد.<sup>۲</sup>

در نسخ خطی موثق آثار مبارکه و مدارک تاریخی بهائی از جمله کتاب بدیع به خط جناب زین<sup>۳</sup> عنوان مشارالیه سراج همراه با تشدید راء ضبط شده است. به نظر می رسد این تصحیف محتملاً به مناسبت اعمال و روش مشارالیه معمول شده است زیرا سراج با راء مشدّد در لغت به معنی دروغ زن و کذاب آمده است. ریشه "س ر ج" در لغت عربی به معانی مختلفی آمده از جمله به معانی زیبا شدن روی، بافتن موی و پرداختن دروغ هم آمده است که چنان که ملاحظه می شود بعضی از آن لازم و بعضی متعدی است. سراج به معنی چراغ و سرچ به معنی زین که بر پشت اسب و چارپایان گذارند از لحاظ ریشه کلمه با فعل مزبور قرابت دارند و از این دو لفظ که اسم هستند فعل از باب افعال نیز ساخته شده است.<sup>۴</sup> از تصحیف سراج به سراج صریحاً در آثار مبارکه ذکر می تا به حال زیارت نشده و احتمالاً ضبط جناب زین المقرّبین یا جناب نبیل زرنندی، یعنی کسانی که در تدوین تاریخ و استنساخ آثار مبارکه نقش فعال داشته اند این تصحیف و توجیه را تثبیت کرده است. توضیحاً معروض می دارد که تصحیف یعنی تغییر حروف کلمه و یا تلفظ آنها به صورتی که نحوه نوشتن همان باشد اما معنی دیگری از آن منظور گردد.

### یادداشت ها

- ۱- برای زیارت لوح مبارک مزبور به مائده آسمانی، جلد ۷، صص ۴-۱۱۸ مراجعه شود.
- ۲- ظهور الحق، جلد ۳، ص ۱۰۵؛ اسرار الآثار، ذیل کلمه "سراج"؛ قاموس جناب اشراق خاوری ذیل "علی محمد".
- ۳- نسخه منتشره در ایران، چاپ آزرگان، ص ۲۸۲.
- ۴- مرجع این توضیحات لسان العرب، محیط المحيط و المنجد است که در دسترس عموم می باشد.

متن زیر نامه‌ای است به امضای میرزا موسی کلیم، برادر با وفای حضرت بهاء الله که در بجهوه فتنه ازل و واقعه فصل اکبر در سال ۱۸۶۶ م به جناب اسماعیل ذبیح کاشانی نوشته است. این نامه شامل مطالب مهمه تاریخی است که به قلم موثق میرزا موسی مرقوم شده، و لذا جهت توضیح تفصیلاتی که به دوران ادرنه مربوط می‌باشد دارای اهمیّت تاریخی بسزائی است.

از قرائن معلوم می‌شود که تاریخ دقیق نوشتن این نامه باید اواسط ماه مه سال ۱۸۶۶ م باشد، زیرا بر حسب تواریخ معتبره هیکل اقدس ابهی در دهم ماه مارس ۱۸۶۶ م ابواب لقا را بر روی احباب بستند، و جناب کلیم در این نامه می‌گویند که «حال مدّت دو ماه است که نفسی از اصحاب مشرف نشدند.»

نسخه اصل این نامه در کتابخانه خصوصی نگارنده این سطور موجود است و به احتمال قوی به خط خود جناب کلیم است که بر روی یک ورقه ضخیم نوشته شده است. این ورقه با سه ورقه دیگر، که شامل لوح هودج به خط حضرت عبدالبهاء و لوح میر محمد رکابی احتمالاً به خط جناب غصن اطهر و یک مناجات از قلم اعلی به خط میرزا محمد علی است، بر روی یک کاغذ دو لایه بزرگ تری چسبانده شده‌اند. ناگفته نماند که اگرچه در آخر این نامه امضای «من الکلیم» آمده است، بعید نیست از لسان جمال مبارک به امضای جناب کلیم نازل شده باشد، همانند الواحی که به امضای خادم نازل می‌شده. البتّه این موضوع احتیاج به نظر خبرگان دارد و از عهده نگارنده خارج است.

جهت توضیح بعضی اشارات تاریخی و نام‌های اشخاص که در این نامه وارد شده است چند یادداشت مختصر اضافه می‌شود. اما تفصیلات مربوط به آن در کتاب‌های تاریخ امر به تفصیل ذکر شده است و لزومی برای تکرار آن در اینجا نیست.

### هو البهیّ الابهیّ

یا ذبیح،<sup>۱</sup> این سنه سنه شداد است،<sup>۲</sup> و تفصیل امور تا حال به آن جناب ذکر نشد حفظاً لامر الله. حال لازم شد که مطلع باشید. چون امر تا در میان خارجی کشف نشده بود ذکرش جایز نبود، هر چه وارد می‌شد. لکن حال جمیع مطلع شدند. شخص معروف<sup>۳</sup> که تا حال او را حفظاً لامر الله مستور داشتند، سرّاً در مقام قتل نفس الله البهیّ الابهیّ روحی و روح العالمین فداه برآمد،<sup>۴</sup> و شخصی از اصحاب<sup>۵</sup> را تحریک نمود به قتل وجود مبارک. مدّتی بود که در این تدبیر بود تا آنکه مطمئن شد که آنچه بگوید می‌کند. چندی قبل اظهار مطلب نمود که: باید چنین کاری بکنی و فرار نمائی. آن شخص متحیر ماند. بعد اصحاب را جمع نمود که تفصیل سخنان و تدبیرات او را ذکر نمود که: مرا امر به قتل نموده است. باری جمیع اعراض نمودند و نفسی به او معاشرت نمی‌نماید. تفصیل را عبدالرحیم<sup>۶</sup> و نجف علی<sup>۷</sup> ذکر خواهند نمود. باری

آن وجود مبارک خود را از جمیع خارج نمود، و حال مدّت دو ماه است که نفسی از اصحاب مشرف نشدند، و در راه روی خود بسته‌اند، به قسمی که روز عید والی ولایت به دیدن رفته بود و مدّتی معطل شد و نفسی نبود که در راه باز نماید. بعد از جمیع این ظهورات و بروزات قدرت و قوّت، اهل بیان از جهت حبّ ریاست به این مقام آمدند، از خارجی چه توقّع! باری او را عفو فرمودند و به خود وا گذاشتند. مصارفش را هم عنایت فرمودند، و یک نفر هم امر فرمودند که امورات او را متوجّه است و لکن از روی کُره.<sup>۸</sup> در این ایّام با سید ملعون<sup>۹</sup> که خارج شده بود، و ارض ننگ دارد که او بر روی او مشی می‌نماید، متحد شده است، و سرّاً در تدبیر فتنه و فساد هستند، و همین فعل را که به مثل شمس واضح شده به اطراف می‌نویسند و به خود نسبت می‌دهند. باری جمیع امور را از حضرات مطلع شو. حال مقصودی ندارند به جز آنکه اهل بیان را به بت پرستی دعوت می‌نمایند. لکنّ یدالله فوق ایدبهم. باری آن جناب خود را از شیاطین حفظ نمایند. این بود سرّ فرمایشات در توقیع مبارک. حال ملتفت شو و مسرور باش و شاکر. روز قبل راهم به سرایه رفته‌اند و طلب معاش نمودند. این قدر بدان که مایه ننگ این امر شده‌اند، و خود را خارج نموده‌اند. تا خدا چه خواهد! از شدّت حزن حالت بیش از این نوشتن را ندارم. التّکبیر علیک و علی من معک فی هذا الصّراط. من الکلیم.

### یادداشت‌ها

- ۱- مقصود جناب اسماعیل ذبیح کاشانی است که لوح رئیس عربی به افتخار ایشان نازل گردید.
- ۲- سنه شداد تعبیری است که در آثار مبارکه به سال فصل اکبر در ادرنه (۱۸۶۶ م) و نیز سال صعود مبارک (۱۸۹۲ م) اطلاق می‌شود.
- ۳- مقصود یحیی ازل است.
- ۴- اشاره به اقدام ازل بر قتل حضرت بهاءالله.
- ۵- این شخص استاد محمّد علی سلمانی است که از خدّام بود.
- ۶- مقصود ملا عبدالرحیم قزوینی است که شرح حال او با لوحی که در آن دوره به افتخار او نازل گردید در دفتر سوّم سفینه عرفان موجود می‌باشد.
- ۷- مقصود آقا نجف علی زنجانی است که در بغداد و اسلامبول و ادرنه در حضور مبارک بود. ایشان از بقیّة السیف واقعه زنجان است، و به مدّت کوتاهی پس از مراجعت از ادرنه به ایران به شهادت رسید.
- ۸- این شخص که پس از فصل اکبر به دستور مبارک حضرت بهاءالله متصدی خدمت در خانه ازل شد درویش صدق علی است که لوح لیلۃ القدس به افتخار ایشان پیش از این واقعه از قلم اعلی نازل شده بود. حضرت عبدالبهاء فصلی از تذکرة الوفد را به شرح حال ایشان اختصاص داده‌اند.
- ۹- مقصود سید محمّد اصفهانی است که در کتاب اقدس او را به عنوان کسی که ازل را اغوا کرد توصیف می‌فرمایند.

## شرح تشرّف میرزا محمّد باقر هائی به حضور حضرت بهاء الله جلّ جلاله

موهبت الله هائی

جدّ بزرگوارم جناب آقا میرزا محمّد باقر هائی که در سنّه ۱۳۰۷ هجری قمری در سنّ ۷۲ سالگی در عکا به شرف لقای حضرت بهاء الله جلّ جلاله فائز و مشرف گشته و ۹۵ روز به محضر مقدّس سلطان عالم بقا مشرف بوده خاطرات مسافرت خود را چنین بیان فرمود: در نجف آباد محله شش جوبه در کوچه شاه یبیتی تعمیر و بزرگ مالک بودم که با خانواده خود در آن سکونت داشتیم. آن بیت را فروختم و خانه‌ای ارزان تر در محله پنج جوبه برای سکونت خریدم و مبلغ سی تومان پول اضافه برای من باقی ماند که آن مبلغ را برای خرج مسافرت به سوی کعبه مقصود با خود داشتم.

الاغ سواری که داشتم خورجین و مایحتاج سفر را بر آن گذاشتم و با زاد توکل و تفویض به کوی دوست شتافتم و از راه تیران و خونسار و گلپایگان و سلطان آباد و همدان به کرمانشاه رسیدم و در آن شهر گذرنامه تذکره عبور گرفتم و به طرف بغداد حرکت کردم و از بغداد همراه ساربان‌ها که بر اشتران خود مسافر و مال التجاره حمل می‌کردند همراه شدم و شترداران و همراهان آنها که همه عرب بودند مرا راهنمایی می‌کردند که از همه چیز لازم تر نان و آب و خوراک بود که با خود داشته باشم و از بیراهه از وسط بیابان‌های خشک حرکت می‌کردیم که دچار سارقین نشویم. الطاف و عنایات جمال قیوم و تأییدات طلعت معلوم را از حین حرکت از نجف آباد تا ورود به ارض مقصود در طی راه به چشم ظاهر و باطن در هر آن و در هر قریه و شهری مشاهده می‌نمودم. اشخاصی که هرگز مرا نمی‌شناختند و ابدأ از قصد تشرّف حقیر مطلع نبودند مرا راهنمایی و محبت می‌نمودند تا به شهر دمشق وارد شدم و در آن شهر مرکب سفر را فروختم و به وسیله گاری‌های سریع السیر به شهر بیروت رفتم و از آنجا به وسیله کشتی به طرف عکا حرکت نمودم.

وارد ساحل شدم و خورجین خود را که تمام مایحتاج سفر و لباس هایم در آن قرار داشت بر قایق گذاشتم و به دروازه عکا رسیدم و داخل سرائی شدم که مخصوص ورود مسافرین بود.

از ایام جوانی سردردی داشتم که در هر دو سه هفته یک بار بغتاً به سراغ من می آمد و مدت ۲۴ ساعت این درد ادامه داشت و بعد کم کم ساکت می شد و درد به قدری شدید می شد که قادر بر حرکت نبودم و میلی به اکل و شرب نداشتم و چشم هایم از شدت درد باز نمی شد و مجبور به استراحت بودم. به اطبای متعدّد مراجعه نموده بودم و به من گفته بودند این درد تالب گور همراه است و معالجه پذیر نیست و در طیّ راه چند مرتبه سردرد شدم که به نزدیک ترین محلّی که قریه یا مزرعه ای بود می رفتم و استراحت می کردم و به صاحب خانه می گفتم که به الاغ سواری کاه جو و آب بدهد. بالاخره قبل از ورود به دروازه عکا در دسر شروع شد و به سختی خورجین را از قایق برداشتم و خود را به کاروانسرا رساندم و خورجین را داخل اطاقی که به من دادند انداختم و روی همان خورجین افتادم که گوئی از هوش رفتم. یک وقتی حس کردم کسی مرا تکان می دهد، از جا بلند شدم نشستم و از شدت سردرد چشم هایم باز نمی شد. به ایشان گفتم جناب عالی خودتان را معرّفی فرمائید. جواب فرمودند من رفیق و دوست دیرین توام. از طرز صدایش او را شناختم که حضرت زین المعرّبین هستند. بی اختیار حضرتش را در بغل گرفتم و بوسیدم و اشک شوق از دو دیده فرو ریختم که تقریباً مدتّ چهل سال بود ایشان را ندیده بودم و فقط با مکاتبه ابراز عبودیت می کردم چون در اثر مصاحبت با آن حضرت به شرف ایمان فائز شده بودم. حضرت زین بعد از احوال پرسی فرمودند بلند شو برویم. عرض کردم کجا برویم؟ اظهار فرمود حضرت بهاء الله جلّ جلاله ترا احضار فرموده اند و مرا فرستاده اند که شما را به محضر سلطان متعال برسانم. دیگر در آن موقع سراز پا نمی شناختم و با حال سردرد به خود قدرت دادم و صورت خود را شستم و لباس پوشیدم و خورجین را بر پشت حماری گذاشتم و در معیت حضرت زین به طرف قصر بهجی حرکت کردم.

وقتی وارد آن محوطه شدیم خورجین را در اطاقی نهادیم و به طرف قصر مبارک رفیم اما قلب من ضربانش شدید و زانوهایم سست و لرزان بود و هر چه که به قصر نزدیک تر میشدیم حالت خوف و رجا که مزوج با حزن و سرور بود مرا می لرزاند و وقتی به نزدیک پله های قصر مبارک رسیدیم و حضرت زین فرمودند عرش مبارک و هیکل اطهر در اطاق بالا قرار دارند و چند لحظه دیگر به شرف لقای حقّ فائز می شویم، به قدری لرزه و اضطراب داشتم که تمام ارکان وجودم تکان می خورد. جناب زین دست بنده را گرفتند و از پله ها بالا بردند. قدرت تکلم نداشتم و خجالت می کشیدم که عملی ندارم چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست. وقتی به درب اطاق مبارک رسیدیم و مشغول در آوردن کفش از پای خود بودیم با صوتی جذّاب از داخل اطاق فرمودند بسم الله فرمائید. حین ورود به اطاق وقتی دو چشمم به جمال ذوالجلال افتاد با تعظیم و عرض خضوع و صدای لرزان الله ابهی عرض کردم. فرمودند جناب هائی بیائید طرف راست و در پهلوی ما جالس شوید و به جناب زین فرمودند شما نیز رو به رو جالس شوید. وقتی که با زانوهای لرزانم در جنب حضرت بهاء الله نشستم آیه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر



یادم آمد و عالمی را دیدم که هرگز نمی توانم آن حالات را بگویم. در آن وقت حضرت بهاء الله دست مبارکشان را سه بار به حال نوازش بر کتف بنده کشیدند و با صوتی مهیمن فرمودند: سردرد شما رفع شد و تا آخر حیات سردرد نخواهید داشت. در آن موقع به کلی از خود فارغ و در عوالمی سیر و حرکت داشتم که هرگز نمی توان آن سرور و جبور را نشان داد و یاد کر کرد. قدرت تکلم نداشتم و زانوهایم می لرزید. فرمودند الطاف حق و عنایات الهی شامل حال شما بود و الا چگونه می توانستید در این سن مشقات راه را تحمل نمائید. حال به شما اجازه می دهیم مدت ۹۵ روز در این سرزمین نزد ما بمانید و به نعماء الهیه فائز گردید و روحی جدید حاصل نمائید. جناب زین شما را خیلی دوست دارند. با شما ارسال و مرسول و مکاتبه دارند. جناب زین محرر حقیقی الهی است. در لیالی و ایام به خدمت امر مالک انام مشغول و به تحریر الواح نازله مألوفند و به یاد احبای نجف آباد نیز دعا می نمایند که کل در ظل لواء امر ثابت و مستقیم باشند. بعد در خصوص اینکه بعد از ایمان به امر رحمان استقامت و عمل شرط وفاست بیاناتی فرمودند و مرخص فرموده فرمودند فی امان الله.

وقتی از حضور مرخص شدیم جناب زین فرمودند دیدی چه خبر بود که در قرآن به این الطاف بشارت داده شده «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» اما بنده هنوز لال بودم و قدرت تکلم نداشتم و در دل و جانم به خود می گفتم تو کجا و آستان جمال کبریا کجا. فضل جمال قیوم بود که ترا از وطن خود بلند کرد و به ساحت معلوم مشرف ساخت و به خود آمده خویشتن را ملامت کردم که محبوب ابهائی چنین فضال و مهربانی را داشته و داری، چرا جان در راهش نداده ای و در آن حال به مسافر خانه آمدیم و دیگر آرام نداشتم و زار زار بی اختیار اشک ریختم. حضرت زین مرا در بغل گرفتند و بیانات شیرین و مزاح های نمکین حضرتش متدرجاً بنده را آرام ساخت و یک یک از مجاورین و طائفین حول تشریف آوردند و ملاقات آنان نیز سبب بهجت گشت و شب حضرت غضن الله الاعظم با دریائی از الطاف تشریف آوردند و تفقد و عنایت فرموده احوال پرسی فرمودند و از محضر منیر و بیانات دلپذیر حضرتشان فیوضات الهیه نصیب شد.

جد بزرگوام این حالات را برای بنده نگارنده بیان می داشتند و اشک از دو چشم ایشان بر روی محاسن سفیدشان فرو می ریخت و های های می گریستند و می فرمودند هرگز نمی توانم آن کیفیات و حالات و عوالم تشرف را کما کان بگویم و اصلاً در عالم الفاظ لغاتی خلق نشده که کسی بتواند حتی یکپهارم از آنچه را که به عین ظاهر و باطن مشاهده نموده بگوید یا بنویسد و این بیت را مکرر در طی بیانات خود می خواندند:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

جد بزرگوام فرمود وقتی که ماه رمضان فرارسید امر فرمودند جمیع زائرین و مجاورین صائم شوند و حین افطار در محضر حضرت کردگار مشرف شوند و در محضر انور بعد از تلاوت ادعیه و مناجات از دست عنایت حضرت قیوم موافق طاهره مقدسه افطار نمایند. همه در بحر سرور غرق بودیم که حین

افطار به حضور مالک مختار مشرف می شویم و فضلاً به اصغاء بیانات مبارک و بعد به خواندن مناجات و ادعیه که در هر افطار به یکی دو نفر امر می فرمودند تلاوت نماید، موفق خواهیم شد و در خاتمه از دست مبارک و ید عنایت حق افطار خواهیم کرد.

در هر شبی یک نوع مأکول در یک بشقاب بزرگی روی میز کوچکی که در جلوی دست مبارک حاضر بود مهیا کرده بودند و پس از تلاوت ادعیه و مناجات، هیکل اقدس ابهی نفر به نفر را به اسم نام می بردند که او باید از جا برخیزد و افطاری را از ید مرحمت سلطان ملکوت بقا دریافت دارد و پس پس برگردد و به محلی که جالس بود بنشیند و آن افطاری مرحمتی حق را که از آسمان و زمین و آنچه در این دو موجود است بیشتر ارزش و اهمّیت داشت تناول نماید.

شبی در بشقاب باقلوای یزد بود و حسب المعمول بعد از تلاوت ادعیه یک یک را به نام احضار می فرمودند و یک عدد باقلوا با دست مبارک در کف دست او می گذاشتند. جدّ بزرگوارم فرمود وقتی حقّ جلّ فضلّه نام بنده را فرمودند از جا برخاستم و به حضور مبارک ایستادم هیکل اقدس یک عدد باقلوا با دو اصبع اطهر از توی بشقاب برداشتند و به بنده فرمودند دهانتان را باز کنید. بنده خجالت کشیدم که رو به روی هیکل اقدس ابهی دهانم را به قدری باز کنم که باقلوا تماماً در دهانم قرار گیرد. هیکل اقدس باقلوا را در دهان بنده که نیمه باز بود گذاشتند به طوری که نصف آن باقلوا در بیرون از دهانم بود. حقّ جلّ فضلّه بلافاصله در حالی که تبسمی شیرین بر لب داشتند با کف دست مبارکشان بر روی باقلوا زدند و فرمودند گفتم دهانتان را باز کنید و تمام باقلوا با اشاره کف دست حضرتشان در دهان بنده فرو رفت و دهانم پر از باقلوا شد و حاضرین نیز از این تبسم لطیف و مزاح شریف مبارک لذت برده و آهسته خندیدند و بنده هم با دهان پر از باقلوا پس پس برگشتم و در محلّ خود نشستم و به تدریج باقلوا را خوردم.

جدّ بزرگوارم فرمود بیانات مبارک که با عظمت و جلال و هیمنه و وقار از فم اطهر صادر می شد بیشتر در باره تبلیغ امرالله به نفوس مستعدّه بود که باید سعی شود در ابتدا استعداد و طلب در نفوس به وجود آید تا ابلاغ کلمه الله سهل باشد. می فرمودند تبلیغ امرالله به حکمت نازلّه در الواح باید سبب اقبال گردد. حکمت و محبت و استقامت و توجه داشتن به ذوق و درایت شنونده لازم و مفید و مؤثر است. می فرمودند شرایط هدایت ناس در الواح مکرر نازل، اعمال حسنه و اخلاق مرضیه در رتبه اولی سبب اقبال نفوس است. می فرمودند احبّاً باید بیدار و هشیار باشند امین را از خائن تمیز دهند. فرمودند نه هر تن دارای روان و نه هر کالبد دارای جان.

یک شبی در بشقاب غذای افطاری از لقمه های عرب بود که یک نان نازک و نرمی را در وسط آن پنیر و سبزیجات و موادّ غذایی می گذاشتند و آن نان را با محتویاتش لوله می کردند و بعد آن لوله نان را در دست می گرفتند و گاز می زدند و می خوردند و موقع افطار به هر نفری که احضار می فرمودند یک عدد از آن نان لوله شده را عنایت می فرمودند و وقتی تمام حاضرین لقمه های افطاری خود را خوردیم مرتخص

فرمودند. بنده در خارج اطاق خم شده بودم که کفش هایم را بجویم و دست خود را به این طرف و آن طرف می بردم که کفش هایم را پیدا کنم. در آن حال دیدم کسی یک لقمه از آن لقمه ها را که در بشقاب بود گذاشت توی دستم. من برگشتم ببینم کیست دیدم حضرت بهاء الله هستند. این افطاری ها که از دست مبارک عنایت می شد به منزله باز شدن روزه بود و مسافرین و زائرین وقتی که به مسافرخانه می آمدند غذا می خوردند و نفوسی که مجاور بودند و منزل جداگانه داشتند آنها هم به منزلشان می رفتند و شام می خوردند و این لقمه ای که حین پیدا کردن کفش از دست عنایت حقّ به دستم رسید با خود داشتم. جناب زین بعضی از روزها برای ملاقات به مسافرخانه تشریف می آوردند و ساعتی را با هم ملاقات می کردیم. بنده این لقمه ای که در موقع پیدا کردن کفش هایم از دست مبارک به دستم رسید نگاه داشتم که به جناب زین تقدیم کنم میل فرمایند. وقتی که جناب زین تشریف آوردند جریان را خدمت آن جناب عرض کردم. فرمودند بسیار از این موائد از دست مبارک تناول کرده ایم. این حقّ شخص شما است خودتان میل فرمائید. جدّ بزرگوارم محتویات لقمه را میل فرموده بودند و فرمودند آن نانی که در اطراف اشیاء پیچیده شده و خشک شده بود با خود آوردم و هر ذره ای از آن را به نزدیکان خود دادم خوردند. جدّ بزرگوارم فرمود تشرّف به حضور جمال قیوم همه روزه حاصل می شد ولی هر وقت احضار می فرمودند قلبم ضربانش شدید می گشت و تشرّف مکرّر حالت عادی به خود نمی گرفت و ساده نبود. همان حالتی که در بدو تشرّف برای حقیر به وجود آمد در هر تشرّفی ادامه داشت. عظمت و جلال و قدرت و هیمنه و کمال و صحبت و بیانات مبارک روز به روز در نظرم مهم تر می شد و سایر زائرین هم به همین حال بودند. روزی در قلبم خطور کرده که کاش در موقع نزول آیات حاضر بودم و به چشم خود آن کیفیت را مشاهده می نمودم. روز بعد تقریباً دو سه ساعت بعد از ظهر بود که بنده را احضار فرمودند. از پله های قصر که بالا می رفتم صوت مبارک را شنیدم و به محض اینکه وارد صحن قصر شدم دیدم جمال اقدس ابهی با آن هیكل نورا مشی می فرمایند و صورت مبارک برافروخته و عرق بر پیشانی و جبین نورانی حضرتشان نمایان و دست مبارک حضرتشان از عبا بیرون است و در حال مشی با صوتی مهیمن و قوی که در اعماق قلب و روح انسان نفوذ می نمود آیات از فم اطهر صادر و نازل است و میرزا آقا جان کاتب وحی نشسته و مقداری قلم و کاغذ در طرف دست راست خود گذاشته و به سرعت مشغول تحریر آیات منزله است. دیدن آن منظره چنان مرا منقلب و مضطرب نمود که نزدیک بود بر زمین نقش بندم. هیكل اطهر در حالی که به بیانات خودشان ادامه می دادند با دست راست مبارکشان که از عبا بیرون بود به بنده اشاره فرمودند که بروید بیرون. در حالی که تمام بند بندم می لرزید از پله ها به سختی پائین آمدم و نمی دانستم کجا بروم و چه کنم و شاید ده دقیقه بیرون قصر ایستاده و مات و متحیر و مبهوت و وحشت زده و خموش بودم تا کم کم آرام شدم و به مسافرخانه رفتم. دوستان پرسیدند چه بود کج رفتی چه دیدی که بی اختیار اشک از دو چشمم فرو ریخت و زار زار گریستم و عرض کردم آفتابی از قیامت کبری را به چشم خود دیدم آنچه نادیدنی است آن دیدم. اگر اهل ارض بیابند و آنچه بنده دیده ام ببینند

دیگر منتظر قیامت نخواهند بود. قدرت و عظمت و ملکوت و جبروت از مشی و خرام و قامت و جمال هیکل اقدس ابهی مانند نور ظاهر و نمایان بود. جد بزرگوارم موقعی که این خاطرات را بیان می‌داشت اشک می‌ریخت و حالش دگرگون می‌شد و های های گریه می‌کردند.

جد بزرگوارم فرمود روز شهادت حضرت اعلیٰ جلّ جلاله حسب الامر مبارک جمیع زائرین و مجاورین و طائفین حول در محضر مبارک حاضر بودیم. جمال قدم و اسم اعظم بر کرسی جالس شدند و آثار حزن و اندوه از صورت منیر و جبین حضرتشان ظاهر و نمایان بود. گوئی که حزن در تمام اشیاء مشاهده می‌شد تا چه رسد به حاضرین که در محضر سلطان یقین بر فرش جالس بودیم. حسب الامر مناجات‌های فارسی و عربی تلاوت گردید و چند دقیقه سکوت محض حکمفرما بود. بعد همه را مرتخص فرمودند.

آن روز هم یکی از روزهای مهمی بود که گوئی در و دیوار و اوراق و ازهار محزون و مغموم مشاهده می‌شدند. لازال عظمت و وقار و متانت و اقتدار در هیکل و مشی و خرام حضرت کبریا ظاهر و باهر بود. روزی در آخر ایام تشرف فرمودند مطمئن باشید، سرور باشید، الطاف الهی شامل حال شما بوده و خواهد بود و در کمال صحت به محلّ و منزل خود خواهید رسید و سنواتی را به خدمت و تبلیغ امر احدیت فائز خواهید بود و کماکان انوار آفتاب تأییدات الهی بر شما پرتو افکن است. دوستان آن ارض را از قبل این مظلوم تکبیر برسانید و بگوئید امروز روز استقامت است روز وفای به عهد و میثاق الهی است. کلّ باید به این دو امر متمسک باشند تا بتوانند به هدایت ناس پردازند. باید به جبل حکمت و دانائی متشبث باشند و به صاحبان سمع و بصر کلمه الهی را با محبت و شفقت القا نمایند.

بعد فرمودند حضرت غصن اعظم وسائل مسافرت و راهنمایی‌های لازمه را به شما خواهند فرمود. در تمام ایام جمیع زحمات را حضرت غصن اعظم تحمّل فرموده و می‌فرمایند و کلیّه امور را منظم و مرتب فرموده و می‌فرمایند. با جمیع ارباب امور معاشرت و ملاقات می‌نمایند. قدر و مقام حضرتشان بعداً معلوم و میرهن خواهد شد.

در مدت تشرف به آستان جمال قدم جلّ جلاله مکرّر به زیارت حضرت غصن اعظم فائز و مشرف می‌شدم و از محضر منیر و فرمایشات دلپذیر حضرتشان در بحر سرور غرق بودم و فوق العاده بذل مرحمت می‌فرمودند. آخرین روزی که به شرف لقای محبوب من فی السموات و الارض تشرف یافتیم خیلی ناراحت و محزون بودم. در آن حال فرمایشات غنیّ متعال چنان با جبروت و جلال بود که حزنم به سرور تبدیل گشت و قلب و روح و لسانم به شکر و ثنای حقّ گشوده شد و مطمئن شدم که به حسن ختام و رضای سلطان علام فائز خواهم بود و عنایات الهی شامل حال این عبد روسیاه خواهد گشت.

و بعد هم حضور حضرت غصن اعظم مشرف شدم و راهنمایی‌های لازمه را برای مسافرت بیان فرمودند و سرور اندر سرور موجود گشت و با کمال بهجت و اطمینان به طرف ایران حرکت کردم و با قوت قلب با کمال سهولت و سرور به نجف آباد وارد شدم و در طی راه تأییدات غیبیه الهیه را به چشم سر

و سرّ در هر شهر و منزل مشاهده می نمودم و از اولین ساعتی که به حضور من لا یعزب عن علمه من شیء تشرّف حاصل نمودم آن سردردی که ۵۷ سال بود مرا آزار می داد به لحظه ای از قدرت کلام حقّ به کلی رفع و محوگشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

جدّ بزرگوارم بعد از مراجعت از ارض اقدس ۲۷ سال دیگر در این دنیا زندگانی فرمودند. خانه اش را غارت کردند و حضرتش را مغلولاً به طهران بردند و در سنّ ۸۰ سالگی زندان نمودند و یک سال و ۱۲ روز در انبار طهران مسجون بودند. حضرتش به مال دنیا تعلقی نداشتند. همیشه می فرمودند به قلیل قانع باشید و از طلب کثیر فارغ و تا سنّ ۹۷ سالگی می خواندند و می نوشتند و به هدایت ناس می پرداختند. قامتی بلند داشتند و موقر و متین بودند. در محافل بهائی ناطق و با سلاست و ملایمت صحبت می فرمودند. از لسان عربی اطلاعات کافی داشتند و نزد همه کس خاضع و خاشع بودند و به شوخی کردن عادت نداشتند. در هر صبح و شب مرتباً آیات الهی و مناجات را تلاوت می فرمودند. خوب به خاطر دارم که موقع تلاوت آیات بنده را صدا می زدند که در نزدشان به شنیدن آیات گوش بدهم. از وقتی که در کتاب مستطاب اقدس ملاحظه نمودند که رفتن به حمام های عجم ممنوع شده ابداً به آن حمام ها پا نگذاشتند. در هر هفته از چاه منزلشان که متجاوز از سی ذرع عمق داشت تا به آب برسد دستور می فرمودند آب از چاه بکشند و در داخل دیگ مسی بریزند و بر سر اجاق با آتش هیزم آب را به جوش آرند تا حضرتشان در محلّی محصور آن آب جوش را با آب سرد مخلوط نمایند و سر و بدن خود را بشویند. بعضی اوقات نگارنده به آن محلّ محصور می رفتم و آب بر سر و بدنشان می ریختم و خودشان را می شستند.

از سنّ ۹۷ سالگی به بعد متدرّجاً قوای بدنشان به تحلیل می رفت. دست هایشان رعشه پیدا کرد. اما تلاوت آیات در هر صبح و شب ترک نمی شد. از موسیقی ایرانی و مقامات آوازا اطلاع کافی داشتند و در جوانی از خوانندگان معروف و مشهور بودند و در آن سنّ کهولت به بنده آوازا را می آموختند و روزی فرمودند در این بیت ۶ آواز ذکر است:

راست گویان حجازی به نوا می گفتند که حسین کشته شد از جور مخالف به عراق  
باری ۹ طغرا لوح از قلم اعلیٰ به افتخارش نازل و از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه چند لوح  
به افتخارش نازل شده. معظمّ له در سنّ صد سالگی روز ۲۰ صفر ۱۳۳۵ هجری در کمال سکون و آرامی  
هنگام ظهر به ملکوت الهی صعود نمود علیه رحمة الله و بهائیه. نگارنده موهبت الله هائی آنچه از جدّ  
بزرگوارم دیده و شنیده ام تحریر نمودم. از مطالعه کنندگان التماس دعا داشته و دارم.

# فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ\*

نازله در اوائل دوره عکاء (۱۲۸۵-۱۳۰۰ هـ ق)

- الواح لیلة القدس، تسییح و تهلیل (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، صص ۱۷۴-۱۸۱.
- رساله سؤال و جواب، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م)، صص ۴۲-۷۵.
- سورة هیکل، آثار قلم اعلیٰ، نشر سوم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶ م)، ج ۱، صص ۱-۸۸.
- کتاب اقدس، کتاب اقدس، صص ۱-۱۸۰.
- لوح اتحاد، ادعیه حضرت محبوب (قاہرہ: فرج الله زکئی الکردی، ۱۳۳۹ هـ ق)، صص ۳۸۸-۴۰۶.
- لوح احباب، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، صص ۸۹-۱۰۴.
- لوح احتراق، تسییح و تهلیل، صص ۲۱۹-۲۲۴.
- لوح ارض باء، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر دوم (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۶ ب، ۲۰۰۰ م)، ص ۱۳۸.
- لوح استنطاق، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۴، صص ۲۲۰-۲۶۰.
- لوح اقدس، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۳-۹.
- لوح امپراطور روس، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، صص ۵۱-۵۵.
- لوح برهان، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۱۲۵-۱۳۳.
- لوح پاپ، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، صص ۳۳-۴۱.
- لوح پسر عم، اقتدارات ([بمبئی: بی‌ناشر، بی‌تاریخ])، صص ۱۷۴-۱۸۲.
- لوح ثانی ناپلئون سوم، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، صص ۴۱-۵۱.
- لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۸۰-۹۱.
- لوح رؤیا، ایام تسعه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، صص ۱۹-۲۰.

\* این فهرست فقط شامل آثار مهمه‌ای است که اسم و عنوان خاصی دارند و در مراجع و مآخذ موجود طبع و نشر شده‌اند.

• لوح رئیس، مجموعه الواح مبارکه (قاہرہ: سعاده، ۱۹۲۰ م)، صص ۱۰۲-۱۱۶.

• لوح رضوان العدل، آثار قلم اعلى، نشر دوّم (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، صص ۲۴۵-۲۵۸.

• لوح سلمان، مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۲۴-۱۲۸.

• لوح شیرمرد، مجموعه الواح مبارکه، صص ۲۴۰-۲۴۶.

• لوح طبّ، مجموعه الواح مبارکه، صص ۲۲۲-۲۲۶.

• لوح عبدالوہاب، مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۶۰-۱۶۶.

• لوح فؤاد، آثار قلم اعلى، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۹.

• لوح قد احترق المخلصون نگاه کنيد به لوح احتراق.

• لوح قناع، مجموعه الواح مبارکه، صص ۶۶-۸۶.

• لوح ک ظ نگاه کنيد به لوح فؤاد.

• لوح مانکجی صاحب، مجموعه الواح مبارکه، صص ۲۵۹-۲۶۷.

• لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابی، صص ۹۵-۱۱۱.

• لوح ملکہ ویکتوریا، آثار قلم اعلى، ج ۱، صص ۵۵-۶۰.

• لوح هرتیک، لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النّشر البهائیة، ۱۹۹۱ م)، ج ۳، صص ۲۱۵-۲۱۹.

• لوح هفت پرسش نگاه کنيد به لوح شیرمرد.





## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر اول

- |                  |   |
|------------------|---|
| منوچهر سلمان پور | رساله حضرت ربّ اعلى در شرح حديث<br>«من عرف نفسه فقد عرف ربه»                |
| وحيد بهمردی      | صحيفة بين الحرمين   |
| محمد افنان       | در باره احكام بيان و خطابات به اهل بيان<br>در كتاب مستطاب اقدس              |
| وحيد رافعی       | مراتب سبعة و حديث مشيت  |
| شاپور راسخ       | كتاب عهدی   |
| كامران اقبال     | انگیزه "حوریه" یا "دنیانا" و "دین"<br>ورد پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس |
| منوچهر مفیدی     | اسرار علم و حکمت الهی   |
| ایرج ایمن        | احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند   |



## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر دوّم

عرفان در ارتباط با مطالعه	شاپور راسخ
نصوص و الواح مبارکه امر بهائی	ایرج ایمن
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	منوچهر سلمان پور
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء الله	وحید رأفتی
آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران	داریوش معانی
قصیده رشع عما	فریدالدین رادمهر
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد	هفت وادی
از مسکن خاکی	وحید رأفتی
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید بهمردی
لوح مبارک جواهر الاسرار	شاپور راسخ
کتاب مستطاب ایقان	محمد افنان
مستغاث	
روش تشخیص و تعیین	حبیب ریاضتی
مواضيع الواح مبارکه	
آثار قلم اعلیٰ	
دوره طهران - بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)	



## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر سوم

وحید رأفتی	مباحث ایام ادرنه ملاحظاتی در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمه الله در آثار قلم اعلیٰ
محمد افنان	ذیلی در باره مبانی احکام
معین افغانی	بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عز ورفائیه
وحید بهمدی	لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دار السّلام
محمد قاسم بیات	گلگشتی در رساله چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان

فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ

دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)



## انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان، دفتر اوّل.

سفینه عرفان، دفتر دوّم.

سفینه عرفان، دفتر سوّم.

سفینه عرفان، دفتر چهارم.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر اوّل، دوره طهران - بغداد

(نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر سوّم، دوره عکاء (بخش اوّل)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر چهارم، دوره عکاء (بخش دوّم)

مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک

بسیط الحقیقة: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک بسیط الحقیقة

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

*Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book One*

*Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book Two*

*Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993-99*





16	<b>Rashahát-i `Irfán</b> ( Short Explanatory Notes):		
	A. Previously unpublished notes by `Abdu'l-Hamid Ishráq-i Khávári--Introduction and Footnotes	<b>Vahid Ra'fati</b>	203
	B. Connotations of Point and Letter in the Writings of the Bab and the Babi literature	<b>Muhammad Afnan</b>	208
	C. Siráj or Sarráj as the receipient of one of a Tablets revealed in Adrianople	<b>Muhammad Afnan</b>	
	D. A letter from Mirzá Musá Kalim to Zabih-i Kásháni--Intorduction and Footnotes	<b>Vahid Behmardi</b>	211
17	In the Presence of Bahaá'u'lláh	<b>Muhebatullah Há'i</b>	213
18	A Bibliography of a Selected List of Tablets of Revealed during the Early Akka Period		220
19	Table of Contents of the First Three Volumes of <i>Safiniy-i `Irfán</i>		222

# CONTENTS

1	Preface		5
2	Some of the Writings of Bahá'u'lláh concerning the Akka Prison (previously unpublished)		7
3	Two Tablets revealed in Adrianople (previously unpublished)		13
4	A previously unpublished Tablet addressed to Nabil-i-Zarandi, revealed in early Adrianople period		18
5	A review of the main topics in the <i>Kitab-i-Aqdas</i>	<b>Shapour Rassekh</b>	22
6	An analytical review of the Tablets addressed to the Kings and Rulers of the world	<b>Shapour Rassekh</b>	33
7	" <i>Suriy-i-Ghusn</i> " (Tablet of the Branch) and the Covenant in the Bahá'í Faith	<b>Muhammad Afnan</b>	50
8	1. Historical background of the " <i>Lawh-i-Ihtarâq</i> " (Fire Tablet)	<b>Ruhullah Khoshbin</b>	58
9	A commentary on the " <i>Lawh-i-Hikmat</i> " (Tablet of Wisdom)	<b>Manuchehr Salmanpour</b>	67
10	History and Content of " <i>Lawh-i-Ashraf</i> "	<b>Mona Alizadeh</b>	87
11	Some of the prognosticating addresses of Bahá'u'lláh to the High Ranking Ottoman Vizirs ( <i>Suriy-I-Rais</i> and <i>Lawh-i Fu'ád</i> )	<b>Syamak Zabihi-Moghaddam</b>	107
12	A preliminary study of the of the Writings of Bahá'u'lláh on the importance and the status of divine laws	<b>Iraj Ayman</b>	134
13	Some remarks on the Hadith and the Tablet on "Hidden Treasury"	<b>Mu'in Afnani</b>	158
14	A commentary on <i>Lawh-i-Qiná'</i> (Tablet of the Veil)	<b>Vahid Ra'fati</b>	170
15	A review of the Tablets revealed in honour of Muhammad Mustafá Baghdádi and his family	<b>Kamran Ikbal</b>	192

*Safíniy-i 'Irfán* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at 'Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English and Persian languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. 'Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. 'Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

'Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: (847) 733-3501  
Fax: (847) 733-3502  
E-mail: <iaiman@usbnc.org

SAFÍNIY-I 'IRFÁN  
Studies in Principal Beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith  
Book Four  
Publisher: 'Aṣṙ-i Jadíd  
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund  
First Edition in 700 copies  
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany  
158 B.E. - 2001 C.E.

# SAFÍNIY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

*Book Four*



Asr-i Jadid Publishers  
Darmstadt, Germany  
2001